


کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب	محرّق الملوک	
مؤلف	نراقی	شماره قفسه ۱۱۲۹۹
مترجم		



خطای ترقی است در پنج سال پیش

محرر القلوب از نراقی

۳۰۰ تومان

بنظر بیشتر می ارزد امروز اگر بخوایم
چنین نسیه ای فراهم کنیم چند برابر این قیمت
تمام می شود لهذا بنظر حقیم بیشتر
می ارزد

۱۱۲۹۹

۱۹۴۲۱

۱۱۲۹۹
۱۹۴۲۱

بازدید شد
۱۳۸۴



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس بنهایت کعبه را چو چرخ است
جلت غنچه که خاکدان دنیا را وزندان است
عزت سراز او است غم و محال مصیبت
والم اهل دلائم و زمره انبیا و مریدین
و فرقه اولیا و قهرمین را در انواع برصابت
در زایا استخوان و استخوان فرمودیم
و نعیم بنیت را نامزد جهان گشتان است
و تخت رسیدن عالمیت است
و در بازاران راه محبت و جانشان
طریق مودت را بر آفتاب رفیعان



و به نستین

نستین به خست بی هر کافر و مجتبی است
پیشتر پیش از زخم غنچه شیشه است
و شکر و تسکین غنچه است بدیه در کاف
کرمی است محبت نغمه که ابواب
بهوم و عوم را بر روی کافه صدر است
سند عزت و شکوه انبیا بر شمت
مقنوع گردانید و باین سبب ایشان را
بازار جات ایمان و ارض عزت
جنان رسانید و کافه را به پیار
بوسیده دعوت خان غم و بلا بکن

قدس را داد و بر روی قاضی صاحب اصغیا بواسطه صدای مایه انداخت
و عنا ابواب خلوت خانه بس کشید و سرگوشی چون در پیش کشید
درین اندیشه میگردید و عالم را صفاتی زن طریق شریف خود را و داعی کو
بساط قرب میخواستی بنا را هر جانی زن و درودی اشها و محبت از زن
از حد و احصا بر روان سینه پیا و خاتم اصغیا و آل و اقرباء او که است
قد مایل محرم صبر و بلا و شکن لب طوکل در ضا اند صلوات الله علیهم
اما بعد چنین گوید شتاق سعادت جاودانی مهدی بن ابی
نراقی عاظمه الله بکفایه اللطاف و نجای که میگذرد و کفایت که چون از اخبار
صادقین آثار ائمه را شنید بصحت پوسته که تذکر و تذکره گویا و در پیشگاه
راه دین و اسامع و استماع محقق و نایب اهل بیت سید اکبرین
و گردانیدن و گردنهای آن برگزیده کان رب العالمین عیث
اجر جمیل و ثواب جزیل بلکه اقرب قربات و اشرف سعادت
و از این چنین طریق انچه در میان سلف و خلف فرقه ناجیه و اوایل و اواخر
شصت و نه عشریه کثر هم الله باین البریه استقرار و تدریج و تدریج و تدریج
اما تیر رضوان الله علیه هم چنین کتب و رسائل زبان عربی و فارسی در جامع
و حکایات بنایا و مصیبات ایشان تدوین نموده اما هیچ یک از آنها نهی
که در این هم مقصود و مطلوب نیست زیرا که بعضی از نظم و ترتیب بری
و باین سبب بحث تشویش زمان و طلال خاطر میخوانند بشود بعضی غیر محسوس
بر اکثر اخبار امانیه و شتبل است بر بسیاری از حکایات و روایا
عاییه و بعضی در نهایت اختصار که فائده از آن متصور نیست و بعضی
در غایت طنباب و شتبل بر قصص و حکایاتی که اصلا در امر تفریه مقصود
و مطلوب نه و با وجود این جمیع از اکثر اشعار عربی و فارسی شتور انگیزه

آنچه از متاخرین صادر شده غایت بنا بر این این ضعیف گسسته را بجا
رسیده که تحقیق که بری از قاضی مذکور و جامع فزاید طلوع در آخر
باشد تا لیف نماید و امید و راست که قاضی شیعیان از خواندن این
و شنیدن بهره و در گردند و مؤلف عای راهی خیر و نماند و اثر
نمود و بحرق القلوب و آن شتبل است بر دو مقدمه و پیشگفت
جلس اول در وفات حضرت سید انبیا علیه فضل النجیه و الشنا مجلس دوم
در وفات حضرت خیر الشنا فاطمه زهرا صلوات الله علیها مجلس سوم
در شهادت سید اولیا صلوات الله علیه و علی آل العجائب و النقیب
جلس چهارم در شهادت امام حسن مجتبی علیه افضل الصلوات و التحیات
جلس پنجم در رفتن جناب سید الشهدا از مدینه بکوفه مشرفه مجلس ششم
در شهادت مسلم بن عقیل رضوان الله علیه مجلس هفتم در شهادت سید
مسلم رحمة الله علیه مجلس هشتم در رفتن امام حسین علیه السلام از کوفه بکربلا
و کربلا مجلس نهم در شهادت حسن و حسین و یزید ریاحی و بعضی دیگر از اهل ان مجلس
در شهادت و هب بن عبد الله کلبی و مسلم بن عوفه و حبیب بن مظاهر
و بعضی دیگر از اهل ان و از اصحاب کربلا و شنیدن ان مجلس دهم
در شهادت سیمه سخن قاسم بن حسن مجلس و از دهم در شهادت و تدریج
و زید بن اسحق حضرت عباس مجلس یازدهم در شهادت نور دیده
پنج حضرت علی اکبر مجلس چهاردهم در شهادت سرور سینه خرابیه
جناب سید الشهدا علیه فضل النجیه و الشنا مجلس پانزدهم در بعضی از روایا
که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا روی داد و رفتن و دالنج
بجانب خیهای حرم و رفتن اهل کوفه بکربلا و وفات حرم امام محترم و
دیگر از فضای آن وادی پر محنت و غم مجلس شانزدهم در برودن

اهل بیت از کربلا کوفه و از آنجا بشارت دادند و در کوفه و عرض راه شام بشارت
 رؤی داد **مجلس نهم** در کیفیت احوالات ایشان بشارت داد و آنچه در
 آنجا بشارت رسید **مجلس دهم** در رفتن اهل بیت از شام به مدینه
 حضرت سیدنا امام عسکری علیه السلام از آنجا که ملک الحاکم **مجلس نهم** در شام
 اشیاء را عالی و اعظم مؤید بن جعفر الکاظم **مجلس دهم** در شام دست سلطان
 ارضاء ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام **مجلس نهم** در شام دست سلطان
 علی و نقی اما متی است که در احکام مستقیم و مکروه و در مواضع و نقص
 و اخبار ضعیفه علی میتوان نمود و بعضی هرگاه حدیث ضعیفی دلاله کند
 که فلان حکم **مجلس نهم** است و کردن او موجب فلان ثواب است
 یا فلان امر مکروه است و ترک آن فلان ثواب است و کسی **مجلس نهم**
 حدیث ضعیف آن فعل را بجا آورد یا ترک کند حقا آن ثواب را و اگر است
 میفرماید و همچنین هرگاه خبری ضعیفی در احوال و قصص امام بقره رسیده
 جایز است که خطبا و ناقلین از آن نقل نمایند و در آن باب اخبار ضعیفه از آنکه
 راشدین صلوات الله علیه جمیع صا در شام پس عمل کنند بشار
 ضعیفه را **مجلس نهم** در کوفه فی الحقیقه **مجلس نهم** در کوفه است و آن
 مقدم معلوم شد که جایز است نقل اخبار ضعیفه و غیر معتبره که در حکایات
 و وقایع پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او رسیده حق تعالی عطا میفرماید
 و هرگاه خبری ضعیفی دلاله کند بر آنکه کسی بر امام حسین علیه السلام فلان قدر
 ثواب دارد و کسی آن چیز را بشنود و بپذیرد رسیدن باین ثواب
 بگوید حق تعالی آن ثواب را و اگر است میفرماید و از این جهت علی و محمد بن
 الله علیه و آله این اخباری که در صحایب پیغمبر اهل بیت آن رسیده
 چه از صحیح و چه از ضعیفه در کتب خود ضبط و تدوین نموده اند و مضایقه

از نقل قسم و قسم فرموده اند **مجلس نهم** در کوفه و حدیث مستفیضه معتبره و لا
 یکنید بر اینکه هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله میخواست میخواست سئل کند که مصیبتی
 که با امام حسین علیه السلام رسید از او دفع کند اما بسبب حکمتها و مصلحتهای چند
 که بعضی از آن بر ما ظاهر است و بعضی دیگر را خدا و رسول او میداند
 و عقول مثل اهل از ادراک او قاصر است و مقام سؤل دفع این بشارت
 و شبهه نیست که فوایدی که شریک بر شما دست آنحضرت شده
 که ما در ادراک آنرا نمیتوانیم بسیار است از آنجه شما دست آنمعلوم نیست ظهور
 حقیقت او و ذریه او و بسبب کشف بطلان طریقه مخالفان و معاندین آن
 شد و بر مردم معلوم شد که ذریه حق تعالی و خیرت و هرگاه فاطمه بر خند و امیر
 و عیسیه و سایر صحابین حقوق ایشان آنچنین کند از راه ظلم و جور است و
 دیگر آنکه بسایر می تواند کار که بسبب گریه بر او احرزیده و رستگار
 میشود و بسیار مجرم فاکسار که بکشته زیارت آن برگزیده اخبار مستحق محبت
 پروردگار میشود و چه دایمی داعیان و سولهای پیرویان که در کثرت
مجلس نهم او مستجاب شده و چه جوانی حتما جان و مطالب و مقام
 که در نزد ضعیف **مجلس نهم** او مقرون بالاحکام کرده و چه امرافین پیدا
 و آثار عافران بی برکت و نوا در دار الشفای رفته مبارکه او را اهل شده
 و چه اسقام و بیماری که از استشفای تربت مقدسه او دفع گشته
 پس در مندان که بسبب تزلزل روح **مجلس نهم** او شد و کام و این کرد
 و بی گشتند آن که بقدرت تمتک **مجلس نهم** مقدس و مقضی الامور است
 و آنچه مذکور شد بسیار سهل است و جنب شفاعت خطی که در روز عقیقه از برای
 سرور شده اخوان و اهل و اختصای آن جناب با مومنان و کور چشم بر شما دست
 چنین که بسبب معتبر از حضرت **مجلس نهم** در کوفه است که تحقیق عوف شما دست چه چیز

با هم **مقدم** کرامت فرموده که اول امامت در دین و الشافعی توبه
 واجابة الله تحت قبته وعدم اجتناب با هم زیارت من اعاد ذلک
 اول آنکه امامت را در دین او قرار داد و دوم آنکه شافعی امر را در دست
 او قرار داد و سیم آنکه دعا را در تحت قبته اوستجاب کرد و این چهارم آنکه
 ایام زیارت از رفتن و برگشتن از عمره و احساب نمیکند و ظاهر آنست که حساب
 نمودن آنست که در آن ایام حفظ اعمال معاصی ایشان را نمیکند و دیگر از
 جمله فواید ابتدای انبیا و اولیا بر صایب و محسن و کشته شدن ایشان در
 اشقیاء و مغلوب گردیدن ایشان از اعدای خود است و شایع بود که تقسیم روح
 از حضرت **صاحب** و اینست نموده است آنست که چون **حق تعالی** السبب
 وین خود و اعلام که خود معجز است و کرامات ایشان عطا کرده است
 در اکثر اوقات ایشان را بسبب معجزات غلب و قاهر میکرد تا مردم
 معلوم شود که ایشان بر حقند و راهی خود هر چند از نوع سایر مردم
 اما از جانب خدا امتیاز شده اند بجزئی که از برای دیگران نیست و در
 درگاه **الهی** و سفر او و اینکه بکن از برای تبلیغ و ادای و نواهی و کاهی ایشان
 بر صایب و مغلوب می نمایند که مردم بدانند که ایشان هم بندگان
 و خود مستقل در آنچه خواهند بخشند و غلبه و قهر علی الاطلاق محقق
 ذات **ذات احدیت است** و اگر ایشان همیشه غلب می بودند
 و بر صایب و غلبا و محسن بتلانی شدند هر آینه مردم ایشان را خدا یا
 میدانستند و بر بوی ایشان قایل می شدند و پند حقیقت
 حال در این مقام موقوف بر چهار مقدمه است **مقدمه اول** آنست
 که حقایق افراد نوع ایشان را فاعل مختار نموده است و بواسطه
 پیغمبران و ادویای ایشان راه غیر و شر بایشان نموده و بایشان

اعلام کرده که این راه نخبه است و استبداد و انرا مودی استقامت
 سرمدیه میشود و هر یک از منافع و مضار و مصالح و مفاسد را ایشان
 تا حجت بر ایشان تمام باشد و دیگر احدی را نه مجبور بر طاعت و نه مجبور
 بر عصیت میکنند بلکه هر یک از افراد انسانی قادر بر هر یک از خیر و شر
 می باشد و میتواند هر یک را که خواهد برگزیند شود **مقدمه دوم**
 آنکه مشیت الهیه و حکمت ازلیه و ارتباط طبایع است با سبب مقتضی
 آنست که هر عملی از اعمال اثری مترتب شود اگر عمل نیک باشد بر آن اثر
 مترتب میشود از بهشت و حور و غلمان و روح و راحت و اگر بد
 بر آن اثر بد مترتب میشود از جهنم و در قوم و ضریح و الم و محنت و احلا
 مراتب سعادت و شقاوت و ترتیبات نوع انسان در مدارج
 و درجات او در محابط ضلال و عروج او با علی طبقات نیم و هبوط
 با سفلی در کات جمیع مستند است با اعمال او پس هر که طاعت و نیکو
 او در راه خدا بالاتر است و منزه او بالاتر است و محاببت
 و رضایات وی در طریق **رب العزت** فزون تر و قدر منزه
 او در نزد پروردگار بالاتر و منزه او بالاتر است و هر که معصیت
 و سیئات او بیشتر و در متابعت هوا و هوس و طاعت شیطان
 جن و انس بیشتر از قرب **الهی** دور تر و بسط و غدا او دور
مقدمه سیم آنکه آثار بهی بر معاصی مترتب میشود بد و ن جته
 و سبب استخوان از آن ممکن نیست بلکه زوال انقطاع او موقوف
 است بر رسیدن زحمات و مصایب در دنیا یا بعد از عذاب
 و عقوبت قدری که آن معصیت مقتضی آن باشد زیرا که چون آن اثر از
 خواست نفس تازه حاصل شده بعد از آنکه زحمات و مصایب

و عذاب که خلاف خواهش و است بوی رسیده بقدری که مقتضی
 باشد و لذاتی که باور رسیده بود نماید عدالت الهیه و **حجرت**
 تنهیه مقتضی است که از آن اثر آن نفس بر طرف شود و مقتضی **حجرت**
 هرگاه در نفس در نهایت است و باشد مثل پدر و پسر است و
 خوبی اخلاقیها باعث رخص بدی دیگری شود زیرا که مثل همین که در محبت
 و رضایات پدر که خلاف مقتضای نفس اوست اثر بد معصی که استیلا
 نفس اوست از نفس ارفع میکند همچنانکه در مقدمه سابق مذکور شد که آثار
 که از معصی فرزند بهر رسیده است از نفس فرزند هم رخص کند زیرا که رضای
 و تعذیب پدر همچنانکه باعث تا لم نفس پدر و خلاف خواهش نفس است
 و باین جهت اثری که از خواهش نفس و بهر رسیده است بعد از معرفت
 رخص میکند همچنین باعث تا لم نفس فرزند رحیم خلاف خواهش نفس است
 پس باعث کفاره و ثواب و رخص آثار بد از نفس ارفع میشود و مؤید این
 آنکه از اجزا رسیده که **حضرت صاحب الامر** اولاد قاتلان **امام حسین**
 خواهش گشت از جنة طلب کردن خون آن **حضرت** زیرا که اولاد قاتلان
 آن **حضرت** با عمل پدر آن خود را ضعیف و فرجناک بودند و چون آن
 چهره مقدمه ثابت شد بد آنکه برید فعل مختار بود و همچنین که **امام حسین**
 شنید که میتوانست که او را شمشیر کند و مطیع و منقاد او شود و قتل
 بوی واکند و در لیکن سبب سوء اختیار مرتکب این عمل شایع
 و **امام حسین علیه السلام** چون **طالع علی مرتضی** داشت بود
 و طالع مجاهده و ریاضتی بود در راه **خدا** که قوت
 داشته باشد که رخص فاشیه و آثار بد از جمیع
 نفوس متحده با او بین نفوس شیعیان و دوستان

آن کسند سبب تواند شد از برای رسیدن بشفاست مجری که مقتضی
 است خاص همه عجبان و موالیان و چون اعظم مبادات و صاحب
 رضایات که باعث اعظم در جاست و مقتضی است رسیدن
 مذکور شد باین به چنین است و در راه **خدا** در احقاق حق و از غایت
 باطل لند اشتها دست راضی شد تا این مرتبه از برای وی باشد
 و بدون شهادت و وصول باین مرتبه ممکن نبود زیرا که رخص کرد در
 معاصی است و شفاست ایشان موقوف بر خون و تا لم ایشان
 همچنین که مذکور شد و باین سبب **حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله** از
خدا اسول نکرد که آن بار از او رخص کند و **خدا** از عظمیان
 او را مجبور بر عدم قتل او نکرد بکشته مذکور و بکشته مختار خلق کرد
 هر یک از **امام حسین علیه السلام** و قاتلان او و لازم نمی آید که
 قاتلان و تقصیر نداشته باشند زیرا که ایشان قاتل بودند که او را
 الم ترسانند و حق را که میگویند قبول نکنند و هر چند این مقول کفار
 منسوب وضع این کتاب نیست لیکن چون بعضی ضعف القول
 در امثال آن مقامات در بعضی اوقات شک میکنند
 و این پیش ضعف تعیین سبب طاعت قتل ایشان
 تا چه چندین باین مذکور شود و در این مقام
 خداوند تحقیق کند که هر کلمه و حرف او در
 دنیا و آخرت و در این و در آن
 هر یک از این ائمه است
 در هر کس غلط
 در هر کس غلط

مجلس اول در و ما حضرت سيد انبيا

عليه افضل الصلوات والتحيات

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي من على عباده بارئاً من التفرقة المفرقة ونجاهم من الغواية
بارئاً من الانبياء المكرمين ثم فضلنا على الامم الماضية والقرون الخالية
بارئاً من امته سيد المرسلين ونزلاً الاولين والاخرين وصيرونهم من الانبياء
امير المؤمنين وعيسى عليه السلام والاولاد الغر الميامين والائمة المجتبيين

وشهد

وشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة تجعلنا من اهل الشا
واليقين ويسلكنا في سلك الشايقين لاقين وشهد ان محمداً عبده المصطفى
ورسوله المجتبي صلوة تنور قلوب المجتبيين وتملأ السموات والارضين وشهد
ان ذريته وعترته خلف الله على العالمين وحججه على الخلق اجمعين اللهم
صل على رسولك الذي جدد في تليغ الاوامر والنواهي وسعى في تبيين الاحكام
كاهي ونصب نفسه لاعداء كلمتك وجاهد في سبيلك مع اولي القربى
من اصحابك فحصل من الامة العروة المتصلة بالمصابين فالحمد لله الذي جعله الرقيب
ما نال من لتوايب والفتن تقوم منهم بالعلمية عليه فيجوز وقوم اسما
الشريعة يكسرون وهو مع ذلك يقول اللهم اقوى فانهم لا يعلمون وقبيل
على ذلك حتى اشتاق الى الامانة ذلك وقبيل به الخيل المجنات فاجز الله عنا
افضل الجزاء وصل وسلم عليه وعلى البجاة الاقبياء الذين ثبت اقدارهم في
معارك الصبر والبلادة وتمكنوا على الباطل التوكل والرضا عظم الله اجرنا
بمصابنا بيد الحزين وفرد العينين وضياء الخافقين وقبلة الحامين في العجا
والحرم وتوجه الله على العرب والعجم واشرف ولد ادم والقرن الطالع منصفنا
ونؤمن صفو الله وجديبه وخليل الله ونجيبه المؤيد من عند الله ابا القاسم
محمد بن عبد الله وورثنا الله شفاعته العظمى في القبر الجوى
وادخلنا تحت لوائه الاعظم وجعلنا من حربه المظفر
اي برادران بدانيد كه بلا متوجه ارباب دست وجفا لازم
اختيار لقب ومحت با نذر كرامت واصطفا است
بودن از رنج وپست از عدا مات بدخني وشقا است
واحب يصيب عليه البلادة هر كه خدا ورا دوست دار وباران
بن از بر تخت و عبا بر او بر اند و شدي و راحت از او كبر

الله

کرد و هر شخصیتی که قوی تر است بجنب این و اولیا کشیده اند

بر خوانم چه عالم ترا صلواتند لوت با ولایت چه رسید استیمن پس تشنه را بکمال مسرعت و آنکه سر اوقی که ملک محشر بود وز تیشه ستیز در آید شت کوفت پس خردی که آن بکرم صطفی درید ایلم دریده که بیان کشت و نمو روح الایمن بکشد ده بر او سر حجاب	اول صلواتند زان خردی که بر سر شیر خداوند افروختن و بر حسن محبتی زدند کنند از بدیند و بر کر باز زدند پس کفایت بخش آن عبارتند بر خلق تشنه غفلت خردی زدند فریاد بر در هر دم کسب باز زدند تاریک شد ز دیدن او چشم افکند
--	---

و محققانند که هر یک از حیران خود خانه قدس و بارگاهان انجمن است
که در مقام قرب بیشتر نعم و محبت بیشتر **البلاء مؤکلا بالانباء شد**
بالاد الایاء ثم بالامثال و محنت پیغمبران و سوز تر و صعب تر است
از باریا و محن سایر مردمان و بعد از آن باریا و صیای پیغمبران و محنت
خلفای ایشان عظیم تر و بیشتر است از باریا و صیای سایر امت و بعد
از آن مضایب و دوستان خدا و خلق مؤمنان صعب تر است
از مضایب ضغفار الایمان و از این جهت **سید عالم** و حشر و تبری
آدم فرموده اند که **ما اودی بغیر الله الذین** اینقدر باریا و دوست
که در راه خدا بمن رسید پیغمبری نرسیده از وقتی که آن **لن یجیب**
بوجود آید تا جایی که از این سر آنچه فانی رحمت نموده همیشه مستجاب
و باریا بود در جایی که در شکم مادر بود پدرش از دنیا رحلت نمود
و پدر و پدربنی گرفتار شد و چون آتش بساکی رسید مادرش نزد
کرد و چون پشت سر افتد جدش عبدالمطلب که متوجه امور متکفل

مقامات او بود و از دنیا رحلت نمود تا پست پنجهای شبانه میگرد

و با وجود بی یاور و بی و یکی **مأمور بدعوت شد** و در صدد دعوت برآمد
و جمیع خلق در صدد عدوت و دشمنی او برآمدند زیرا که آنچه **انحضرت**
مردم را با و میخواند مخالف طریق و آیین جمیع بود و بعد از جمیع فرق نام از
از یهود و نصاری و مجوس و بت پرست و آتش پرست و ملاحده و چرت
و طبیعتی چه از عرب و چه از عجم در مقام اذیت و ضرر آن **حضرت** برآید
و انواع بی ادبی و مشقت نسبت بوی بعمل آوردند و بعضی او را
گفتند و برخی او را کاذب خواندند و جمعی ویرانست بکمون دادند
و طایفه او را بکمانت مشوب ساختند و تائید متهمی بغیر از **علیه السلام**
و دیگر خاندان احدی دیگر بوی نکرد و تابع دین او نشد بلکه از دین و آیین دینی
و شخص منفر و بدو و سایر مردم در مقام طعن و سبب ایشان بودند و از کفار
مکه غایت ضرر و مشقت **با حضرت** رسید در میان دو همسایه خانه او
که بدترین دشمنان بودند یکی ابولهب و دیگری عتب بن ابی معیط
و روز در این برای آن **حضرت** سعی نموده می و آنچه توانستند از مشقت بوی
رساندند و او هم چنان حاله الطلب زن دست بریده ابولهب خار و خشک
جمع کرد و در سر راه وی ریختی و **حضرت** چون بنابر پیر و ن فرست
انرا را بر یکرفت و بطریق ملائمت میفرمود که این چه نوع مسامکیت
که با من کنی شخصی گوید که در بازار که مردی را دیدم که میگفت **قلوا لا اله الا الله تعالی**
گویند که از ذات مقدس الهی محبودی دیگر که سزاوار پرستش باشد نیست
تا رست کار شوی و شخصی از عقب وی میرفت و میگفت که من این کذاب
نشدید و سبک را و میزد چنانکه عتب او را خون آلود کرده بود و رسیدم
و شخصی گیت گفتند داعی اول محمد است و مکتب ثانی محمد است ابولهب

است و چند بار گفتار تریش بر سر **آن حضرت** میخیزند که او را بقبل رفت
در مرتبه که بر سر وی میخیزند ملعونی را وای مبارک **آنجناب** را بگرفت
و بگردن وی چپه بخوی که راه نفس بروی تنگ شد و در وی ابو جهل
لعین با جمعی از سفهاریان عین در موضعی بر سر **آنحضرت** میخیزند و بوی
غایت اذیت و آزار رسیده اند تا اینکه رخساره مبارکش را بخیاک
مالیدند و این قدر بوی زدند که از پیشانی منورش خون جاری شد
و اکثر مردم که از آن فعل شنیع مطلع شدند و در آنوقت حمله بشکار کردند
و ابو طالب شعیب خود رفته بود از برای چهر اندن کوفته اندان و قضا را
همزه سه روز در کوه و صحرا کشته بود و شکاری بدست وی نیامده که
و نشسته و ششم آلوده در وانه مکه رسیده کنیزی از عبدالله جدعان
آنجا حاضر بود چون همزه را دید گفت ای همزه میدانی با برادر زاده تو چگونه
و با وجود این شکار بچه کار آید و این عار را تو بجا ببری همزه از سخن آن کنیز
متغیر و بجان آمد و چون بسیار گرسنه بود طعام طلبید زانش طعام حاضر
ساخت و چون همزه نگاه بوی کرد و او را گریان یافت همزه گفت چرا
گریانی زن گفت یا ابا عتاره چرا گریه و حال آنکه آنکه با نور دیده برادر تو
کردند کسی هیچ تنی از تیمیان و ضعیفی از ضعیفان رواندار و ابو جهل و جمعی
سفهاری بر سر وی میخیزند و این قدر بر وی زدند که از پیشانی مبارکش
خون جاری شد و صورت او را بر خاک مالیدند و نه تو حاضر بود
و نه عتاش ابو طالب همزه که این را شنید گریان شد و برخواست
بطلب **حضرت** پیر و ن رفت و او را در مسجد الحرام نشاند و او را چون
همزه داخل مسجد الحرام شد دید که **حضرت** در پیش خانه کعبه نشسته و
برانو نهاده همزه گفت **السلام علیک یا بنی اخوی** برادر زاده چرا

مهری **حضرت** آه سر و اول بر آورد و آب از دیده فرو گرفت گفت
بگذار یکسری را که نه پدر دارد و نه مادر و نه عتی دارد و نه برادر و نه مولی
و یاری و نه همکاری و مددکاری نه یاری و نه تباری و نه ناصری و نه
همزه که این سخن را از **آن حضرت** شنید گریان شد از جنت شقام که بایست
ابو جهل روان شد در موضعی با و برخورد که با جمعی از اعیانم و اشراف قریش
بودند چون بوی رسید با و گفت ای ناکس و نون چرا برادر زاده مرا
اذیت رساندی و بوی دشنام دادی و گمانی که در دست من
همچنان بر سر وی زدنجوی که سر وی شکست و خون از آن جاری
و با لجه ایقدر اید از مشقت از گفتار نسبت بان **حضرت** رسید که
ندارد و بعد از آنکه بجا دما مور شد چو رحمتی که در حروب و غزوات نسبت
بان **خویشاکیان** رسید از آنجمله در جنگ احد چهار نفر از کفار معاهده نمودند
که آن **علی بن ابی طالب** بقتل رسانند و بعد از آنکه نهیمت بر لشکر کفار تمام
افتاد و هر یک از مسلمانان در گوشه افتادند **عبدالمطلب** از اصحاب
در گوشه ایستاده که آن سنگدان پر حم فرست غنیمت شمرده یکبار بر آن
حضرت حمله کردند و آنرا سنگ باران نمودند یکی از آن سنگها بر سر
عزیزان **حضرت** آمد و بنیت خروج کشت بوی که خون از آن جاری
شد و مهر و محبتش فرو گرفت و **حضرت** از برای آنکه برین بچکد
از روی مبارکت پاکت میگرد و میبکفت اگر قطره از آن برین رسد
هر آینه عذاب شدید بر اهل زمین نازل میشود و میبکفت **اللهم**
اهلنا فی علی تمام لایعلمون با رخسار این قوم را هدایت کن
که ایشان را بمانند و اگر میبکند از راه نادانیت و ملعونی سنگ بریزد
آن **حضرت** و آنرا هجر و محنت و ملعونی دیگر سنگ بریزد

آن حضرت زد که لب و دندان مبارکش شکافته شد و بعضی از دندانها
مبارک او شکسته شدند و یکی از آنها پیرون افتاده برین محل ملحق
شستیری حواله آن حضرت کرد و خواجده عالم از شمشیر وی اعتراض کرد و در
افتاد و رخساره تابان وی از نظر اشعار نشان گشت روز روشن در نظر
دوستان چون شب مظلم تیره و تاریک دید و آن چهار ملعون را مظلون
که آن حضرت از دار دنیا بدار السر در آستان نمود و لند اقوام خود را اثر
دادند که کار محمد را ساختیم ایس پرتیس آن سخن را از زبان ایشان
فرا گرفته آواز بر آورد **الا ان محمد اذ قتل آگاه** پیشید که محمد کشته
آواز ایس بیدینه رسید و در یک لحظه این خبر وحشت اثر در میان دوست
و دشمن انتشار یافت و جناب امیر المومنین در پای علم در نزد آستان پ
بود تا آنکه آن حضرت بعد از ساعتی از آن مخالفت پیرون آمد و بگفت
توجه نمود و اول کسی که با و ملحق شد جناب امیر المومنین بود و بعد از آن
جمعی دیگر از اصحاب بوی پیوستند اما چون آواز قتل آن حضرت
بیدینه رسید هیچ زن قریشیه و یا شمیته نماند الا آنکه آواز بگریه بلند کردند
و مخدرات حجرات طهارت قصد اخذ کردند و فاطمه در پس
حجر ایستاده بود که شخصی از اهل مدینه از یکی از اهل منزهان پرسید
که خبر چیست او در جواب گفت چه می پرسی از خبری که زبان ازین
ادلال است نه طمعه از استماع این سخن سیاه شکست از دیده روان
سخت و باندیشه دور و دراز افتاد که ناگاه دیگری گفت ای پسر
خدا شارا جرده بشما دست پیغمبر شما **طرح** چون این سخن شنیدند چون
و بر روی در آفتاب و جمعی زنان که در آنجا بودند آب بر روی مبارکت
آوردند تا بهوش آمد و فریاد بر کشید که یا ابتاه و آهی میزد که یا

حقت استماع آن نبوده و ناگهان میگرد که هیچکس را برای شنیدن آن
نبود پس چه عصمت بر سر افکند و از دروازه مدینه بیرون آمد
و در نهایت ضعف و بی قوتی بود چشمش شرفش نحیف و رخساره
مبارکش زرد و ناکه زنی از بی دستان رسید چون فاطمه را با نکات
دید گفت ای دختر خیر **بش** بچی میروی فاطمه گفت میخواهم نزد پدرم
روم اما قوت رفتار ندارم آن زن گفت ای **سید** التا تو در
انجا توقف کن تا من بروم و برای تو خبری پیدا کنم چه اگر پدر بزرگوار
ترا بخیر بچند عمل نتواند کرد پس **طرح** در سایه دیواری با دل پیواری
قرار گرفت و آن زن گفت چون نظرت بر جمال پدرم افتد
سلام کن شنیده را بوی رسان و حال مرا بیان نماید آنکه عاجز و بی
بموقع غرض رسان پس آن زن روی بشکرگاه نهاد و فاطمه اشک
حسرت از چو پاره دیدگان بر رخساره مبارکت می بارید و میگفت
ای پدر مرا غریب و پیکس کنایه روی و مرا بفرست آوردی و دروغی
و داغی تنی بر سر کم نهادی ای درینا که ما درم خدیجه زنده بودی تا
در غریبی و تنی مرا دو کردی و زخم تنهایی و پیکس مرا هم گذاشتی
اما آن زن و پانیته رو بشکرگاه میدوید و چهره امید به خبر **طرح**
از او می پرسید و آن زن را بر او می و پدری بود که هر سه در محار
پنج **طرح** بگریه و در فتنه بودند و فضا را چون بشکرگاه رسید
گشته را دید افتاده چون ملاحظه کرد دید آن برادرش بود که بر جبهه
رسیده و آنجا در خاک و خون غلطیده و دیده بر هم گذاشته و کشته
و نه خود میگفت حرام است بر من دیدن روی او تا روی پیغمبر خدا را
چون چند قدم دیگر رفت پدر را دید در میان خاک و خون افتاده و جان

بجای آن فریاد می کرد که از وی نیز در گذشت و چون قدی چند حضرت
پیشش را دید که باقی مجروح در میان خاک و خون افتاده و هنوز زخمی است
داشت چون مادر او دید گفت ای مادر خوش آمدی که شتاق دیدار تو بود
زمانی پیش من نشین و ساعتی مرا در کنار گیر تا گفتار تو بشنوم و دیدار بار بپای
ترا به پیغمبر آن زن گفت ای جان مادر وای عزیز شهید ما در بدو که ما در
هجر تو گریه داشت و از آتش فراق تو بریان اما **حضرت رسول خدا را** در
نشاندیم و ما دستت را در حال پدر بزرگوارش می داشتیم و در آن روز
خبر ندارم و ظاهره شفا میسر و معذور دارم که فرصت نشستن ندارم پس
مؤمنه ما که پس را بگذشت و پادشاه پادشاهی که او در محلی رسید
که عیبه لم از شعب پرور آن آمد و بود و در پای علم الیتاده و صحابه که او را
دی صف کشیده زن پیش آمد و سلام کرد و در قدم خود **کایا** افتاد
و گفت **یا رسول الله** پدر و پسر و برادر و جد و بنی من و تمامی
من فدای تو باد **سلام** آرد و دم و حال در آستان **حضرت** عرض نمود
حضرت فرمود باز کرد و سلام مرا و بشارت جاست مرا و بران
و بی اشتظار او را به نزد من آورد آن زن باز گشت و مرثیه سگفتی **عید**
بناظر رسید و گفت که انتم که پدر است را در زیر علم الیتاده و صحابه
کردا کردی و فرود گرفته ظاهره گفت مرا به پدر رسان و آنکه مرثیه را
از من بستان زن او را پیش گرفته نزد پیغمبر روان شد و چون خوا
علم ظاهره را دید قدی چند پیشتر از حضرت و او را در کنار گرفت و چون
ظاهره رسید که گریست و حضرت و براتقی داد پس **عید** گریست پدر
عرض کرد که ای پدر بزرگوار من از این زن مرثیه کافی قبول کرده ام
که پدری و هم **حضرت** باز زن گفت ای زن از ظاهره چنینخواهی آن زن

عرض کرد که یا رسول الله چشم آن دارم که فدای قیامت است مرثیه
گیر و امید آن دارم که در عرصات محشر مرا فراموش نگذاری **حضرت**
یا رسول الله کوه پیش که فدای قیامت من بی او قدم در جهشت
نگذارم آن زن از شادی بگریست و گفت **یا رسول الله** اجازت
فرمای که بسر کشکان خود روم و غریب دستمند بکنید **حضرت**
او را اجازت فرمود و اعظم مصایب و بلاهای آن **حضرت** و قیامت
که بعد از فوت آن حضرت واقع شد از حکایت غضب خلافت
و برجم زدن دین آن **حضرت** و شدت هر یک از اهل بیت
امامت و خانواده و صابیت و خلافت و سایر طلبها و سببها
مناقصان بر ذریه آن ایشان **حضرت روح الامین** هر خبری از خیر و
آنها را بموقف عرض رسانیده بود و داغ این مصایب را بر خود طرب کرده
آن نامه بود و در حدیث صحیح **حضرت صادق علیه السلام** مرویست که چون
حضرت بهراج رفت از پدر و در کار عالم و حی با رسید که ترا بستانم
و امتی ان میکنم در سه چیز تا به انم صبر تو در چه مرتبه است اول آنکه خود و
عیدل خود را بگریخته داری و محتاجان امت را بر خود و عیال خود رها
دی **حضرت** سخن گفت را ضمیمه این از تو توفیق صبر طلب میکنم دوم آنکه بگریخته
امت و دین ای است آن صبر و تحمل نانی و با کاران جفا کنی و جان خود
در راه من بذل کنی **حضرت** اظهار تسلیم و انقیاد و طلب توفیق و صبر
و شکیبایی است **حضرت** بعد از توفیق بیت تو مصایب و محنتهای بسیار
خواهد رسید و باید تو جمیع آنها را ضعی و شاکر شوی اما برادر **عید** را بعد از تولد
ادبیت بسیار خواهند رسانید و او را از حق خود محروم خواهند کرد در میان
کردن او خواهند کرد و او را از خانه پدر و زن خواهند کشید و در محراب غار

سرور از تیغ پدید برنج جدا خواهند نمود اما و شرف تو بی طبع از تو مظلوم خواهد شد
 و در از پرست تو محروم خواهند گرد و حق دیرا غصب خواهند نمود و در
 وی داخل خانه او خواهند شد شرف و دولت و خواری با خواهند رسید
 و کسی بی روی او نخواهد کرد و در بر شکم او خواهند زد و جوید فرزندی در شکم
 باشد قطشود و از شدت آن ضربت شهید شود و اما و فرزند تو که
 بگیرد که **حسب** بهر شهید خواهند گرد و یکی را که **حسب** بهر شهید
 خواهند پسند و او را مانند کوه سفید خواهند برید و فرزندان او و برادر
 و برادرزادگان و یاران او را در برابر او خواهند کشت و خیره او را غارت
 خواهند کرد و در محبت و پیرا ضایع خواهند نمود و اهل بیت او را پسری
 خواهند بود و از چنان مصیبتی بوی رسد که بر مظلومی از جمیع آسمانها و زمینها خواهند
 گریست **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوْذُ بِكَ مِنْ غَمٍّ مَّرْهُومٍ وَتَوْفِيقٍ**
تَوَافِقٍ و توفیق صبر از تو بی طلبیم پس **عَدَائِهِ** فرمود اما برادر تو پس از
 او به نزد آن است که در روز قیامت عید بهشت و دوزخ را بوی پیرم
 که هر که خواهد داخل بهشت کند و هر که خواهد داخل دوزخ کند و در قیامت
 چنان تنبیهی با و دهیم که هر که بقدر ذره محبت او را داشته باشد از
 جهم برزق آورم و داخل بهشت کنیم و خوشی کوثر را با و و اگر دارم که و
 خود را از آن آب دهد و دشمنان خود را از آن منع کند و محبت او را
 بر خلقی غلب کردیم اما و شرف ترا در روز قیامت در نزد عرش خود
 و او را اندوهم که ترا حاکم کردم بر خلق خود که هر کهستم در حق تو و فرزند
 تو که دست آنچه خواهی در حق وی حکم کن اما و در سبط تو و فرزند تو
 منگوه تو پس در روز قیامت عرش خود را با ایشان زمینت دهیم
 و انقدر از عطا بایشان که است کنیم که بخاطر اهدی خاطر مکرده باشد

و زیارت کنندگان ایشان را کرامی دارم زیرا که زیارت کنندگان
 ایشان زیارت کنندگان تواند و زیارت کنندگان تواند زیارت
 کنندگان کنند و برین لازم است که زیارت کنندگان خود را کرامی
 و چون بر حلقه از استیلا **سَلَامٌ** در دار دنیا اخلاص یا قی پس بداند اعظم
 امانت و بزرگترین محبتی پیروان حضرت **رسالت** فوت آن حضرت
 است و پیشینی از برای ایشان بزرگتر از مغفرت نروح روانی که تواند
 و کدام محبت از جبهه آدمیان بمحبت آن حیات و جان بی آورم
 توان نمود پس بر همه اہمیت لازم است که بر فراق وی بگریزند
 ای دوست من غم نگر که **سید**
 جیب زمین زینچه اندوه بر درید
 چون آتش لب ای خود زیند
 دل بر پاکت تیغ و شمشیر زوید
 در زیر بار غصه بکاهید همه کاه
 هر شب بکشدن رگوز سفید را
 در بوستان کریم نهال ثواب را
 آبی زیند بر سر و **سید**
 دز موج کریم و این خاکت برید
 مانند شب بکشد **سید**
 با نر یا و ملک عدم منقرض
 دز آه رخسار در بکشد **سید**
 خاکت شب بکشد بفرق **سید**
 از شمع چشمه **سید**

ای زجر است زین آسمان بگریست	سینه و دل خون شد روح روان
کنان چون بکشد و تو چه با جرم	در غای تو تمام کنان بگریست
آدم نوح و نیل و موسی عیسی	در غای سید فرزندان بگریست

و اگر بستان بر جبران سید از زمان محبت آن ندارد و بلکه قربان کار اعلی
 و کسان عالم بالا و لوح و قلم و جن و ملک و ارض و ملک و آفتاب و ماه
 و ماه و نشان و ثابت و استیاد و جلال و جبار و خوش و جوار و جان
 هوا و مایه و این دریا همه درین تعزیت گریان و در فراق **سید** بریان
 ای زجر است زین آسمان بگریست
 سینه و دل خون شد روح روان
 کنان چون بکشد و تو چه با جرم
 در غای تو تمام کنان بگریست
 آدم نوح و نیل و موسی عیسی
 در غای سید فرزندان بگریست

و از بعضی صحابه مرویست که چندی که پیغمبر آخر الزمان بگردانش و درخ پند
 پس بر پروان فاندان لازم و محتمل است که بر وقت آن چشم و چراغ
 عالمیان زار زار بگردند و نهامی زار از دل فکار برآورند تا آنکه از آن
 در زمره امت آن آفتاب نشان ثبت شود و در روز در ماندگی و یکجائی
 از عذاب قیامت آزاد و رستگار شوند و کیفیت وفات آن حضرت
 باین طریق است که چون در سال دهم از هجرت حضرت نوح الایمن
 بانزال سوره فتح فرود آمد حضرت رسول ذوالجلال از مضمون آن سوره استنم
 را که اشغال بروضه وصال نمود و لهذا بمسجد رفته بنمبر آمده و بعد از خطبه
 اتیان التمس فرمودی قیامت از شما خواهد پرسید که **محمد** در میان
 چگونه زندگان کرد شما در جواب چه خواهید گفت بگوید که آواز بلند
 کردند که گواهی خواهیم داد که ادای رسالت و امانت نمودی و آنچه
 شرط ارشاد و بیعت بود بعلل آوردی پس حضرت انکشت سبانه
 بر پشت سمان بلند کرد و بسوی زمین فرود آورد و گفت **اللهم**
اشهد ان لا اله الا انت یا کواه باش در میان آل بکره و خاندان
 بعل آورد و در میان مراجعت نامور شد که حضرت ایل بر زمین را بپای
 خود کند لهذا چون بنزل عذیر خم رسید آن حضرت وصی و جانشین و
 تائید بطن و نفی صریح بر خلافت وی نمود و فرمود ای مردم گویا مرا با خود
 اند و من دوا عظیم در میان شما میگذارم کی قرآن و دیگری اهل بیت
 خود نمیدانم بعد از من با آن دوا هر چگونه سبوت خواهد کرد و آن را
 یکدیگر جدا نخواهند شد تا در لب عرض کوثر بمن رسند بعضی را که بفرستد
 که حضرت رسول همه امت را وعده میداد و بعضی از ایشان بگوشتگان
 او را بلب تشنه و کوسند در صحرای غربت داند و ده کربت شربت

شهادت

شما دست پش پند اما حم حسین جد و پدرش هر تشنه را در صحرا
 آب خواهند داد و بی الرضایان ناکس او را آب ندادند تا از تشنه بپاش
 ایقل انما احب علی بن ابی طالب **فکل عضو من اعضاءه** یا کشته میشود پس
 در گردن بلب تشنه و حال آنکه در هر تشنه ترا و دریای از آب فو لحن
 نفعی للبین و حاجن علیه غذاه الطف فحیه الثمرای و او را بلب تشنه
 بر حسین ردی داد و در گردن از شمر حیا سنان سنان طاق فله
 یطو ام شمیر فی المید لشمر نیر سنان بن پس اعضای او را پاره پاره نمود
 و شمیر ذی البرشتن حلقوم او را بریده و بر علیه الطافات ذی لحن
 و من میایدی الطافات لطن به دمای صبا و شمل بر جسد او در آن
 میکند و از جای تم ستوران بر بدن او جامه بافته شد و فالت
مقولی که السماء دمانع وجه الارض من دم محمد کشته شد که در شربت
 تو اسان خون نکست و روی زمین از خون تو سرخ شد **صلی**
فی الحوب من السماء و هو غذاه الخضر من سید بن خضر پس در زمین و
 از خون او سرخ شده بود و حال یکدیگرش در قیامت از سید بن
 سبز خواهد بود و لحنی فی الطایر و قدس علی ای عیلا لا یفلک له اکبر
 آه از زمین لعابیدن که با دجو و پیامبری و بر بوری او را اسیر کردند و هر چه
 زاری میکرد کسی بغیرا دوی نمی رسید طال رسول الله شبیه شام
 و من حلقی التی العبد زنه ال بیت پیغمبر را اسیر کردند و پیرای
 ایش ترا دریدند و چیمای ایش ترا تشنه زدند سبایا یا کواه الطایا
 حایر یا خطی العبد فی الناس **المر ایل بیت** اسیر نم بودند که بر سر
 بر شتران سوار شده بودند و شده و از او را حفظ ایش می نمودند
 فی المید من عنایه جنتی اذا اقبلت فی الخضر فاطمه الطهر ملا بها قرب

بیت

لینید

ثوب من السجود و انما من دم التبت عس وای بریزید در روزی
که فاطمه بر سر تخت نشسته در آید و بر یک کتف جامه باشد که از زهر
سیاه باشد و بر کتف دیگر جامه باشد که از خون سرخ باشد و بگوید
یا بضا یا لانا م شواخص و فی کل قلب من مهابتها فیه صبره و انوار
شوی که اهل عرصت از آواز او خائف خواهند شد و حدقه های ایشان بگریخته
و دل های ایشان بر لرزش خواهد آمد اما چون حضرت از حجه الوداع مراجعت
نمود به نیند آمد و صتم سفر آخرت شد و اکثر اوقات صاحب را بتقوی
و پرهیزکاری و خوف از عذاب الهی و صیتی نمود و بنحوی که خواص
اصحاب از کمالات این بکشتن را که دواعی نمودند و کلامی تعریف
ایام خزان می نمودند و یکی پیش از وفات خاص صیبه را بجا نه طبع چون
نظر می کش بر ایشان افتاد و قطرات عبرات از دیده بارید و فرمود و من جفا
بکفر خوش خدیه جمع الله خدا افرقه شما را جمع کند و از احشای محفوظ دارد
حفظکم الله خدا شما را در دنیا و عقبی محافظت کند چنانکه الله
خدا شما را کفایت گوید چنانکه الله خدا شکایتی که شما را درست کند
و دفعه الله از خانه خود شما را روزی کند انص الله شما را در هر حال
یاری کند و حمک الله خدا شما را درست کند دفعه الله مرتبه شما را
بند کند دفعه الله حضرت پروردگار شما را توفیق عنایت کند
هدیکه الله جناب آفریده کار شما را در راه راست مستقیم دارد
مکمل الله اعمال شما را مقبول درگاه خود کند الا که الله شما را در راه
لطف و فضل خود جای دهد و تا که الله شما را از هر آفات بکند
سکنه الله از جمیع آفات و عیانت شما را به است و در پس
رفتن من از میان شما نزدیکت شده پس وصیت میکنم شما را

تقوی

تقوی و پرهیزکاری و می ترسانم شما را از عقاب الهی و شتابان کنایه
میباشد و حق قضا را بر شما خدایت خود میکند و انما ای سبب چون میگوید
که سید عالم ایشان را و داع میکند چنانکه بر یکی بگریه افتادند و گفتند
وقت رحلت شما کی خواهد بود حضرت فرمود هنگام فراق نزدیکت
رسید پس فرمود ای حاضران باید سلام مرا بر سر سینه بان جاعلی که
یاران من غایب اند و هر کس که بروی دین من کند تا روز قیامت او را
بسلام من مخصوص سازید پس صاحب بمنزل خود معا و دست نمودند
و حضرت منتظر امر الهی بود چون ماه صفر سال یازدهم هجری
آن حضرت را صدای عارفی شنید و بعد از عروض آن حالت مایه
که بقبرستان بقیع رود و از برای اهل آن قبرستان گفتند حضرت
دست این بقیع را گرفت و با بعضی دیگر از خواص صیبه بقبرستان
رفتند و زمانی طویل در آنجا مکث نمودند که من از روی که گشتی از
اهل آن مقبره می بودم پس زوی بکفرت می کرد و فرمود یا علی جبریل
در هر سال یک مرتبه تمامی قرائت از بر من میگرد و امسال دوم مرتبه بر من
عرض کرد و جمیع خزائن دنیا و همیشه بودن در آن بر من عرض کرد و گفت
پروردگار ترا میترساند میان چندی همیشه بودن در دنیا و همه
خزاین او و احتیاج بهشت و لقاء پروردگار و من تهیای رلق الهی
کردم پس حضرت بمنزل شریف معا و دست نمود و متب شده
ویرای عارفی شد و بر لبه چهری خوابید و امشب در کردی
جمع شد پس عارفی به عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باشند
که غسل خواهد داد حضرت فرمود چون مرا وفات درسد
باید از مردان اهل بیت من آنکه نزدیکت تراست بنی مرسل

و در میان جامه که پوشیده ام مرا کفن کند بعضی از یاران عرض کردند
که بر تنی نماز خواهد گذارد **حضرت** گریان شد و گفت بدانید که خون
مرا غسل میدهد و جنازه مرا بر کفن قبر گذارید اول کسی که بمن نماز خواهد
کرد **حضرت** دادند جبار خواهد بود که بر جرحش عظمت و جلال خود بر من
صلوات خواهد فرستاد و بعد از آن **جبرئیل و میکائیل و اسرافیل**
با کرده و حصار عالم که بر من نماز کنند پس عالم که بر جرحش الهی عالم
کرده اند نماز کنند بعد از آن ساکنان هر آسمانی به ترتیب بر من
کنند بعد از آن مردان اهل بیت من نماز کنند از زنان ایشان
پس اصحاب و یاران فوج فوج در آیند و بر من نماز کنند پس مرتضی خیر
استنداد یافت و اصحاب بمنزل خود معاد و دست نمودند و در
مطهر است و در نزد آن حضرت جمع شدند **حضرت** غایبی پیش
و فرمود **ایزنا عدا** من فرود گاه خواهم بود اشتهاست مؤمنین از سخن وی
گریان شدند پس **حضرت** گفت حبیب ل من خاطر را بخوانید
چون **حضرت** طه را خلش پیغمبر فرمود **و مجابا باینکه** خوش آمدی
ای فرزندان من پس او را در پهلوی خود جای داد و تکیه
و تفقه بسیاری نسبت بوی عمل آورد پس بطریق اخفا سخن بوی
فرمود **حضرت** طه گریان شد باز آهسته بگوش وی سخن گفت جنب
خاطره فرحناک شد و شادمان گردید عایشه **طه** گفت ای دختر
جبار البشر امر غریب از شماست بده نمودم از سرگوشی اول شما را بجان
مخزون یافتیم که وصف نتوان نمود و از سرگوشی دوم شما را بخوبی
فرحناک دیدم که شرح نتوان کرد **حضرت** ای عایشه ابتدا بیدار کردی
بن گفت ای دختر شوق من با لم تدس بهایت رسید و وصف حق من

از شهادت گریه کردید و در این ایام شهادت را و احواص نمود و بخت
مرا بخت شهادت درین دو هفته یوم دوری کنی از این خبر و شهادت
گریان شدیم و در مرتبه دوم سخن گفت ای طه وای نوز دیده غم مخور که
بزرگدلی من طعن خواهی شد و اول کسی که از اهل بیت من خواهد بود
نماز خواهد بود و در هفته شان سینه زنان اهل جنان خواهی بود و کن
بهر فرحناک شدیم اما اول چون بیماری سید برار شد و بخت
صاحب و انصار پریشان حال شدند و در خانه آرام نداشتند و روز
سراسیمه و مگر گریان کرد مسجد بنویس بکشند و میکشند و گفت بمیدانیم
حال بیمار گریان بعد از **پیغمبر** چون خواهد شد چون **حضرت** از آن
انگشت قطع شد با وجود شدت آلم عظمی مبارک بر سر بست که
بر دوش **حضرت** امیر و فضل بن عباس نموده بکلف مسجد آمد و بخت
اول منبر نشست و مردم بروی جمع شدند پس **حضرت** مثل بر **الف**
نمود پس گفت ای یاران می بینم که از میان شما بروم و چون از شما جدا
شوم مرا فراموش نکنید و بدل از من جدا نشوید و رعایت و احترام
اهل بیت مرا بکوی آورید و از گفته ایشان تخلف نوزید و هر یک از شما
و از شما را در باره و بکوی سفارش نمود پس فرمود ایها الناس من کن
پیغمبری بودم شما را در راه خدا جهاد نمودم و دندان مرا شکستند و در
مرا خون نمودند و رنج و بلا کشیدم از ستمکاران قلم شقتهای عظیم
کشیدم و بر کشتی میر نمودم و قهرا امت را بر خود اهل بیت خود انداختم
نمودم بیکه گفتند **لعمریک** انت نیکو پیغمبری بودی در راه خدا صبر
نمودی و جهاد کردی و مرا بکشتی پدا میت نمودی و از بدیها باز کردی
بجاء الله عنا خیر اینی قولی ترا از ما فرای خیر و بد پس فرمود حق

قسم بد است مقدس خود و نمود که از ظلم هیچ ظالمی نکند و وقتی آنرا
 در نزد دیگری نکند و پیشش را بکشد و سوگند میدهم که هر کس من را
 از دوشم بر خیزد و مرا قصاص کند و هر که حق در نزد من داشته باشد
 بر خیزد و حق خود را از من بازستاند که نخواهم طلب و پاک و بی مظلومی
 باشد اما قاتل نایم و در حضور انبیا و ملائکه در قیامت تقدیر من
 لازم نیاید هر دم یکدفعه گفتند عاقلان و کلام رسول الله که از شما ظلمه
 جوری نسبت جدی واقع شده و گیت که بر شما حق داشته باشد
 بلکه شما بر همه است حق دارید **حضرت** باز آن سخن را مکرر نمود و چون
 کرد سواد بن حق برخواست و گفت پدر و مادر من فدای تو باد و این
 الله اگر مبالغه نمی نمودی هرگز اظهار نمیکردم و لیکن چون مبالغه نمودید شریتم
 که اگر گویم عاقلان در منکامی که از طایفه می آمدید من استیصال
 شما پروردان آدم و شهاب بر نهاده سوار بودید و عصای مشوق در دست داشتید
 و چون عصا را بلند کردید که بر نهادن بر کتف من آمد و الم بسیار از آن
 رسید اکنون قصاص من از **حضرت** **نوح** **عليه السلام** است
 خراج خیر دما دای سواد که این **حضرت** را با خورشید ادا می کند و قصاص
 دنیا را دوست دارم از قصاص آخرت که در حضور ملائکه مقربین و انبیا
 باشد پس **حضرت** بلال را فرمود که عصای مشوق در نزد من طریقه است
 برو و آنرا گرفته بیا و در بلال متوجه خانه فاطمه شد و با و از بلند در بیان
 مدینه ندای میکرد که گیت که خود را در عرض قصاصی در آورده پیش از آنکه
 داری او بقیامت شد و چون بدر خانه فاطمه رسید با و از بلند
 گفت **لعلکم علیکم یا اهل بیت الله** **حضرت** غیر الله جواب داد
 باز داد و استغفار احوال نمود بلال گفت پدرت عصای مشوق را

میطلبید فاطمه گفت ای بلال پدرم بپا راست و تب دارد و کجاست
 سوار شدند و در بلال گفت سید الله پدرت بمنبر برآمده و اهل بیت
 و دنیا را و دایع باز پسین می نماید و میفرماید که هر که ابر من حق است از من بکشد
 کند و تمامی احوال را بموقع عرض رسانید حضرت فاطمه که حکایت
 و دایع را شنید غرورش و فتنان بر آورد و گفت زهی غم و اندوه برای
 ای پدر بعد از تو حال بی رکان و در ماندگان بختی خواهد رسید و پناه بخوا
 بر دای چسبند و ای محبوب فلوب فقر این فرمود ای بلال ترا
 بکدام قسم میدهم که آن شخصی را بکوی که بر پدرم رحم کند که رنجور است و ضعیف
 پس بلال عصا را گرفته بسجده رفت و **حضرت فاطمه** و **بن** را طلبید و گفت
 ای جانان مادر جد شما در مسجد است و مرحوم را و دایع می نماید و از مردم
 خواش می کند که هر که ابر و وی قبی پشت از او طلب کند و شخصی بر خواسته
 که مرا تا زیانه زده و منیحا هم عرض آنرا بر من شما بر دید و بعوض او هر یک قبول
 که صد تا زیانه بخورید که جد شما بپا راست و طاعت تا زیانه ندارد **حضرت**
 روی سجده نهادند اما چون بلال عصا را بسجده آورد و مردم را نظر بر آن عصا افتاد
 بجا یکبار بغض آن آمدند و اصحاب صدایگری بلند کردند پس **حضرت** متوجه سواد
 و گفت ای سواد بر خیز و عصا را بردار و بخوی که زده ام بر آن سواد و عصا را بردار
 و بزرگیت **حضرت** رفت در آنوقت غلغله از مردم برآمد و هر یک بنزد سواد
 آمدند و میخواستند ای سواد بعضی گیت تا زیانه زده و تا زیانه بر ما زن که پنجه **حضرت**
 و رنجور است و غم داند و ما را زیاده و مسامحه نیست را بردار و دایع او را
 ایشان را عذر خواهی می نمود و میفرمود تا زیانه بر شما زدن از برای من چه
 دارد و قصاص من بر من واجب است و آخر **امام حسن** **علیه السلام** که بیان دایع خود
 و موانعی پریشان بسجده درآمدند و خود را بر روی جد بزرگوارا می کشیدند و گفتند

ای سواد هر يك از ما را صد تا زيان نزن و متفرق شد ماشو که بدن در بگرفت
و طاقت نازيان ندارد **حضرت** ايشان را در هر گرفت و گفت ای جان چه
تازيان من زده باشم چگونه قضای را از شما بگشای **حضرت** منم
سواده قضای کن سواد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله
آنرا در که شما تازيان بمن زده گفت من برهنه بود آن خواهم که شما نیز گفت
برهنه کشید **حضرت** دست فرار کرد و در اعانه مبارک را از دوش افکند و آنرا
مخترم را ز بدن مكرم دور کرد و گفت و خودش از خاک که و غنچه از صحنه
آیا چون سواده را نظر بر گفت بركت **حضرت** شد و بر حسب و هر وقت
بوسید و روی خود را بر بدن مظهر آن غزاله و ابی البشر مایه و گفت
یا رسول الله دست سواده بریده باد که تازيان بر شما زنده غرض قضای منجه بگشای
مقتضی آن بود که هر وقت برهنه بدن مبارک شما را منم که شستند
فرموده اید که من **بش جلدی لعنه الله** بر هر که پوست بدن مرا منم بپوشان
اگر من ننماید و چون وقت رحلت شما نزدیک رسیده میترسم که من
فیض محروم **حضرت** و بر او دعا کرد و از منبر فرود آمد بمنبر شریف رجوع گفت
و تا چند روز که از روی شدت نداشت در وقت هر نمازی حال
بدر حجر **حضرت** آمدی و اعلام نمودی و **حضرت** مسجد رفتی و با مردم
گذاردی و چون مرغان **حضرت** شدت نموده دیگر نتوانست بنهر صحت
حاضر شود و وقت نماز فتن بود که حال بدر حجر **رسول الله** آمد و گفت **الصلوة**
یا رسول الله **حضرت** چون طاعت پر و ن رفیق نداشت فرموده بگشای
بابلال رحمة الله رسیدی ای **حضرت** اگر اجمعت کنه حال اندک نماز
گشت نموده گفت **الصلوة یا رسول الله** سید عالم همان زن دور کرد و گفت
رسیدی ای **حضرت** مرده ما و در حال ای یافت آن **حضرت** منم

پروان آمدن نادر دگر بیان شد و گفت و اغوشه و مصیبت **حضرت**
و انقطع **حضرت** پشت من بگشاید و درشت لبیدن بریده شد خوا چه عالم گشت
نماز حجت کرد و نذر **حضرت** **المذنبه** **یومئذ** **ان یخرج صاحب السجدة** بدین معنی
زیرا که صاحب سجده را در جهات از آن وارد آید چه بودی که منم
بردمی و این حال را بر ملک مشعل ملاحظه کردی و از گریه و ناله حال صعب
بچه گریان شدند و فریاد و فغان از ایشان بلند شد و **حضرت** در آنوقت
با پروردگار در مشاجرات بود ام سلسله میگردید در آنوقت در گوشه
ایستاده بودم و مشاهده می نمودم که آن **حضرت** آخرت منم این چند روز
عرض میکرد و چون کوشش فراداشتم شنیدم که میگوید **اللی تحت مرأست**
دو رخ سخت ده و حساب قیمت برایشان سهل و آسان کن ام سلسله
که من عرض کردم که **یا رسول الله** حالت شما چگونه است **حضرت** منم
ای ام سلسله نزدیک شده که دیگر آواز مرا شنیدی در آن **حضرت** **یومئذ**
داخل شده و گفت **یا رسول الله** در واقع دیدم که زهری پوشیده بودم
ناله آن زده از تن من افتاد و من بی زره ماندم **حضرت** **منه** **علی** که آن زهر
که چنانچه تو بود من بودم و من از تو منفعت خواهم کرد و تو بی بنه خوا
ماند و از عقب **حضرت** **فاطمه** داخل شد و گفت **یا رسول الله** در واقع
که در قی صفت در دست دارم و از آن دست میکنم ناله آن ورق از تن
غایب **حضرت** **رسول الله** ایفرزند گرامی آن ورق صفت منم که در این زهر
از چشم تو پنهان خواهم شد و دیگر مرا نخواهی دید و در آن **حضرت** **منه**
در آمدند و گفتند ای جد بزرگوار هر يك از ما خواب دیدیم که کنی در جوار
میرفت و ما سر دای برهنه در زیر آن گشت **حضرت** **منه** **رسول الله**
نور دیده کان آن گشت جبار من است که بر دارند و شما با دیده ای

کرمان و کیسهای پریشان و سدهای برهنه و رخسارهای خمارگون
 در زیر آن بر دیده از چهره حضرت از آن اقامه خوان و خود شن را بپوش
 بر آمد پس حضرت رسول متوجه حضرت امیر شده و گفت ای زوکی که
 ای که هنگام وداع است و دست خال را گرفت باینست خود خسته
 و بدست دیگر دست حضرت امیر را گرفت و اما من بگویم که رازش را
 خود نشاید و بدیده حسرت در ایشان میسر نیست و قطرات غمت
 از دیده و خودی بارید و هر یک را در بر میگرفت و روی او را می بویید
 و بادی وداع می نمود و آواز الوداع الوداع الفراق الفراق از زبان
 هنگام وداع و الفراق است امیر و زو
 ای دیده جهان را دیدی غمینه
 دلها در آتش است جهانها میسوزد
 سید سخن از دیده زوگان
 پس طهر را بدست داد و گفت ای این مانع نیست از رسول خدا
 نزد تو دین و پیرا بنویسم با حرم خدا و حرم مرا در باره او
 رعایت کن پس شب را به بوی حسین کرد و فرمود باین پدایین و طفل را
 بعد از من یتیم خواهند شد و بگوئی که دل شکسته و سرده غم
 شوند از شنیدن آن حضرت حضرت امیر و نه کسی که گریان شدند و صدا
 بنا که بلند کردند حضرت امیر گفت ای پدر بزرگوار دل مرا پاره پاره کردی
 و بگویم را سوختی بعد از تو که حامی فرزندان تو خواهی بود و حضرت حسین
 و اما من بگویم که رویهای خود را بر پای مبارک آن حضرت میمالیدند و در عهد
 عشق پهای آن سید برادر را می بوییدند پس حضرت گفت ای طهر
 از گریه باز ایست بکنه ای که مرا بکنی فرستاده که از گریه و نه از
 و فرزندان است آسمانها و زمینها و آنچه در آنها بگریه و فغان آمده اند پس

جبریل نازل شد و گفت یا رسول الله پروردگار عالم ترا سلام میرساند و فرماید
 که حال خود را چگونه میسنجی حضرت گفت ای برادر خود را علیکم السلام
 این سؤل و جواب سه روز قبل از وفات آن حضرت بود و در روز
 دوم و سیم نیز جبریل نازل شد و همان سؤل و جواب در میان او و
 عالم واقع شد و در روز سیم که روز وفات آن حضرت بود حق تعالی
 ملک الموت را فرمود بر زمین رو نیز و چسب من و به پیرهن از آنکه بی او
 او بماند و بی در آنی و بی رضای وی نفس بروج ادنای پس ملک الموت
 به هزار هزار ملک از ارض و احوال خود بر زمین فرود آمدند و ملک الموت
 بصورت اعرابی متجلی شد و بدر خانه پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله
 السلام و رحمه الله و بگویند ای ملک میت نبوت مرد خیم و از راه و فرست
 ام دستور دهمید تا داخل شوم در آنوقت حضرت طهر را بپوشیدند
 فرمود حال وقت ملاقات پیغمبر نیست زیرا که آن حضرت بجال غفلت
 زمانه نکش نمود و باز آن طهر را در آن جواب را شنیده نوبت
 سیم از آن طهر سید با واری که هر که در آن خانه بود از هیبت او از غریزه
 در آنوقت حضرت دیده مبارک گشود و فرمود شما را چه میشود
 حضرت گفت یا رسول الله شخصی اعرابی بصورت عجیب و آوازی عجیب
 پرده این است و ده اذن و خل میطلب حضرت پیغمبر فرمود ای طهر در این
 خانه عرض کرده بلکه خود و رسول او میدانند حضرت فرمود ای طهر
 اللذات و موقوفی الجماعات او شنیده اند است و جدا کنند عباد
 است یتیم کنند طفلان و چو کنند زنان است عقیقت
 که بگوید در کشاید و چهره جان را بپوشد اگر در بر روی او به بندگی از او
 در آید و بر جا که در آید و در آن دودمان بر آید ای طهر غمینه

که قبض روح پدر تو آمده است پیش از کسی حضرت فاطمه گفت ای پدر در روز قیامت
من از اهدی اذن نخواهم طلبید عورت است نه تو نگاه میدارد و برای
گرامت و عزت پدرت اذن میطلب و اگر نه اذن خواستن با
او نیست در را بکشاید و او را اذن دخول میدهد **فاطمه** این را شنید
و آمدینه **خوبت المدينه** ای در پیغ که بدین خراب شد **حکیم** کینه
از آنجی خرم سفر دارد پس ایل بیت در رکشودند و ملک الموت در آمد
و گفت **السلام علیک یا ابی القاسم** حضرت گفت **وعلیکم السلام ورحمة الله**
پس عزرا ایل بقدم ادب در خدمت آن فرخوب و عجم است و در عرض
که **حق تعالی** ترا سلام میرساند و مرا امر فرموده که قبض روح مقدس تو کنم
مگر با اذن تو **حضرت** نشو و چون چنین ماموری میخوانم روح مقدس مرا
انگی تا جبرئیل بیاید ملک الموت گفت فرمان بردارم و با سحران
نمود و **حضرت** فاطمه را طلبید و دست و پا کرده بر سینه خود گذاشت
و زمانی طویل چشم مبارک بر هم نهاد چنانکه کی نشد روح مقدس وی را
بدان مقدس وی مفارقت نموده **فاطمه** سرش برد و گفت یا ابتاه
بیج جواب نشنید که یان که یان گفت ای جان پدر جانم خدای تو
با دینی نب من نظری کن و بمن سخن گوی که نزدیک است جان از شرم
مفارقت کنده ای پدر برزگوار اگر بعد از تو مرا نمی پاشد با که گویم
و اگر فرزندان مرا در زونی باشد از که طلبند ما میتو چگونه جبرئیل
ای پناه در ماندگان و پیکان و تونس غریبان و نوازنده ینتیان
حضرت دیده بگشاد و گفت ای دختر که یان کن که از گریه تو حریف
و ساکنان عالم اعلا میگردند **حضرت** بدست مبارک اشک
از رخساره فاطمه پاکت میکرد و میگفت **بار خدایا** او را در پیش

صبری گرامت کن پس **حضرت** فاطمه گفت ای پدر در روز قیامت
ترا کی طلبی **حضرت** فرمود در آنجا که حساب جان من را میکنند **فاطمه** گفت
اگر ترا نه بگویم فرمود در مقام محسوس و که **حسد** احوال و عده و اوست
که در آنجا که کاران است را شفقت کنم **فاطمه** گفت اگر آنجا ترا نیز چشم
چشم فرمود مرا در نزد صراط طلب کن در هنگامی که است از صراط گذرند
و من ایستاده باشم و جبرئیل جانب راست و میکائیل در جانب چپ
من باشند و سایر ملائکه در پیش رو و عقب من ایستاده باشند و همه
برگاه بر و در کار تضرع نمایند و گویند **وبسمله رب سمله** **بار خدایا**
است **حضرت** را بهیلاست از صراط گذران و حساب بران
آسان کن پس **حضرت** گفت **حق تعالی** را عرض کن **بار خدایا** این
فرستاده که بپایان یابیدایش گفتند و او را هرگز مارا جد و ما در میان
نطلبیده بودند پس گریان و ناله ان بر عت تمام روانه خدمت
سید الانام شدند و بخوی در فتن بر عت می نمودند که حق همان
ایشان پیشا و دبا سبای برهنه و کیسوان پریشان و شیشه بپایان
فتن ان در بازار مدینه میفرستند و هر که ایش ترا بان حالت میدیدند
و فتن بر میشد و چون بخدمت جد برزگوار رسیدند سلام کردند
و زاری کنان و دوا جدا گویان خود را بر سینه **حضرت** انداختند
و **حضرت** را بر او نه نمود که ایش ترا دور کند **حضرت** **سول** گفتند
بگذار که این دو کل بوستان خود را بگویم و دوا کنم ایش ترا بعد از این
خواهند بود و بر هرستم و تیغ جفا شمشیر خواهند شد و سه مرتبه فرمودند
خدا بر کسی با که برایشان شتم کن و **حضرت** ایش را در برکشید و روی
ایش ترا می برکشید و دست مبارک بر سر ایشان میکشید و **حضرت**

روزی خود را بر روی مبارک آن حضرت گذاشت و **سپین**
 سر خود را بر سپینه شتر آن جناب نهاد و زار زار میگریستند و در
 مفارقت آنحضرت اهل آسمان و زمین و محبوب عالم که متفرقین
 و آن حضرت از روی لطف در ایشان سینه گریست و آن سینه گریست
 در پنج از رویهای شما که بعد از من گردن می بر آن می نشیند و آن سینه
 از رویهای شما که بعد از من گردن می بر آن می نشیند و آن سینه
 است بهن چه خواهند کرد و بعد از من حال شما بجز خواهد رسید
 در باب احترام و رعایت شده زاده گان و حیثیت فرمود و گفت
 ایشان مظلومان اهل میمنتند و چه ظلم که از جفا کاران است
 بایشان رسد و چه مصیبتی که برایشان واقع شود و چون گریه **سپین**
 بلند شد جمعی از اصحاب که بر در حجره بودند از گریه ایشان بگریه در
 آمدند و چون آواز گریه ایشان بگوش **حضرت سید** او نیز بگریست
 ام سلمه عرض کرد که **یا رسول الله** سبب گریه شما چیست **حضرت** فرمود
 گریه من نیست مگر از برای رحم و شفقت بر امتی که نمیدانم حال این
 بعد از من بجز خواهد رسید اما در وقتی که **حضرت** ملک الموت را
 بر زمین فرستاد و خازن بهشت را امر کرد که برای روح **حضرت**
 آراستند کن و بگویند و می شد که خود در این نیست کنید و پیرایند که
 روح صفی میسرسد و مالک دوزخ امر شد که آتش دوزخ را فرو
 و درهای جهنم را بپند که روح برگزیده ما به نزد ما می آید و نفرشتگان
 جهنم آسمان و ملائکه عرش و گریه و جمیع ساکنان صوامع ملکوت
 و مشوگان خطایر جبروت خطاب در رسید که روح **حضرت**
 بالا میخیزد و یکی از جبهه استقبال او بر خیزد و صف در صف نیستند

و جبرئیل را امر کرد که برو به نزد حبیب من و در ایشان دست رسانان و چون
 جبرئیل روانه زمین شد در راه ملک الموت هر روز که از خدمت
حضرت رجوع نموده جبرئیل از وی استفسار حال **حضرت**
 نموده عزرائیل گفت که از من سؤال نموده که قبض روح او را بختم تراست
 نه بدین جبرئیل شسته بان و گریان به نزد **حضرت** آمد و گفت **سلام**
یا ابا القاسم **حضرت** سر برد و **علیک السلام** و رحمة الله ای برادر من
 حال مرا بشناس که از جبرئیل گفت **یا رسول الله** بماتم تو مشغول بودم و چون
 از برای تو نشد رتبه او و **حضرت** فرمود آن بشارت که ام است **حضرت**
اِنَّ اللّٰهَ اَقْبَلَ حِلَّتِ النَّارِ و زخرا فرو نشانیده و **الحنا** خد **حضرت**
 و بهشت پاکیزه سرشت را سپار استند اند و **حودا** القیر **حضرت**
 و حور العین بزیب و زینت محلی شده و **والملائكة قد صفت لقلیلم**
 و طایف فرشتگان صفها بر کشیده اند از برای رسیدن روح **حضرت**
تو **حضرت** سر خود ای برادر این شب رتبهایی نیکوست و لیکن مرا بش
 رن که دلم بدان غم شود و چشمم بدان روشن گردد و جبرئیل گفت
 ای چپ خدا و ای کل مغرق سپاه بهشت حراست بر جمیع پیغمبران
 ایشان تا زمانی که تو و امت تو داخل آن شوند **حضرت** سر خود
 این **حضرت** **رسول** **الین** و ای محمد **سدر** انبیا و مرسلین مرا شرف
 بهتر و بشا رقی نیکوتر رسان جبرئیل گفت ای خاتم انبیا و ای **سدر**
 اصفا چنان متفرق شده که فردای قیامت اول کسی که تاج شرف
 بفرقی چه پوشش دهند و اول شفیع که شفاعتش بدرجه قبول رسد
 تو باشی **حضرت** سر خود که ای صفیر و ای **سبحان** و ای **سبحان**
 نویدی بمن رسان که کرد و کرد و دست از خاطرم بزداید و عقده سلال

و طاعت را دوست بر دارد و چون عزرائیل متوجه شد حضرت
دست مبارک را بلند نمود و میفرمود **بِالْحَقِّ اَلَا اَعْلَمُ** که چه دست مقدس
با بل شده فرو داد و بیدار و حال ارتکان علی بن ابي طالب نمود و در وقت
رفت آن طاعتی بود که **چون رسید به رشتن بوی در**
در آنوقت غلغلہ در مدینه افتاد که وصف نتوان نمود و آسمان در
آن وقت بگریه و زمین لرزه درآمد و ناله و فغان طالع بگوشش آید
سوز و غم برای آن دل های
خود را شنیدند در کارهای
بنشین سپاه پوشش هم برای
ای دای بر تو کر نشوی آبی غم
و از حضرت امیرالمؤمنین مرویست که در آنوقت خانه پیغمبر و اطراف
آن از صدای طالع گریه پر شده بود که می بایستند و گریه می
می آمدند و می شنیدم صدای ایشان ترا که بر آن **حضرت صدقات**
میفرستادند تا جسد مطهر او را دفن کردیم اما چون **حضرت امیرالمؤمنین**
حضرت کمال را بنحو که وصیت کرده بود غسل داد و کفن کرد و جسد را
اندوخت و گشت و دور کرد و رفت پدر و مادر و همسر و فرزندان و بزرگان
از موت ای عزیز پیران مصیبت تو چندان عظیم شد که کسی ندیده و مصیبتی که
شد و تا تو چندان عظیم شد که همه خلق صاحب مصیبت است و اگر نه آن بودی
که مرا کردی صبر هر آینه آبدی سو خود را در مصیبت تو فرو می گزیدم
و در مصیبت ترا هرگز و دانیم کردم و چرا هست صفیقت ترا در دم
می نمودم آه خزان و فراق تو بر طرف شدی نیست پدر و مادر
خدا ای تو با و کنی مرا در نزد پدر و مادر خود و مرا از فطرت خود محو

مکرم ان پس در روی حضرت ذرا افتاد و روی مبارکش سپید
و آه حسرت از سینه پرورد بر کشید و چاه بر روی وی شد
مجلد دوم در وفای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
پسم آمد از حسن الرحیم
الحمد لله الذي اقبل بالمصابطين عباده لا كرمين الجنابا لافتن الثواب
اوليائه المومنين لا نفقاء عظماء اظم النبيين والماخيم المرسلين عظم
الاحزان والبللاء وكرم كبرياء المتقين وعظماء الصالحين باشدا لا تخلفوا
والعناء عطف جنود الغوم المهدك انفاضل المؤمنين الاصفياء وصفت
جيشهم المومنين الملائكة الملقدين سبين لا ذكيا اخلق الله منه جبرائيل عليا
الالام العساكن الكرام البررة الشفاعة وتربلت اعنة ملاك فوازي
الاستقام المخلصين والقرابة المتعددة والصلاة على اشرف اهل الابدان
وباعت ايما دلا شفاء **بسم الله الرحمن الرحيم** صلوات الله عليه وعلواته
الارض والسماء وعلى اله العصمة المظلمة من النبيين بظلال الكروب
من الائمة الى الابد والجنه يرفق طاعته و بهم في الشدة والرخاء واللين

و امين

بقضاء الله والصابرين في البأساء والقتراء صلوات الله عليهم
 ما ذا صلت الخضراء على الغبراء ولعنة الله على من غاهاهم من أبناء الكفرة
 الاشقياء ومن نكسهم من اولاد الفجرة **الادعية** ماتم هرست دهر درگاه است
 عیش طرب حرام شد آری محرم
 بر داشت باز د جود خون راه کرد
 زبان داشت که بر سر خنق می کرد
 عیسی یاد داد و چیات غم می
 آتش های فاطمه بر جان حرم
 و اخنت در مصیبت و جان که از
 بقدرت عین دی رسید و چه محنت و غم که بعد از آن خرافه صفا بند
 طینه اوروی داد و مضطرب عاتق و فاقه را نظری کن که بهانی بشان
 چه رسیده و کتب تواریخ و سیر را ملاحظه نایابی که آن برگزیده
 چه مصیبت کشیده نه نیات شعری **هل تراهی مصیبت مصیبت کنا اهل**
بیت محمد ای اهل بیت محمد مظلومی کشیدیم استم که می توانید پیش
 که مصیبتی در عالم روی دهد که قبل مصیبت شما نیست و در نیم در کمال
بجملها اسما و لا الارض ولا کل جملدی اهل بیت رسول الله شما هر چه
 و جهانی چند کرش را شده که آسمان و زمین و کوهها طاقت برداشتن آنرا
 نه داشتند **طاعت را با اهل بیت تم بگو**
 به ان سان آتش کرد و فروزان
مکت را هم بگویند که از کیت شعلاش عالم بسوز
ان مصابا اهل بیت رسول اعظم آری مصیبت آل محمد بزرگ مصیبتی است
 و محنت خا نژاده احد عجب محنتی است فرم الله من یبکیهم یتبع علیهم
 پس خدا رحمت کند کسی را که برایشان بگریه و نوحه و زاری نماید حضرت
 صادق علیه السلام میفرماید **نفس المحموم للظلمنا شیخ** هر که محموم و مظلوم
 شود و بسبب ظلمی که بر ما واقع شده بعد و نفوس که کشد تو اسب تسبیح در
 مار عیش نهشته شود و **هذه لنا عبادة** و غم دانه برای ما عبادت

جامع

وینوع

و بنویسید

و بنویسید که هر که از مشیعیان ما که در مصیبت ما بگریه و قطره اشکی
 از دیده اش بر روی آید بسبب حق که از ما ضایع شده یا ظنی که بر ما واقع
 گردیده **حسرت** او را در شبست خدای و داری روز نازل **نامه** ترانه
 خاص از برای اهل مصیبت
 ان خون زخمهای مگر باره رسول
 نشور رخ روی آفتاب شسته
 در هر دوایت زخمهای کشیده
 امروز روزی که یکچون رسیده
 و محنتی نماند که از خنکای قی که باعث اندوه و حال قلوب متحیران است
 حکایت و نعت **حضرت** بتول خدای طهر زهر است و ما اولا بر حق
 از منقب و مغرور **سیده النساء** و پاره از حکایت شقت و حرمت
 و محنت و محنت او در دوا و دنیا درین اوراق ثبت می کنیم و بعد از آن
 کیفیت و نعت او را ذکر میکنیم از مسلمان ناری رضی الله عنه مرویست
 که روزی کنانه طهر رشم دیدم آن **حضرت** دستش میگرداند و جوی که
 نزد او بود و آمدی نمود و خون از دستهای مبارک او جاری بود و چون
 نمود دستش خون آلود شده بود و فضا فضا میان **حضرت** در کناری
 نشسته بود و اما **حمین** در آنوقت گوشت بود در گوشه میکسیت
 و از کسکی بر خود می چیدین که آن است رشت بد نمودم تغییر شدیم کفتم
 ای دختر رسول **خدا** دستهای شما زخم شده و حال اینکه فضا حاضر
 چرا دوستش را با و دانیکداری آن **حضرت** گفت پدرم قرار داده است
 که یکت روز خدمت خانه بن باشد و بگوید با فضا و هر دو بوسه بستان
 کفتم ای دختر **شیر** شیرین نیز از جمله خدمت کاران و بنده کاران
 مخلص فرماید که دستش بگردانم **حمین** را بشوئیم نیم و او را از کبر
 باز دارم آن **حضرت** فرمود که تو جو را آر و کن که سن تسبیح **حمین** پودر

پس این قدری جوار دکردم که وقت نماز در آمد بسجده رستم و پیشانی بر زمین
آوردم چون از نماز فارغ شدم صورت حال را با حضرت امیر نقل کردم
آن حضرت لبیک کر سیت و بجهت رفت و بعد از زمانی مسدور و خفا
و ترس من و دست نمود حضرت رسول سبب هر دو و ترس من از وی پرسید
گفت چون بجهت رستم دیدم در خواب است چنین نیز در روی
سینه و خواب رفته و دست من از پیش خود بدون گردانده میکرد
حضرت رسول گفت عی کریمیدانی که خدا را فرشتگانیست در زمین
که شغل ایشان خدمت محمد و ابی است و نیز مرگ است که حضرت
قدری جواز شخص بیودی قرض کرد و چا در حضرت ظاهر نشد بود این
رسن در نزد او گذاشت و بیودی آن چا در بشارت را در یورنی
که داشت و چون شب درآمد زن آن بیودی داخل آن یورن شد
و بیودی از آنجا ساطع است بگوید که آن یورن را روشن نمود است
آن زن تعجب نمود و شش بهان به نزد مشو هر خود آمده صورت حال را
نمود و بیودی سینه او ش کرده بود که چا در حضرت ظاهر در آن یورن
که داشته چون آن سخن را از آن زن شنید برخواست و داخل آن یورن
شد و دید که چا در نه سینه خوشبیه تابان درخشاست و نور عظیم
از آن ساطع است و با سنان تن یکشد بیودی که آن حال را دید به نزد
خود رفت و ایش را از اجاز نمود و زن او نیز خویش خود را خبر نمود و شش
کس از جودان آمده آن حال را شت بهر نمود و یکی شش دین بر زبان
جاری نمود و سنان شش نه و از اتم این مرگ است که روزی از روزی
تا شش در نهایت گرمی بود بر یارت حضرت ظاهر شد دیدم آن حضرت
در صحنای خود خواب رفته و کفی در نزدیکی کف او سجده او را میکرد

و تسبیح و تهلل پس ای میگند و دست من از پیش خود میکرد و جوار د میشد
و کوار جی چشیدند و جی جنبیدن این حالت را شت بهر نمودم
تجمل که حضرت پیر زقم و صورت حال را بمحضت عرضی سیدم حضرت
ای اتم این بدانکه نه طه صیلاست و با وجود که سنی و شکی خود را
آسیب و ذکر حق جل و علا افکنده بود چون اقب و شقت و بنیاست سینه
بر خود و کار خواب با و شست که اندکی با سایه و علی موکل نمود که جوار کند
که فرزدان او پیقوت نباشند و علی دیگر موکل نمود که کوار را
حرکت دهد او که یکنه و علی دیگر را امر کرد که در نزد یکت دست او تسبیح
بر در و کار کند و خواب آن از نه طه شد اتم این گوید که شش آن سنان
که بودند حضرت شش فرمود و فرمود ای اتم این حرکت سنان کشند
چیریل بود و کوار جی چشیدند و میخیل و تسبیح کشنده و سر ایل و نیز عرو
که روزی از عوایی از بنی سلیم نزد حضرت رسول آمد و سنان شد
و چون لبیک را تغییر بود حضرت رسول مشو جده صیلاست و گفت کیت
که این عوایی را عتبه و به حضرت امیر الانین عتبه از فوق مبارکت برود
و با داد پس گفت که کیت در اناته و به سعد بن عباد و با دنا و او
که کیت ویرا توشه و پدس ان برخواست و گفت که من از جده و میخیل تو
میکنم پس سنان برخواست و بهر خانه نه طه آمد و صورت حال را عرضی
رسید حضرت شش گفت ای سنان قسم بخدای که پدرم را باوستی
بخش فرستاده که امر روز سه روز است که من و سنان و بنی نوری نوردیم
و سنان از ششست که سنی میزنند و قدرت بر چیزی نداریم آن سنان
از در خانه خود خود میکنم بگردان چا در را به نزد شش سنان بیودی
و بگو دفتر میگوید که یکصاع خرمای یکصاع جو بقرش به و این چا در نزد

در نزد تو کرد و پشیمان و قتی که فرما و جو تود و کفم سلمان چا در این نزد تو
میروی بر دو پیغام **حضرت** قبول را بوی رسیند و چون شمعون آن سخن را
شنید گریان شد و دست بر دست میزد و میگفت **سلمان** **والله لهذا**
هو القدر **الان** این است زنده در دنیا بخدا قسم که **محمد** پیغمبر است که چون
عمران خبر داده از آن **اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله**
پس **سلمان** و نجیب خود رفته صاعی فرما و صاعی جو آورد و **سلمان** داد و سخن
به نزد **حضرت** فلان آورد و فلان جورا بدست عبدک خود آورد و بخت و نه نزد
سلمان آورد و گفت فلان را با خواهر برادر و به نزد پدرم بر که با عرابی و بدین
گفت ای دختر رسول که بفرستی از آن برای **سلمان** برادر که ایشان از
کریک میزند و بر زمین میغلطند **حضرت** گفت این طبعیت است که آن
در راه **حضرت** داده ام چیزی از آن برینده ام پس **سلمان** آن نان و خوا
به نزد پیغمبر آورد و **حضرت** فرمود این را از کجی تحصیل کردی گفت از نزل طبع
حضرت آنرا با عرابی داد و چون سه روز بود که آن **حضرت** نیز طبعی
نخورده بود برخواست و بختی نه **طبع** بخت با میداد که در آنجا طبع میخواست
چون نظر آن **حضرت** بر آن طبع افتاد و دید رخساره شرفش زرد شده و چنان
مبارکش فرو رفته و از ضعف قدش بر حرکت ندارد و **سلمان**
که آن است را از دختر بر گرفته خود مشا به نمود و مخزون شد و گفت
ای فلان این چه مالیت که در تو نشاید میگویم و سبب این چیست **گفت**
ای پدر بزرگوار از سه روز است که ما طبعی نشا و لنگر ده ایم و
از شدت گرسنگی مضطرب و لرزانند **حضرت** که این را شنید آمد به نزد
سلمان ایشان را بر داشته یکدیگر را بران راست یکی را بران
نشاند و فلان را در پیش روی خود نشاند و دست در کردن

دی کرد

وی کرد و **حضرت** مرثی علی را غسل شد و در عقب **سلمان** پیغمبر
رسول است دیگر خود را در گردن وی کرد و روی بکاشید **سلمان**
و گفت **الحی ویتدی وکلا یفکلا اهل بیتی اذهب عنهم الغم**
طبع ای پروردگار و آقا ای من ایشان را اهل بیت منند و در گردن
از ایشان هر معصیتی را و پاکیزه گردان ایشان را از هر جنی و باطنی پس
حضرت غیر الله صدوات الله علیها برخواست و بمصلای خود مش
و در رکعت نماز یکی آورد و دستهای خود را بر این است نشاند کرد
و گفت **الحی ویتدی هذا محمد بنک و هذا علی ابن عیسی بنک**
و هذا الحسن و الحسین سبطائیک انزل علیهم من انزلنا
علی اهل بیتی ای پروردگار این است پیغمبر تو و این است علی پیغمبر
و این است حسن و حسین دو فرزند پیغمبر تو اند **حضرت** ای فرخنده
برایشان مایه همچو که بر بنی اسرائیل فرو فرستادی هنوز و ای
تا هم نشده بود که کاسه مقوات طعم که بوی آن از شک و غیر بهتر بود
نزد وی حاضر شد **حضرت** **طبع** آنرا برداشته به نزد پدر بزرگوار آورد
حضرت رسول و اهل بیت از آن طعم مشا و لنگر ده پیغمبر **محمد**
که عطر فرمود به **سلمان** آنچه گرامت نمودی بریم و شمران و نیز فرمود
که روزی **حضرت** **سلمان** نه **طبع** در آمد و از او پرسید چگونه میگذرانی
گفت ای پدر سه روز است که من و علی و فرزندان هیچ طعم دنیا
نچشیده ایم بلکه بوی از مطعومات نشنیده ایم **حضرت** پیغمبر است
بر آورد و گفت **برخت** ای **محمد** و اهل بیت در روزی فرست
همین که فرو فرستادی بریم و شمران بعد از آن گفت ای **طبع**
در تجزیه خود در آبی و نگاه کن چه می بینی **طبع** روان شد **سلمان**

پاره نمود و فرج حنث و به آن بنده خرید و در راه **حسد** آزاد کرد
 از ابو ذر غفاری مرویست که روزی بنزد **حضرت** رفتم در وقت استیلا
 او بر من الموت فرمود یا با زر طلب کن و خرم فاطمه را من شته بان
 بدر خانه فاطمه رفتم و گفتم ای **سیده** زنان پدرت ترا میطلبند آن حضرت
 چه در پوشید و ز خانه بیرون آمد و بنزد پدر رفت چون بر آن حضرت
 داخل شد و نظر دی بر پدر افتاد و زار زار بگریست و **حضرت** را
 از گریه دی کردین شده فرمود **لا تلبس فدا لای ابله فاشنا قل** **عجبت**
بما مظلومه معصومه گریه کن پدرت فدای تو باد اول کسی میخورد
 بود از اهل بیت من که بمن ملحق خواهد شد در حالتی که مظلومه و محرومه
 از حق خود باشی و تو اول کسی خواهی بود که در کن روحش کوشد و در دنیا
 خواهی شد در جنت که آب خواهم داد و شوی و دوست کن ترا و من فرستاد
 نمود از آن دشمنان ترا **گفت** ای پدر اگر ترا در دم حوض کوشد
 بنیم کی ترا پیام **حضرت** فرمود در نزد من تران مرا طلب کن **گفت** اگر نیام
گفت در نزد مرا طریقی که ایستاده باشم و گویم **دست سلم**
دست سلم **شیعه علی بن ابی طالب** است بگذاشتن **شیعه علی** را
 از صراط مستقیم که **حضرت خیر** است در قیامت آنچه بود و کار با و گرامت
 خواهد فرمود از مرا تبایر جنت و شفقت عیسیا انست از آن
 چه لا تراست که اعدای از متفرقین بآن رسیده باشند از این **حضرت**
مرویت که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله را که شسته بود و علی و نه **حسین**
 علیه السلام در نزد وی حاضر بودند **سیده** علی با ایشان نگاه می کرد و گفت
 یا **حسن** ای تو میدانی که ایش از اهل بیت منست و بهترین خلائقند
 در نزد من پس تو دوست دار چه که ایش ترا دوست دارد و دشمن دار

عروضا
 ع

هر که ایش ترا دشمن دارد پس متوجه **حضرت امیر المؤمنین علی** السلام
 و گفت یا **توئی** پیش وای امت من و خلیفه و وصی من و تو
 در قیامت قید اهل ایمان بهشت جاودان گویا می بینم و خرم
 فاطمه را که در روز قیامت سوار ناقه از نور شده و هفتاد هزار
 ملائکه در پیش روی او باشند و هفتاد هزار در جانب راست
 و هفتاد هزار از جانب چپ وی و هفتاد هزار در عقب وی
 بین طریق رو به پشت آورد و زمام ناقه ویرا یکی دست کنند
 و در هر جا از حرمه که محشمه که زن سوسنه باشد با و ملحق شود تا همه
 زنان سوسنه در حرم وی داخل شوند و یکی را داخل بهشت کنند
 پس هر زنی که نماز پویسته را یکی آورده و ماه رمضان را روزه
 و زکوة مال خود را بدهد و هرگاه استطاعت جمیع بهر **حضرت**
 خانه **حسد** او و او طاعت شوهر خود را بکند و علی بن ابی طالب
 دوست دارد البته شفقت **طاهر** داخل بهشت شود و پس گفت
 یا **علی** فاطمه نوز دیده و سه در سینه است حرمت بن من و پیوسته
 جنت و او اول کسی است از اهل بیت من که بمن ملحق خواهد شد
 یا علی بعد از من با و نیکو کن کن و دو فرزند وی **حسن** و **حسین** را که
 در کل گشتن و کی در میان بوشن منند و ایش نند آقاییان
 و جوانان اهل بهشت باید بخوی که سمع و بصر خود را می فطنت میکنی
 ایش ترا می فطنت نمایی و نیز مرویست که روزی **حضرت**
بنا **طاهر** فرمود که چون روز قیامت شود **حضرت** **جبرئیل** یا
 یا هفتاد هزار فرشته و ملائکه بسوی تو خواهد فرستاد و بر سر تو
 هفتاد نقه از نور خواهند زد و بعد از آن **حسد** فیل خواهد آمد

و سه هفت از نور برای تو خواهد آورد و اسیر بر سر تو خواهد
 و خواهد گفت یا فاطمه بنت محمد **ع** ای فاطمه دختر محمد بن
 و بر سر تو خواهد خرام پس تو از قبر بر خواهی خواست در نهایت
 اطمینان و صدای بهشت را که اسیر از جنت خواهد آورد و خواهی پویید
 پس مکی که نام او ذوقایل باشد خواهد آمد و ناله از نور از برای تو
 خواهد آورد که زمام آن از مرور بدتر باشد و پشت آن محمد از خطابه
 پس تو بر آن سوار خواهی شد و ذوقایل زمام او را خواهد کشید
 و در پیش روی تو هفت هزار ملک روانه شوند که لوازمی تسبیح
 در دست داشته باشند و چون قدری راه بروی هفت هزار
 حور العین بپشت تو آیند و بر سر ایشان تاجهای چهار باشد که بر
 بر سر جد باشد و در دست هر یکت بجهه از نور باشد که بی ایشان
 را که عود و عنبر از آن ساخته باشد و این هفت هزار حوری بآنست
 از جانب راست تو روانه شوند و چون قدری دیگر راه طی نمایند بر
 و در عریان با هفت هزار حور بپشت تو آیند و بر تو سلام کنند و از جانب
 چپ تو روانه شوند و چون قدری دیگر راه طی نمایند بپشت تو
 با هفت هزار ملک که در دست ایشان لوازمی بکمر باشد که شغلی
 تو آیند و با تو روانه شوند و چون نزدیکی عرصه کاخ شش درسی خواهد
 نبست مزاحم با هفت هزار حور العین بپشت تو آیند و با تو روانه شوند
 و چون بجهه درسی از مرور عرس الهی ندائی در رسد که **ع**
 که حق تعالی فاطمه الصدیقه ای اهل عرصت دید با پیشوید
 که فاطمه صدیق میگذرد پس در آنوقت همه ضایق دید با خواهند پویید
 و بپس ترا خواهند دید مگر قدرت را بر آیم فیصل از مرور و شوی هر **ع**

پس از برای تو منبری از نور نصب خواهند نمود که هفت پایه داشته
 و در مابین پایهها فرشتگان صف صفاستاده و در دست علمای نور
 داشته باشند و از بین و لب منبر حور العین صف زده باشند و حور
 و آسیه از طرف چپ تو ایستاده باشند و چون بر بالای منبر برای
 حضرت روح الامین از جانب **ع** ایستاده باشند و گویند
 فاطمه حجت خود را طلب کن تو گوئی یا رب **ع** ای الحسن و الحسین
 ای حسن و حسین را بمن بانی که ایشان را بدین مقام رسانیدند و در نزد
 حاضر شوند و **ع** ای سر بریده خود را در دست داشته باشد
 و خون از مصلوم وی جاری باشد و گوید یا رب خدایا ایوب حجت
 خدایا مرا روز داد مرا بگردان تو آنوقت صیحه خواهی زد و دریای
 غضب الهی برکت و ملائکه بپای نه و فغان آیند و صدا میدهند و جنت
 بخروشید و آتش از آن پروان آید و قاتلان **ع** داد و داد ایشان را
 برپینند پس جبرئیل نزد تو آید و گوید دیگر حاجتی داری طلب کن تو گوئی
 یا رب از **ع** علی شیعین مرا بفرست مرا بفرست که خطی رسد
 که **ع** ای شیعین مرا بفرست مرا بفرست که خطی رسد که ای شیعین مرا بفرست
 یا رب شیعین مرا بفرست مرا بفرست که خطی رسد که ای شیعین مرا بفرست
 نیز آفریدم باز خواهی گفت یا رب شیعین مرا بفرست مرا بفرست که خطی رسد
 پروان شیعین مرا بفرست مرا بفرست که ای شیعین مرا بفرست
 شواهد هر که پناه بخواهد و دوست در دامن تو زند با تو داخل بهشت
 پس تو با شیعین شوهرت علی و شیعین و دوست تو و فرزندانت
 در نهایت اطمینان روانه بهشت شوید و چون بدر بهشت رسید
 و دوازده هزار حور العین بپشت تو آیند که بیک بر نهادهای نور سوار

و بر دست هر یکی حرب از نو پا شد و چهار آن ناکه از مردار بر سر شد
 و چهار آن از با قوت کسج باشد و چون داخل بهشت شود از آن
 شد **پهل** بهشت یکدیگر بشنود و چند و نیز از حضرت رسول **صلی الله علیه و آله**
 مر و است که چون روز قیامت شود جبرئیل از برای آن **صلی الله علیه و آله**
 بهشت پدید آورد که چهار آن از مردار پدید تر باشد و چهار آن از مردار
 تر باشد و پهلوی آن از دپای بهشت نرسد و **صلی الله علیه و آله**
 سوار شود و چون روانه شود صد هزار ملک از جانب راست آن
 و صد هزار از جانب چپ او و صد هزار از پیش روی او روانه شوند
 و چون به بهشت رسید عقب خود نگاه کند خطی بس که می باشد
 چمت بر التفات تو چیست گویند پروردگار اینها هم از نور قدر
 و منزلت من معلوم شود خطی است که ای دختر **محب** من برگرد و هر که
 ذره محبت تو یا فرزندان تو در ول او باشد دست او را بگیر
 و با خود داخل بهشت کن پس حضرت برگرد و در عرصه محبت
 جمیع شیعیان و دوستان خود را بر چینه چینی که مرغ دانه بر چینه
 و با ایشان راه بهشت گیرند و چون بدر بهشت رسیدند شیعیان و
 دوستان عقب خود نظر کنند خطی رسد که ای دوستان من
 چمت بر التفات تو چیست گویند بار خدایا اینها هم از نور قدر
 معلوم شود خطی رسد که ای دوستان من برگرد و هر که بکشد
 خطی که خدا را دوست داشته باشد یا کس که از شما را سیر کرده باشد
 یا تشنه از شما را شربت آبی داده یا برهنه از شما را پوشانیده
 یا منع غیبت کسی را کرده است او را بگیرد با خود داخل بهشت کند
 و حضرت **صلی الله علیه و آله** هم فرمودند که در آن روز کسی با نخی مانند

که داخل بهشت نشود کوشاک و منافق و کافر و مرد و است که چون
 داخل بهشت شود با خطی رسد که ای دختر **محب** من برگرد
 سال قبل از این که آسمان و زمین بنیخت و جلال خود را نمود
 که دوستان تو و دوستان شوهر تو و دوستان فرزندان تو را
 عذاب کنم و چون بجای از من قیامت و مغفرت آن سید زمان داری
 بدان که من شریف آن مظلوم میخنده سال پیشی رخ روز بود و آن مظلوم
 در جمیع آن مدت شجاعت و در صفت و بنده و محنت گرفتار بود و بعضی از
 زحمت و از اجبار مذکور معلوم شد و در طفولیت ما در او دیده
 از سر او رفت و آن مظلوم بدافع خرق مادر گرفتار شد و **صلی الله علیه و آله**
 که چون خدیجه را هنگام وفات در رسید بخواهد علم عرض کرد که **صلی الله علیه و آله**
 و من نزد من نشین که با شما وداع باز پسینیم و دیدار آخرین شما
 بنشینم و از جان جهان آراست تو شده بودم که عمری بگذشت تو بگری
 ام و حال بنا کام از شما مفارقت میکنم حضرت برگرد و بیست
 خدیجه گفت یا رسول الله چند وصیت دارم اول آنکه چون **صلی الله علیه و آله**
 هنوز سرانجامی ندارد و گوشت و عذاب من پدید آمدن **صلی الله علیه و آله**
 سپردم باید او را نیکو داری و دست شفاعت از سر او برداری و
 در میان من اگر در خدمت تو تقصیری کرد که چشم مرا بکلی و از من را بشی
 وصیت **صلی الله علیه و آله** در روز قیامت مرا باز جوانی و در نزد **صلی الله علیه و آله**
 شفقت کنی حضرت **صلی الله علیه و آله** فرمود که ای دختر **محب** من برگرد
 خطی که او پاره جگر من است و چگونه میتوانست که من در حق
 کوتاهی کنم و او را در خصوص راضی شدن من از تو همیشه راضی بودم
 و حاشا که از تو تقصیری بوجود آمده باشد بغیر نیکویی و هوا خواهی

از تو دیگر چیزی ندیده ام در قیامت خاطر جمع دار که بهشت شریف
دیدار تو است و چون **طاهر** در آنجا ملوث بدو نمود فریاد برید
و زار زار بگریست و دست در آغوش وی کرد و روی بر روی مادر
می مالید و بر مغفرت می می نالید پس **عید** که گفت یا رسول الله
کلمه بزرگی دارم و میخواهم آنرا بفرق شما رسانم و حیانت میخواهم
آنرا بفایده بگویم تا بفرق شما رسانند **عید** که این است به این
برخواست و **عید** که **طاهر** را به نزد خود خواند و گفت ای و سرید
را بگوئی که ما در میگویم التماس دارم که چون مرا وقت درستی
روی من رکت خود را در وقت نزول دمی بفرق بیاورم چون میگذرد
کفن من کنی شبیه به برکت آن **عید** که من کنم و مرا بپای هر روز
پدر بزرگوار آمد و سخن با در را بموقف عرض رسانید **حضرت** که **عید**
گرمین شد در دایم برکت **بفایده** داد و گفت برو به دست بیا
تا دل خوش شود فی الحال **حضرت** روح الامین از **حضرت** است **عید**
در رسید و گفت ای **سید تقی** سلام میرساند و میگوید تو در دای خود
نگه دار که خدیجه ای که داشت در راه ما گذار و کفن او به دست و کفن در
از بهشت بفرستیم و او را بر حمت و مغفرت خود بپوشانیم و فی الحال حق
تعالی کفن او را از بهشت فرستد و جمل انمظلومه در طوفانیت پیاپی
و از الم مغفرت ما در دایم محزون و گریان بود و بعد از نزول او که **عید**
امیرالمؤمنین بر حمت و شفقت کوشا شد و اعظم مصیبت او نصیبتی
بود که بعد از وفات پدر بزرگوار با و رسید که با وجود کفر قری
او بهر آن پدرش آن امتیازش بر در خانه او فرو نهند و در بر
او در دند و طفل او را سقط نمودند همین که در مجلس بعد مذکور خواهد

آن معصومه بعد از پدر پیش و پنج روز حیات داشت و کار او درین
بیت کریمه و نه بود و کسی او را در نیمه ت خندان ندید بلکه شب و روز
گریه کردی و به زور دل نالیدی و گریه او بمرتب رسید که اهل خانه از گریه او به
آمدند و گفتند ای دختر رسول الله اشب گریه کن و روز خاموش باش تا ما را
آسایشی باشد یا روز گریه کن و شب آرام گیر تا ما را شب آسایشی باشد از حضرت
امام جعفر الصادق علیه السلام روایت که گریه کننده گان عالم که کسی زیاده از آن
نکرانیت خجق بودند **اول** **امام علیه السلام** که از مغفرت بهشت تقدیر گریست که
رخصه مبارکش از لبهای جریان شکست و در نه از جرح است بهم رسیده
حضرت یعقوب علیه السلام که از مغفرت **یوسف** علیه السلام چندان گریست
چشمش سفید شد **سید** **حضرت یوسف علیه السلام** که در زندان چندان گریست
که زندانیان از گریه او بغیر یاد آمدند و گفتند یا شب گریه کن و روز گریست
باش یا روز را گریه کن و شب بخوشی بگذران شب یا ما را در یکی از این دو
آسایشی باشد و آخر آن مرا از جبهه او فرقه ترتیب دادند که باقی میرفت
و دیگر سینه **چهارم** **حضرت طاهر علیه السلام** که بعد از وفات پدر از مغفرت
چندان گریست که اهل مدینه بوی پیغام نموندند که ای **دختر** **عید** که **عید**
از او میرساند و ما بسبب آن در رخ و تعجبم بعد از آن پیغمبر بمقتضای
و دیگر سینه **پنجم** **امام علی علیه السلام** که بعد از وفات پسر و مصیبت
اندشت محنت و با چیل سال گریست و همیشه بگریست و در این مدت
هیچ مرتبه طعام برای وی نیامد و در دگر چندان بگریستی که نظام در آب
چشمش برکش غرق شدی روزی یکی از خدمت کاران بوی گفت
این **رسول الله** جانم فدای تو باد چندین گریه می ترسم از لبهای ری گریه
چاکت شوی **حضرت** فرمود هرگاه صحرائی که با و احوال آن غریبان نگاه

در تبعی از جهت وی خانه ساخت و آنرا بیت لاطران نام کرد و چون صبح
می شد فی طریقه حسین را بر میداشت و بجهت برکت و بخت بزرگوار
و تا شام در آنجا میسر میست و چون شب می رسید حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام نزد آنجا نمی برد و همیشه در آنجا می ماند و بعد از آنکه در آنجا
بود و زندگانی او باین طریق میگذشت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خبر رسید
که حضرت رسول خدا در پیراهنی که در بدن مقدسش غسل داده ام و چون
او را غسل دادم پیراهن را برداشتم و حفظ نمودم و حضرت فاطمه علیها السلام
آن پیراهن را باین چون پیراهن را بوی دادم انرا بوسید و بعد بپوشید
بعد از آن پیراهن را برداشته پنهان نمودم و دیگر باقی ننمودم و در آن
رسیده که بعد از رحلت پیغمبر این بخت از کف اذان باز است و
میگفت بعد از پیغمبر برای کسی اذان نیکویم حضرت فاطمه علیها السلام گفت
پیغمبر صمدی مؤذن پدرم را شنیدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بطریق
امر با اذان نمود چون ببال شمع و اذان نموده گفت **الله اکبر** حضرت فاطمه
ایام پدر را سپید و آلود و بگریه در آمد و چون گفت **شهدای الله**
محمد رسول الله گریه را دزد و بهوش شد و مردم که آن گریه
که از دنیا می رفت نمود بگفت بر بال زنده که ساکت شو **خبر رسول خدا**
از شنیدن اذان تو از دنیا می رفت کرد بال ساکت شد چون
بهوش آمد فرمود ای بال اذان را تمام کن بال اندر خواست و بتبرال خود رجوع
نمود اما چون مدت هفت و چهار روز از وفات رسول الله گذشت
و هفت و پنجم در رسید خبر از کمال ببال بقا به اتمام اعیان کفر قبول عذر
نمود چون صبح شد حضرت فاطمه قدری آرد میگردانان به پزد و خوراک
کل ترسنت تا سه فرزند از ایشان بود و در شستن جامه های فرزندان خود

در آن

در آن آتش حضرت خورشید علی بن ابی طالب در آمد و حضرت خورشید در یلوت
شود به سزا هر شده از آن محبت نمود و گفت ای خاتون قیامت ای
بانوی مجید کرامت و ای سید زنان و ای دختر پیغمبر از آن ای عروس
کجاست و ای بانوی سر ابرو ده اعزاز ای نهال رفته حضرت دای
مدینه عفت ای بخت احمدی و ای بخت محمدی ای در بطن دای
رسول القیام ای پاره تن مصطفی دای هر یک کبری ای زهره زهرا و ای بتول غدا
در بدنی که با تو بودم هرگز ندیده ام که تو در یک روز متوجه دوازده شوی
امروز می بینم که به کلاس شغال داری بنیدامم در این چه عکاست
حضرت خورشید گفت که آن سخن از شاه اولیا شنیده قطرات عبرت
از رخساره مبارکش جاری کرد و گفت ای شاه ولایت دای زمینده
سند خلافت ای شمس و ارمه لاشی و ای تاج دار سوره بلقیه ای
حضرت پروردگار دای بن تم دوستی محبت دای خطیب منبر سونوی
دارت زبانه مارونی ای پناه عیسان امت دای محرم اسرار
ای شکوه باغ ابو طالب ای نقیب بقیع ای آردن ای منظر عجیب
و غایب دای امام شارق و مغرب **هانا انا فی بی بی بیت**
ایام وصال به آید در دوزخ افاق در آید زمان مواصت که شدت
و هنگام صحریت در رسید ای سپهر عم دوش بخواب دیدم که پدرم
در نظری از سر وارید پیچید شسته بود چون نظردی بر من شد و فریاد
آوردم که یا ایتا تو کجایی که از من رفتن لم شوخته و شم گذارده و گفت ای
فاطمه مرا نیز از شوق نقی تو عاقبت بهر آمده و دیگر تا رفتن
ندارم و زمان فراق از حد گذشت و اینک منتظر توام حال نیست
است که از این محنت آید و دنیا بهشت خدای عالم اعلانی و زمان

آن شده که نفس بدن در هم شکنی و دل از عین دنیا بر کنی و در دین علم
 قدس آوری ای بن پدر بسیار شوق تو ام چند کن تا خدا شب تو
 باشی چون از خواب بیدار شدم اشتیاق آنم لم بر من غلبه کرد و دیدم
 که در آغوش روزی در اقل شب آید از دنیا رحلت خواهم کرد لهذا
 از غمیر کردم که نام که نان به پرم که خدا چون تو عصب سب من که خدا ربانی
 فرزند ان من که سینه بنام شد و جادایش را بنواهم بشویم بکوت که بعد از من
 بنمید انم که چانه عیان من که شوی و در فی دلیش که جوید و کل ترکردم
 که سرایش را بشویم و موی لیش ترا نشانه کنم که معلوم نیست بعد از من
 کیسولان ایش ترا که نشانه کند که چهار از موی لیش ترا نشانه آه **خاطر**
 نیستواست که موی لیش ترا بخار آلوده و کیسولان منبرین دل آید ترا
 شانه نه کرده بنده چکره مستواست دید که بدنه ای شوی لیش ترا پاره
 پاره در خاک افتاده و مویهای محقره منبر لیش ترا چون آغشته و ساری
 بهارکت ایش ترا بر فک نیز گذر شده چه نهامی زار که از دل نکار **بدر**
 در نصیب فرزند بر گردید و خویش بر آمده و چه شک که از جو بیار وید **برادر**
 دوی جاری شده آری
 حسیه خونی که در زهر کان
 تا دیده اند حال پریشانی
 در خاکت شرب اطفالان
 زین نمی که کشید بر جان
 میقتوب بهر بر غل دستا کند

دایمی که کرده سجده بر میان	حوران چه زلف خویش پریشان
روید بر نکت شعله کی حجرت	از عمر دوستی علی زنجیر
کر دیده روز خلق ز دود بسیار	گر بگذرد بجای احزان بسیار

اما چون **حضرت** رضی الله عنهما این سخن شنیدند که سوزناک از دل پرورد
 بر کشید و آب حسرت از دیده فروز گشت و گفت **لَا تَأْتِيهِمْ أَفْئِدَةٌ**

ای دختر شیر بشهر من هنوز از داغ فراق پدرت نیا سوده ام که خوبت
 مفارقت تو رسید چه داغ دیگر بر بالای داغ پدید آمد ای **خاطر**
 کران من با پدر من فراق تو پند میگیرم **بدر** از اند و این مصیبت و **بدر**
 یا علی در آن مصیبت صبر کردی درین محنت نیز صبر پیش گیر که بغیر از صبر
 علاجی نیست و گویا در آنوقت زبان شده و لایست برضمون **بدر**
 مترجم بود **حسرت** **حسرت** **حسرت** **حسرت** **حسرت** **حسرت** **حسرت** **حسرت** **حسرت** **حسرت**
حضرت غلب شده بود و با وجود این جویین را میست **حسرت**
 در ایش ترا میگرست و آه از دل میکشید و میگفت نیمه بعد از من حال
 چکره خواهد بود و سه اسبم کارشما بجا خواهد رسید **بدر** از سخن
 با در گریان شده **حضرت** خیرالت از شنیدن که ای لیش ترا
 شد فرمود ای جانان ما در سختی بفرست ان تقیج روید و ما در خود را و **بدر**
 لیش ترا **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت**
 طبعی از برای چنین برسی کن و چون لیش ترا از قبرستان برگرداند **بدر**
 در فلان موضع نشین و طعم نزد لیش ترا صفر کن که بگردند و بگذرد که بنزد
 من آید و حبابان دست نشانی کشید و بعد از زمانی شد زاده کان
 در خل شدند اسله نجوی که **حضرت** خیرالت فرمود و بود لیش ترا
 و طعم در پیش لیش ترا صبر حنت شد زاده کان فرمودند که ای **بدر**
 هرگز دیدی که مانی ما در طعم شد و ل کشیم هرگز ان و ما را کل دختر **بدر**
 این را گفتند و طعم را که داشتند بکره ما در آمدند چون **بدر** لیش ترا دید
حضرت **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت**
 حالت نه پند **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت** **حضرت**
 جد خود زود دید و ما در خود را و کشید که لب را بر گردانست لیش ترا **بدر**

در شب مرتد جد خود را دیده شده و حضرت **علیه السلام** گفت یا علی نزد من
 آئی و بشنوی که نفسم بشماره شده و هنگام وداع رسیده **حضرت**
 گفت **یا بنی امیة** مرا طاعت شنیدن این غفلت است و پنداری دیدن
 این غفلت است **حضرت** طاعت است ای پسر عمو مرا روی داده که از آن
 که نری نیست و نصیحتی رنموده که از آن چاره نه زمان بشنوی و بسیم
 در کفر بگریه و سخن مرا گوش کن که از عمر چندانی نمانده **حضرت** بر شوی علی کرم
 و گریه کن که این شب و شب طهر را در گذر گرفت و طهر از ضعف سستی
 دیده و بر هم نهاد و پشیمانی شد در رخساره مبارکش در دشت **حضرت**
 از خطا خطا گشت او مضطرب و پریشان شده و کنان کرد و گزافه
 رحلت نموده روز از دوش مبارک خود انداخت و تمام از فرق
 بی یونان گفت و گفت یا **پسر** در جواب شنید گفت یا بنیت
محمد المصطفی زبانی گفت گفت یا بنیت **محمد المصطفی** زبانی
 و بنی علی **الفضل** ای دختر کسی که طلاق و نفقه را بر طرف رود ای خودی
 و بقدر امید او باز در طهر جوابی گفت این را با منظر است آن **حضرت** شد
 و بسیار شک از دیدن ای او جاری شده و گفت یا بنیت **محمد**
بالماتكة في السماء ای دختر کسی که در آسمان حاکم بود و نکر و نه منم
 این تم مجبور و مجنون تو سستی من حکم کن و قطعی شک آن **حضرت**
 قطرات باران بر رخساره طهر کنیت **حضرت** دید و باز کرد
 بر روی **حضرت** پیرنگه کرد او را گریه دید و گفت یا علی و صیت
 نه هنگام که لیکن زیر که از عمرم چیزی باقی نمانده **حضرت** پیر فرمود ای پسر
 غیر البتة هر ویتی داری پان کن گفت **علیه** چند وصیت دارم اول
 آنکه اگر در خدمت توقیفی کرد و پشم یا امری از من صادر شد و چنان

ذهب الفضة
 ص

که از آن خبری که طهر مبارک شما رسیده باشد آنرا عفو کنی و مرا سهل
 کنی **حضرت** پیر گریان گریه کن گفت ای **بعضه** احمدی دای **بعضه** محمدی
 داشت و گفتم که از شما چیزی صادر شده باشد که باعث حلال خاطر من باشد
 سوای نیکوکاری و هوا داری و ملطفت و ولداری و بیکر از شما چیزی
 ام همیشه خواش در ضای مرا برخواست خود اختیاری و صیت و بیکر بگری
 گفت وصیت **دعای** است که فرزند ان مرا عزیز داری و دل جوانی ایشان
 کنی و نگذاری که بعد از من خبری بگو اطرا ایشان شنیده و اگر گشتی ای پسر
 صادر شود معذور داری و بگفته خاطر من در گذری **سپیدی** آنکه پانی از پیر
 من باز گیری و مرا از طهر خود فراموش کنی که من با تو بوده ام و با تو باشم
 و نکر شده ام و حال بنی کام از تو دوری می نمایم و طاعت خدا رحمت ترا
 ندرم **چنانچه** در هر ساعتی از شب و ناست نیم مرا دهن کن و بگذر که
 احمدی تو شنیدن **حضرت** در چشمم بر جنب زده من شده و بر من نماند **بعضه**
 چون مرا از زمان چاره نیست تو بعد از من امانه و خرف هر علم
 بعد خود را در او را و او را برای فرزندان من مثل من است **حضرت** ای **بنی امیة**
 از سخن **بنی امیة** گریه کن شده و آه و فریاد از نهاد مبارکش برآمد و گفت ای پسر
 بو صبیای تو قیام نمایم تا من نیز و صبیای خید دارم که باید بشنوی **حضرت**
 بگوید علی گفت اول آنکه اگر در خدمت توقیفی کرد و پشم یا امری
 که خلاف خواش شما باشد از من صادر شده باشد عفو فرما کنی **حضرت**
 آنکه چون به نزد پدرت بسی سلام من فراق رسیده و حیران کشیده بوی
 ربانی و آنچه از است و من رسیده بود عفو عرض رسانی **سپیدی** آنکه
 شکایتی از من با آن **حضرت** کنی و اگر از جانب من گشت و شقی ستر
 رسیده باشد آنرا عفو دیده و انکاری **حضرت** طاعت است و گفتم که از

شاه پیری دیده باشم که باعث شکایت باشد درین مدت که در شاه
 شاه بوده ام از قول و فعل از شاه شنیده که باعث حال شاه
 حق که در آیام مواصلت بغیر از جوان مروی و یگونی و فتوت و بگریزی
 از شاه ندیده ام البتة درین کن بود که ناکاه خان و غرضش
 و حسین برآمد صدای داد و داد صحبت به بند شد گفتند ای پدر بزرگوار
 دای در مدینه علم **سوال خدا** در را بکش تا ما دیده از باز پسین مادر زینیم
 و با او دواغ آفرین کنیم **حضرت امیر** برخاست و در حجره را گشود و شاه
 زاده را داخل کرد و گفت ای جانان پدر چه در شنیده که مادر شما
 درین وقت از دنیا رحلت میکند گفتند ای پدر بزرگوار چون برادر
 جد بزرگوار خود رسیدیم آوازی بگوئیم ما رسیدیم که ابراهیم بن علی بن
 که قتیان زهر آیدند و **اسماعیل** میگوید که شفیعیان فرود آمدند و محمد
چهارم میفرماید که بکر کشکان ما آمدند و چون برادر خود رسیدیم
 و سلام کردیم از مرقد ملوک آواز جد خود را شنیدیم که میفرماید ای نژاد
 دیدگان باز گردید و با مادر خود دواغ باز پسین نمایند و دیدار او را
 در پیاید که در این نزدیکی از دنیا رحلت خواهد نمود و ما با استقبال او
 آمده ایم و جمعی از انبیا و مرسلین و کرمی از علما که مقررین با ما همراه
 بین تعجل برگشته بمانندیم پس داخل حجره شدند و خود را در دست
 و پای مادر انداختند و گفتند ای مادر ای دختر خیر الله دیده بخت
 و در روی ما نظری کن و قتیان خود را التفاتی نمایی ای مادر با ما سخن کوئی
 که جان ما از بدن مفارقت میکند **حضرت** طاهره چون آواز ایشان را
 شنید دیده باز کرد و دست گشود و ایشان را در برگرفت و گفت
 ای مظلومان مادر وای غریبان مادر وای پیکان مادر نیدانم که بعد از

باشا چرخا پدر مرث و جفا کاران احمق باشا چرخا هند کرد و پشیمان
 طبعیده و سفرش ایشان را برادران کرد و سفرش یکی به برقی علی بن
 و یکی را بدست او سپرد پس **حضرت امیر** برودند رسول الله **حضرت**
 اسرار طبعیده و در خصوص تقبیل و کثیر خود بعضی سفرش است بوی نمود
 و گفت زمانی بیرون رود و مرا شهادت گذار که با پدر در کار خود مناجات
 و از زبانی خود را بوی باز گویم **حضرت** بیرون رفت و ساعتی صبر کرد و
 طاعتینا ورده داخل حجره شدند که ناطقه میگوید و میگوید الهی تجربه
محمد مصطفی و **عبدالله** و بشوقی که بیدار من دارد و بسوز دل شوهرم علی بن
 که در غایت میگوید و میگوید و باند و حزنی که **حضرت** در دست من
 خواهند داشت و بفرغ و شران ما رسید من و تخم و خسته که در ماتم
 من بالین خواهد رسید که ای حیوان است پدرم را پاسبان فرزند
 تقصیر است ایشان در گذر و باری ایشان رحمت کن و در آن وقت سها
 که این شده و آواز گریه او بگوئیم تا طهر رسید با و گفت ای
 بگوئیم زبانی مرا شهادت گذار که لپرون رود و ساعتی صبر نماید آن مردان
 اگر اجابت کردم خنده و آلا بدان که نزد پدر خود رفته ام **حضرت امیر**
 اسرار از غایت بیرون آمده بعد از زبانی داخل شده و گفت **حضرت**
 جوابی نشنید و بگریه گفت ای دختر سینه نیا باز جوابی نیاید گفت
 یا نبی **محمد مصطفی** ای دختر **محمد مصطفی** و یا نبی من کرم حمله النساء
 ای دختر نیکوترین کسی که زنمان او را بیده و یا نبی من و علی الحضا
 بهترین کسی که بر روی زمین راه رفته و یا نبی من کان و یا نبی
 اولاد وای دختر کسی که پروردگار خود بمقام تاب تو سپید
 باز جواب اسرار به نزد وی رفت و جدا از روی مبارکش گشته

الحسن

دید که روح مقتدرش بر دهنه جنت پرواز نموده اسما را از پا درآورد
و روی خود را بر پای مبارکش میاید و از زاری نالیده و یکشت ای
تجول عذرا دای قره عین **سؤال** چون به نزد پدر رستی سلام مرا
بودی برسان و در این شنا **حضرت امام حسن مجتبی** دا فل شد ند گفتند
ای اسما حال ما چگونه است اسما طاعت نیا و در مقصود ابریش
و گفتن ای نوزدیدگان **حضرت امام حسن** ما در شما از غلبه قهر و غصه بقا اشغال
نمود **حضرت امام حسن** خود را بر روی ما در آنگاه و روی مبارکش را می بود
و گریان گریان یکشت ای مادر جان ما غمی کوشش از آنکه روحم از جسم
مفارقت نماید و **حضرت امام حسن** بر پای مبارکش افتاد و کف پای را
می بوسید و گریان و نالان یکشت ای مادر منم فرزند تو هستی منی بوی
پیش از آنکه دلم شکافته شود و از دنیا مفارقت کنم پس عجم را نشنیدند
و با کسب وای پریشان گریان و نالان روی مسجد نهادند و هر که از اهل
مدینه ایشان را میدیدند فرودش و دفن بر می آورد و **حضرت امیر**
و اعیان صحابه در مسجد نشسته بودند که آواز حسین بلند شد صدای
برخواستند با استقبال ایشان شفتند گفتند ای محمد دوم زاده گان
شما را چه رسیده و چیست گریه شما چیست و چون از آن خبر و
اثر مطلع شدند بگریه و زاری درآمده و مصیبت **حضرت امام حسن**
تازه کردند و **حضرت امیر** از خلق آن واقعه پیوسته شد بر روی
دراش و وصی پادشاه بر روی مبارکش افتادند تا بهوش آمد و با
حسین روانه خانه شدند و جمیع زنان و مردان منی با ششم گریان
و دفن کنان متوجه خانه آن بهترین علیان گردیدند و چون **حضرت**
امیر داخل حجره شدند بر بالین آن سیده ناله و ناله کردند

گریه و زاری نمودند و **حضرت امیر** بنظر میکرد و میگفت ای تینان
عزیز در مصیبت جد شما خود را با دستهای مبارک خود در حال خود را بگو
تستی و هم پس روی مبارک در آنگاه و در حوالی سر مبارک او رفته و
نورشته بر آن **و الله اعلم**
آنکه فاطمه **رضی الله عنها** آن وصیت نموده گواهی میدهد بدو حدانیت
در **رسالت** **تدبیر** و با کینه و دوزخ حق است و در قیامت
و معاش و شکی نیست **حضرت امیر** که **حضرت امیر** بتو رجوع نموده که در دنیا
و آخرت نزد جد تو باشم و بچگونگی من نزد یکتر از تو نیست مرا غسل و کفن
کن و نماز کن و در شب مرا دفن کن **و الله فاقه علیک و علی**
اکلک السلام من ترا بخدا می سپارم و سلام بر تو و فرزند آن تو
پس **حضرت امیر** بخوبی وصیت نموده او را غسل داد و کفن کرد و بر او نماز
کردند و چون جنازه را بر تاقبر برد و خواست او را در قبر گذاردند
از میان قبر میداشتند شبیه و ستای **حضرت پیغمبر** و جسد **حضرت**
فاطمه را داخل قبر نمود پس **حضرت امیر** در کن رقبه ایست و ندا کرد یا ارض
استود علیک و یقین **هذه بنت رسول الله** من امانت خود را ای زمین
که دختر رسول خداست تو سپردم بعد از آن نه ای از زمین برآمد که
من آن جسد بان ترم از تو آزرده میباشم پس اندوه و غم آن **حضرت**
پس آن نمود و قطرات عبرات بر رخساره مبارکش جاری شد و روی
بقبر **حضرت رسول** کرد و گفت **السلام علیک یا رسول الله السلام**
یا حبیب الله السلام علیک یا نورا الله السلام علیک یا صفا الله
سلام بر تو با وای پیغمبر خدا وای برگزیده خدا از جانب من و از جانب
و دختر و جسد و نوز دیده تو که در این زمان دار و بر تو نشد و بریارت تواند

ورا شب در جوار تو خوابیده **بالحمد لله** و حضرت زهرا وقت تو ضعیف و ناتوان
 شده بود و طلق شد **قل لا اله الا الله** و حضرت زهرا رسول خدا در مصیبت زده
 دیده و بر کزیده تو مبر و شکیبایی من به نهایت رسیده یا رسول الله
 که بمن سپرده بودی باز پس گرفتی و بسبب آن زمین و آسمان در نظر
 تیره و تاریک شد و عداوتی که در قید حیات با شتم اندوخته آن مصیبت
 از دل آن محنت زده بیرون نخواهد رفت و تعجیل بن مصیبتی که بعد از تو
 کشیدم فرزند و پسند و بعضی تو خواهر رسانید پس صاحب سبب
 از مهاجر و انصار بگذشت حیدر که از شتافتند و مرا هم گریه و زاری
 آوردند و مصیبت حضرت رسالت پناه را تازه کردند و حضرت امیر را
 چند در مرثیه او فرموده که **انما هو از این دو بیت است لکل الخلق**
فانه وكل الذي دعنا للفراد قبله یعنی هر جمیع اجتهامی را در میان دو بیت
 افتراقی در پی است و هر مصیبتی بغیر از مصیبت فراق اندک است
 و آن فراقی فاطما بعد از جد **دلیل علی الاکابر** غلیل بدرستی که کرد
 من طهر را بعد از مفارقت پیغمبر و نیست بر اینکه دانی درین عالم نیست
 و باز آن حضرت در مرثیه وی گفته **نفسی علی نقولها محبته یا ایها**
خجبت و انما ابکی غافله ان یطول حونی یعنی نیست در زندگی بعد از تو
 و گریه من از برای آنست که پیغمبرم حیوة من بعد از تو طول کشد
 تمام شده بهر دو دم از پیغمبرم بگذشت
 در یوم چپ رشتن ششم شهر جمادی الثانی
 امیدوارم در وقت غایت و کمال است
 و است ثابت می بوم که کار را
 بختیغت را که در سر نهید

مع الفات
 یزید و حمزه
 و عقیل است که در
 یک مرتبه بیرون آمدند
 خیر بعد از آنکه
 و انما
 الصبح

مجلس سیم در بیان ولایت علی بن ابی طالب

صلوات الله علیه و علی آله النجی النقی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي جعل الدنيا جنة لا عدائهم و جنة لا جنة و جعل الجنة
 ثواباً لا ينالها الا بالمشاققة و جعل الجنة في الدنيا لا ينالها الا بالمشاققة
 مصيبة و انما بعدد ذنوبه صيدا البرية و عشرته الطاهرة العلية حتى خربوا
 عليهم الاية و يتبعوا عليهم الاودية و كانوا لتوقف تقطع من دنائهم
 و الاغلال في غنائق احبارهم و انما بهم خبر من التيران على اذوالرسول

واسقطوا ثمرة فؤاد الرسول قتلوا اسدا لله في جوده وطفه شرم الناس
 بكفره وجوده فحده على ما اعظم مصيبتنا في هذه الشدايد والباسا كما
 نخذ في الجمل والرخاء ونشكر على ما اجل دريننا في تلك المصائب والباسا
 كما نشكره في النعم والالاة ونستعينه ونشكره عليه في التراء والضرأ
 ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة تقر بنا وتبشرنا با
 لقنوان الاكبر وحسن اللقاء ونشهد ان محمدا خاتم الانبياء شهادة نور
 شفاعته وتجعلنا تحت لوائه يوم الحزاء ونشهد ان عليا سيد الا
 شهادة قد خلنا بخته وتعيننا بحجة اهل المودة والوفاء ونشهد ان
 خديجه وعترته الائمة البررة الاقبيا صلوات الله ما دام من حضور
 على الغبراء وما دامت الارض تحت السماء ولعنة الله على اعدائهم
 وظالمهم من اهل الكفرة والشفاء عظمه اجدنا بمصيبة ابن عمه
 الرسول والمزوج في السماء بفاطمة النبوة عيون الاحباب والجيل
 مفارق للتابعين والاصحاب غرة المهاجرين وصفوة الهاشمين
 امام الائمة وكاشف لغمة وخليل النبوة والمخصوص بالاخوة الش
 اويلياء الاشراف واعرفه صفياء الاعراف وشعل اعمدنا ف
 ضياء العوالم والديج علم الهدى امام الوفا صاحب الاية المقتول
 بسيف شقيقه لا سقياء والمذبح في الحراب لصدرة على الملأ اعنى
 يدا لله ووليته واسدا لله وعليه فرا عجا من مصيبتنا لا محشاه
 في محشاه وبلينته بالما من مصيبتنا ما اجلها بين المصائب وبالها
 من نائبة ما اشد ما بين التواش لقد تقطعت به الاكباد ولوحشت
 به الارواح من الاجساد تعقلت بها الجبال والاسيات وتزلزلت
 منها الارض والسموات فيا اسقى على المولى النبي المولى الاطهار جدي والى

فالمدة

اليه

وتعزنا

الوجه ليت

ع

اعلى
ع

قتله كما فحيت فيم لعين فاسق اي واويلاد واهلنا بر مولاي مؤمنان
 و مشواي متقين ككافر ولد الزنا اورا بى تقصير وكنه يتيغ پدريغ شيد
 كردند ووا مصيبتنا از اين منبسم ووا محشاه از اين اندوه و ما تم آه
 از دردنا توان شد تاب دلوان
 غمنا زمان زمان شود افزون جان
 يكدا شك ماتي و ميت خزان در
 كز دنا مرشد خوان زند بان
 شكل كه بخت انيمه در جهان
 زين غمزه خفي شد چشمان
 اي براوران از جمله وها مي كه داغ ماتم بر جگر عايدان نهاده و سبنا طيش
 و نشا طافه شيعيا ترا بر باد داده بگرمي مردان وزمان ايشان
 سفير شده و پشت پيران وجوانان ايشان را شسته واقعه شهنا
 مشواي مؤمنين و سر کرده موحدين تاج دار سوره بلقي محمدسيم
 حضرت مصطفی شهادت و شهادت و شهادت و شهادت و شهادت
 پسر مصيبت رسيد كان انت و سر خيل جان باختان على هبت
 شكوت باخ ابو طالب عقب عقب سدا الله القلب است
 كه شقي ترين اهل كفر و جهود يتيغ پدريغ فرق مبارك آن كه بقصود
 دار باب شهود در ماه رمضان در نماز صبح در هنگام عبادت پرورد
 ميبود و شكاف و او را در محراب عبادت دست و پا زمان
 وفات بر بل كجه كويان در میان خون گذاشت اي شيعيان
 در مثل اين پست چيد خود و داري نمود و كوي سدا دست را در میان
 خيل عزاداران ربه و پس بايد كاهي صد ابنه كاهي زار زار از جاني
 خسته بر داريد و زمان آتش باران و دلاي شكنه بر آوريد و شقي
 سيب شرسك خون آلود از جويها رويده جاري سازند و
 كونهاي خود را بن غن خيرت خراشيد كه نذر است مكره و نذر است

دل را که نهید و بجز آن کس هر جا که بگذریم و بگذشت در کمال بندگی نشسته ابرو ان کس	دل را با ناله و غم بزدان کنیم کاهجی بس ز بیم بزمین قدیم نسیم بزمین کاهجی کاهجی
--	--

ای برادران یا داورید آنوقت که آن سید مومنان از اهل کرم
 تیغ زهر آلود بر خود می چسبید و در میان خون خود می غلطید و جمیع زنان
 و دختران بی چشم در دور او بر فرق و روی خود می زدند و صد
 و اعلیا و دوا مانا - بملکوت اعلی رسانیدند و ام کلثوم غدیده در پیش
 روی ایشان شوی خود را پریشان و دست غم بر فرق میزد و این
 شعر را میخواند **ایا عین جودی** **اا فایا عین جودی**
 ای چشم نیکوئی کن و ما را در کسیتن برامیر مومنان یاری کن چکی
 ام کلثوم علیه بعبودت و قد زلت الیقینا و میگوید بر او ام کلثوم
 و همه اشک چشم خود را در ماتم او جاری نموده بگفته اند که ما خطبه
 آنچه بر پدر آور سیده از زخم کشیده و ابی خیرین در کمال مطایا
 و فادها و عین دیکال یقینا ای چشم گریه کن بر بهترین سوادری که سواد
 اسبان رهوار و دختران خوش رخسار و من صام الجبیر و فایا
 و فایا جی الله خیر الخالقینا گریه کن بر کسی که در روزهای گرم روزنه بودی
 و در شبها بر تنی است و با پروردگار من جاست می نموده انا الله
 برقی قتیله قدحی علما و دینا گریه کن بر امام راست کوی نیکوکار
 شتی دانشمند که علم و دین را جمع نموده بود و موجب قد با السیف قد
 و حق و الخار علی الجینا گریه کن بر آن شجاعی که در شب سیر بر بشیر
 پاره پاره و ریزه ریزه سخت و چین زان را بر فرق زدند و نمید
 معنی بعد البقی فدیته نفسی ابا حسن و خیر الصالحینا که شد

بعد از پیغمبر و در میان باقی بنما و قد ای تو با و جان کنی ای ابوالحسن ای حسین
 صلی الله علیه و آله لا اله الا انت علینا و حسن صلواته فی الاکیننا
 بعد از آن که شمشیر خواهم کرد علی را و نیکوئی نماز او را در میان نماز
 کشنده کان الاصل للخواارج چیست کانا خلافت عیون الخاسرینا
 بخوبی یافته و ارج که چشم شما سدان روشن الا فایا بلخ
 معویه بن جویف فلاحی عیون الشامینا و برسان مجوزین
 حرب که چشم شما شت کشنده کان کور باد و رویت که در آنوقت
 ام کلثوم این مرثیه را میخواند و میگریست از گریه او هر که بود از پدر
 و دشمن زار زار میگریست و از کثرت گریه و زاری زنان بی پای
 و فریاد و فغان ایشان هر که در کوته بود از مرد و زن گریه میکرد و
 مرویست که در هیچ وقت کسی ندیده که مرد و زن گریه کنند
 بیشتر از آن وقت بوده باشد و منعی نماند که در اینجا اول احادیث
 چند که دلالت بر جلال و قدر و مرتبه او در نزد خدا و رسول میکند
 ذکر میکنیم و بعد از آن اش را بعضی از صفات کمال او که از جمله
 مذکور میباشد که بخیل ذکر آنها باعث رقت قلوب شیعیان شود بعد
 از آن چنان قصه بر خیزد شد و است او میکنیم و چون جلال و قدر او
 در نزد خدا و رسول از آن بالاتر است که احدی نتواند بیان کند
 شد و احادیثی که در این خصوص وارد شده اکثر از آنست که حضرت
 ممکن شد لهذا ما در اینجا بکند حدیث الکفای میبینیم حدیث اول
 از عیسی علیه و آله است که شبی پیغمبر صلی الله علیه و آله در حجره من بود و در آن
 شب پیدا شدیم دیدم پیغمبر در رخت خواب بنده برخواست
 در حجره ما حاضر کردم در آن شب نیز بنده پیرون آدم در سایر حجرات

که دیدم او را در سبک نیاتم شویش و اضطراب بر من غایت
 که مبادا خدا نخواسته امری زود داده باشد بر پشت بام بر آید
 دیدم **حضرت علی** در آن ایستاده و با پروردگار مکالمه جانشین
 من در گوشه میان شدم که مناجات آن **حضرت** را بشنوم نگاه
 شنیدم که میگوید **الحی اسئلک بخیر خلفک علی بن ابیطالب** **الحی**
اسئلک بحمدی خدا سؤل میکنم ترا به بهترین خلقان تو علی است
یا مریض الحی اسئلک باحسان الله علی بن ابیطالب **یا**
عصاه ائمتی ای مشرک منم میدهم ترا محبوب ترین مردم در نزد تو که
 ابیطالب است که عیسیان است مرا حجت کن و من در مدت مدیدی
 کردم که پیغمبر در آنوقت مثل این محاسن را میگفت و خدا را تعجب
 میداد که آنست که در آنجمله من که این حالت را مشاهده کردم نیز
 در **حضرت** مرا دید که گفت ای شیهه بودی عرض کردم چون شد مرا
 در رخت خواب ندیدم خوف کردم که مبادا خدا نخواسته امری
 داده باشد لهذا در تقصیر شدم بر پشت بام برآمدم فرمود ای شیهه
 بنزل خود رجوع کن عرض کردم یا **سؤل الله** سؤل دارم فرمود که
الیه الله لا یله الا الله آیه از برای خدا که مقربیت نزد
الیه الله لا یله الا الله آیه خدا را پیغمبران مرسل نیستند بر من
السنن سنن المؤمنین **السنن** خاتم النبیین آیه تو آقا پیغمبران
 و خاتم النبیین فرمودی من سید و خاتم پیغمبرم مقصود خود را بگو
 گفتم با وجود اینکه خدا را فرشتگان مقرب و پیغمبران مکرر میشد
 و مثل توئی و بود میداد و چرا خدا بعضی قسم میدهی **حضرت** که
 ای عایشه در وقتی که بر بام برآمدم که عیسیان است مرا دیدی که نظر

بک و علوت کردم و بر جمیع تقریبین بارگاه احدیت اطمینان
 و علم بقدر و مرتبه هر یک بهم رسانیدم مرتبه سبک را بالاتر و مرتبه
 احدی را بالاتر از مرتبه علی نیاتم و گفت قسم که اگر مطلق بر بهترین علی
 خدا را قسم با و میدادم حدیث در کتاب مجلس از **حضرت**
 صادق علیه السلام روایت شد است که شخصی به نزد خواجه عالم آمد
 و عرض کرد که فلان شخص از راه دریای قلیل بعنوان تجارت بکین رفته
 و اندک زمانی معادست نموده و غنیمت و منفعت بسیار آرد
 و این جبهه محسوس و مستان و همسایگان خود شد **حضرت**
 مال دین هر چند زیاده تر می شود و رحمت و باری صاحب آن پیشتر میکرد
 پس بد نظر شما ایل وینا را وقع و غنیمتی نباشد و غبطه برایشان نبرد
 مگر کسی که مال خود را در راه خدا نهد کند پس زیاده و جود و جود
 از کسی که مال او کمتر است غنیمت و از همه بزرگتر و آنچه حقیقت است
 از شربات و خیرات از جبهه او در خزانة عرش حق محفوظ است
 صی بر عرض کردند علی خواجه عالم فرمودند نظر کنید باین شخص که می آید چون
 نظر کردند مردی را دیدند می آید و لباس کهنه پوشیده **حضرت**
 درین روز این قدر طاعت و خیرات ازین مرد را بردند که اگر جمیع اهل
 استخوانها و زمینها قسمت کنند غنیمت آنکه خدا او را همه کس باشد
 که جمیع کنعان او آفریده شود و احدی ب عرض کردند که عمل این شوی است
حضرت فرمود از او سؤل کنید پس صی ب مشوره او شد و گفتند
 که او را با و بر تو آنچه **حضرت** ترا فرمود و بشت رست داد و مردی جو
 انصاری گفت علی نکرده ام مگر اینکه از خانه پدری آدم از جبهه جایی که دارم
 چون دیر شد بود که گفت که قلیل از او آن حجت بر آورد و نشود با خود گفتند

از پی حاجت میروم و آنرا حوض میگویم بنظر کردن بر روی علی بن ابی طالب
که از پی میروم و آنرا حوض میگویم بنظر کردن بر روی او جدا است و چه عبادتی
حضرت بود ای مرد **والله انظر علی وجهه علی عبادته** و ای عباد
آری بخدا قسم که بنظر کردن بر روی علی جدا است و چه عبادتی ای
مرد و ایضاً می بینم که رشتی تفصیل و نیاری بکنی از جنه قوت عیال خود
و چون آن امر بیشتر شد بدل کردی آن را بنظر کردن بر روی علی در جایی
که دوستی و در دل تو جا کرده و او جان و اعتقاد و فضل و نمود آن شخص نصیب
نموده **حضرت** بود این نظر کردن تو بر روی علی بهتر است از برای تو
از اینکه جمیع دنیا را سرخ بشد و همه از تو باشد و همه را در راه
انفاق کنی بدانکه هر نفسی که در رفتن تو بسوی علی از تو جدا شد و در
هزار فقر و قیامت خوابی کرد پس شفاعت تو **حضرت** چندین هزار نفس را
از آتش چشم آزا و خوابد کرد حدیث شریف در کتب معتبره است که از حضرت
روایت شده که آنجناب فرمودند که شبی مرا بهراج بردند و ملکوت
را علی برین عرش مکی را دیدم که بر منبری از نور نشسته و قبه از یکدانه مرده
سیفد بر بالای سر او نصب شده و تا او را و من آن قبله بکندی بود
که هر یک از آنها هر دو با من او در و بیکر نمیان نمود و در ششکان چیده
در برابر و همین دیب را و صف زدن در نهامت ادب است و ده
و در غایت خشوع و انکسار با نگاه میکرد و بچشم لقمه ای برادر این ملک است
و چه باین قدر و جلالت عظمت چه بچشم گفت یا **حیدر است** نزدیکی
رو و بر او سلام کن چون به نزدیک رستم و سلام کردم دیدم آن حیدر
و آرام جان من دامن غنم من علی بن ابی طالب است کفتم ای چه بچشم که علی در
عروج ملکوت علی بر من بهشت گرفته گفت نه و لیکن در تیبان ملا علی

دست کنان عالم را بنظر محبت جلی و دوستی نظری که با برادر است علی
داشتند ششکان تقای او شدند و این قدر محبت و شوق برایشان
داشت که طاقت ایشان تمام شده و دیگر صبر نتوانستند نمود و هر یک
عجز از انکسار بر کاره پروردگار نمایند که **خدا** اندام و دیگر طاقت
مقاومت علی را ندانیم و بسوی تو از این الم شکایت میکنیم بدو و کار عالم
این ملک را از نور علی بظهورت او در میان عرش خلق کرده و جمیع
و ملکوت و سلطان صواعق پر دست در هر روز و شب میزدند و در هر روز
او می آیند و بقای او شریف میگردند و تسبیح و تقدیس الهی بکمی آورند
و ثواب آنرا بدین دوستان علی میکنند و در این پنج بخت چرا
که خواجۀ عالم با پی در عقاری گفت که ای ابا ذر بد رستی و تحقیق که
در هر یک از ارکان عرش الهی سعادت و هزار فرشته است که هیچ
عب و قی و تسبیح میکنند و علایشان خط است بدی کردن از جنه میگویند
علیه و حر و لیست که انصورت بآن کیفیت بود و همیشه ملا که خدمت
او میرسیدند و قتی که این عجم بعنوان ضربت بر فرق چایون انقباض علی
زود تغییر در انصورت سپید و سر آن شکافته شد بخو که در زمین سر
آن جناب شکافته شده بود ملا که چون آن حالت را مشاهده نمودند
فریاد و فغان بر آوردند و پدر کاره اعدایت عرض کردند که ای عالم است
و الفتایست این چه حالت است که ما شاهد میکنیم خطاب در رسید
که ای کرده ملا که در اینوقت در زمین **مراضی علی** را در چینی که در سجده
و تسبیح و تقدیس هر یک می آوردند و شهادت ملا که با او از بلند است
بر تمل آن حضرت کردند و چه بچشم که در غایت رستم و تسبیح برین منزل
و با و از جنه که همه عالم شنیدند و داد که قتل امیر المؤمنین و از حضرت

صداق علیه السلام مرویست که از جود کنون علم ما که باید از غیر شریعت
محقق داشت نیست که در وقتی که قدم چپین را شستند که دندانها
چند پا برود و کار بکربان نزول کردند و شبیه مثل حسین را بهمان
پیش که در صحنای کربلا افتاده با آسمان بر دند به نزد صورت پیران
و بان خم کردند و هر صبح و شام ملائکه ملکوت آن دو صورت را زیارت
و لعنت بر قتلان ایشان میکنند حدیث چپ روم از عیسی مرده
که دیدم حضرت اقدس نبوی را که دست در گردن علی کرده بود و او را
می بوسید و میگفت با جلاله جید الشهدا پر م فدا می تو بادی پاک
پشت و شنید راه خدا و مکر پیغمبر عز از روی چید پاکت نمیکرد و عزای او
بر روی خود میباید و در روز خندق عمر بن عبدود زخمی بر سر گرفت
زده بود حضرت رسول ترا بدست خودی بست و دوی میخیزد
و بر آن میدید و میفرمود ای ابا الحسن اذا خضب هذه من هذه کو خوام بود
در روزی که این مجسم از خون این سر خضاب شود حدیث چپ
در بعضی از کتب معتبره مرویست که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
آمد و گفت ای خرمین امروز میمان توام و در آن روز هیچ طحی در خانه
نبود و اهل بیت همه گرسنه بودند پس حضرت پیغمبر و اهل بیت همگی
در نزد وی نشستند و گاه جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله پروردگار
سلام میرساند که بگوئی دعا طه حسن حسین که از میوه های بهشت
پهلو میخامید حضرت چون پنجم این لیکن رسانید بکریک شد
و امام حسین گفت ای جد بزرگوار اگر مرا مفضل میفرماید من خنجر میگیرم
همگفته اند که تو احتیاج کنی با آن خوشنودیم امام حسین گفت من عذاب
اختیار کردم و آن زمان وقت رطب نبود پس حضرت رسول گفت

بانه در

بانه در آن جرد رود و رطب را پر زدن آور چون طه و اهل حجره شد
طیق از بهر دید که محتو از رطب تازه بود و مشدیدی از سندی سبزه بر روی
آن افکند بود حضرت طه طه را بر داشته به نزد پدر بزرگوار آورده بر
زمین نهاد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رطبی برداشته گفت یا حسین
و بدان امام حسین علیه السلام گذاشته فرمود هینثا من میثا لك یا حسین
در طبی دیگر برداشته و بدان امام حسن گذاشت و گفت هینثا من میثا
لك یا حسن و دانند دیگر در میان طه گذاشت و فرمود هینثا
من میثا لك یا فاطمه پس رطبی دیگر برداشته بدان حضرت امیرالمؤمنین
گذاشت فرمود هینثا من میثا لك یا علی و برخواست سجده
و چون سه رز سجده برداشت حضرت فاطمه گفت ای پدر سب
برخواستن و سجده نمودن شما چه بود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
رطب را در میان حسین نهادم میبایست در سه قبل گفتند هینثا من میثا
لك یا حسین من با ایشان موافقت کردم و چون دانند دیگر بدان حسن
گذاشت میبایست و جبرئیل گفتند هینثا من میثا لك یا حسن من نیز تابت
کردم و چون دانند دیگر در میان تو گذاشتیم حوریه ان بهشت از غنای
پرورن کردند و در کمال فرج و شادی گفتند هینثا من میثا لك یا فاطمه
من نیز پروری ایشان کردم و چون رطب را در میان علی گذاشتیم
از جانب پروردگار رسانیدیم که فرمود هینثا من میثا لك یا علی من
پروردگار کردم و از جهنم تقییم و اجمال دی برخواستیم و آنجا سجده
افتادم پس نه از جانب پروردگار رسانید یا محمد صلی الله علیه و آله اگر تا
با قرآن می رطب در میان عرضی علی یکصد شتی من برای هر دانه
هینثا من میبایست حدیث ششم از حضرت رسول است که در

وقتی که مرا بخواج برآوردند و در مقام تب تو سین او ادنی است و دم
 نداد از جانب رست الهی در رسید که یا احمد در زمین کرا دوست
 میداری کفتم چرا تو دوست داری و مرا بدوستی او امر میکنی خطا
 رسید که یا محمد صلی الله علیه و آله من ترا امر میکنم بدوستی علی زیرا که من او را
 و هر که او را دوست دارد دوست دارم چون با شما چهارم میبود
 نمودم و با جبرئیل ملاقات کردم جبرئیل پرسید که پروردگار بتو چه
 کفتم امر محبت علی کرد جبرئیل کسیت و گفت **وَالَّذِي بَعَثَ بِالْحَقِّ**
بَنِيَّاءُ اَهْلَ الْاَرْضِ يَحْيٰى عَلِيًّا كَايَحْيٰى اَهْلَ السَّمٰوٰتِ
لَمَّا خَلَقَ اللهُ السَّمٰوٰتِ قسم بخدا ای که ترا بخت برانگیزد که اهل زمین پیدا
 علی را همچو اهل آسمان او را دوست میدارند هر آینه خدا تعالی اینهم
 را خلق نمیکرد و از این حدیث مستفاد میشود که دوستی آنجناب
 اعظم طاعت و اقرب قرباست و در این شکی و شبهه نیست
 و اخباری نهایت بر این دلالت میکند و چنانکه حب او افضل طاعت
 نباشد و حال آنکه سلمان فارسی از ایظم اصحاب رسول الله بود و عمر
 در خدمت حضرت حرف نموده بود و دنیا و لذت آنرا ترک کرده
 و همیشه در طاعت و عبادت مشغول بود و **سَخِرَ لَهُ مَكْرَمٌ مَّرْجٍ** او را
 میکرد و با وجود این مراتب بن عبدس میگوید بعد از فوت وی او را
 در خواب دیدم در بهشت در قصر عندی اندیکه آنجا قوت بود شش
 مشکلی که با هر سر و سندی و استبرق شیشی در برجهای نزلت و جلال
 سجده بود که هیچ چشایی ندیده و هیچ کوشی نشنیده من که او را با این بهشت
 مشاهده کردم کفتم یا ابا عبد الله **يَا مُحَمَّدُ نَبِيَّكَ** بلكه چنانچه عمل این مرتبه رسید
 گفت بن عبدس **وَاللّٰهُ مَا نَبِيَّكَ بَلْكَ** الا محبت علی بن ابیطالب

بگفت

انکذا قسم که این مرتبه رسیدم مگر بدوستی علی بن ابیطالب و علی بن
 صوفی که در عصر امام محمد باقر علیه السلام بود و نقل کرده که من شیخ
 دیدم بن کفتم تو کیستی کفتم از اولاد امام ابی البش کفتم لا اله الا الله
 تو از قومی هستی که همان می گشتند که **حَسْبُكَ** در او دوست دارند و با وجود
 این محبت او را می کشند و ابیس را دشمن دارند و مع ذلک احسانت او را
 مینمایند پس من با و کفتم تو کیستی کفتم منم حبیب صبی و اسم بزرگ منم
 حبیب چوب دستی و طفل عظیم منم گشته با پیل و منم در شش با شش
 و نه که صالح را پی کردم و منم افروزاننده آتش ابراهیم و تیر کشنده
 یحیی و زنده آتیه از چنگل تن زکریا و یحیی قوم فرعون از نیل و منم که
 سحر را نهی کردم و آنرا بر موسی رسانیدم و موسی را ترسانیدم و منم
 سازنده کوساله سحری از جنه بنی اسرائیل و منم که با ابرهه بمکه آمدم
 از جنه غرابی که در منم جمع گشته لشکر از برای جنگ **حَسْبُكَ** در درازا
 و خیر داند از نهاده **حَسْبُكَ** در ولای من فقیه در روز سقیفه از جنه حضرت خلیفه
 و منم حبیب جود و شتر در جنگ جبل و منم در شکر صفای استاده بودم
 و قوم معویه را توحیل بر جبرئیل میگفتم و منم شامت گشته بمؤمنی در کربلا
 و گشته اصحاب و یاران **حَسْبُكَ** امام منافقین و هلاک گشته آتین
 و کرا گشته آفرین منم شیخ کرامان و مقتدای پیدیان و پیشوای کافران
 در کن عهد گشته کان منم ابو مره خلق شده از آتش نازکی منم
 مغضوب در کاه **رَبِّ السَّامِیِّ** یعنی ابیس این لفظ الله و الله اس اسمی
 صوفی میگفتم چون با منم ان شیخ کفتم ترا **حَسْبُكَ** میبگویم که
 تعلیم من کن که بن فقرت در کاه خدا شوم و در نواست که بآن پناه برم
 گفت اقع من دنیا لبا اعفاف و استغن علی الاخره **حَسْبُكَ**

و الکفاف

علی بن ابیطالب **علیه السلام** یعنی حق است از دنیا بقدر کفایت و کمال دارد
و فرج خود را از حرام و بیاری بر آفرست بدوستی علی بن ابی طالب **علیه السلام**
و عداوت دشمنان او بدوستی و تحقیق که من در محبت استحقاق
خدا کردم و در محبت زین محبت او را کردم و بر جمیع مخلوقات
و زمین مطلق شدم پنجم ملک مقرب و پیغمبرش را که میگوید دوستی علی نزد
خداست و در طلب محبت از خدا اهل تسبیح می شود و او را
شفیع خود میگرد و هرگاه فی الجمله اطلاع بر جلال و قدرت و عزت او در نزد
خدا در رسول یافتی بدانکه **است** جمیع صفات که تیره بود در جمیع
صورتیه و معنویه نهایت رسیده بود و احدی از اولادین و اخوین برتر
او نرسیده بود اما مرتبه او در علم احدی شکی ندارد که او بعد از رسول
اعلی بوده و بر علی و مستحق میشود و هر چه بخواهد از فضل علم حق خود
نسبت بآدمید و باین جنبه تفاهر میکند و باطله معنی ثابت است و جمیع
ببینان ندارد و اما علم و عفو و از مصلحت او که بدشمنان خود که با او
غایت بدی و بی ادبی کرده بودند معلوم میشود زیرا که بسی از اعدا او
مثل مردان الحکم و سعید بن العاص و ابی بن کثیر و غیرهم بدیدها و کردند و در
و منی نعل صبا **حضرت** کردند و در جنبه جل که برایشان غایب شده
بیخ شتر علی ان نشد و ایش از راه که گاهی سخن خوشی بروی ایشان گفت
و این همه بکنایه بود که میخواست آنچه از وی صادر میشود از برای **خدا**
و امری که از جنه خواهرش نفس پشته از او صادر نشده باشد و در علم او
باین مکه او باین علم ملوک و نصیب که در وقتی که ضربت بر فرق مبارک او
زد و او را کشتند و بکشت **حضرت** آوردند **حضرت** در باب شهادت
او و صیت بجز **نام** من کرد و فرمود آنچه من میخیزم با و بدید که نور و تابان

مستم کسی بود اوستی **رسیده** و کسی او را نزد مرویت که عقی می اند
انجمن در پس دیوار ایستاده بود و او را ایضا و مرتبه با و از بلند خوانند
و دو جواب نداد آخر **حضرت** بقلب دیوار نگاه کرد و او را دید که گفت
اینها هم آواز مرا شنیدید گفت آری هر نفری می ترا شنیدم گفت چرا
جواب ندادی گفت ترا میخواستم بشنم چه درم **حضرت** فرمود من آن
انگس را بشنم چه درم که ترا بر این داشت که مرا بشنم آوری پس شکر
پس فرمود ترا در راه **خدا** آواز کردم و تا زنده باشم اغراضات تو در
عمده من پشته و اما نتایج است او از آن مشهور تر است که احتیاج به بیان
باشد مقامات او در حد و مشهور و غزوات او در کتب معتبره
علی و فقیهین مسطور یکی از ضربات تو تیر بازوی او خراش بود که بر عین
عبد و دزد که پیچید در شان او فرمود **خدا** علی **علیه السلام** عباد
التقین یعنی ضربت علی در روز خندق بهتر است از عبادت جن و انس
هو الشجاع الذی لم یفوت قط ولا انقاع من کتبت او دست شعی که
هرگز در جنگ از شعی فرار نکرده و هیچ شعی از ضربت او جان نبرده و
از هیچ لشکری نترسیده و در شان او گفته اند اذا اعلان هذا لذلک الوسط
یعنی هرگاه قد برکت علم میکرد هر یک از مرد و مرکب را در طول بدو نیم
میکرد و هرگاه پشت به آن میزد میگرد و هر یک از مرکب و مرکب
بدو حقه می نمود هر گاه او را میکشت قوم او مغفرت میکردند که این شیه
است **الله** است و هر شعی که از شعیان عرب که نظر در پیشانی
در یک سیه کرد و بعد از آن با او الم یومده در پیش شعیان مغفرت میکرد
بجمله شعیانست او در میان همه طایفه مشهور است یا دشمنان روم
و فرنگ صورت مبارک او را بهیستی که مشرقه حرب می شد

که در جبهه دست غنای خود نقش کرده اند و پادشاهان ترک و دولتم
صورت مبارک او را بشیرهای خود از برای تین و تبرک نقل
بنظر و فتح نقش کرده اند بشیر الب ارسلان و سلطان ملک
سلجوق و زکی الدوله و عضد الدوله و غیر ایشان از پادشاهان آل بویه
صورت مبارک **حضرت** نقش بود و فتح جمیع خرواست **موسو الله** در
اوشد و حال آنکه سن شریف او از هجده سال تجاوز نموده بود و در
وقت طفولیت که شجاعان و مردان قوی پیکل را میکرد و بر چهر
می نهند بخوبی از زمین بسیار مرتفع می شدند و و مردان بزرگوار
و از سر کوه بزمی انداختند و چون بزمی میکرداشت تا در بر حرکت
آن بودند و دست بر سنگ میزدانستند مبارک او بسنگ
خود میرفتند چنانکه دست بر اسطوانه سنگی که در مسجد کوفه است
زده است و دست او بسنگ فرو رفته درین زمان با فعل میزد
و اثر کف مبارک او که بسنگ فرو رفته است در چندین جا
موجود است همین که در موصی و تکریت و قطیفه الدقیق و اثر شمشیر
در سنگ عظیمی که در جبل ثور است که در حوالی غریست که **حضرت**
در آن متحصن شده موجود است و اثر نیزه او در کوهی از کوههای پاره
و در سنگی که در نزد قلعه خیر است موجود است و در صلب کباب سنگ
صلب است **حضرت** شمشیر خود را بر بالای آن زد بخوبی که اثر شمشیر
تا بزمین رسید و اثر شمشیر او حال فعل موجود است و میل آبی
حارث بن کله که از این بود و بسیار بزرگ بود بدست مبارک
در نهایت سهولت حلقه کرد و بگردان خالدين و لید چسب و خالدين
هست بدین آمد و به نزد ابو بکر رفت و او جمیع صدایین و سایر

مردم را جمع نمود و نشستند آنرا از گردن او بردارند و متقی برین نوح بود
و مردم بر او میخندیدند تا وقتی که آن **حضرت** بدین آمد و ابو بکر را در
پنج سبب قسم داد که آن حلقه را بر او در **حضرت** دست فرار کرد و دست
آن حلقه را مانند خیمه میگرفت و می افکند و حلقه در خیمه چیل می بود و وقتی
که آن شب جمیع مظهر را داده کرد که آن در را بکند آن حلقه را گرفت و در را
حرکت داد بخوبی که همه حلقه خیمه بزرگ و ابل قلعه را بکوبد و اطرر رسید که زلزله
واقع شد و صقیقه که مانند عروس در طاق نشسته بود بر رو در افتاد و
بر آورد که آیا زلزله واقع شد بعضی فریاد کردند که زلزله واقع نشد
هذا علی قهر الحصین بیدان یقطع البابین علی بن ابی طالب است
که قلعه را بکشش آورده و میخواهد در را از قلعه بکشد پس حرکت دیگر داد و در را
باری که حلقه آن چیل می بود و طول آن هجده ذراع بود و از سنگ
صلب بود و چیل مرد صاحب قوه آنرا میکشودند بر هوا افکند بخوبی
زرع بلند شد پس دست چپ فرار کرد و بی آنکه دست بر حلقه
آن زند طرفی از آنرا گرفت بخوبی که انگشتان مبارکش در آن فرو رفت
و آنرا بیل خندق نمود و چون ارض خندق پست زرع بود و طول در هجده
زرع پس **حضرت** یکطرف در را بر یکطرف خندق گذاشت و طرف
دیگر را بیکدست خود نگاه داشت تا جمیع لشکر اسلام که شمشیر
و مخصد نفر بودند از آن گذشتند در آن وقت شخصی **سپه سالار**
گفت گذاشتن علی دست خود را بر یکطرف این در و نیمه لشکر
که شش خیل همی و امر غری است **حضرت** نه زنده و چنان دست
او را می بینی نگاه بپای او کن چون قطره پی او کرد و پدید بای مبارک
در موضعی قرار داد بلکه در هوا معلق است آن نفس گفت الله اکبر

بالای آن در هوا قرار گرفته است **حضرت** فقه در هوا قرار گرفته بلکه
بال جبرئیل قرار دارد پس آن در راه است بر داشته مانند سپر پادشاهی
اخذند و در داخل فقه شده و سلطان نیز از عقب او داخل شده و پیغمبر
که سبکینی این در بر دوش بن بقدر سبکینی این سیر است که بر دوش دارم
و مر و است که روزی عبداللہ بن ابی بکر بن قیس گفت که از علی و جی اصب
را و عده همراهی کنواہ و ایشان را در زیر فلان دیوارستان خود نشان
و جمعی را پیشتر امر کن که زیر آن دیوار را بکشند و خالی کنند و بعد از آنکه
علی **اصی** ب آنجا بنشینند جمیع امر کن که بعقب دیوار بروند و چو رہا
و تیرا بر آن گذاشته نما بر روی المیث ان اکلند تا هلاک بشوند
پس جبرئیل تیس آن **حضرت** را با جمعی از یاران او بهما طبعید و در زیر
آن دیوار نشاند و طول آن دیوار سی رزح بود و از لقم آن پانزده تن
و غنظت آن دوزخ بود با هر جبرئیل تیس جمعی کثیر در عقب آن دیوار
چو بها نصب کرده و آنرا میل داده سرگون گردید و در صحنی که طعم حاضر
نموده بودند و **علی اصی** ب اراده طعم خوردن داشتند چون
حضرت دید که آن دیواری آید صبر کرد تا بالای سایشان آید پس
دست چپ را فرا کرد و آن دیوار را گرفت و آنرا همچون حلق بکند و
دست راست را دست و با اصحاب گفت **بسم الله** پیر بوزید
حضرت با **اصی** بشماره وع کردند پیر خود دن **اصی** ب عرض کردند
ای برادر رسول الله با وجود اینکه این دیوار را نگاه داشتند باز پیغمبری
حضرت **بسم الله** سبکینی این دیوار در دست چپ بن شل سبکینی این دیوار
که در دست راست بن و جبرئیل تیس در وقتی که دیوار میل کرد و فرار کرد
بهنگامی که با خود گفت علی و **اصی** ب در زیر دیوار هلاک خواهند شد

و محمد را طلب خواهد کرد و وسط لبه خوان ایشان خواهد نمود و حضرت
بعد از آنکه از پیروان فانیع شدند بدست خود آن دیوار را راست
نمودند و در جای خود قرار داد و بنویسید شکا فضا و سوراخ که در آن هم
رسیده بود و درست شد و کجاست اول نمود و در روی او نشاند
که روزی **علی** صیغہ تعریفی که بفرموده ای و شمر پیغمبری که نزد علی را
در نزد پدر است پدید آمد که علی جمیع امور و مهات مرا گفت پس بگویم
و غنوم مرا از ایل کرد و در وقتی که دوازده ساله بود و در پیش روی می
و جمیع دشمنان مرا از شبی جان و ابطال عرب کشت و در وقتی سید
ساله بود و در روزا هدر و وقتی که شکست بر میان شد و در روی
بهریت نهاده و پیغمبر را شهادت دادند آن **حضرت** شهادت
و اطراف خود را نظر کرد و دید **حضرت** **علی** را در پهلوی او ایستاده و در
دیگر از **اصی** ب با او نمانده **حضرت** گفت پیغمبر گفت که بدیکران محبت
گفت یا رسول الله ان **لک** اسق یعنی مرا شربت اقداست و آن اثنا کرد
از لشکر گفت **حضرت** **اصی** ب را بر حمله کردند **حضرت** **بسم الله** و ملاز
این گروه در غنظت کن **حضرت** **علی** برایشان حمله کرد و جمعی را بدر البوار
فرستاد و همه را متفرق گردانید و جمعی دیگر **حضرت** **علی** را حمله کردند
حضرت **علی** برایشان حمله کرده همه را تار و مار نمود و پس بریابند و فرج
فرستاد و که جاعتی دیگر متوجه پیغمبر شدند **حضرت** **علی** را ایشان را نیز
متفرق گردانید و همچنین فرج فرج از لشکر گفت **بسم الله** و حمله میکردند
و آن شیر پیشه بی ایشان را متفرق و شمر می فرستاد و تا فوجی را پیش
میکرد و متفرقی می نمود فوجی دیگر **حضرت** **علی** آورد و بودند آن **حضرت**
چون شیران بال ایشان فرصت نداده که **اصی** بی پیغمبر شدند

در پیش نهاد میبرد و میخواست و متفرقی می شد و گاه بود که چند فوج چند
 جانب میگردید متوجه حضرت **صلوات الله علیه** می شدند و آن هر چه حرکت میکرد
 آن فوج نمیکرد و بر پیش میبرد و میزد و میخواست و تار و مار میخواست
 و قبل از آنکه فوج دیگر به پیش برضری رسد فوج اول را منصرف می نمود
 و متوجه ایشان شده و محاسبه میکرد و اگر در آن روز بر ضرب و الفقه
 ایشان برتری و حاجتی از سید ابرار کرد و حال که تعجب از امر او صدای
بلائی الا علی لا یغفل الا ذل الفکار بلند شد و جبریل پیغمبر
 نازل شد و گفت **یا رسول الله** امروز مرا ضعیف میباشی و مراست
 بجا آورد و **وَجِبَتْ لَكَ مِنْ مَآسِيَاتِ عَلِيٍّ كَفَرْتُمْ** و منزه
 تعجب کردند از حسن مواسات علی ترا بنفخ خود حضرت گفت ای جبریل
علی من دانا من علی علی زین است و من از علی جبریل گفت **دانا منک**
 و در آن روز بعد از آنکه حضرت **صلوات الله علیه** را شکست و بجای
 منزه می شد بر عقب لشکر اسلام که فرار نموده بودند است حجت
 و شتی خاک برداشت و برایشان رحمت و گفت **شاهت و جوهک**
شاهت و جوهک روای شش قبیح باد که پیغمبر خود را گذاشته و
 فرار نموده پس هیچکس از اهل اسلام نبود مگر آنکه قدری از آن نکست
 و بکشته و رفت و هر فریاد برآوردند که **الله الله یا ابا الحس** **قلنا**
ان الله الله ما نغفون من الله انما غفوه الکفر و الفطاد و العرب
 رجوع و فراری دست عسبست و مردیست که کثرت میاید و قریش
 و شقی این عرب در آن روز به دست حیدر گزاشته شدند و به جنت
 رسید که بعد از هر میست گفتی در دست امیر المؤمنین تا گفتن و غزن
 آوردند بود و از ذوالفقار و خون میچکید تا وقتی که حضرت فاطمه

حسن

بکشت

بکشت پدر بزرگوار خود آمد حضرت ذوالفقار خود را باطله داد و گفت
 خدی **هذا السیف** تقد میخانی الهیوم بکبر این شیر را که امروز باین
 دنیا داری کرد و پیغمبر **صلوات الله علیه** آنکه فرمود **خدی فاطمه** **قلنا**
ما علیه و قتل الله بیده صنادید و قیاسی فاطمه این شیر را بکشد
 شود هر تو آنچه بر او بود و بتقدیم رسانید و خدا صنادید قریش را بدست
 او بقتل آورد و تا سحر و ست و در مرتبه بود که هرگز ساعی را از خود دور
 و هرگز چیزی نیافت که قصه قتل کند و خودوری میکرد و اجرت آنرا در راه خدا
 قصه قتل می نمود و به جنت پیوسته که برادر بنده از اجرت خودوری در راه
 خدا آزاد کرد و او خوشتری که در راه ناز قصه قتل کرد قیمت آن می
 خراج شام بود که چهار خودار طلا و شش صد خودار نقره پاش و همیشه اهل
 تیم را میخواند و غسل ایشان را می نمود تا بعضی از اصحاب گفتند
 یا پیغمبر می بودیم در میان می را به پیش کی آن شده است گفت **یا پیغمبر**
برکتش حضرت شمشیر خود را به نزد او داد و گفت آن مشرک گفت عجب
یا بنی ابطال هذه الوقت تند فاعلی **سیفک** در مثل این وقت شمشیر خود را
 بمن سپه ای حضرت فرمود تو دست سؤل به نزد من دراز کردی و در
 کرم من نیست که دست سؤل رو شود پس آن شرکت خود را بجز این انگشت
 و گفت **هذا سبقة حل الدین** و دست حضرت را بوسیدند
 و با اهل بیت خود در روز بار و زنه میگرد و شبها گریه می نمودند و بکشد
 به دست ایشان می آمد بفرمود یکین میدادند و چنانچه نقل میکنند که
 در حوالی شب مرید را دیدم که خیمت بی با دو کلاه که در آن طعم می خورد
 دست داشت می گفت **اللهم صل على المؤمنين و المؤمنات و على اهل بيته**
المؤمنين قبل قبائل الليل ای خدای مؤمنان و ایمانی و دست مؤمنان و ایمانی

بکشت

همایه مؤمنان قبول کن چنانچه مرا خدا امینیت سواای مافی قصصی
و غیبی مایه اربعین دین در این شب داخل شد م که مالک پیری
مکر آنچه درین کلاس است خود را از آن منع نمودم و در راه تو بدل میکنم
تقریب بنویس چون بنزدیک رفتیم ویدم امیر مؤمنان و سرور
علی بن ابی طالب است و نیز هر وسیت که آن حضرت روزی بفرمود
طعمی داری بخوریم گفت کدائی که پدرم را بنیچه پیری برگزید و بنیچه
گرامی داشت که دو روز است که من و بنیچه طعمی خوردیم حضرت
امیر گفت ایضا سپید را خبر کردی که از چینه شد طعمی تقصیل کنم
گفت بابا الشکر برم دارم از خدا که ترا تحلیف کنم بخیری که
میدانم بر آن قدری پس حضرت با عفت تمام و وثوق کامل
به پدر و در کار عظام از خانه پیرون آمد و یکدیگر تفرقی کرد و خواست
از برای عیال خود بگرداند که در عرفی راه بمقداد برخورد و او را مضطرب
ال دل دید و چون روزی بسیار گرم بود حار است شتاب او را متغیر کرد
بود حضرت که مقتدا در آن حالت است بدو نمود با و گفت
درین عت کرم از برای چه از خانه پیرون آمده مقتدا گفت
ای ابوالحسن از من هر گذر و از حال من سؤال کن حضرت گفت
ای برادر مرا جان نریست که از تو در گذرم تا بر حال تو مطلع شوم مقتدا
باز مضایقه کرد و حضرت بسیار بدو پیش میشت و گفت کدائی
که گزائی کرد اینده چنانچه بدو پیری و ترا دمی او کرد اینده است
که پیرون نیامدم از خانه که از شدت گرسنگی عیال خود و چون خدا
کریم الشکر نشیندم تا بنیچه در دم داشت مرا در خانه گرسنه
گذاشتم و چون این حال پیرون انکم حضرت چون این سخن را از

شنید

شنید که این شد و این قدر گرسنت که کسی بس بکش ترش و در
بخت دانی که تو سگند یا کردی که من نیز از برای این کار از خانه پیرون
آمده ام و یکدیگر تفرقی کرده ام و ترا برخورد اختیار میکنم پس دین
مقتدا را داد و از شرم که نه عرضت و بمسجد رفته تا از ظهر عصر را باز
آمد او اگر دو از غیبت در آنجا ماند تا نماز مغرب را نیز بخواند و چون
حضرت رسول از نماز مغرب فارغ شد علی را دید که در صف اول
نشسته با و اشاره کرد که پیرون آید حضرت بسیار عجب و حیرت
روان شد و در مسجد رسید به و سلام کرد حضرت آمدن وی
سلام گفت عیال باشد همان تویم حضرت عیال است
و از غیبت جوابی ننمود چون حضرت رسول آمد او را سگت پش
گفت یا ابوالحسن چرا جواب نیکویی یا بگو تا من برگردم یا بگو آری یا نه
حضرت بسیار گفت از شرم جواب نمیتوانم گفت پس بنیتا برویم و چون
به پنجه رمی شده بود در آن شب نظر در خانه علی کند دست او را گرفت
و با یکدیگر روانه خانه شد حضرت امیر در راه با پدر و در کار و دنیا
بود که پدر و در کار و دنیا که در پیش پنجه تو غیبت نشستم و چون کدائی
رسیدند در جایی نماز خود داشته بود و از نماز رخ شده بود
در عقب سرش گاه که گذارشته بود که مملو از طعم بود صدای حضرت
رسول را شنیدند جای نماز خود پیرون آمد و بر آن حضرت سلام کرد
جواب سلام او گفت و دست بر رکت خود را بر سر گذاشت
و گفت ایضا خبری حال است م کرده است از ارحمت کند و اگر است
پس حضرت علی آن کاسه را برداشت و به نزد رسول خدا و
گذاشت چون حضرت امیر از مقام رخت بدو نمود از روی عجب و شگوه

نظر کرد و گفت ایضا طبع این طعام را از لبا آورده که هرگز این نوع صفتی ندیده
 حضرت رسول دست مبارک خود را در میان دو کتف علی گذاشت
 و از روی لطف فشرود و فرمود و عجب این عوین و نیا نیست که کتف در او
 و حضرت رسول کریم آن شد و فرمود و دست ایشان را از هم جدا کرد
 از دنیا بیرون نبرد و تا آنکه ترا بمنزله زکویا و طاهر را بمنزله حرم کرد و رسید
 و ایضا طبع و سیت که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شبی از رسول خدا ع
 خواست که در نزد او افطار نماید و قدری آورد و جو قرض نموده و بقیه طبع
 این آورد و طبع کن که اشب پذیرت همان است حضرت طبع آن
 شش کرده و آن کرد و پیچ چون نماز مغرب او کرد و اتفاق عرضی علی
 نماز طبع آمد حضرت طبع آن نماز را آنکه دست پذیر بزرگوار و شوی
 نماز خود آورد و حضرت یکت کرده نماز او در نزد خود گذاشت و یک
 در نزد حضرت یکت نماز و یک را بقیه داد و هر یک از حسین را
 کرده و آن عطا فرمود و یکت کرده را هم بقیه کرامت نمود و بعد از
 افطار پیچ بر او ده رفیق نمود حضرت طبع عرض کرد که ای پدر بزرگوار
 میخواهم فردا شب همان کنش پیچ که شوم هر دم را سرافراز کردی
 مرا نیز سرافراز کنی حضرت قبول فرمود و چون روز شنبه حضرت
 قدری آورد و جو قرض نمود و حضرت طبع آنرا طبع فرمود و قشتم حضرت یکت
 نماز آمد و بنیچ شب بقی افطار و بعد از افطار که رسول خدا را داده
 پیرون رفیق نمود حضرت ام سلمه حسن برخواست و گفت ای جد بزرگوار
 و شب پدرم را هفت روز سرافراز نمودی و او را در میان مردان
 بلند کردی و اشب ما درم رواج مفخرت بر سر نهاده و او را
 در میان زنان بلند نموده که دیندی میخواهم فردا شب همان کنش شود

در این روز

و مرا در میان کودکان سر بلند کرد و اینده حضرت اندک بنوی گفت
 ای جهان جبرست دارم و شب دیگر را با دو عده داد و در روز
 با حضرت حاضری علی قدری آورد و جو قرض نمود و بطریق مذکور فاطمه
 طبع نمود و در وقت افطار بنیچ شب بقی افطار نمود و بعد از افطار
 حضرت امام حسین برخواست و بطریق مذکور شب دیگر را از پیچ عده
 خواست و بنیچ کورتا رکعتان بخوی شد و در وقت افطار
 ش و ل نمودند و بعد از افطار حضرت رسول صلی الله علیه و آله برخواست و
 منزل شریف کردید و چون بدری رسید فقه یکت است او آمد بنیچ
 حضرت امیر و فاطمه طبع شدند و در لیال خیانت و شرب سیرینی
 سر خود را بریزا کنند و عرض کرد که ای فخر کائنات دای زبده موجودا
 بهیچانکه موالی و آقاییان مرا در میان آقاییان سرافراز کردی میخواهم
 مرا نیز در میان بنندگان سرافراز کنی و هر چند مرا آن پیچ و عزت نیست
 که سر در میان همان می شود اما چون کینز و خدمت کار توام باید
 از جهت فطرا و دست رو بر سینه من نگذاری و فردا شب همان بخوی
 سیدم قبول نمود و شب دیگر را بقیه عده داد و فقه را بستانخ
 شد که حضرت امیر را از این حکایت خبر دارند و خود هم شوالست
 تمسید طبعی نماید و حضرت رسول چون از نماز مغرب فارغ شد حکایت
 همان بودن در نزد فقه را فراموش کرد و در خانه منزل خود شد
 و در راه جبریل بروی نازل شد و گفت پروردگار مرا سید
 عی میبرد و اشب شما در نزد فقه همانند بر کرده که نه آورده که آن پیچ
 منتظر شست حضرت رسول تنه که حکایت فقه شد و در لیال تمیل
 خانه فاطمه شمل پست از نماز فارغ شده و شسته بودند که حضرت

رسول الله علیه و آله داخل شد بهیچ از جهت عظیم آن حضرت از جای برخاستند
و چون از قصه و هیبت فاضله غلامی نه اشتند از آمدن پیغمبر در آنوقت
تعب نمودند و حضرت تعجب و حیرت ایشانرا در یخت نموده و
که ایشان خبر و عده قصه ندارند فرمود که اشب بهمان قصه ام حضرت
که این را شنیده برخواست و قصه را طبعید و گفت چرا مرا خبر نکردی
تا تحصیل طاعتی کنم قصه گفت من طعم حیات نموده ام پس قصه بر من خبر
و پیچید و گفت ای پروردگار عالمی نیز در پیغمبر حیرت تو را
پیغمبر ترا بپاییدم تو مطلع که قدرت بر تحصیل طاعتی داشتی من سؤل پیغمبر
ترا به پیغمبر تو و با بروی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام که موالی شدند مرا
در نزد پیغمبر خود و بخل و شکر سرگردان نگاه بوی طاعت من است موی پر
چون سراز سجد بر داشت دید که همه هموار طاعت با چند کرده نانی در
حوالی مصدای او گذاشته شده آنها بر داشته به نزد خود گامیت
آورد حضرت چون آن طاعت را مشاهده کرد و دانست که طاعت و نیت
حقیقت حال را استغناء نمود قصه حال را به وقت عرض پیغمبر
گفت حد و پس بگویم خدا را که منزه که هریم و شکر عریان را بکنیز و شرمین گرا
نموده و نیز حر و نیت که وقتی با هم حسیان پیا بر شدند حضرت
در آن شب با جمعی از می به میا وستان آن دو روز دیده فرستند چون حضرت
شعیب باب الله علیه و آله الا طنب حال آن دو سر و پوست آن
بهت زان خوش دیدن و چه شایسته شده گفت یا ابوالحسن بری
دو روز دیده خود نداری کن تا قتل الیث ترا از این حرفی شفا و پیغمبر
نذر کرد که اگر خدا این دو فرزند مرا شفا دهد سه روز روزه دارم و چون
آن برگزیده علی بن نذر فرمود حضرت فاطمه و حسین و زینب که فاطمه الیث



نیز مواظقت کردند و هیچ نذر کرد که بعد از شفا یافتن حسین سه روز روزه
دارند پس چون قتل الیث ترا شفا داد و لبس نیت در برایش آن بوسه
داد و از شفا علی طفت شربت صحت نوشانیده اهل بیت اراده
نمودند که به نذر و فانی بیند و در روزی نیت روزه نمودند که در نزد الیث
رسید وقتی نبود که با فاطمه را بنید پس در ادای صلوات انگیزد به نزد خود
پیروی که حس به آن حضرت بود و گفت و گفت **هل الا ان تعطينه خیر**
تقول انک بنک محمداً بنک من شیعری یا تواند بود که پاره چشم آن
که آنرا و شکر **تقول انک بنک من شیعری** یا تواند بود که پاره چشم آن
بنی که شمعون گفت پایشان را شیم و بانی خود فرست و پاره چشم
صاع جو برداشت و به نزد حضرت سپرد و در آن حضرت پیغمبر
بر داشته بجزه طاهره **تقول انک بنک من شیعری** یا تواند بود که پاره چشم آن
کن پس حضرت طاهره در روز اول کیصع از آن جو را آورد که پودنج قرصی آن آمده
و چون شب در آمد و اهل بیت زخمی ز مغرب فارغ شدند حضرت
آن پنج قرصی را حاضر نمود و خواستند فاطمه را بنیدند که از در خانه آید
بگوشتن ایشان رسید که السلام علیکم یا اهل بیت محمدانا سیکون
من المساکین من سیکون من سیکون و کمر سنگم مرا طاعتی و بهیت **تقول**
شمار از مواظبت عطا فرمایید پس **تقول انک بنک من شیعری** یا تواند بود که پاره چشم آن
به وقت صدق نمودند و چون **تقول انک بنک من شیعری** یا تواند بود که پاره چشم آن
نمود هر یک از ایشان نیز اقتضا نمودند و قرص خود را بان سیکون دادند
و چون خفته دید که آن پان او چنان کردند او نیز تعجب نمود قرص خود را
بان سیکون صدق کرد و در آن شب هر یک طعم مانده و با سبب فاطمه
و در روز دوم **تقول انک بنک من شیعری** یا تواند بود که پاره چشم آن

قوتی که طبع نموده چون شب در آمد و خواستند که انظار داشتند و آوازی
 بگوشش ایشان رسید که **یا اهل بیت انا قیوم من الشیخ** من یقیی ام از
 انبیا که سرگشته و پریشان دقوتی ندارم و به رخ نه شده ام مرا طاعت
 و سیرت **خدا** شمارا از اطاعت بپوشد و هر چند که در این قوت
 با و قصدت نمود و اهل بیت و فخری نیست بپوشد و را نموده و به قصدت نمود
 بآن تیمم قصدت نمود و در آن شب نیز طاعتی کشیده و بآن غایت
 نمودند و غایت روز سیم را که در روز سیم **تولع** غدا بنوعی
 صاع باقی مانده را پنج کرده اند و چون شب در آمد و خواستند
 نمایند از در خانه آوازی بگوشش ایشان رسید که **انا اسیر صواعی محمد**
 من اسیرم از اسیران **محمد** و درین شهر غریب و حیران و
 و پریشانم و در ستم دقوتی ندارم مرا طاعتی و سیرت تا به روز دگر مرا طاعتی
 از خوانان فرودس نصیبی که بخشید و محفلش را عطا فرماید تا تمام **و پشوا**
 بجز و شنیدن صدای آن اسیر ایشان قریب خود را با و قصدت نمود
 و اهل بیت و فخری بنوعی سابق اقتدا بآن **مقت** و این نمودند و در
 آن شب نیز طاعتی کشیدند و بآن نظر نمودند و در روز چهارم **و این**
 دست حسن و حسن را که فرشته به نزد پیغمبر **ع** و در وقت و آن دو قره العین
مطهر و دو نور دیده **و** از کرسی که بنوی شده بودند که رنگ
 مبارک ایشان زرد شده بود و به آن مبارک ایشان سیر زد چون نظر
 مبارک **حضرت** بآن ایشان افتاد و ایشان را بآن است دید
 و شاهده نمود مضطرب شده گفت **یا حسن** این چه حالتیست که در
 تو دیده خود مشاهده میکنم بگوین که ایشان را چه رسید **و**
 صورت حال را بعضی رسیده پس **حضرت** **تولع** ایشان را برداشتند

روایتی که نقل شده و چون کجاءه رسید **تولع** و اهل بیت
 و به آن محصوره و در محفل نماز است و از کرسی و پشوا
 از پریشان چسبیده و رنگ او متغیر شده و چنان او فرود شده و چون آن
حضرت قره العین خود را بآن حالت مشاهده نمودند از آنها جدا گشتند
 و از آن میکرسیت و گفت **یا غوثا یا الله اهل بیت محمد**
جوعا ای پروردگار عالم آیا اهل بیت پیغمبر از کرسی خود جدا گشتند
 خطیب میفرمود که شنیده روز و سه شب است که طاعتی ننموده اند و این
 غافل بودند **حضرت** درین گفت که بود که **روح** **الایمن** از جانب **سید**
 نزول نمود و سوره ایللی را آورد و اما عدل او در مرتبه بود که اصحاب این را
 دامن و خیر ایشان از رعایا و ضعفی رفتی نمیکند داشت و شریف و وضع را
 بیست نحو سلوک می نمود و عرب و عجم در نظر او یکسان بودند و در حداد
 نبود که کسی را اهل سجود کند و همچنین که طریق و ملک و مسلطین است و روشن
 و اقامت رب خود را با جانب بیست نظر میدید و مسلط او مشهور و در آن روز و سیر
 سطر راست و از زیادتى عدل او و دوسا و امر و عرب که توقع برتری و
 توقف در جاه و مال بر سایر رعایا و ضعفا داشتند از او برگشتند و میل معویه
 زیرا که او صاحبان قوت و شرف و دوسای قبل را برتریت بر دیگران
 میداد و مال و ضعف و در بدست آن را بر می داشت و بکسی میداد که از نشان
 ایشان شورش و فتنه انگیزی تصور نمود این فتنه بانی که دید از اهل بیت
 نقل نمود که ایشان گفتند چشت عدم غیبت عرب **حضرت** **مرحوم**
 زیادتى عدالت او بود که تمام آن بر نفوس کایسه و شریفان هر طایفه شکل
 و از این فتنه **حضرت** در وقتی از تفاد عداوت و فخر جماعتی از اصحاب
 بنزد معویه با لکت اشتراک یافت نمود و عرض کرد که باشت زیادتى عدالت

و مردم هر یک را نگاه داشتند حضرت **سید** بود استحقاق من ربی الفضل
 علیک از پروردگار شدم و مردم که خود را بر تو تفویض بدم در کس پس آن
 که قیمت آن کمتر بود بر پیشیده است پس آن عین بود و زیاده را برید و داد و کس
 از جهت فقیری دوست نداشت پس آن پس که عفت پاستی می که بریدی سبب کنم
 حضرت **سید** بود و ده **فا هو فان الکوا سبع من ذلك** و اگر در این
 که هست باشد بدستیک بر عفت رفتن عز از آن بیشتر است که کن توانم
 مثل این بود پر دادم و آنقدر و انبار در بعضی از خطب در بار خود نوشته
 و احلوا انما مکرم خدا کنی و دنیا بطریق و بسند خود جوید
 بقرصین لا یطعم الفیل فی حوله الا فی سنة اخیته ولی تقدیر و اعط
 ذلك فاعینون بود و اجتماع دینی بر ایندای مردان نام شد
 از دنیا گفتا کرده است بدو جا می کند و دو قرص جو و در عین سال
 گوشت بدین دینی رسید مگر در عید اضحی که قدری گوشت قربانی شود
 میکرد و شش قدر است بر این امرند و پدید می آید بر پیر کار می
 و جد عهد در مثال و امر الهی پس **سید** بودند و کاف بقائل کفر یقول اذا کا
 قوت بن ابی طالب هذا قد به الضعف من مبارزة الاقوان
 و مناوذة النجمان والله ما قلعت باب خیر بقره جسدائیه ولا
 بحركة غلانیته و لکن ایدت بقوة ملکته و فنی بنود با و نهانی
 یعنی که یاری منم که گویند از شما میگوید که هرگاه قوت پس بر یک
 ضعف او را با خواهد داشت از شما بر شایعان و در باب قوت و قدرت
 نخواهد داشت برش زعم بطل و اعصاب شوکت کجاست که کن کنند
 و بر پیر را بقوت **سید** بود و بگوئی که حاصل میشود از چیز خوردن بلکه من بود
 بقوت ملکوتی و عطا کرده شد هم نفسی که نور نیست بر پروردگار و در

شعیر

ان

بعضی

بعضی شب و بگریه و باید و الله ما دنیا که غندی لا کفر علی منهل
 حلا اذا نالهم بهم ساقهم فادخلوا ولا لک انما فی عینی الا لجمی
 غشاقا و عظمی اجتمع و عانا و سدا و اسقاء و طاقا و تلاحه و من تاد
 او **حقها** **خفاقا** یعنی بکدام قسم که دینی شد و در نزد من شایع است
 که است فری چند در این نزول نمائید و بهتر و پیش رویش آن باکت بر این
 زند که بار کنید پس بکشند و در آنجا از حال نمائید و لذت دنیا در چشم
 مانند هر کس که از اهل جهنم جاری میشود و مانند ستم قیامت که هر که خیر
 از آن نبردش بکشد بکشد و شل و شل بر هر فیسیت که کسی پاشد تا شکم از آن
 مرتضی شود و شبیه تن و است از آنش که از کسی در کرد و آن که پس نشود
 لقد رقت مد و عقی هذه حتی استجیت من واقعا و قال لی قاتل
 بطاقت الا ان لا یقتل الا بالحق فقلت له اقل ب بعد عقی فبند
 الصباح بعد القوم التری و یجلی عنا علا لالت الکبری
 یعنی بدستیک استقدر با من خود را پند کردم که از پند گشته او شرم کرد و من
 و من گفت یا علی این را در و را کفن چنین که الاغ آفر و درمی آنگند و در اضحی
 که آفران او گشت پس من گفتم از من دور شوید بدستیک چون صبح و آن
 شود و ندان خوشحال خواهند شد و مردم ایشان را مدح خواهند کرد
 و بقیای من رحمت و قضیه از ایشان را ایل خواهد شد پس **سید** بودند
 و لوشنت لتسیرت بالعقربی المنقوش من و یا جکه و لا کلت لباب
 هذا البریصد و دد جاکم و لشریت ما لا لال بریق زجا جکه
 و لکنی صلت الله جات عفته حیث یقول من کان من ملکته
 الذین اذینتها نزلت الیکوا اعا لهد و هم فیها لا یخسرون و اولک
 الذین لیس لهم فی الاخرة الا النار و کیت استطیع الصبر علی

و بعضی از اینها

لبر و عتها
س

النار

دعاها

لو قد كنت بشي من الاله لارض لا حرق بتمها ولو اعطيت نفس بكملة
 لا انجتها وبعث النار في قلبها يعني اگر من خواسته باشم برآيه
 دارم که بپرستم لب من شش و زرتار و پها و نورم و لعل ان کلام را
 مغان شها و پها شهم آب زلال در نماز کترين ششها شها و ديگرين شها
 قول خدا را ميکنم که ميخواهد هر که طلب کند حيات دنيا و زمينت آن را
 ما دنيا و زمينت آنرا بيشان عطا ميکنم بخير و بمرگي بدست نه باشند
 وليکن در آخرت بخير بود و آنرا براي ايشان مگر انش جهم و چگونين مصري
 تو انم که و بر آتشي که اگر شراره آن بر زمين افتد چگونين پها و زمين را بسوزاند
 و اگر کسی در آن شها بر بکزي و پها بکزي بکزي برون کند و نخواهد داشت
 بلکه اين شها در او را در بالاي که خواهد بسوزاند و پها کوه را بگوش خواهد
 و بعد از آن فرمودند **ايمان خير لحي ان يكون عندك من الموتى او يكون**
قل خير حسنا بعدا مستوحا عليه بوجه مكدنا والله لان ابيت على
خسك السعدا ان واجي في غلال مصفدا احب الي من الف في الجنة
عجلنا ثا في محض يقيمه اظله بفلسه متعديا يعني يا علي عيتام
 بهتر از آنست که در نزد خداوند و در محض عرش مقرب يا در جهم و قيل و پها
 باشد در نزد پروردگار و بسبب آن در مقام غضب الهي باشد و مكدنيست
 نمايد بگذاشم که اگر شب ما برود پها درم در عالمي که خواهد بپرستم بر روی خا
 مفيلا و پها صا ي کند که در زمين شها و پها را در خاک آن درخت باشد
 يا در غل و پها بپرستم و در پها بپرستم در نزد من بهتر است از پها
 در روز قيامت **محمد** را طاعت کند و نفس از مال تنبي را بيشان بگذاشم
 و در مقام موقوفه و نصيحت بشان بن صفت که از جانب او در بصره و مالي بود و
 که والله ما کثرت من دنيا که تها و الا اخوت من غناها و قرا

مقدرا اوتي
 اطما على
 ممدنا

توبا باليا
 مع

ولا اعدت الا لئلا شها لم ابل كانت في ايد ينافك ما اظلمت السماء
 فتمت عليها نفوس قوم و منعت عنها نفوس الاخرين و بعدا بحكم الله
 الاخرين و ما اصنع بعدك و غير ذلك و انقص نظاما في عذابت
 ينقطع في ظلمته انما اظلمت اجيب اخبارها و حفرة لوزيد في فمها
 و اوسعت بها حافرها **الضغينة الجور والمكر** و سلفها **النار المنيعة**
 يعني بگذاشم که من دنياي شها بچها في جهم کرده ام و از غنيمتي که من جهمي ديگر
 ننموده ام و از برای ديگر کرده ام که بپرستم جها بگذاشم و ديگر بگذاشم که ما که خواهم
 انما برون کلمه از جهم شها شها بپرستم بلکه ما در جهم بپرستم بر آن سبب بگذاشم
 فذلک ما لست بوديم و بر آنهم قوی بگذاشم و بر آنهم شها که انما ما لست بپرستم و قوی
 که شها را فني شده اند که در آخرت ما باشد و چون بگذاشم و بعد از آن
 فرمودند و ما اصنع بعدك و غير ذلك يعني چه ميکنم من فذک و غير ذک
 و ما انما که تمام من خدا بپرستم و در طاعت آن انما من از حرکات و سکات
 منقطع خواهد شد و بر ما ي من نمی خواهد شد و انما که دالي خواهد بود که از فضا ي آن زياد
 شود و گننده آن سعي کند در وسعت و فراخي آن سبک و در آنرا بپرستم
 و فذک فضا و سوراخها ي بپرستم ميکنم و مکر را آن حضرت بپرستم ميکنم و در
 که دنيا که **عندى هون من عا الله خير مني يدعني** يعني دنياي شها
 در نزد من خاتر و بپرستم از آنست که انما شها و خوي که در دست جها
 جها ي بپرستم و حر و ميت که روزي هزارين هزاره که از فراحي ص
العين بلي بر موي و فذلک بپرستم و صفت علي را از برای من
 کن هزار گفت يا موي و از اين صفت و از موي بپرستم و از اين صفت بپرستم
 داشت و انما بايد علي را و صفت کن پس هزار گفت **كان والله يبد**
 المديني شد بدي القوي يقول فضلا و بپرستم عدا يعني بگذاشم که بپرستم

بهشت دهنه مرزبه و آنچه میگفت حق بود و آنچه میکرد عدل بود **بفعل العلم**
 موحی الله فی قلوبنا **الحکمة من محله الحیة علم** از اطراف و جوانب
 جاری بود و حکمت از نوعی او گویا بود و شش عن الذنبا و زهدها
 و استقامت باللیل و وحشه و شست و شست از دنیا و زینت آن
 داشت شب بطلست آن ازجهت مناجات بکدام که اکثر اوقات گریه
 و در عواقل بسیار مگر نمود و کاهی دست بردست نیز نفس خود را
 می طبع می نمود و او را نصیحت می نمود و اکثر اوقات با پروردگار در مشاجره
 بود و او را از لباس زینت و از طعام آنچه که لذت تر بود خوش می آمد و
 میان ما کسی بود مثل یکی از ما بود با ما می نشست و با ما چیز می خورد و هر جا که او را
 میخواندیم اجابت میکرد و به وجود کمال مراعاتی که بر ما میکرد و تقریبی که ما در نزد
 او داشتیم از بهیست ما در نزد او قدرت بزرگتر ندانستیم و از عظمت شکست
 او نمی توانستیم بشیم نشود و هرگاه بستم می نمود و ندانهای او چون مردار بود و غلام
 خدای می شد از باب صلاح دین را تقطیع می نمود و فقر او بسیار
 دوست داشت اقویا از او طلب باطل نمیداشتند و ضعف از عدل او
 مایوس نبودند خدا را بکراهی میبستم که در بعضی از مواضع که بعد از قیام
 می نمود و دیدم در وقتی که شب پردهای خود را افکنده و ستارگان در آسمان
 فرو رفته چنان می میکرد و از غنای او می نمود مانند کسی که او را مارگزیده باشد
 میگریست با دل و خاطر غمین و گویا که حال او می شنودم که میگفت
یا دنیا اللینه الی تعرضت لکم الی توفت هیما ت هیما ت
 غیري لا حاجة لی فیک فقد طلقنا **ثلاثا لا رجعة لی فیک** یعنی ای دنیا
 و نیت آیه هرگز متغیر نمی شد که بدام غریب خود را آورده و هرگز شوق کرده
 که مرا فریفته از دست خود کنی هیما ت هیما ت در دست این یعنی منور

ضیافتها

تذکیر

تذکیرت نشده است آنوقت که تو مرا فریب دهی تو دیگر را مغرور کنی
 که مرا بتو حاجتی نیست بدرستی که من ترا سزاوارتر از او دارم که تو دیگر را
 از برای من توجیهت فخرت قصیر و خطرات یب و مملکت حقیر را به من
 قلله الزاد و بعد الشفر و وحشة الطريق و عظمه المورده ای و
 عثر تو کوتاهست و قدر و منزلت تو کم است و امید تو اندک آه از کی تو نشسته
 و دوری سفر و دشت راه و بزرگی مقصد و نا همواری خوابگاه و چون
 سخن خراب با منی رسید صدای های کای که به سویه بلند شد بهر یکرا شکست از
 ریشهدی معویه جاری شد و از باستانین پاکت میکرد و گریه کلوی مرد را
 گرفت و معویه گفت **هکذا کان والله ابو الحسن** بکدام قسم که علی
 چنین بود و مردیست در وقتی که ابن عجم ملعون ضربت بر فرق بهائی
 آورد و او را از مسجد بخانه آوردند و اصبی بیک در دور او جمع شدند
 و اتماس و صیبت و موعظه از آن مقتدای اولین و آخرین نمودند **انکسرت**
 و صیاد و موعظه چندی بایشان نمود و بعد از آن گفت اگر من از این حرفی شغفایم
من در شهر که میبایم و اگر از دنیا مفارقت کنم بدانید که من دلی بر دنیا ندارم
 و در دنیا مثل کسی بودم که در سایه دشتی نشسته بستم و آن سایه بزدوی اند
 سرا و بگذرد و یا اینکه باد خاشاک می جمع کند و بزدوی پراکنده کند یا بادی بر سر
 او سایه افکند و بزدوی از سرا بگذرد و من در میان شش حاجی وری بودم
 که به منم شش حاجی در بود و در ورم بهای اعلای متعلق بود بزدوی از من چه
 خواهم دید سکن و خالی از روح و دیگر گواهی دید آن شی خندان و قوتها که از
 شش پده میکرد و گویا امید شنیده آن خطبه و کلمات و خبری که می شنید
 و گویا امید یافت از آن علوم و معارف ربانی که فرا می گرفت و بیدار می
 بیند که به از حال من و از سکن شده آن حرکات من و از سکن رماندن آن

و حشونه المجمع

و جراح من منسوب بود که در آن میگویند شام را و او ای که شام را میبرد و عاقبت
در قیامت و در آنجا بر شمشاد هر خا پدید شد برزکی و قدر و منزلت من
بر شمشاد من است از جهالت و جاه من در آن روز بر شمشاد هر خواهد شد
و اما عباد است و نهی بود که همیشه روز را روز میداشت و شب را
بندگی می افراخت و هر شبی البته هزار رکعت نماز میکرد و بکسی نقل کرده اند
که هر شبی از خلوت او هزار تکبیر الا احترام می شنیدند و برای تکبیر
فراغی و کسب می کردند و وجهه مبارکش از کثرت سجود مثل کفای
مشتر شده بود و سالی چند مرتبه پوست و امیکذا داشت و راه می کرد
عجاست و با و نمودند از اول تا آخر عمر خود با کفایت و بندگی و در همه
حق را نشنود و سخن را و ادب نبوده را اچا کرد و بدیع و راه باطله را
از صغیر عالم بزرگ نمود و شخصی از امام معتمد که از جمله کینزان آن **مستقیب**
بود پرسید که علی در هر شب از ماه رمضان چه قدر نماز میکرد امام
گفت رمضان و شوال در نزد او مساوی بود هر شبها را اچا میکرد
تا صبح و چون وقت نماز داخل می شد زکات او زود می شد و هرگز
بر اعضا می مبارکت او می افتاد و بعضی با عرض کردند شما را در این
چه میشود و فرمود وقت او و اما منی است که آسمان و زمین از آن
عاجز شدند و نمیدانم من این ضعف چگونه ادا خواهم کرد و **حضرت**
امام زین العابدین علیه السلام با وجود کثرت عبادتی که می نمودند
هر روزه در هر شب در روزی هزار رکعت نماز میکرد و روزی
یکی از صغیری که عبادت آن سرخیل صد لکان طریق بندگی در آن شب
برداشت و قدری آنرا خواند پس از روی التفکر و محال آنرا بر زمین
و گفت **الحق لی بعبادت علی و من یقوی علی عباده** عبادت

من کی

من کی و عبادت جدم **علی بن ابی طالب** کی کی وقت و طاقت
بر عبادت او دارد و همین در میان منی او در عبادت کافیت
و در لیلته اند هر در میان او و وصف منی او او را اکلند و بودند و اشتغال
عبادت بود و تیر از چوب و راست او می آمد و هیچ کی کسی کرد و در
کمال خضوع و خشوع عبادت می نمود و در آن شب از آن **عجیب**
پایه پذیرش شنیدند که هرگز نری و در رکعت نماز کرد و یکت کافیت
و کسی که از او چیه و من جانی که از او صا در شده تا تل کند خواهد شد
که از چه دلی صادر شده و از چه زبانی جاری گردیده و خواهد یافت
که خوف و خشیت و خضوع و خشوع او نسبت **بجانب الهی** در چه
بود و همین خضوع و خشوع و انقطاع او **بجانب الهی** کافیت که در
بعضی از آن است پیکان تیری بر پای شریف او رفته بود و گفته شد
الم و در نمی شد که آن پیکان را از پای مبارکت او بیرون آورند و
هر وقت دست با موضع می نهادند و در نهجی شدت میگرفت
که **آنحضرت** طاعت نمی آورد و آخر در وقتی که در نماز بود جراح آمد و آن
پیکان را بیرون آورد و وقتی که **آنحضرت** از نماز فارغ شده دید که در دلم
او کم شده و در کف و ریه های خود خونی رسیده شده سبب را استفسار
نمود کیفیت و آنچه را عرض کردند فرمود بکنای که **جان سپرد**
بید قدرت و دست که از بیرون آوردن پیکان قطع نشدیم ابودا
روایت میکند که وقتی آن بر کزیده خالق و پناه خلائق را دیدم که از
پایان دکان خود کناره گرفته بختن منی بکلی رخصت و خود را در
شمار و برکت در شان خوا نهفت پس او را شام و کفتم بمنزل خود
رفته خواهد بود ناگاه آواز حزینی شنیدم که گویند **میکند الهی** که

و چون شد به ششم و حال آنکه حسیان نرا نموده ام و چگونه بخودان بشم
 و حال آنکه ترا شنیدم شام پس بسیار گریست و چند رکعت نماز کرد و گفت
الحیاء کل ذی عین ولیتیج الی وطنه وانا وجل القلب وعینا
 بنظر آن رجه و بی واسطه عفوالت کما یقتضوه المذنبون یعنی
 ای خدا هر چه بپیش در شب میخوابد و در منزل و وطن خود و غیر
 میبیند و من از خوف پندارم و دلم لرزان است و چشمم مستطیر
 پروردگار است و من مستطیر عفو تو ام چنانکه گناه کاران مستطیر عفو تو
 و بعد از گریه و زاری بسیار رکعت **الحی اعز قلوبنا ربی و قد کانت**
من غفلت بایکة الی اعز قلوبنا ربی و قد کانت
بالتار جسی قد کانت **لک خاشعاً الی اعز قلوبنا ربی و قد کانت**
لک کما یجوز الی خدا ای خواهی سوزانید چشم مرا و حال آنکه از خوف
 تو گریه هست ای خواهی سوزانید بآتش دل مرا و حال آنکه در آن هست
 دوستی تو ای خواهی سوزانید بآتش زبان مرا و حال آنکه تبارک و تعالی
 ترا میگرداند ای خواهی سوزانید بآتش دست و پای مرا و حال آنکه
 از برای تو رکوع و سجود میکنند و بعد از آن بگریه پرداخت دست تپانید و گریه
 گفت **الحی انکرت فی عفوالت فیهون علی خطیئتی قد انکرت فی عفوالت فیهون**
فقطم علی بلیتی یعنی ای بگویند در عفو تو پس سهل میشود بر من
 گناه من بعد از آن یا دی آورم گناهان بزرگ خود را پس عظیم میکرد بر من
 من بعد از آن که گشت اه اه ان نوات فی القحف السینه انالاسیها و
 اندام حسیها فقطل خلاصه فی الدن ما خول لا تخیب عیشی نه
 و لا یففعه قبیلتی یعنی آه اگر نگویم در صلیف اعمال کنایه که من آنرا
 فراموش کرده باشم و تو آنرا شمرده و بکسب آورده باشی پس گوی

الحی اعز قلوبنا ربی
 و قد کانت
 تا لیا مع

بگریه

بگریه این را یعنی فرشتگان خدا را بر بکر تن من فرمان دهی پس وای
 بر کشتاری که خویش را و شیر را و ستوانند از آریا بکند و تو هم در پیش
 نفی و رسدند و بعد از آن گریه بسیار کرد و شهادت بسیار کرد و گریه
اه من و انتقج الالباب و الکلی اه من نازعاً للشوی اه از آن
 که می نزد جگر و گریه را آه از آتش که برکشند است پوست سوزان
 بود و رکعت بعد از آن آواز کرد که ای ایش ضعیف و پست شد پس دیگر آواز
 کرد که ای ایش نشینم پیش رستم دیدم مثل چوبی بود که افتاده باشد یعنی اعیان
 بسیار گشت خشک شده بود و اصل حرکتی از او نماند پس را در آمدند از
 و حرکت دردم نه آوازی از او شنیدم و نه حرکتی از او در شهادت
 او را فراموش آوردم فراموش نمیدانم **ثالثاً الله وانا الیه راجعون** سیزدهم
 که علی از یار رحمت نمود پس شتابان بگریه و گریه و گریه ای و در حال
 خدا حق تعالی ترا اجود دهد و بصیبت علی بن ابی طالب بدرستی از دین
 نمود **حضرت** **کفشت** ای ابو درویش و آیه و آیه او که کیفیت بود ابو درویش
 آنچه دیدم بودم بمردقت عرض نمایند من غم فرمودم که این چه شوخی است
 که مکرر او را از خوف الهی عارض میشود پس آبی آوردند و بر روی وی فتنه
 بر پیش آمد و نگاه بن کرد و من میکردم فرمود ای ابو درویش که چه توانی صیبت
 گفتم آنچه می بینم که تو بر سر خودی آوری فرمود یا ابو درویش **فکیف لو ان یلتقی عیبت**
الی الحساب و یقول اهل الجحیم بالاعذاب و حششتی ما لکله غلام
 و زبانیه فوشت بین پدی الملک الحیات قد اسلمنی لاجناب و هو
اهل الدنیا لکن انت اشد رجه لی بین یدی من لا یخفی علیه شای
 یعنی پس چگونه خواهید بود ای ابو درویش که چینی مرا در حالی که خوانده باشد
 مرا بکسب و یقین شده باشد اهل سعیت را بکسب در بین

مظان

گرفته باشند مرا ملائکه غلامی درشت خویان و درشت کویان و زبانه
غلامی یعنی فرشتگان که در دنیا نرا بد و زرخ بر نه و نوحی و بهای نه باشند
پایین و به باشم در نزد و شاه چتر و فرو گذار شده باشند و دست از
یاری کن کشیده باشند و دست از او رقت کرده باشند بر کن بل دنیا
چرا نه در آن وقت ترا بر کن پشتر رحم خدا بد آمد در پیش کسی که هیچ پنهانی بر تو
پنهان نیست و اما کرامات و خوارق عادت آنرا **لیدرجات** آنرا آن
پشتر است که در حد احصا پر و آن آید چنانکه بر داشت کتب علی ذیقین
مخفی نیست و شبه نیست که آن **لیدرجات** در ملک و ملکوت و قهر و
داشته است و هر مخلوق **لیدرجات** و منقاد او و بود و حکایت رویش
متر بشمار است و در کتب معتبره مفسر و انور غریبه و عجیب پس از او
شده و بصحت پیوسته که چون پای مبارک بر کلاب می نهادا فتوح و کلمات
قرآن میکرد و چون پای دیگرش بر کلاب میرسید و بر دایمی بر بالای مرکب
راست می ایستاد و شتم تمام شده بود **حضرت طاهر** که شبی **مرشدی علی**
زفاف کرد از وی ترسیدم زیرا که شنیدم که زمین به وی سخن میگفت
بعد از این حکایت را با قدم نقل کردم او سجد کرد و فرمود **ایضا طاهر**
شوهر ترا بر جمیع خلائق نصیبت داده و زمین را از کرده که اخبار خود را به
گوید و آنچه بر روی او واقع شده از شرق تا مغرب **آن خلیفان**
کنند و نیست که در زمان خلافتش بی بکر نزل کشید و در مدینه واقع
کردم مضطرب شدند و به رخا نه ابو بکر اوم آور و نه ابو بکر پر و آن آمد گفت
علیکم علی بر اسطاب بر شما باد و به بر وید و نزد و که من به اتفاق
شما ایم پس جمیع خلائق بجهت آن برگزیده خلائق رفتند و عرض کردند
که ای بن عمر **رسول الله** ما را در یاب پیغمبر خدا در وقتی که از دنیا رفت

مارا بشت و انگذاشت و سفر نشانت را بشت نمود و حضرت زکریا
سبک بردوش افکند و در دانه خواستد و بر او نمود و با اتفاق بن محمد
پایند و اتفاق آن صاحب و قار و سینه از دانه پر و آن **حضرت**
در موصی از صحرانشینست و مرد و را نیز از بشتن نموده و شروع بر خط
فرمود و زمین میگردید مانند کشتی که در دریا طوفانی شده باشد
یا مانند غرابی که بر روی آب افکنده باشند و مردم بکلی مضطرب بودند
حضرت انصطراب زمین و شدت نزول زمین را مشاهده نمود و چنانکه
بود پای مبارک بر زمین زد و فرمود **مالک یا ارض خوی** ترا چه روی
دا و ده ای زمین قرار گیر و فتنه زمین ساکت شد و با لمره رنغ شد
و نیز مر و نیست و وقتی **رسول خدا** را تبی عارضی شده بود **حضرت**
بیدار و دی رفت **حضرت رسول الله** سکایت از شدت تب
و فرمود تب بن نسبت به تبهای ما بر مردم شده تب تر میشد و کسی آن
و و مقبل کسی تبهای شدید بر مردم میشد **حضرت امیر** دست
بر بدن **رسول الله** نهاد و فرمود **اطلعي یا حی** ای تب پر و آن رفته
تب از بدن مبارک **خواجه علم** زایل شد و اما مبر او در صحرای بیت
و رضای او بقدر **خواجه علم** در غایت محال و کمال غایت بود
و شد به بر این مدهی صحرایست که بعد از رحلت شمس تب از او نشد
آن **جناب** رسید و او با وجود اقامت بر مؤذنه صبر نمود و بسبب تب
رسول الله فتنه از عید الله در حد و انتقام برین مدهی که مر و نیست و چون **رسول**
از کفان دنیا بر آید و در ایامی و به اثرش ل **رسول الله** **حضرت**
مقتضی امر **رسول الله** و بجهت **رسول الله** به حضرت روح **رسول الله**
تسلی و تکفین آنست **رسول الله** و آخرین شد و در و نه شقیان فرشتانست

داشتند چنانکه رسول خدا را درین کد رشته بقیعنه بنی ساعد فرستادند
 و در آخر خلافت سنی آنی را کردند و بعد از او شریک سبب رومی و ده پیشمار و ده
 و انصار نظر بنده یار است و تسوین است از آنکه خلافت خلافت پس از آن
 قرار یافت و جمیعت مکرر فیض علی بنیت باو پیوست نمودند و چون **سید**
 از وفات **سید** در اینجا ناسخ شد و بر کیفیت حال اطلاع یافت پس هرگز
 و چون شب در آمد **حسن بن علی** را با خود برداشته و گوی که هر یک از شما
 و انصار در رفته ایشان را از عقوبت الهی ترسانید و وحیت **رسول خدا**
 در غدیر خم رسانید و از ایشان یاری طلب نمود از آن گروه بغیر از پیچ
 کس دیگری اجابت نمود و چون صبح طالع شد از پیست چهار نفر پیست
 لغو تکلف کردند و همین چهار نفر بر پیست بماندند و چون **شاه**
 آن طیفان در شفق دست از آن گروه بی حیثیت ملاحظه نمود پس دست و در
 جمیع ماجر و انصار حج شایسته و بر این پایه برانست خود برایشان
 الق کرد و آنچه درین باب **حضرت حنفی** **سید** فرموده بود و درین
 و از همه ماجر و انصار و سید برضایتین طلبید چون در آن حال
 آن کار نبود بلکه از آن نموده و شدند دست بقیعنه قول اودادند و بزد
 شد که مردم از پس از آنی قی نه بر کردند و بکنی رجوع نمایند عرفت کرد
 و جمیعت مردم را مشغول نمود و **حضرت رضی** **علی** **علیه السلام** نه فرمود و دست
 و جمیع کردن قرآن مشغول شد اما عمر چون دید که **حضرت رضی** **علیه السلام** جمعی از صحنه
 پیست بی برکتی کردند و بی برکتی چرا علی را پیست نمود بنیوانی
بسم الله الرحمن الرحیم که از پیست کند امر خلافت بر تو قرار گیرد زیرا که او از ب
رسول الله که در علم و اشجع است و مردم را با او احتیاج در جمیع است
 پس از آنکه شخصی را بخت آن **حضرت** فرستاد و او را پیست خود خواند

بقیعت

حضرت فرمود که من قسم یاد نمودم که از خانه بیرون نیامم و در این
 بیعت کنم تا قرا جمع کنم بعد از چند روز آن کلام **الله** **تعالی** قرا جمع نمود
 و آنرا در گوشه رومی مبارکت خود بته مسجد آمد و بهما هر دو انصار بر خط
 کرد که ای قوم این قرائت نیست که جمیع آیات منزلت بر غیر **کاتب**
 و چون در آن آیات چندی بود که صلاح حال ایشان در آن نبود و عرفت
 ما را بقرآن توانستیم بی نیست مصحف عثمان ما را کافیت **حضرت**
 که این را شنید گفت این قرا را دیگر نگوایید و بد تا قیام **الله** **تعالی** و شنید
 بنیای خود و دست نمود و در بر روی خود بسته و مشغول عبادت **الله**
 و بی آوردن و صیای **الرحمن** **الرحیم** کرد و ابوبکر و عمر چند مرتبه دیگر جمعی را کرد
 آن سه و را و صیای فرستادند و او را پیست خواندند اجابت نمود و او را
 عمر و خلدین و لید و تنه که از جمله خادمان عمر بود و در شفق دست بماند
 آنست که بتبر بود با جمعی دیگر از ارباب شفق دست برد و خانه فرستاد و **سید**
 جا و در پیست ششم از رومی **حضرت** **رسول** **الله** نموده با کت و فرمود
 در در خانه اهل **رسول** **الله** بر آوردند و از خانه بیرون نمودند و عمر فریاد برآورد
 که ای **ابوبکر** در را بخت و از خانه بیرون آئی و با ابوبکر پیست کن و آنرا
 بر در خانه شامی اندازم و شکار میسوزانم و آن شیر شمشیر است آن
 سخن نرانی شنید و با هر چه بود و کار صبری نمود و متفرغ اوئی شد که
حضرت **صلی الله علیه و آله** **سید** **رسول** **الله** **سید** **رسول** **الله** **سید** **رسول** **الله**
 کوفت چادر و نه **سید** **رسول** **الله** **سید** **رسول** **الله** **سید** **رسول** **الله** **سید** **رسول** **الله**
حضرت **رسول** **الله** **سید** **رسول** **الله** **سید** **رسول** **الله** **سید** **رسول** **الله** **سید** **رسول** **الله**
 در دگر دیده و از کثرت گریه و پنجهای چشمهای شریفش مجروح شده
 و نزد رفته کای **سید** **رسول** **الله** **سید** **رسول** **الله** **سید** **رسول** **الله** **سید** **رسول** **الله**

زجی بر آمد گریان سید رسول الله	حضرت صلی الله علیه و آله سید رسول الله سید رسول الله
و از در و سید رسول الله سید رسول الله سید رسول الله	حضرت صلی الله علیه و آله سید رسول الله سید رسول الله سید رسول الله

تا بعد از زار زار از دال نکا بر روی آورد و زمانی حیدر گزارد از دست
می نمود که بی مین ویا و در کج خای نشسته و دشمنان بر روی آورد
آه آتش میکشید صاعقه طاعنی نمود که دو نور چشم او **حسن بن علی**
حیدر گزارد خود میکشید نه دوازده یکی پدری بقدر خود خسته میخوردند زار
زار میکشید لقمه و خرم **سوال** شد بستی که مذکور شد بعقب در آمد
و بعد اضطراب و زاری و ناله و بیقراری بعد خطاب کرد
کدامی شد بگو این کرب را **تمام خانه** ابراهیم بن خطاب
زماست و کان با چه میجو **زابل** میت رسول خدا پیوسته
چه پدری میت و لا و صلی **چهار** بترت چسبید خدا کردی

ای عمر آفر ما بصفت خود و انگیزاری دوست از ما برینداری **عمر**
چونخواهی داز خانه داده او چه سینه بی حرکت در را بکشت و آه
آتش بر در خانه شامی افکند و نواهی سوزانم آنمظومه گفت ای عمر از خدا
نی ترسی که بنواهی بی رخصت کن کانه کن در آنی آفرینه این خانه اهل بیت
رسالت و میت احوام عزت و جلالت **دری** که کرده بر او **عمر**
چند و است که بنواهی **سوال** ای عمر بنور پر تو نور احمدی بر خیز
چون درایت وین محمدی برست **پیر** ورم و بر تو از دین خود نموده

و تو امروز در خانه ما را میخوانی و مرا از آن سخنان بیج پر و دگر و منبرم
طبیعت دانش بر در خانه ناطقند و او را سوز ایندیش با زبان در زد و او گفتند
عمر نه با پدر خانه میخورد **لله** بخت خود آن **سوال** ای عمر خواست
که در اخل خانه ناطق شود و فرمای بر آورد که یا اجد **سوال** نه داند اخل
او کانه مانع شد و آن چپ میسوز شد و سر غلاف شمشیر خود را بر پهلوی
ناطه زد و آن مظلومه فریاد بر آورد و آن سپهرم تازیانه بلند کرد و بر د

بنا کش زد آنمظلومه زار زار نا امید و فریاد بر کشید که یا رسول الله
حال و خبر خود را ملاحظه کن که بعد از تو با چه میکنند اما چون **عمر**
صیحه حضرت شد انسا را شنیدش غضب **سوال** شد شعل کردید
و عوق غیرش بکشتش آید از با برست و عمر را گرفت و او را بلند کرد و دگر
بر زینش زد که چینی و کمرش مجروح شد و خواست او را بکشد متذکر
و میت **حضرت رسول** شد که او را و میت بصبر نموده بودند
از او برداشت و گفت **یا ابر القحط الحبیثه الکتاب** **سوال** شد
لعلمت لا تداخل بیتی ای سپه نمیک جیشیه اگر تقدیر الهی بقت
نکرته بود و و میت **سوال** نه مانع نمی بود هر آینه میدانستی که تو
پیر خصمت و اخل خانه من نمیتوانی شد پس عمر کس به نزد او برگردید
و طلب مین ویا و در کرد و فوج فرج از منادش آن پاری او می آمدند تا
بسیار فریاد آمد و گنه آن **حضرت** بکشتند و خال بن و بشیر کشید
و بر آن **حضرت** کمر و **حضرت** **سوال** نه او را در بر بوده بخوی بر زنی
که استخوانهای او خورد شد و خواست او را بکشد و هر چند خواستند
دست از او بردار و بر نیداشت تا آخر عمر او را بقت **سوال** شد
حضرت او را ز ما که و سلمان و ابوذر و عی تر مر بریده است **سوال** شد
کشیده چاری **حضرت** **سوال** شد برخواستند و نزد بکت نشستند عظیمی شد
حضرت آیش نرا منع کرد و فرمود مرا بایشان و الذا رید که من حال امور
بکما نیستیم پس آن گاه فران چپ و من دهان بی پروا دست **حضرت** **سوال** شد
بستند و ریسک بکردن بشیر خدا افکندند و او را بر و ن کشیدند
ستم که سگ چند بشیر کشیدند **سوال** شد
رسن بگردان ما و لیا بستند **سوال** شد
بست بکن بشیر کشیدند **سوال** شد
بریسک و شایش سر را بستند **سوال** شد

و چون بدو خانه رسیدند حضرت **احقر النساء** با تن خسته و خاطر شکسته
آهه بر بازو می حضرت میر چسبید و گفت نمیدانم چه میسر عمر با این

مہجہد بری ای غم

چندین رساله میخواند، هر یک را

انہیں رسول ان عم رسول خدا

بمن بگو یکی میسری تو حسیب
 نه اینجا بنفقتس که دستگیر
 رسد عمر تازیه بر زلفی

امدی نزد که بزدی او شکسته ورم کرد و باز دست از اهل **افشین** بریندا
 ناکه آن **سید زمان** را در کجی که با این در دیوار بود گذار شدند و در
 بر شکم بشکاشش زدند که دندای چوئی بشکاشش شکسته شد
 که در شکم او بود که **حضرت مصطفی** **در آن** نام نهاده بود و شکسته شد
 و در همان ساعت سقط گردید و **حضرت سید** از در و بیاید و بر کتف
 و در آنوقت **الذوالحذرا** از **سکان آسمان** برآمد و **الامان** از **امان**

بنده شد ایس **نیز** با موسی پرستان بر سر این مآورد آمدند

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه ملی و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

برای ما و خرد و آه ناله می کرد

کاشانه در آینه

کے رکفت کو سادہ اور

سکتا ہے کہ اگر وہ اس کے لئے

و آن حضرت رسول الله به آن حضرت از وینار صلت نمود پس حضرت امیر
مؤمنان را به آن حضرت بمسجد کشیدند و سخن و اباء و در مقدار و دعای
و بریده از عقب میزدند و می گفتند چه زود دینت کردید **پس**
و بدرستی او نمودید و گفتند ای سینه های خود را طایه هر کردید پس چون
حضرت را بآن حضرت بمسجد در آوردند و نظر ابو بکر و او داشت و گفت
دست از او بردارید و **حضرت** سخنی از چندین گفت و در یک سخن از او در
و مقدار و عمار و بریده گفتگوی چند کردند و در میان آن حضرت خدیجه را نفقه القامت

هیچ فائده نگرد و عشرت شیر کشیده بر بالای سر **مژده** بپاشند و گوشت **عسل**
 پخت کنی و آلا کر دشت را میزنم در آنوقت **مژده** آید این بر بالای سر
 خوراک است و بودنه چون این کن را از او شنیدم بعد بر بزرگوار خود **مژده**
 دخواست و فغان برآورد و درو بقبر جد بزرگوار خود گو دند که یا جدایم
 ما را بپای که چگونه بعد از تو بی یار و روی ما صرا بماند و ای **مژده** این
 بسینه خود چسب بید و فرمود بود که که **مژده** بید **مژده** که از این قدر این
 نزارند که بدر شش را بقتل **مژده** پس آن بر گوید و پروردگار را در **مژده**

محمّد وکرم و باور از من کعبت با بر جسم از القوم استضعفون و کادو

یقتلونی پس در سینه این قوم مرا ضعیف کرد اندیشه تو
مرا کشید پس دستی از تو بر من نهاده و مرا کشید و مرا کشید
که دست از من برداشته و مرا کشید که مرا کشید که مرا کشید

لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ يَأْخُذُ عَهْدَ عَبْدٍ إِذْ يَكْفُلُهُ لَكُنَّا رَاسِخِينَ

و اما بعد از آنکه از این دو طرفه از فک است

و در این کتاب از بعضی مضامین و حواشی که در حاشیه

پس اگر کسی را این که در این کتاب است

و اما در این باب بود که ما را در این کتاب در این باب

یادگار سید و در یک سوره مجرایه در تمام کتب معتبره

مسئله در اینست که آیا هیچ کس در این دنیا...

سبحه سوره و چه در این صریح معنی پیدا کرد بر سر سوار شود و در این صریح معنی پیدا کرد بر سر سوار شود و در این صریح معنی پیدا کرد بر سر سوار شود

کرسیت واهی چیده ال پرورد بر سید و چون ایستاده در ایستاده

تستیه و غیره بر منته بر جای می آید و اینها در هر دو طرف و در هر دو طرف و در هر دو طرف

دانشی پیر حسن جلالی و نو حیدر

اولو رحیم بی را یمیم میخوانای
پی چه سکن امام یمیم میخوانای

ایقوم دست از این عزم بردارید و این ظلم را بر او روا مدارید **کشم**
 که اگر این ظلم و جور را فرو نگذارید و دست از مرافعی علی بردارید این
 حسد منته و دست و پایی نگشته و فطرافسره و حال پیر مرد
 و جگر سوخته و جان از آتش غضب افروخته منقذه از سر برکشید کیستی
 پیر این کفر و پیر این **رسول حسد** را بر سر اکلم و دست بردارن کردی
 اهدیت زخم و بدرگاه **رب الارباب** بنمایا و بر آورم دنیا را از
 زار اندول و کفر بر کشم و آیه های آتش را از سینم پرورم و داغ سرزم
 و دریا ی غضب لای را بکشش آورم و لوله و ترنزل در ارکان ای لکم
 و زمین زمان را بسوزانم و یک تنفس از شعله بر روی زمین گذارم
 ای یکره بدست **این قسم رسول** و کرمی پریش **کشم** و کرمی
 فغان بکلمه حضرت آله بر م
 زکریه قلم چو ریشگی کشم
 زبان شکر گشتیم به نزد قهار
 که میخسند از کرم و زرق و برق

عالمیست

عالمیست و شش اهل بیت رحمت و شفقتید و او را دید که بر این
 قوم عذاب نازل شود و شش پانصدت هلاکت ایشان شود آن جناب
 التماس مرا قبول نمود و بجزه طاهره مرا جعت فرمود و دیارهای مسجد بزر
 نمود قرار گرفت و چون بعضی از حالات آن زبده **کاشان**
 اقلع یافتی بدانکه کیفیت شدت آن غمناهم علی گرام بطریق مختلفه
 نقل نموده اند و آنچه اصح و احوط و اشد است در میان علی شیعیه
 رضوان الله علیه بر پیل احوال است که بعد از واقعه نهروان کردی از خواج
 در آنکه اجتماع نمودند و نسخه نهروان را در آنجا و بر کشتگان نهروان کریتند
 و برایشان ترحم کردند و امر اسلیم را یاد کردند و دست ایشان را نمودند
 و گفتند همه را اهل اسلام از راه حق بدر رفته اند و بعد از این مکالمات
 همه متفق و هم عهد شدند که در یک شب **حضرت میل الحقیقین** و منادی
 و عمر بن الدین را بقتل آورند پس بن محمد ملوک گفت من علی را میکشیم و بر کین
 عبدالرحمنی گفت من معاویه را بقتل می آورم و عمر بن بحر بنی گفت من عمر بن
 گفت می کشم و یکدیگر بر آن بستند که در شب طوز و هم شب بیشتر
 رمضان ایشان را بقتل آورند و از یکدیگر جدا شدند و بر کین عبدالرحمن از حمله
 قتل معاویه بپا شد و بکین بکین برای کشتن عمر بن الدین بر سر شمشیر
 و حکایت ایشان بخبر که در بعضی از کتب شیعیه نقل شده که ششت
 و بر او که کیفیت حکایت ایشان در این کتاب فائده مترجم است تا این
 بجموع چون آمد و این را از راه حدی از خارجیان که در کوفه بودند از اخبار
 تا آنکه روزی بخانه مروی از قبیله قحطیه آمد تا باب که در کوفه از خواج بودند فرستاد
 معونه را که دختر اصر تیمی بود و آنچه دید و **حضرت مراد علی** پدر و برادران خود
 در جنگ غلام کشته بودند آن معاویه در نهایت حسن و جمال بود و در میان عجب

بصحبت و خوشروئی مثل نزدیکی چون چشم آن ملعون بر آن ملعونه
 افتاد و آتش عشق او در کانون سینه پرگشوده شد و در گردید و بنویسند
 و بهوش در بوده شد که خود را از خویشتن بچرخید پس به نزد آن ملعونه
 آمد و گفت تو از کدام قوم و قبیله گفت از قبیله بنی امیه که اب
 سیوه یا شوهر داری گفت شوهر ندارم گفت بخت بشوهری کنی چون
 ملعونه دید آن ملعون گرفتاری شده و تیر عشق او در دل خفت و با
 گرفته بگوشه حسن جمال و شیوه غنچ دلال او را رفته و بعد از عیش و
 گفت دیر گاه است که من طلب شوهرم اما مهری که من میخواهم کسی نتواند
 بر آن ندارد و این ملعون گفت مهر تو چیست گفت مهر من سکه چرم
 است اول سکه هزار درم نقد دوم کنیزکی چنانچه **قتل علی بن ابی طالب**
 آن ملعون بگفته مصونیت بخواهد گفت سکه هزار درم و کنیزک را میدهم اما تن
علی مرتضی و در توبه اهدی نیست و یک یا قضا که مرا قدرت
 پیش تن **علیست** و حال اینکه او هر بر معارکت داد گشته ابطال حال ملکست
 ای سرش و غریب و یا دشت و بطن و شیر است **و یلک یا نظامه من**
یقدر علی قتل علی بن ابیطالب المستجاب الدعاء و المنصور من السماء
و لا ارض تحجب من هیبتہ و لا لایکفة یسع الخد مته وای بر تو
 ای نظامه که ای راجی آنست که علی را بکشد و حال آنکه سبب باند عوبست
 و از آسمان یاری با دیرین از پیست او لرزان است و حال آنکه
 بجز است و شست **و یلک من یقدر علی قتل علی بن ابیطالب هو اذا**
قاتل یكون جبریل عن یمینہ و میکائیل عن یشارہ و ملائک الموت
 بین یدیه وای بر تو ای نظامه که قدرت بر قتل علی دارد و حال آنکه
 او هر گاه قتل کند جبریل طرف راست اوست میکائیل در طرف چپ

اوست و عزرائیل در پیش روی اوست و چون آن ملعون از آن ملعونه
 شنید زنا فی منزل خود رفت و خود را بکی و زیور آراست و چنانکه
 پوشید که حال بدن او بود و جاهی محض در هر کرده و ده کیسوی خود را
 که بدر و جواهره شده بود از عفت و عین و یسار خود آکنده و به نزد آن
 آمد و سینه خود را در پشت جامه محض و نمود و جیب از روی خود برد
 و در شمع در کار روی کرد که بیکبارگی او را بر بود پس گفت ای بن عم نظری
 بر من و بمن عیش کن بدون گشتن علی نشود مال و کنیزک را بفرستیدم
 اما از گشتن علی **نیکم** او را غافل کن و ضربت بزن اگر او راستی بمن عیش
 خواهی نمود و اگر گشته شوی ثواب آخرت بهتر از زندگانی و نیست
 چون آن ملعون دید آن ملعونه در نزد سبب و موافقت و در این مرتبت
 و چنانکه است گفت **نیکم** که من این شهر را بده ام مگر برای گشتن علی
 چون آن ملعونه دید آن ملعون از او شنید بسیار شغوف و گفت من نیز چنان
 همراه تو میکنم که ترا ایست نمایند پس نظامه و روان بن فالدیمی را شنید
 و با او را کرد و این ملعون نیز شیش بن کوه شیعی را دیده با خود جدا است
 که دانید و در راه می نمود که آن ملعون را در گشتن علی مساعدت نماید و آن
 سکه ملعون با یکدیگر اتفاق بنمودند که در شب نوزدهم رمضان مرتب آن
 امر خیز شوند و پیش از آنکه موعد برسد این ملعون بگفته جمع آوری از شش
 و تم خود بهین رفت و در وقت رفیق شبی در بعضی از داد و بیدای من بنویسند
 نمود چون شب از نصف شب و از نمود صبح و ملعونای عظیمی از بطن او ای
 شد و در تفعی مانند که عظیمی رو با و می آید آن ملعون مضطرب شد
 و لرزه بر اعضا می چید و ناگاه دید آن دو و بر آن واقع شد و از آن
 از اطراف آن بیرون می آید چون آن حالت را متوجه شد و پیوسته شد

بعد از زمانی نبوتی که شد قاضی میگوید اصم جمع القول یا بر علیه
انك في امر موهول عظيم یعنی شیوای پند و فهم بدستیکه تو در صدر
 امر هر لکت بزرگی هستی **نصفه قتل الفارس المکرم** اکرم من طایفه ای
مکرم در دل که شکرش تن شمع مری که بهترین همه طواف کنند آن
 و تسمیه گویند و محراب است **ذالك على نداء التقوى** **لا تدم** نا وجه **الوجه**
الکلی **لا تدم** و آن شیخ مکرّم علیست که صاحب تقوی است و در تقوی
 مقدم بر کسی پس تو به کن و بازگشت کن **کذا** از این عمل که بعد از این است
 بخشی پس **عنی** گفت یا شقی بنی شقی در دل که شکر از قتل زاهد عابد دل
 رو که ساجد یعنی امام هدی و علم و تقوی و عروقه و تقی امیر مومنان و پیشانی
 شقیان ما بر آن مطلع شدیم و ما طایفه حبیبیم که بدست او ایمان آورده
 و در این دایه سکنا داریم چنانکه داریم تو را این پیغمبر کنی زیرا که تو میگویم در
 دودی پس شکستنی عظیم آن ملعون می افکندند تا او را از این فرار نمود **اما حضرت**
امیرالمومنین علیه السلام چون ماه رمضان نزدیکت مکرر از شما دست خود
 در آن ماه خبر میداد و بمرورم خبرها رفت خود را میرسانید و میفرمودند
 ای جمیع دین ماه از دنیا خواهم رفت همین که هر و سیت که روزی آن سال
 کاروان شما دست در در سجده نشسته و در یکی شب **احسین** نشسته بودند
 و دیگر جانب او جاعلی از اوصی بانشسته بودند که پس طایفه ملعون آمد و از
 نزد ایشان گذشت و سلام کرد و اوصی بانشسته **یا علی** پس طایفه ملعون
 که از این عبور کرد و سلام نکرد و **حضرت** **سید** **مرد** **دعوه** **فا الله** **له** **شأن**
 حق ایشان را گذارید و او را که ویرا شغفیت که میخواهد متوجه آن شود پس
 دست بر می سن بشکست خود گذارد و فرمود **لیغضب هذه من هذه**
 بنده استم که این محسن را از خون این سه فضا بخواهد کرد پس

دا حرم

حضرت **نظر** **میکرد** **تا** **غایب** **شد** **و** **بعد** **از** **آن** **سه** **بزرگ** **مکند** **مکند**
انا لله **وانا** **اليه** **راجعون** **لا حول** **ولا قوة الا بالله** **العلی** **الجلیم**
 و نیز هر و سیت که روزی حضرت امیر سجده رفت و در سجده نشسته
 بگریه نمود و صدای او بگریه بلند شد چون سر از سجده برداشت بعضی از
 یاران بجهت **آلش** عرض کردند که ما حال چنین گریه از شماست پس
 نکرده بودیم این گریه تو و لهای ما را بدو آورد و دیدای ما را خراب کرد و این
 سبب آن چه بود **حضرت** فرمود در سجده بودم و دعای خیر را میخواندم
 که مرا خواب ربود در خواب دیدم که حبیب من **حضرت مصطفی**
 در نزد من ایستاده و میگوید یا **الحسن** **نصرت** تو را ما طول انجامید کن
 مشتاقی تقی تو کردیدیم و آنچه **عزیز** **لی** در باب تو وعده داده بودیم
 نمودی بدستیکه جای تو و جای زوجه تو و جای فرزندان تو من
دست **یرا** **ما** **از** **فرزند** **ان** **ترا** **را** **علا** **علیه** **بن** **مقرر** **شد** **است** **و** **در** **باب**
 شهر از در جات جمیع نفرین با تو کرد و اینده پس عری کردم **جعلت**
فداک یا رسول الله شیعیان ما در کجی خواهند بود و فرمود با ما خواهد
 عرض کردم حال شیعیان ما در دنیا چه خواهد بود یعنی از کجای و طاعت
 از شما عرض کردم حال ایشان در وقت مرگ چه خواهد بود فرمود در
 آن وقت ایشان ترا میخوانند که دایند بن مانند آن در دنیا با عیسی
 در حقن بر عقیق با سه در و عقیق ملک الموت را میخوانند که **اذا**
احسنت **کنه** **کشم** **طریق** **قبض** **روح** **ایشان** **چگونه** **خواهد** **بود** **فرمود** **که** **ایشان**
 در جنت مار سونج دارند قبض روح ایشان مانند آنست که کسی در روز
 بسیار بر می آید بسیار و بخورد که دلش را خنک کند و شیعیان
 قبض روح ایشان مانند آنست که کسی در نهایت استراحت

در رست خواب خود بخوابد و خواب رود پس حضرت سید کریم
 و فرمود رفتن بن نزدیکی شده است و نیز مرگ است و روزی این
 علم معلوم نگردد آن خواب بد و فکری چند نمود و از خدمت حضرت
 مرتضی شد و چون پشت کرد حضرت فرمود هر کس خوابد گشته
 بر پند این مرد را به چند محض از محض راجع آن دالالت را رسیده که یا
 امیرالمؤمنین چرا در اینکشی حضرت فرمود چه بسیار غیب است
 که مرا میبینید بختی کسی که مرا گشته است و از اسمعیل بن ابی
 مریم است و از قتل عثمان چون اختلاف در میان مردمان پیش
 من از خوف فتنه و آشوب از مردم عزلت اختیار کردم و بساط حل دریا
 رفته در آنجا بس کن شدم و خبر نداشتم که مردم در چه کارند شبی از حبه جانی
 از خانه پیر خون آمدم در وقتی که مردم بکواب رفته بودند ناگاه مردی دیدم
 که در ساطع دریا سجده افتاده بود و بدل چرخ و آواز ضعیف و ناله در می
 با پروردگار خود و من جاست میگوید و استغاثه می نماید پس من در گوشه
 پنهان شدم که او مرا ندید و گوش من جاست او را دم شنیدم که میگوید
 یا خیر القیامه یا خلیفه النبیین یا ادم الوالحین البذل البذل
 الذی لیس ملک شیء و الذی یم غیر الغافل و الحی الذی لا یموت انت
 کلیم فی شان انت خلیفه محمد و ناصر محمد و مفضل محمد اسالت
 ان تنصر و می محمد و خلیفه محمد یا ادم یا القسط بعد محمد اعطف
 علیه تنصر و تنصیر محمد ای خداوندی که نیکوست استغاثه می نماید
 و بخیفه پنهان دای اول بر میخواست و ای پانده و منزله از غفلت
 دای زنده از مرگ و فنا که هرگز در برای تو شانی نیست و تو فی خلیفه
 و یاری گشته محمد و توفیق دهنده او رسول میکنم از تو که یاری کنی و می گفتم

کله

و خلیفه

و خلیفه او را و حقیم بعد از او ای حنیف و صبی محمد را یاری کن و یا او را بنزد
 خود طلب کن و بر جنت خود رسان پس مرا زنده برداشت و برخواست و بر روی
 آب روانه شد بن از عقب و صد از دم که با من حکیم کن خدا ترا جنت کند چنان
 ملقت نشد و گفت بدایت گشته در عقب است برو از او سؤل کن
 گفتم بدایت گشته گفت و صبی محمد پس من متوجه گشدم و در شب بکوان
 کوزه رسیدم آنشب در محوای بخت ماندم که چون صبح شود داخل گشدم و چون
 غمت شب عیلم را زود گرفت و دیدم مردی آمد و پشت تکیه ایست و و با حق
 شغل مت جاست شد و من جاست او بطلان آید و از جنت جاست
 که اللهم انت سرت قیام بنا امرتني و رسالت و صفيك فظلموني
 و قتلت لنا قیام بنا امرتني بجهنم و ملكتهم و مكنوني قیام بنا
 و ابغضوني یعنی خدا یا آنچه پیغمبر برگزیده تو مرا با آن امر کرده بودی من است
 بجا آوردم پس بگویم که دند و من دهان جنگ کردم چنانکه من فرموده بودی
 پس مرا بکشت و نه دای نسبت دادند حنیف یا من زانیان دل تنگ شدم
 دای من نیز از من دل تنگ شده اند و من شانی ایشان گردیدم و آنچه پیغمبر مرا خبر داده
 بود چیزی باقی نماند مگر یکت خصمت که انظار را از می کشم و آن خصم من است
 که این علم مرا دی برای خلیفه شود و می حسن مرا چون کسی خصم گشته
 خدا یا شقی و انت او را نزدیکی کردان و مرا بعد از انت شهادت بر
 خدا یا پیغمبر تو را وعده داده بودی که هرگاه من مشتاق قهای از شوم و از تو طاعت بر تو
 کنم مرا بقی خود برسانی خدا و ندا دلم از دنیا به ننگ آمده و اگر زنده قهای تو ام
 درین روزی مرا بعد از انت خود برسان و چون از قهای شد متوجه گشدم
 من نیز از عقب در دانه و با تقی میر شدم او داخل خانه شد از بعضی گفتی نمودم
 که این خانه از نیست گفتند از علی بن ابیطالب است بعد از قهای از قهای

در این

پروان آمد و مشرق مسجد شد و من نیز از عقب در وانه شد م چون داخل مسجد
 باندک فاجعه بدر خیز شد دست رسید و نیز حر و گیت و چون ماه روزه
 داخل شد روزی **اکثر** مسجد در آمد و نیز اشرف و اعیان کوفه نیز در
 حاضر شدند پس آن **جناب** بای میز آمد و خطبه مشتمل بر حمد الهی و تسبیح
حضرت علی و ادا نمود و بعد از آن خطبه شامی را شنید و اذان نمود و ایش
 از عقب بیت خودیه ترسید و بمشرب است و دانه امید دار کرد و
 یکی نب راست منبر نگاه کرد **امام حسن** را دید نشست گفت **یا بنی کعبه**
من شهنشاهان ای فرزند چند روز از این ماه گذشته است **امام حسن**
 عرض کرد که سیزده روز از این ماه گذشته است پس **کیست** حجت
 کرد **امام حسن علیه السلام** را و پیشتر گفت **یا بنی کعبه** **شهنشاهان**
 ای پسر که من چند روز از این ماه مانده است گفت هفده روز پس
 آن **امام حسن** بر سر خود گذاشت و میسج برکت خود فرود آورد
 گفت لیخص بن اشی التماس فی هذا الشهور شیبی من کلاسی
 یعنی هر یکت ترین مردم در این ماه حسن مرا از طول سر من خضاب کند
 و این شعر را خواند که **ای دل جیوه ویرید قتل غدیرت من خلیات**
من مولای یعنی کشتن مرا میخواندند از قبیله عراد و من نیکی و نیکوکار
 پس حضرت گریان شد و تجوی کر سیت که میسج برکتش تر شد و در آن
 صد و یکریه بلند کردند پس حضرت فرمود ای قوم ایان نمید که من از مکت
 میترسم و کریم من از خوف مکت است **والله لا یبطل ما فی الدنیا**
من الصبیح **نیل علی** بعد از آن قسم که این سینه بود لب برکتش تر است
 از این طفل پس گفت اللهم در من همیشه مشتمل مکت بودم و انتظار شما دست را
 کشیدم آن کریم می برای فرزندان مظلوم است که با وجود اینکه بر دوشی

و از دهن خود که مدینه **رسول خدا** است و در مانده اند و چون ماه روزه
 بعد از من بسوزنی سوگواری خواهند بود و چه ظلمی که ناک است بر ایشان
 نمایند و آخر یکبار از چاره آردند و یکبار در گوی کر جاکر سنده و نشسته شید
 و بدان آرد و در گوی مکتند و **رسول خدا** را شتر شتر و دیر برید و بگردانند آه
لیان **بش** **م** **برده** **م** **در** **این**
 منبر در شکاش این **مکت**
 در ماه **اش** **بش** **م** **در** **این**
 در سینه صد **بش** **م** **در** **این**
 پس فرمود ای حاضران سلام بر این بیان بر سینه که هر که در این سینه
 من بگردد و در تمام این **بش** **م** **در** **این**
 ضایع نگردد پس آن **حضرت** از منبر فرود آمد و شبی در خانه **امام حسن**
 خانه **امام حسن** از خطب فرمود و زیاده از سه فقره شاول نمی فرمود و فرمود که هر که
حضرت در روز **روز** **مکت** **م** **در** **این**
 در رسید از برای خطب **امام حسن** **مکت** **م** **در** **این**
 و قرص جو بود و کاسه شیر و قدری مکت **سینه** **مکت** **م** **در** **این**
 و نگاه بان طبق کرد و شکر را جعبه باند و بکر سیت کر سیتی که میسج برکتش
 تر شد پس طبق با مکت **مکت** **م** **در** **این**
 حاضر کرده پدید توکی در یکتره دونان خورشش شاول نموده بود و مکت **مکت** **م** **در** **این**
 متابعت بر آورد و پس **رسول خدا** را میگویم که از وقت آمدن او بشود
 تا عین غارت و از این **مکت** **م** **در** **این**
 ای دختر تو که بی پدر خود را میخوانی و میخوانی فراد و پیش بر و در **مکت** **م** **در** **این**
 من از برای مکت **مکت** **م** **در** **این**

بش م برده م در این

منبر در شکاش این مکت
در ماه اش بش م در این
در سینه صد بش م در این

در قیامت وقت او در نزد پروردگار بیشتر است ای دختر در حال دنیا سبست و در محرم آن قفسای دختر بخت **ستم** که چری بخیزم تا یکی آن نان خورشید را بر داری پیش پیر را بر داشت و حضرت اندک اندک نان با نمک شاد دل فرمود و برخواست مستوجب دست شد و در آن شب پوسته شغول است پروردگار بود کاهی در کوفتی و زمانی در سبزه دانه ل و خنوع و خشوع می نمود ساعتی بگریه و زاری می برد و هنگامی را بمنجاست با قنای **بست** علی می نمود و بسیار از خانه بیرون میرفت و با سنان دستار کان میگردید میگفت صدق رسول **لعلکم لا یغیروا لاهل ولا فقه الا بالله** و بسیار **اللهم بارک لی فی لقائك اللهم بارک لی فی الموت** ای خدا مبارک گردان مراقی خود و مبارک گردان از برای من مرا که این اهل بیت خود را جمع نمود و فرمود **اولاد و اهل و هذه الايام** **تفقد** و ای فرزندان کن و ای اهل بیت من درین روزها از میان شما خواهم رخت بدرستی که پیغمبر ما دیدم که فرمود **یا ابا الحسن انا مشتاق الیک ای ابو الحسن** بخت **ستم** که من بسیار مشتاق دیدار تو شدم **وانک تادم الینا فی الغدا لا من هذا الشهر** بدرستی که در دهه آخر این ماه به نزد من خواهی آمد باین طریق که بخت ترین است بر اینجاست خواهد شد و این محسن ترا از خون سر تو خضه عیار کرد **یا علی علیه السلام انا خیر لک قال فی علی به نزد ما بیا که در نزد ما است از برای تو** **حق** تراست پس اهل بیت چون آن سخن را شنیدند و بگوشش ایشان خبر فراق آن می رسید بیک صدای بگریه و زاری و ناله و پیغمبر می بخت گردید و ادم بخت و عرض

مگر دکه چرا

کرد که ای پدر چرا اشب خواب بر تو حرام گردیده و استراحت نمی کنی و مگر غیر حرکت خود را با بیگسان و غریبان میدی حضرت فرمود **یا بنیة ان ابائک قد قتلوا لابطال و خاضوا لاهوال و ما اعتوا و اضطراب و دهشته اکثر مما اعتوا و فی هذه الیلة ای دختر پدر تو بسیار شایع ترا گشته و خود را با حوال عظیمه بسیار آکنده هرگز اضطراب و دشت اندر برای او هم نرسیده و اشب خود را در نهایت دشت و اضطراب می بینم و مخفی نیست که دشت و اضطراب و از کثرت شوق بخت پروردگار و شرف و بصحبت **ستم** رفته دشت به نیست که کثرت شوق و اضطراب پس فرمود **یا بنیة قد قرب لاجل و انقطع لک** ای دختر بدرستی که اجل نزدیکت گردیده و امید بریده شده پس اتم بخت و سایر فرزندان کن باین شدند حضرت ایشان ترا **ستم** داد که بخت شوی و ایشان ترا وصیت بقوی و پرمهر کاری نمود و باز مشغول بخدمت پروردگار شدند تا وقت آن شدند که سجده و دوام بخت و ابر که آبی آورد و بگدیده و ضو نمود و میان در بست و در حال میان در بستن فرمود **اشد حیا ذیک للموت فاق الموت لا تمکنا لا یخرج** **عز الجوت اذا حلت بوادی کا ای علی** مگر از برای حرکت محکم به نند که حرکت بتو حاکم است خواهد کرد و جزع کن از حرکت چون بودی تو فرود آید پس فرمود خدا یا حرکت را بر من مبارک گردان و لقای خود را بر من مبارک کن در خانه مسجد شد چون بعضی خانه رسید عرضی خند که در آن خانه بودند و از برای امام حسین بگریه آورده بودند و بر سر راه آن حضرت آمدند و با لک کشوند و فریاد بر کشیدند و دمان آن حضرت را گرفتند و نمیکند آشتند که بیرون رود و پیش از این صدای ایشان ترا کسی شنیدند**

حضرت گفت لا اله الا الله صولح تتبعها نواجذ غداة
قد تظلمر اقصاء ايشان فریاد کنند که تا بهد بفرای من که در عین
نوحه کنند کان خواهند بود بر مصیبت من و با ملا و امر و زحماتی که
خدا هر خواهد شد پس تم کثوم گفت ای دختران مرغی بین حیوانی بی
اند که آنرا جسد نموده اید بعد از من یا ایش ترا را کشید که از کیمای
صحرانورند یا هر وقت که رسنه و نشسته شوند ایش ترا و انده آب درمید
پس آمد در خانه و چون خواست در خانه را بکشد به قلاب در بگردید
آن حضرت شد و هر چند خواست که آن قلاب را در کند و نمی
تا آخر که تیر از کمرش رفته داشت و حضرت فرمود لا اله الا الله اینها
همه علامت و لایست حرکت و گریه خود را از زمین برداشت
و بر میدان است و گفت علی میان خود را از برای حرکت مکن به بند
اتم کثوم که این سخن ترا شنیده فریاد برآورد که وای ای آفتاب داغ غره که پدرم
تیم این شب چه حرکت خود را با میکوی و فریاد کنان به نزد امام حسن
و مقدمه مرغی بیان و آنچه در خانه از حضرت امیر شنیده با او قتل کرد
و حضرت شد زاده مشتاقان که دست پدر آمد و مرغی کرد که یا آفتاب
این چه حال است که منترن و این چه حدیث است که میگویی
امیر فرمود ای پس این نیست من میدانم که درین و همه از جمله کشتگان
خواهم بود بد آنکه خواب دیدم که جبرئیل بگوید ای نبی فرود آمد و دو
از آن کوه برداشت و بسوی کعبه رفت و بر بام کعبه ایستاد و
و دستک را بر هم زد تا بریزه بریزه شدند و وی در میان زمین را زد
و درین پراکنده کرد و هیچ خانه در کوه و دینیه خانه مرا که چند ریزه از آن
سنگها داخل شد و تفسیر آن خواب است که پدر تو شهید شود و هیچ

در کوه و دینیه پراکنده شد مرا اینکه اندوخی از مصیبت و در آن داشتند و حضرت
امام حسن مرغی کرد که ای پدر میدانی که این قضیه بایده کی خواهد بود و آن حضرت
فرمود جدت بمن فرمود که در دهمه آفرین ماه بضر باین طبع اوی از
دین خواهی رفت شاه زاده گفت هرگاه ای پدر میدانی او کشته
تو است او را بقتل رسان حضرت فرمود قصاص قبل از جنازه
پس امام حسن گفت ای پدر من با تو می آیم و دست از تو بر میدارم
گفت ای فرزندان مرا تو بمنزل خود معادست کن که آمدن تو صلاح است
و چون شاه زاده در رفتن آن حضرت سه امر نمود حضرت اول
قسم داد که برگرد پس یکیک فرزندان را بر سبیل و داع کشته گفت و
و وصیت می نمود که یا نه الفراق الفراق از دو دیوار بلند شده بود
پس امام حسن که نه آمد و با ام کثوم و سایر اهل بیت بخون و شکاف
و حضرت امیر روی بسید نهاد و میگفت خلوا سبیل الله و ای
فی الله لا یعبد غیره الا احد یعنی راه دهید من و جد و کشیدم
خدا که غیر از معبودی که را بندگی نمود پس حضرت را عمل سجد شد و در
که تندیها را می شنیدند و بعد از سجدت برکت بود حضرت بعد از
تخت چدر کعبه نماز کرد و ساعتی مشغول تعقیب شد پس برخواست
و در کعبه و دیگر نماز کرد و بر بام سجد برآمد و دستهای بلند کرد
بر کوشهای خود که داشت و اذان گفت و چون حضرت اذان
میگفت جمیع اهل کوفه صدای جبر کتان حضرت را می شنیدند
اما آن جم در روز چهارم شمشیر حفر را بر آب داده و با لقا آن
و مرغی دیگر که قطع مدعونه رفتند و شب نوزدهم در خانه آن
معهونه پیروز نمودند و چنان صدای اذان آن حضرت شنیدند

قهقهه بر نزد این طعم آمد و گفت برخیز و زود باش که فرصت زودست
 زود بود و علی را بقتل رساند و برگرد و مرا و خود را وصل کن آن ملعون
 گفت کجاست خاتم خواهم رخت و علی را خواهم کشت و باین جهت بگفت
 ترین دلیل و آخرین خواهم شد اما بفرما خواهم رسید پس برخاست
 و شمشیر خود را برداشت و با شقی و روان و شیب در کمال لطمه
 انداخته **حضرت امیر** از اذان فارغ شود و سجده کردند و در میان خفتگان
 مسجد خوابیدند و چون **حضرت** از اذان فارغ شد و بزم آمد تسبیح گویند
 بعضی سجده آمد و شروع نمود به بیدار کردن خفتگان همچو کمره طریقه آن **حضرت**
 بود که بعد از اذان برخفتگان میگذاشت میفرمود **الصلوة بحکم الله**
 چون این طعم رسید دید که آن ملعون بر روضه ای رسیده فرمود برخیز از این
 غار و چنین خواب که این خواب شیطانست پس فرمود قصدی
 کرده که نزدیک است از آن آسمان از هم پیاشد و زمین شش شود
 و گوهر سرگون شود و اگر خواهم بفرستد آنم داد که در زیر جبهه خود پاری
 پس او گذاشت و به نزد محراب رخت و مشغول نماز شد
 پس این طعم ملعون برخاست و به نزد ستونی آمد که میرمندان در آنجا
 میگرد و در آنجا ایستاد و **حضرت** کوخ و سجود را بسیار طول داد چنانچه چنانچه
 بود که در جمیع نمازها سجده و اجابت و چنانچه فعلی مرتبه و غیر مرتبه رکوع و
 بسیر طول میداد و آن ملعون صبر کرده **حضرت** رکعت اول را بجای
 آورد و از رکوع فارغ شد و بسجده رخت و چون خواست
 سجده برادر او داد و ایلا چو گویم
 مرغ جیت از قفس دل بریده بود
 آن ملعون شمشیر خود را برگردانید
 و به نیت قوی که داشت بلند کرد و بفرق چهارچون **آنست** و جان و

علیان فرود آورد و خط را خربست آن ملعون بر وضو نماز آنست
 رسید که در روز حجب خندق عزم بجهد و در خربست زده بود و این طعم
 نقل شد که غریبی که من بفرق مبارکت امیرالمؤمنین زدم اگر در میان این
 قسمت میگردند آنحضرت همه را هلاکت میکرد زیرا که آن شمشیر را هزار و یک
 خرید و بودم و بهزار درهم بخر آب داده بودم اما چون آن حضرت بان
 محلی رسید تا منزه انورش و پیشانی منورش شکافته شد و اصلا آه و ناله
 از او سر نبرد و فرمود **بسم الله و بالله و فی سبیل الله**
 و علی امته رسول الله فزت رب الکعبة امر خدا در رسید و صد
 قول رسول خدا ظاهر شد پس آن حضرت بر روضه افتاد و سری که پیش
 از سجده میبود بلند شود و باز سجده رود و از ضرب این طعم چنانکه فرصت
 و بر روی زمین افتاد و خون از او جاری شد و در آنوقت چنانکه از اجزاء
 و آثار رسیده زمین برخیزد و آسمان را طبعید و دریا به موج آمدند و
 ماهیان خود را از آب بیرون افکندند و بر خاک حسرت و مذکرت
 افتادند و در مای مسجد بخوی بر هم میخورد که هیچ کوشی طاعت جمیع صدای
 آنها نداشت و خوش زمانه از فرشتگان سعادتمند شدند و با دستان
 تنهای و زید که هوار آتیره و تار کرد و جبرئیل در آسمان و زمین ندا داد و نهادنی
 که هر پیداری شنید که **تصدقت والله ارکان الهی و انطست والله**
عجبت التاء و اعلام التقوی بگذرد که بر شمس است ارکان هدایت
 و تاریک شد ستارهای علم نبوت و بر طرف شد نشانهای تقوی و
وانقصمت والله العروة الوثقی که شنید که **استم عروة الوثقی**
ایحیی قتل ابی صفا قتل الوفا الحقیقی قتل الموتی قتل الله
سید الاوصیاء قتل الشقیاء کشته پس هم محمد مصطفی و حق

و بر کینه محبتی و شهنشده علی مرتضی و سه در او و جوار او را
 بکشت ترین اشقیای شهنشده که پس **مهر سلا میرزا** و کرد که **قتل العین بن ابی**
و دیت الکعبه قتل بنی بن محمد ای مردم که ای کینه تم که کشت مرا
 سجون پسر زن پیو دیه یعنی بن جمیع چون آواز قتل **امیر سون** بن
 کونه رسید جمیع اهل کونه از مرد و زن بعضی با سر و پای برهنه بعضی ضلع
 روی مسجد نهادند و ای میگویند در آنوقت بغیر از خودش و فانی و
 و اما ماه از مردان و دوستان که بر فرقه میزدند دیگر چیزی ملاحظه و
 نمی شد و چون مردم نزد دیکت آن سید و سالار رسیدند دیدند در
 محراب الله ده و گاهی خاک بر میداد و بر جرحیت خود میریزد و میفریاد
منها خلقنا که و فیها نعید که و منها نخرج که تارة اخری
 یعنی از زمین خلق کردیم شهادت و بزمین بر میگردد و انیم شهادت و از زمین بر
 می آوریم شهادت و بر تهر و دیگر و گاهی بدست مبارک خویش خون مبارک
 خود را فرا میگردانست و در روی مبارک خود میمالید و میگفت
این است رسول خدا را به پیغم و بدین حالت فطریه است
 گفتم و بدین صفت هم حمزه سید الشهدا را میستاده ایم و بدین صورت
 بر او درم معجز طایر را بنظر در آوردم اما چون صدای قتل شاه ولایت
 بنی نه داد و **حضرت سید** رسیدم کاشم چنانکه بر روی خود زانو و
 خود را چاک نموده و مقنعه از سر کشید و فریاد و آه و غم و گریه
 بر آورد و **حسن عظیم** از خانه بیرون دویدند و روی مسجد نهادند
 در عرض راه دیدند که مردم با سر و پای برهنه نوحه و فریاد میکنند
 و میگویند **والله قتل الامام العباسی و الله قتل الامام العابد**
الجلال هدی سبیل الله میخواستند که کشته شده امام ی بدجه باشند

و در راه خدا کشته شدند کیبکه شبیه ترین مردم بقی **برون** چون آن
 دو امام مظلوم این را شنیدند چه صبر را چاک کردند و عمامه
 از سر برداشتند و فریاد و آه و گریه بر آوردند و گریان و بر فرق خود
 را خال مسجد شدند چون به نزد دیکت محراب رسیدند و دیدند پیر
 در میان محراب الله ده داعیان و ای ظلم کونه زد و در او حلقه ماتم زده
 و او صیبت و دو او میگویند گویا یکی بزبان حال میگوید
شهنشده غم نموده شایع شرب **امیر کشور** **بنی بن محمد**
و دیگر شخت **انسان که هست** **ای مردم** **شاه** **نزدان** **تقوای اهل جهان**
 غم شدند محیط کزای لم زهر طرف **کاین مرکز محیط کرم از میان**
 چون شنید آن حالت **شربت** **بده**
دوست صبر کرد چنان چه چاک زدند **صبر** **شربت** **بده**
سر برهنه بسوی پدر روان گشته **کشوده** **خانه آغوش دور افتاد**
 چون به نزد دیکت رسیدند و در قدم مبارک او افتادند و کف پای و پا
 بر دیده روشن نهادند و میگفتند ای پدر پشت مادر شکستی و چگونه ماتم
این است تیرانیم دید **حضرت سید** **شهادت** **اروی** **خود را بر کف پای**
 میمالید و مانند لهر بهاری نابید و بزبان حال میگوید
ای پدر ترا چه شد که چنین زانو نهادی **فتنه** **چنین حال**
چه بر سر تو ای عداوی نا بکار آمد **کدام تیغ بفرق تو را جدا کرد**
چه زخمی که دل برود و گشتان **مقام** **فرمانش** **چنان شد**
روا دار که ما پیش در جهان **رضایش** **که در کف و منقش**
رضایش که ما در جهان **رضایش** **که در کف و منقش**
مبارک داری **شهادت** **شربت** **بده**

ای پدر بزرگوار عاقل مت بصیبت تو نیست و پشیمانم که
 هنوز از الم یکس در آزاریم
 هنوز غم ما در پیشگاه تو
 قضیه تو یکیش غم دلهاست

ای پدر دالایه
 پیش دیده زما یک برآی
 تا چون آواز گریه و ناری **سین** بگویش بر کسان حضرت
 دید کار باز کرد و بر خورده آن دو بطن خاک کرد و بستم فرمود گفت
 ای فرزند ان گرامی بعد از امر و ز دیگر بر پدر شماعی دالمی گزاهد بود
 و اینک جد شاع محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و عا در شاف طره برآ و جد شاع
 خدیجه کبری با حوریان جنبت الهی بد در شاع برآند و اشک ریختن
 او را می کشند پس شاد و باشیده و دست از گریه بردارید که گریه
 عا که است نه را بگریه در آورد پس **حضرت سید** که خواهر او من
 گذاشت و چون این علم ملون شمیر خود را بر آب داده بود و چون
 نقل شده برادر در هم داده به که شمیر خود را بر آب داده بودند
 در سر و بدن مظهر آن **لجیناب** **سیرت** نفع و بدن در خرف را بگویند
 و بعد از زما فی رخت ره ببار کش از زردی بسفیدی مایل شد و آن
حضرت با طراف آسمان نظر میکرد و در بان مبارکش پرتیب و نقد
ای جاری بود و می گفت **اسمک بالرفق الاعلی** **عز** رسول است
 از تو رفتن نه و او صیارا در اع در جات محبت یکس عتی

هر چو شش شد درین حال **حضرت نام** حسن زار زار گریست و زودی خود را
 بر روی او گذاشت درخت ره ببار کش و موضع خود را میسوسید
 و قطرات عسل از جویبار کوز دیده **خاک** **نات** بر کنیت چون آب
 دیده آن کوز دیده **مصطفی** بر خشت رختی کنیت چشم کشود و فرمود ای
 فرزند گرامی چرا بر پدر خود میگری و حال اینکه دیگر بر او غم و غصه گزاه
 بگویند اینک ملائکه خلوت بر کلاه پروردگار صدایا بلند شود و او شرف بر خود
 او را می کشند و بد آنکه تو بعد از پدر بزرگتر شید خواهی شد و برادر **سین**
 در صحای که جابجای اهل ظلم و جفا از پا در خواهد آمد و با نیاست بکند و پدر
 را در خود محقق خواهد شد پس **مسن** عرض کرد که ای پدر این معطله با تو
 که کرد و فرزند پیو و به عجب از من سپهر بزمینید بهین عسل را
 از باب کند و داخل سبد خواهند نمود و کاه خنجره و فغان از در سجد طاهر
 و این عجم را با سر برهنه دوست و کردن بهم بسته داخل سجد نمودند و محبت
 بر در آن ناچار فراهم آمد و او را لعنت میکردند و جمعی آب و مان
 بر صورت کشش می کردند و بعضی کوشش را به ندان می خوانیدند و می
 او را می زدند و کوهی کوشش بدن پیدش را به ندان می کردند و طاف
 و او را به میسوسید و فرقه خاک بر میداشتند و بر سر می کشیدند
 و حذیفه کنی شمیر برهنه در دست داشت و در پیش روی آن ملون
 صفوف مردم را می شکامشت تا او را نزدیکت محراب آورد و سه
 در روی او را شکسته بودند و خون سرد او از ریش پیدش جاری بود
 و چشمهایش مانند دو لاله خون بسته بودند و از خوف و درشت بر زدن
 پیدش بسته بودند و شوی چندینوا که در مضمون اجنبی آن بود که هر چند نفس خود را
 نصیحت کردم و او را از این عمل شیع عاصت کردم تا که مگردان آنرا

و بکلی سپیدی بر نه روی پرستان درین
بر روی خاند بسوی پرستش
منو و نظر و خیران خاطر بر او افتاد که از شدت زخم پشیمان
در خون خضایت سیهگون چهره مبارک او همه یکبارگی سیاه را چاک زده
و متعجب از سرافکندند و غریبا و دنا که بر آوردند و اسب لغزیه بر پا نمودند
شاید از شور در جهان گفتیم
رستخیزی زبان بر اینکیم
و چهره و خیران خاطر که بر زندان و باقی فتنه زات پیکر نه بر پای مبارک افتاد
یکی به چرخ زنده خونا سب
یکی بسته ده بر شاره این نظر میکرد
یکی به پیش اندوهی و ددی او
خروش و اعدا انعام بل حرم
ز هر طرف بر پی بر نه بل حرم
بر آمدند ز هر سوی از بر و خوش
تمام سوی سر از تاب نوره واک
خودش شمع شبستان فروز بزم
هنوز در غم جد بزرگوارش بود
هنوز نود در اندوه و حضرت
کاین آتش جانور شده و ده
کشیدی برست پیوسته
خطاب کرد بسوی خنده پیر
هرای گلشن فلک برین سب و داری

روان شدند سر بیک پشیمان
و چون او را داخل حرم
منو و نظر و خیران خاطر بر او افتاد که از شدت زخم پشیمان
در خون خضایت سیهگون چهره مبارک او همه یکبارگی سیاه را چاک زده
و متعجب از سرافکندند و غریبا و دنا که بر آوردند و اسب لغزیه بر پا نمودند
شاید از شور در جهان گفتیم
رستخیزی زبان بر اینکیم
و چهره و خیران خاطر که بر زندان و باقی فتنه زات پیکر نه بر پای مبارک افتاد
یکی به چرخ زنده خونا سب
یکی بسته ده بر شاره این نظر میکرد
یکی به پیش اندوهی و ددی او
خروش و اعدا انعام بل حرم
ز هر طرف بر پی بر نه بل حرم
بر آمدند ز هر سوی از بر و خوش
تمام سوی سر از تاب نوره واک
خودش شمع شبستان فروز بزم
هنوز در غم جد بزرگوارش بود
هنوز نود در اندوه و حضرت
کاین آتش جانور شده و ده
کشیدی برست پیوسته
خطاب کرد بسوی خنده پیر
هرای گلشن فلک برین سب و داری

ای پدر بزرگوار ما همه در این شهر غریب و پیکیم و بغیر از تو کسی را ندانیم
و چون تو بروی ما همه یکبارگی و پدید و کار خواهم بود پدر ما در وصیت ما را
بنو کرده بود بعد از تو دیگر کسی نیست که تو وصیت ما را با و بکنی القصد
از فرزندان می آمدند و در دست و پای **حضرت علی** نهادند و بپوشیدند بر قدم
مبارک او می نهادند و میگفتند کاش ما در ما در این است زنده بودی
و ما را تسل دادی کاش ما در مدینه در سر مرقد جد خود می بودیم تا در دول
خود را در سر رو خنده مقدسه او سکنتیم این چو داشت که ما را افتاد و غری
و قیامی و یکبارگی جمع شده و ام کلثوم میگفت **یا ابتاه حزنا علینا**
طویل و عسرتنا لا ترق یا ابتاه من الصغیر حتی یکبر من الکبیر
ببین الملای ای پدر اندوه تو بر ما دور و دور از است و آب و دینا
هرگز ساکن نخواهد شد ای پدر بعد از تو کدو کان اهل بیت را که ترمین
خواهد کرد و بزرگان ایشان ترا که می فطت خواهد نمود از گریه و زاری
دنا و بهجاری فرزندان **فاطمه** آتش حسرت بر افروخته شد و دلداری
حضرتان بسوخت و هر که ناله ایشان را شنید خون از دیده بارید
حضرت علی یکبارگی ایشان را در سیکرنت و بپوشید بر سر و روی ایشان
میداد و میفرمود صبر کنید و صبر کنید که در این زودی به نزدیک
جد شما **حضرت علی** و ما در شش **حضرت علی** بر او میزدیم و میزدیم
که بستانید مبارک خدای را ز روی من پاک میکرد و میگفت **یا ابی** یکبارگی بر تو بود
بجا آوردی این ولایت بر آنکه باید من از شما رفتیم و جود کنان
بمنظر قدسیان بر آیم و گاه **حضرت علی** **حضرت علی** میزدیم و میزدیم
که چشمه ها از جروح شده و نزدیک جدا گشت رسید و می گفت
یا ابتاه من لنا بعدک من اجلک تعلمتنا لیکاه ای پدر بعد از تو

و عزم رفتن نمود و زینب تن گفت ای پدر که یا مرگشتی یا رفتی
رسول الله دعا درم نماز میبرد شد و اکنون که به نزد ایشان میرودی بگو
با درم خاطر برسان و بگو که زینب پی رده در فراق تو سوخت غم
را در پیش ل انداخت
زانشنلت چون پند بریت
پس حضرت امیر با هم میبرد
که چون بن اردنیا بروم مرخص ده و گفتن خطوط نما بقیعة خطوط رسول الله
که از کافور شست است و جبریل گفته آن حضرت آرد و بود و چون
برابر روی گشت بگذارید و پیر کسی پیش گشت او را بگیرد بلکه عقبت را
بگیرید و بهر سو که پیش گشت رود شما نیز از عقب آن بروید و بهر موضع که
من بایستد آن موضع قبر من است پس آنجا خانه مرا بگذارید و ای حسن
تو اول برین نماز کن پس خانه مرا از موضع خود بردار و خاک را از آن
موضع دور کن در آنجا قبر کنده و لحد ساخته خواهی یافت و چون متوجه
در آنجا خواهی دید که بر آنجا نقش خواهد بود که این قبر است که حضرت علی
بنی از برای فرزند خود امیرالمؤمنین علی ساخته است پس مراد آن دفن کن
و بهفت خشت ساخته بزرگ در آنجا خواهی یافت او را بروی من
بچین پس اندکی صبر کن و یک خشت را بردار و نظر بقر کن مراد را بجا
خواهی یافت زیرا که بکبریت رسول الله عقی شده خواهد بود پس
که در حضرت امام حسن علیه السلام و گفت یا ابا عبد الله انك
هذه الامثلة فعليك بالصبر والتقوى حتى تبين تولى شهيدك
پس بر تو باد صبر و تقوی پس عقی می شود و چون بهوش آید
گفت درین وقت رسول خدا و عم حمزه و برادر جعفر به نزد من آمدند و گفتند
یا ابا الحسن عجل فاننا مشتاقون اليك لنتب که ما بسیار مشتاقیم به تو

پس دیده در

پس دیده را بسوی بل پست و فرزند آن کرد و ایند نظر حسرت پایش
کرد و فرمود یا اولاد کی دنیا اهل بیعتی است و دعاء الله جمعاً را
و دعاء باز پسین بینیم و بگو ما کجا میسریم و خدا خلیفه من است بر سر
یک گفت السلام علیکم یا رسول الله ای رسولان پروردگار سلام
من بر شما باد پس چنین آن حضرت در عرق شست و مشغول ذکر خدا گشت
در گوی بقبله آورد و دید که ای خود را بر هم گذاشت و دستها و پاهای خود را
بقبله کشید و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له اشهد
ان محمداً رسول الله و این سرای خانی در گذشت و بقدیم شد دست
بر پایی بر طوفان فرامید پس صدای رسید که قالی میگوید که ساعتی پیران تو
و بنده خدا را با و اندازید پس بل پست و فرزندان پرور رفتند و فغان
دن که بر آوردند و در و را خراشیدند و چنین را چاک زدند چون آواز کرد
اهل بیت بلند شدند اهل کوفه دانستند که امیر ایشان با لم جا وید فرامید و مردان
و زنان همه با سر و پای برهنه و سینه زنان بختی حضرت امیر آمدند و از غنچه
و میوه اهل قبایل عربانی که در اطراف و نواحی و قری کوفه بودند همه قطع شدند
با سر و پای برهنه حاضر شدند و غنچه و زر و لاله در کوفه افشاد که هیچ چیزی نمانده بود
و هیچ کوشی نمانده و در آن حال حضرت خضر بصورت مردی غریب
میرسید و میگفت انا لله و اتا الله و ارجو ان یسکن فی جنته
حضرت امیر پس در خانه که حضرت در آنجا بود ایت و دعا کرد که گفت
خدا رحمت کند برای ابوس تو بودی که اسلام تو از همه پیشتر بود و جان تو
از همه خالص تر و یقین تو از همه شدید تر بود و خوف تو از خدا از همه پیشتر
و هیچ مشقت تو در راه خدا از همه فراتر و تسبیحی از مشقت از همه
آن حضرت را نهاد و نمود مردم بر دور او جمع شده بودند و از کلمات و کلمات

و کسی بیداشت او کیست که کاهن شش و بعد از آن معلوم شد **و**
 در آن روز و این شخصیت در اهل زمین بیک رنگه و شدش و غنچه از هوا برجا
 صدای غریب و عجیب می آمد و بعضی صدایا به تسبیح و تقدیس بلند بود
 و بعضی نهاله و گریه و ترفع بود و برخی بر نوحه و مرثیه مشتمل بود و کسی می گفت
بنفسی و مالی ثمت اهل و عترت اصراف نداه لمن اضحی قتل ابن الحکم
 جان و مال و اهل من فدای کسی که شید تیغ این عجم به کار شد علی و رضا
فرق الخلاق فی الوفا فهدت له اوکان بیت المحرم جان من فدای
 امیر المؤمنین که در شب است با لاتر از جمیع خلق بود و از شدت اوارگ
 بخت لحرم مضطرب شد **علی امیر المؤمنین و من بکت لقتله البطحا**
و اکفای فموم جان من فدای امیر المؤمنین علی که گریست در قتل او زمین
 بطی و حرم و اطراف رزم نکاد الصفا و الشعلان کلاهما
بعدا بان النفس فی ماء رزم لفقد علی سخیرون و علی احبا ابا
العالم الهاد النبی العظم و نزد یک شده که صفا و حرم و از پیوسته
 شوند و آب رزم خشک گردد از جنته تقد بهترین گشت که بر روی
 ریزشای بطی و شرب راه رفته اندیشی برادر پیغمبر فادی مکررم و صحت
الشمس المنیر ضیاها لقتل علی لو نهالون ادهم در قتل علی
 از خورشید زایل شده و مانند شب طاری تاریک گردید پس حضرت
 امام حسن و امام حسین پدر بزرگوار خود را غسل دادند و او را در تابوت
 گذاشته عقب تابوت را گرفتند پس پیش تابوت بلند شد
 و کسی نمی دید که آنرا بر داشته و منقول است که یکی باب مقدم
 جبرئیل داشت و دیگر بر امیکائیل و همین که تابوت روانه شد
 افغان و زلزله از کوفه برآمد و جمیع زنان و دختران سر و پای برهنه

از خانه بیرون آمدند و از عقب تابوت بیرون آمدند و هم گوی
 میخواستند پس **حضرت امام حسن** ایشان را منع نمود و ایشان را بر گدا
 و شانه زد و کان صدای خود را با جمل **ولا قوة الا بالله العظیم** و آنکه
 و آن ایام را چون بلند کردند و گفتند **والبناء و انقطاع خطی راه**
 و آن تابوت مقدس هیچ چیز نمیکند شت از دیوار و از شجر و سنگت و کلنج می
 اندازد جنته تعظیم نمی شده و سجده میکرد و چون که از حضرت **صالح علی السلام** مرو
 که سبب نم شدن عذرتی که حال در سر راه بگفت است و آنرا خنده میگویند
 است که چون جنته امیر المؤمنین را از پیشانی گذرانیدند از جنته قطره قطره
 و حزن و ماتمعت بر او میل کرد و سخن می شنید و دیگر بگو است پیشانی
 که از دردی که مشهور است بیاب کنده بیرون رفت و متوجه زمین گفت
 و در عرض راه سواری برقع فکند رسید که بوی شک و غنچه از او ساطع
 در حسین سلام کرد پس امام حسن گفت **انت الحسن بن علی رضیع الوحی**
و الله ذیل و حقیقه الله توفی حسن بن علی که رضیع وحی و تزیل و خدیفه پدر خود
امام حسن در جواب عرض کرد نم پس گفت هذا الحسن بن علی
بنی الرحمه و فظیم البتة و بیت العترة این حسن بن علی است که سبط پیغمبر
 و از خانواده نبوت و در حب محبت است امام حسن گفت **بنی الحسن**
بشخص حضرت امیر کرد و گفت هذا امیر المؤمنین و سید الوجیه
 و خدیفه رسول رب العالمین عرض کرد بنی پس گفت بر من سلام کنید و در آن
 خدا بر وید عرض کردند که پر ما جا و محبت نموده که ما سلام کنیم مگر بر جبرئیل
 یا جبرئیل ویندایم تو گیتی که با نقاب از روی خود برداشت چون آن
 کردند حضرت امیر المؤمنین بود پس امام حسن گفت **بشخص** نموده و قسم کرد حضرت
 فوئدای حسن تقرب کن که هیچ نفسی در شرق و مغرب پیغمبر مگر به یاد که پدر تو

در نزد او و فرستاد و از آنجی کسی غیب نیست این را گفت
و مخفی شد و در اثنای راه صدای بل غلغله و آواز تسبیح و تهنیت
بشنید و چون تا پوست بر موضع قبر شریف رسید پیش تابوت بر زمین
آمد و حسین بن علی عقیب نما بر زمین نهادند و و قیام بری ظاهر شد که در
میان آن حرفی نرسیدند و بر سر ایش که با نقش بودند سایه بگذاشتند
پس آن دل حسین بر پدر بزرگوار خود نماز کردند و بعد از آن حاضران نماز
کردند و همه جمع را در واحه و در همه بناد و فرستادند و چون که هر دو دست
که لشکر کثرت جمعی از مسلمانی را اسیر کردند و ایش نماز در نزد پادشاه
خود بردند و کفر را بر ایش آن حرفی کرد و با کردند پس آنکه در وطن زیستی را
برگوشش آوردند و ایش نماز در میان آن در وطن انداختند تا به کشته شد
و یکی از ایش نماز را که که خبر ایش نماز با سلمان پرسید آن شخص را
با در سلام شد تا که در اثنای راه در میان صدای سم اسبان
چون نظر کرد در فغان خود را که در میان نریت که افتاده و هلاک شده
بودند در نهایت حسن و زینت و بهاء و صفای آن شخص گفت شما را
در حضور من نریت انداختند تا مضطرب شده و اکنون شما را با این
مشت به میکنم گفتند بعد از آنکه ما شهید شدیم و بهای الهی نایز شدیم
و در نعمت شست بودیم که ندار رسید که یا شهداء البر و الحمد لله
شهداء علی بن ابی طالب فی هذه الليلة فصلوا علیهم
یعنی ای شهیدان محراب و درین شب سید شهیدان و آقای مؤمنان
ایده همه حاضر شوید و بر او نماز کنید پس ما رفتیم و با جمیع شهیدان عالم بود
تا ذکر دیم و ای آن نماز و بر میگرددیم القصه چون از نماز فرج شدند چون
برداشتند و خاک را دور کردند تا که قبر ساخته و گدازده و کشته در زیر

قبرش کرده بودند و بر آن کشته نوشته بود **هَذَا مَا اخوه نوح النبی**
للعبد الظاهر الظاهر المطهر علی بن ابی طالب این آن خیر است که
کرده است نوح پیغمبر از برای بنده شایسته ظاهر مطهر علی بن ابی طالب پیش
زادگان بخش پدر بزرگوار خود را که جهان جهانان بودند و بر داشتند و چون
خواستند او را داخل قبر نمایند صدای باغی را شنیدند که میگفت **نوح**
الی القبره الظاهره فقد اشاق الحبيب الی الحبيب زود او را ببر
تا هر چه باید که حبيب مشتاق کرده است بسوی حبيب خود پس او را
در قبر گذاشتند و حضرت امام حسن و امام حسین نظر داشتند بر خود هر یک
و در کفایت نماز گذاردند و بعد از آن نظر بر قبر کردند و دیدند پرده از سندس برده
قبر کشیده حضرت امام حسن پرده را از بالای سر حضرت برداشته و در کرد
حضرت سید و حضرت آدم و نوح و ابراهیم و حضرت امیر المؤمنین گفتند
پس حضرت امام حسن پرده را از پیشانی آن حضرت دور کرد و دید ما در
نظر خود را و حرا و حریم و تسمیه آن حضرت میکرد پس قبر را تسویه نمودند و
در نزد قبر نشستند و گریه بسیار می کردند و مصعقه آن صوفیان شش از کت
بر گرفت و بر سر خود گرفت و گفت **یا علی یا علی یا علی**
هتیه الله یا ابا الحسن پر دعا در هم فدای تو باد یا امیر المؤمنین و گویا با دیگر
که امتدای خدا تحقیق که صبر تو قوی بود و جبار و قوی و با آنچه آرزو داشتی
رسیدی و به نزد پروردگار خود رفتی و در جوار این هم خود را کن شدی و
بشارت خود را با استقبال تو فرستاده و ملاکه خود را بر تو جمع نموده و ترا
بر جبهه برادرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رسانید پس سؤال میکنم خدا را که در
توفیق و هدیه که پر دمی تو کنیم و بشارت و طریقه تو عمل کنیم و در دست تو دود
باشیم و با دشمنان تو دشمن باشیم و در قیامت در زمزمه و دستشان تو مشهور

شوم و بسیاری از منقب و فضیل آن حضرت را گفت و حاضران بسیار
گریستند و از آنجا مراجعت بکوفه نمودند و چون حسین علیه السلام بدر شهر کوفه رسید
از میان دیرانهائی که ازاری کشیده بر اثر آن که رسته غریبی غیبی تا توانی
دیدند که در قریه شهاب بر خاک افتاده و حشمتی بر سر نهاده و بسوز و دل
و زاری میکرد و داشت حسرت از دیده می بارید گفتند چو کسی که چنین
زاری میکند مرده غریب و بیار و غریبی خویش و بیار خویشی چه غریبی
برخور و پیشی خسته و سیکنی دل شکسته بهر کاری در مانده و از همه کس باز مانده
نه ماری دارم و نه پدری و نه فرزندی و نه خویشی دارم و نه برادری و نه
پسوندی گفتند پس تیار تو که میکنی و متوجه احوال تو گیت گفت است
سال است که من درین شهرم هر روز مردی می آمد و بر بالین من می نشست و چون
پدر شفق و بهار در مردمان مرا غمنازی میکرد و متوجه احوال من می شد و آنچه
مرا ضروری بود از جیبش می آورد و گفتند سیدتی آن کس که بود و چه نام داشت
گفت بنده ام آقا یکر تبه از او پرسیدم که نام تو چیست فرمود ترا با نام
چکاراست من تمام احوال تو از برای خدا میکنم گفتندی پیر بخت
و بهیست و چگونه بود گفت من با نیایم و از آن نشانی نتوانم داد و آنا سکه
روزی است که نزد من نیامده و تفقد احوال من ننموده ندانم که او را چه پیش
آمده باشد گفتندی پیر بخت که در دار او هیچ نشانی داری گفت
نشانی او آنست که پوسته تنهیل و پیکر و تیغ کردی و چون او از پیکر و
تیغ برداشتی گوید در مایسمان بکشد و نه و صدای تیغ حاکم که بشن من
رسیدی و از درد و دیوار و سنگ و کوفه او از تیغ می شنیدم و چون
نزد من نشست می گفت **مسکین جالسا مسکینا غریبا لباغیا**
یعنی درویشی ام و به درویشی می شنیدم و غریبی ام و غریبی می شنیدم چون شاه را

بنی هاشم را شنیدند و در یکدیگر گریستند و گفتندی پیر آن نفس پیر است و پیر
بخت و شیر شیشه سپی و سرور اقیانوس و حتی **حضرت علی** یعنی پیر ماعنی پیر غریبی
آن **حضرت علی** چه زود او که در میان سکه روزید است گفتندی پیر بختی او را
زود و از دنیا رحلت فرمود و اکنون ما زود فی او باز گشته ایم پیر بختی آنرا قصه جان کدانه
خوشید تا زاری کرد و نمود و بر زمین میزد و میگفت مرا چه قدر و منزلت که مرا زود
نموده حال من کنه و به آن طریق که میدانم متوجه حال شو و **حضرت علی** و **حضرت حسین** و **حضرت علی** و **حضرت حسین**
پیر بخت را تسلی میدادند و او را اضطراب میکرد پس گفتی مخدوم زادگان است
بخت **حضرت علی** و **حضرت حسین** و **حضرت علی** و **حضرت حسین** و **حضرت علی** و **حضرت حسین**
کنم پس هم چنین است و راست او را گرفت و نام **حسین** است چپ او را او را
بسر تربت مقدس **حضرت علی** آورده اند آن پیر خود را بر روی قبر آن **حضرت علی**
و کردی و زاری بسیار کرد پس گفت خداوند اکبر صاحب قبر که با نام جان
کس من طاقت مفارقت ویران دارم و عیالی آن پیر صاحب اعتقاد و مذهب
اجابت رسیده و بهر از طریق اخلاص بر سر خدا لقبه عام و فاضل خیر
و از ویرانه دشت خیر عالم فانی رحمت بر بسته با لم جا و دانی شت
و بدوستی **حضرت امیر** بر سر روضه او جان بهشت **نزدیک بود**
حضرت علی و **حضرت حسین** و **حضرت علی** و **حضرت حسین** و **حضرت علی** و **حضرت حسین**
و در جوار پدر بر کوه خود نه فرود نشسته و بکوفه مع و دست نموده **حضرت علی**
ایسم علی و خویش آن واقرب و صاحب ویدان ایله **حضرت علی** و **حضرت حسین**
و در کیفیت قتل این علم غفلت استفسار نمود هر یک طریق قتل او را بنویس و در نزد
او بهر توبه و چنان گفت **حضرت امیر** و **حضرت علی** و **حضرت حسین** و **حضرت علی** و **حضرت حسین**
نموده او را می شنید پس آن بهر بخت را که در آن زود او را کرد و جسد پیر شش را سوزانده
لعنه الله علیهم و عذبه الله اشک العذاب

علی رسولک الذی عظم بلائک فی داء امانک و طال عناؤه فی بلاد و
 مناک و جا هدایت حق الجهاد و تحمل ما تحمل من اهل الجود و العناد
 لا رشا و لا ذل و لا نفسه الذی کله و افدی فی سبیلک عزته المظاهرة
 العلیه فصل علیه افضل ما صلیت علی من انبیائک المقربین
 و اصفیائک المکرمین و صلی علی رقیبه و خلیفته و صاحب علقته
 و سریره و الید البیت الحرم و امیر العرب و الجمله فصل المجاهدین
 و اشرف الثقاتین ما حب الجود و الحام و باب مدینه العلم و مظهر
 الجایب و مظهر الغل آیت امام المشرق و المغرب و الذی حبته
 فرض علی الخاص و العالیق فی بحسین علی بن اوطالب و علی زوجه
 العصومه الطلوعه المقهوره ذات الطایب و الاخوان و التائب
 و الاشجان ام سادات الشهداء و دالاته ذات السعاده بنت خیر
 الانبیاء و حلیه سید الاولیاء و النبوت العذله فاطمه الزهراء
 و علی الامامین الهمامین السیدین السیدین التوین لثرتین
 الشحین القمرین التجمین الاذین الکویین الازهرین العالمین
 العالمین الفاضلین الکاملین المظلومین المعصومین المحرومین
 الشحیدین الغریبین القلیلین البکیین البختینین و اللعین
 و الحسب منیعین و اعصاه ائمه شیعین المصطفی سبطین
 و الامراض لئین و للزهراء قتی عینین ابی محمد الحسن ابی عبد الله
 و علی الباقر ائمه المعصومین الانجبین المظلومین صلوات الله علیهم
 و لعنه الله علی عدائهم الیوم الدین و ادین از مصیبت و لا و لعل
 و دوا حزنا از محنت فرزندان و غم ترا که از کرم و شکر ایم
 باهل تنبیه رسید و چه دریا که خانه و ده سید بار از کرم

اسم

قرطین

میل نهار

ایل و نه رشیده معنائک یا ال طه مصیبت و زور علی الاسلام
 احد الله الفکر مصیبت شای آل و مصیبت غنیمی است که بکشت
 میاند بکشت با عدالت عند شد و اند بکشتنا اذا قبل الحشر ای ذی
 من در زوشت و محنت و شخت کن از روی غم و اندوه بر
 کریم میکنم و نو میکنم و نای میکنم چه ماه محرم در آن
 شکست هر دل که ازین غم و غم
 در رخت مانده چه ماه و چه
 بر پی کرد غم دست روزگار
 من سر شک رخت با وج فلک شید
 افتاده دل ز زور و بر و مصیبت
 اندس ریزه کشته نفس غم حسن
 چیده و دوا تش چندین
 سنجین قریه جب کوه را
 شکی که میشت دول بوستان اما
 و چگونه کسی بر غم و محنت اولاد و قرض علی نه که در کرم و حال اینکه بکار مرگ
 و از خانه ای آواره کرده و چگونه کسی بر مصیبت فرزندان فاطمه کرم و حال
 اینکه چون و ملک و داری و ملک و جبال و بکار و نیست و دشت و در غم
 و ما بیان دریا بر غمی و یکیشی ان میگرد غریبون عن او طانهم و دیار
 ینوح علیهم فی البراری و حوشها فرزندان رسول از غم بیان و دور
 افتد و کاشند و از او طان و دینا و خود و خوشش حوا را برایش ان که میگرد
 و کشت لایکی العیون بمحشر سیوت الا غادی فی القلادین
 و چگونه دیدن که این بنده شدند بر جمعی که شمشیرهای و دشمنان در غم

الفکر

جسد های ایشان ترا پاره پاره میکنند بدو و این قدری بود **ما فخرنا**
معا سلفنا برب الفلاد نوحه شعل است رگانی اند که روشنی ایشان
 و قوت بسیار است بپایان بسبب پرورشیدن بدنهای نازنین و نیکو ایشان
 متغیر نموده و برایشان این مصیبت باید که گشتند گمان و نوحه گشتند گمان
حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام میفرمود که این را که گفتی میسم از آن روزی
 که حضرت امیر را شنیدم کردند تا حال زمین و آسمان از برای ترمیم هرگاه
 و حال که بر ما پیش از دیگران میگردید و از آن روز تا حال حال که از کرب و
 نشانه اند و هر که گریه کند بسبب ترمیم بر ما البته حق بی رحمت خود را
 حال را و کرداند پیش از آنکه است از دیده او برون آید چون اشک از دیده
 اش بر دلش جاری شود و اگر قطره از آن بر زمین بریزند حرارت آنرا فرو نشاند
 و کی که بسبب مصیبتی که بر ما رسیده محزون شود و در وقت مرگ چون
 ما را به خندش و خوشم کرد و بخوید هرگز نشاید و سر در اندویش بران
 نرو و تا آنکه در گنجی رخص کوثر آید آب کوثر از آمدن ایشان است و
 کرد و از لذت و طعمه آنقدر بکام ایشان رسد که نماند از آن
 بر کرد و اندامی سمع هر که یک شربت از آن آب بنمورد هرگز تشنه نشود
 و لقب و شقت نه چند و آن آب در مردی چون کافور و پوی شکت
 از آن ساطع است و از صلی شیرین تر و از مسکه نرم تر و از آب دیده
 تر و از عنبر خوشتر و از شیرین تر و از می آید و بر نهامی شربت
 جاری میشود و بر روی یا قوت و در و مردی غلط و در و حوض
 کوثر این قدر قدر جدا از طایفه و نوحه ریخته است که حد آنرا بیشتر از شمار
 و بوی او هزار ساله را بپوشد و چون کسی اراده کند از آن آب
 جمیع بوی خوشی بپوشد آید و آتش منده آن کوثر که را خیم که مراد

در این

در این کذاری و نعمتی دیگر که از این سمع نماند نخواهی بود که از آن جنس
 گردد و همه دوستان با آن آب آتش منده و هر کس بقد رحمتی که با ما
 دارد لذت از آن می یابد و **حضرت امیر المومنین علیه السلام** از عروج در دست
 دارد و در گنجی رخص کوثر است و او و دشمنان ما را از آن دور میکند
 و محض نیست که از جمله حکایات شنیدن آن است حکایت شد
 نوکل گشتن رسل و نوحه داده بهار بوستان سعادت جامع فروز
 و سخن و حجب باریا و محض حضرت امام حسن ای دیده خون آن را که کشت
 روز سیاه بر روی و بام نظرشان از تاب سینه ایشان
 یا قوت تر از نجوایان تر نشاند **عشق لب کی ای دل فرخنده**
 ای با دمی سرخ شربت م **الاس خفته خورده کن و بگوشان**
 خود را بدست غم کشی غایبشان **و ما در این اخباری چند و در**
 و جلالت قدر وی ایراد میکنیم و بعد از آن کیفیت شهنش است او را که
 می نایم و از حضرت پیغمبر و کسیت که در روز قیامت عرش پروردگار
 زینت داده میشود و به زینتی بعد از آن دو بهر از نور می آورند و طولی
 میل راه باشد و یکی را بر طرف راست عرش میگذارند و دیگری را بر
 چپ پس پروردگار را میگویند که امام حسن حسین را می آورند و هر یکی را
 از آن دو منبره میگویند و عرش خود را برایشان زینت میدهد همچو
 زنان گوشه های خود را بگوشش دارد و زینت میدهد از ابو هریره مراد است
 که روزی را بهی شتر سوار داخل میدان شد و گفت ای مردم مراد است
 بنی فاطمه را و او را بر خانه فاطمه بردند آن را بهی بعد از نکیت و سلام
 گفت ای فاطمه پس خود را بر او رسانید و در آن ایستاد و پیغمبر حضرت فاطمه را
 و امام حسین را بر گردن فرستاد و را بهی ایشان را در بر کشید و ایشان را

در این

دیگر است و بیکشت اسم ایشان در قریه شب شیر است و در کیمیل
 طایب طیب است پس بیکشت صفات و شایسته را از برای من صفت
 نماید چون او صفت و شایسته را نقل کرد گفت **اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله** و از همین آن ناسی مروی
 که روزی شخصی بخوری در غیر موسم آن بمنوان پیر بیکشت حضرت کمال
 آورده حضرت فرمود ایسان حاضر کن حسن حسین را که بمن از این انور شایسته
 نمایند بمنزل ایشان رفقا ایشان را بکینه ششم پس در منزل ام کاشم ایشان را
 طلب نمودم در آنجا نیز نبودند و در بعضی که می آن بود و آنجا باشند نیز نبودند
 بیکشت **حضرت رسول** من و دست نمودم و صورت حال را بفرمودند
حضرت رسول از این خبر مضطرب فرموده خاطر شد و برخواست شخصی
 از اصحاب از هر طرف درسد و تحقیق ایشان برآمد و حضرت میفرمود
 که هر که ولایت کند مرا **حسن و حسین** در روز قیامت من او را بهشت غیر
 ولایت خود هر نمودن گاه جبرئیل فرود آمد و گفت یا احمد فرزندان تو
 در باغ این دو اوج در خواهند **حضرت** در کمال عزت بجنب باغ این دو اوج
 روان شده چون بکنج رسید دید که حسین دست در گردن یکدیگر نمود
 در خواهند و از دانی در بالای سر ایشان نشسته و دستهای ایشان در زمین
 دارد و با ایشان نما میزد و چون اثر دعا حضرت رسول را دید آن دو
 یکی ترا از دهن آنگند است بقی آن پیغمبر را نمود و گفت **اسلام عليك يا محمد**
 من علی بودم از ما که آسمان لحظه از ذکر الهی غافل نشدم بر در کار عالم
 مرا نسخ که در صورت اثر دعا نمود و مرد زمین آنگند و حال چندین سال است
 که باین صورت در زمین اند و هم بیکشت کار ایشان مشغول شده ام
 و امید دارم که به برکت و شفقت ایشان پروردگار توبه مرا قبول کند

پس حضرت رسول ایشان را در دامن خود نشاند و پس ملاطفت
 کرد پس **حضرت** فرمود ای نوزدیدگان این زرتشتی سبب ترک اولی
 باین نیست شده و از شما امید عفو دار و بر فیضیه انور و در کار در خواستید
 که او را عفو فرمایید پس **حسین** برخاستند و وضو گرفتند و دو رکعت نماز
 بجا آوردند و گفتند **اللهم بحق جتنا الجلیل الجیب محمد المصطفی**
و بحق ابینا علی المرتضی و باقنا فاعلم اننا انما اهلنا و اولادنا
حالت الاذلک بار خدایا بکنج محمد مصطفی و پدر ما علی المرتضی و کن
 ما را غیر انشاء که این حکایت را بصورت اول برگردان پس روزی یکی از
 تمام نشده بود که جبرئیل با کردی از زرتشتگان فرود آمدند و آن ملک را
 بشارت دادند که پروردگار از تو راضی شده و آن فرشته بکمال
 عود نمود و بال و پر با تو برآورده و بصومع طاعت پرور از نمود و از تقدیر
 اسود و در و سیت که روزی پیغمبر بعضی از اصحاب از خانه بیرون رفت
 بطلب حسین و من نیز با ایشان بودم ناگاه رسیدیم بموضع که حسین در آنجا
 خوابیده بودند و درختی برایشان سایه آنگند بود و در آن موضع هر که کسی
 درختی ندیده بود و بعد از آن هم درخت ناپدید شد و آنی در بالای
 ایشان بود که طول آن از درخت خرابتر و ضعیفتر است آن از شتر
 خراسان پیشتر بود و همینکه پیغمبر را دید باریک و ضعیف شده و من نیز
 رسی شده و متوجه پیغمبر شد و گفت **الحمد لله الذی بعثنی حتی**
خار سالانیک پس هر خدا را که مرا از دنیا پروران نه بر دانا بیکشت
 فرزندان تو شرفیاب شد پس آن امی راه خود گرفته و حضرت
 اقدس بنوی بی بالای سر حسین آمد و طریقت نما بر دکان خود نهاد و در بار
 خود را بدیده می ایشان می باید و ایشان بیداری شدند و با به

جعلنی

میگفتند و باز خواب میفرستند تا آخوندگار شده حضرت ایش را برآورد
بفرستد خود دعا و دست میخورد و از سبیلان فارسی رضی الله عنه مروست که زود
بدر خانه نه طهر ششم آنحضرت حسین را آورد و دست ایش را بپوشید
من داد و گفت ایسا این فرزندان من کر سینه اند و من قدرت
بر طعم ندارم ایش را به نزد پدرم رسانیدم که میگویی ایش را
به دوش گرفته بخدمت پیغمبر بروم چون حضرت ایش را دید گفت ای پسر
دیدگان شما را چه میشود گفتند ای جد بزرگوار کر سینه می دهی
که طعمی بخوریم حضرت پیغمبر سه مرتبه گفت **اللهم اطعمها**
بار خدا یا ایش را طعمی برسان که او دیدم در دست آنحضرت
بهیست بسید عظیم که از برف سفید تر است و از عنبر خوشبو تر است
و از مسکه نرم تر حضرت ایش را بدو پاره کرد و نصف تراکس داد و نصف
دیگر را کبیر بن سنان کویدین نگاه بانی به یکدیرم و از زودی آنرا داشتیم حضرت
گفت ایسا که با خواهرش یقین به داری گفت علی حضرت منم
اطعمه بهیست است و نه کسی از حساب فایده نشود نمی تواند آنرا بخورد و دست
رسیده که حضرت امام حسن ششمین ترین مردم بود بر رسول خدا و در کف دست
ابلیس دست مروست که بروزی پیغمبر صلی الله علیه و آله که حضرت امام حسن را
بر دوش خفته اند و پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت ای پسر یکدیگر کی را سواری
خواهد بود از فرقه و نیز یکسو سواریست بن عباس روایت کرده که روزی
فاطمه کرد که از خدمت پدر آمد و گفت ای پدر بزرگوار حسن و حسین دست
کمانه پیران رفته اند و تا حال بنیامده اند و فرقی علی انبی نیست
که بطلب دستم حضرت این سخن را از فاطمه شنیدیم برخواست
و با جمعی از اصحاب بکعبه خیره بنی النجار روانه شد و چون بکعبه رسید

دیدند که **حسین** دست در گردن یکدیگر کرده و خواسته اند و دو ملک
به فطرت ایش ان موکلفه یکی بال خود را از شال ایش ان کرده و دیگری بال
ایش را پوشانیده **حضرت رسول خدا** ایش را بر داشت و امام
بر دوش راست و امام حسین را بر دوش چپ و بعضی را صعب
پیش آمده عرض کردند که یکی از این دو را جا و هدیه ما برداریم تا تو بسکبان
شوی **حضرت** فرمود بگذارید که ایش ان بزرگان دین و آخرتند و بخوانم
از برای مردم بیان کنم آنچه را **حق تعالی** ایش ان کرامت کرده پس **حضرت**
بعد از اجتماع مردم خطبه خواند و فرمود ایها الناس منیامید خبر دهم شما را
به بهترین مردمان از جنه جد و جدو گفتند علی **رسول الله** منم **حسین**
که **حضرت** ایش ان **رسول خدا** دست و جدو ایش ان **خدیجه** کبراست ای مردم
منیامید خبر دهم شما را به بهترین مردمان از حیثیت پدر و مادر و کشتن
فرمود این دو پسر **حسین** و **حسین** اند که پدر ایش ان **نظر العبد** **رسول الله**
علی بن ابی طالب است و مادر ایش ان **فاطمه زهرا** است ای مردم منم
خبر دهم شما را به بهترین مردمان از جنه هم و عده گفتند علی **رسول الله** منم
حضرت گفت این دو نور دیده گان من **حسین** است که عم ایش ان جعفر طیار
و عمه ایش ان آمنه و دختر ایش ان **سینا** است منیامید خبر دهم شما را به بهترین
مردمان از حیثیت شال و خاله گفتند علی **حضرت** فرمود این دو پسر
سینا **حسین** و **حسین** اند که خاله ایش ان **سینا** است منیامید خبر دهم شما را به بهترین
زینب و خواهر او آگاه باشید که این دو فرزندان بهشت خواهند بود و پدر
و مادر ایش ان در بهشت خواهند بود و عم و عمه ایش ان در بهشت خواهند
بود و خاله ایش ان در بهشت خواهند بود و هر که ایش ان را دوست
دارد در بهشت خواهد بود و هر که دوست ایش ان را دوست دارد در بهشت

اشب از میان شهر مردی پیر و دانا رفت که متقدمان مثل او ندیده و متفرقان
 مانند او نخواهند دید و در شبی متوجه بارگاه **احمدیت** شد که مری علی
 در آن شب وفات نمود و عیسی بن مریم در آن شب بستان عروج کرد
 و شروع نمودند به پان نمودن بعضی از منقبات **حضرت**
 انبیای ذکر مدح و منقبات پدر بزرگوار که بر روی غایت نبوت و نبوتیکه
 جمیع اهل مسجد بگریه درآمدند و خود شش و ده ن از ایشان برآمدند
 ای مردم پدرم است را بدین **حدا** دعوت می نمودن نیز ایشان را
 میگفت پس مردم ای که از روی رضا و رغبت بوی پیچت کردند چهل هزار نفر
 بشرکت پیچت وی رسیدند و در آن وقت حسن شریفی بسی معیت سال
 رسیده بود چون خبر بگریه رسید پیچت هزار نفر متوجه عراق شد
حضرت نیز تائید اسباب حرب نمود و به لشکر خود بفرمود
 از کوفه بیرون رفت و معویه را چهار سالگی **حضرت** **حاج** **حسین**
 نوشت که هر که از وی برگردد در نزد من عزیز و محترم خواهد بود و صاحب عظیمه
 و اموال بسیار خواهد بود و هر که او را بقتل آورد یا بگیرد و دشمن خود را با
 تشویق خواهد نمود و بنوا ترسل و بسل آن مکار بآن من دشمنان بکار
 تا اکثر و ساری کوفه از **حضرت** **حاج** برگشته بایل بجا دیده شدند و **حضرت**
 در چند مرتبه امیر جمعی را تعیین نمود و بر سر آنها و به دست و ایشان
 دین بدینا فروخته و به شکر معویه متقی شدند چون **حضرت** **دا**
 که کوفیان در لفاق و جید اند و بیک بایل بجا دیده اند حیران شدند و از برای
 فی القدر ایشان بک ایشان را در سبایا و این جمع نمود و گفت مرا بکسی
 و جدال نیست و سلامت و جمعیت کنند در نزد من بهتر است از **حضرت**
 و پریشان ایشان و چون آن منقبات را از ایشان را از امام علیان شنیده

بیکدیگر نگاه کردند و گفتند از کلام او مضمون میشود که اراده صلح با معویه دارد
 و ایشان را بکثرت خاطر این بجه که بر او بشنوند و در مقام یکدیگر و اتفاق
 در آیند و این خبر بگریه رسید و به این سبب در نزد او محترم باشند
 چون بفهم ناقص خود است شام را یک مصلحت از کلام آنحضرت نمودند بگفتند
 مطبوعی که مکتوبان ضایع ایشان بود فرصت غنیمت شمرده بروی مشوریدند
 و بر سر آورده **انما** **لجنا** **رب** **کریه** هر چه پیشند فارست کردند حتی بعضی
 آنحضرت که بر آن نشسته بود از برای پای مبارکش کشیدند و ردای آنحضرت
 از دوش وی برداشتند **حضرت** چون آن صورت را مشاهده نمود بخیلی
 از شیعیان سوار شده متوجه مدائن شد و در انشای راه جراح آن
 اسیدی که در کین نشسته بود بیک در پیرون تاحث و بخوبی بران مبارک
آنحضرت زد که با شتوان رسیدند تا از نهاد **آنحضرت** برآمد و جمعی از ملا
آنحضرت جراح ملو ترا گرفته پاره پاره کردند و **آنحضرت** را در کوفه نهادند
 در صحرای کشتینده به این بروند و در آنجا جراحان بجا بزم و میشتغال
 نمودند و روسای کوفه بجا دیده نوشتند که ما مطیع تو ایم و در ترم متوجه
 شو و چون نزد ماری **اما** **حسن** را گرفته بزمینیا هم چون **حضرت** **شیخ**
 از برای اتنا حجت باز آمد بکوفیان نوشت که آنحضرت عیسی و از عفو
 الهی ترسید و بیک بخیل نباید جعیت نماید تا بهما در ویم بیک متفرق
 مگر قید که احرار ایشان متشیعی شده اند **حضرت** را بخی شده که با چا
 با معویه صلح نماید و بشهر و ط و عمووی که ذکر آنها در اینجا جای ندارد است
 مرصه که گفت و با خواص خدمه و ملازمان خود داخل مدینه شد و در آنجا ساکن
 گردید و چون مدتی از زمان مرگ گذشت معویه به نظر اطمینان در مقام
 خدمه و یکدیگر برآمد و جمعی را باینجه که بر علیه شیعیان آن متقدمان می نمودن

شپه چون زده قریب بسی چهل نفر از ایشان را بقتل رسانیدند **حضرت**
 از آن حرکت استشمام را بکینه نقض نمود و به اتفاق عصبه از آنجا
 به شش نزدیکی دید رفته از آن حرکت شکایت نمودند و میامید میفرمود
 گفت **حضرت** نظر باین طینت و صفای طوبیت خود میفرمود و قبول نمود
 بدین معنی دوست نموده و در رفیق به نیت به نیت از راهی رفت گذرش
 بموصل شد و در آنجا در خانه شخصی که دعوی محبت و دوستی بان **حضرت**
 می نمود فرود آمد و قبل از نزد آن **حضرت** بکینه او میامید و دید او را باطل
 نموده بود و شش نزدیکی به نزد وی فرستاده بود که در وقت فرست
آنحضرت را بان زهر شمشیر کند و آن ملعون دین خود را بدینا فرود شد که تبه
 در خانه خود زهر بان **حضرت** خورائید و در هر تبه آن امام مؤمنان بگور
 شدی و آواز پروردگار طلب شفا کردی **حضرت** عجیب التعمیر
 او را شفا عطا نمودی تا آخر **حضرت** و موالیان او از عمل منربان مطلع شدند
 و بعضی از مجتبان آن **حضرت** میزبان را بکینه واصل نمودند و تفصیل کیفیت اطلاع
 میزبان را اینجی خالی از فائده است پس **حضرت** بگور و نالان اموصل
 روانه بدین شد و والی بدین در آنوقت مروان حکم بود و پیشینه از زهر
 چهل به نزد وی فرستاد و نوشت که پادشاه روم این زهر را از جنه
 من فرستاده و اگر قطره از آن بدریای حقان افتد با جور آن آن می شود
 باید بهر تبه بری که دانی شب بیتی از آنرا **امام حسن علیه السلام** چنانی و او را با
 و جدا دشمنی مروان بعد از اطلاع بر آن میامید و در صدد قتل آن **امام**
 برآمد و در کیفیت آن تدبیر است می نمود تا آخر طوبیت زن دلا و بگور
 آن ملعونه زن **امام حسن** جده بنت اشعث که با سحر و جادو فریب بان
 یزید پسندیده و آواره حسن و جمال ترا شنیده و بر تو عاشق شده و شمع

بگور علی التوام در آن روزی وصال است و این مقام **امام حسن** در جاست
 شش نشود اندک باید او را دفع کنی تا وصال یزید برسی آن ملعونه با کاب
 و بیست است آن کا ز به فریخته مال و جاه و پیوی شده حق محبت و بر سر
 معشیت **امام حسن** را فراموش کرده دل در یزید است و عازم قتل **حضرت**
 گشته **حضرت** پس مروان زهری که میامید و به از جنه وی فرستاده بود به نزد
 وی فرستاد و آن ملعونه قدری از آنرا با عمل استخاره **امام** خورائید
 آن جناب از خوردن آن برگزید و تمامی آن شب تنی میکرد و در وقت
 می کشید و چون صبح شد به دار الشفا می بردند آن یعنی بروحه **امام**
 رفت و بعد از وی دست شفا و مایید آن خود بقبر می شفا یافت بار بگور
 آن سیکر ل قدری از آن زهر را بر طبقی چسبید مایید بان **حضرت** و او را
 نمود و این مرتبه بگوری و پهای آن **حضرت** زنده از دفا اول شد
 و از شتم به صبح ناله و فریاد میکرد چون صبح شد دیگر باره بسبب مرقه مظهر
 بر گرد رفته به برکت او شفا یافت و در حق اسما بدین شده از شفا
 او بیرون رفت و چند روز بکینه تبدیل است و با جمعی از خواص خود بموصل
 و در شتم گوری بود که بنیت دشمنان علی است بود شنید که **حضرت**
امام حسن علیه السلام بموصل آمده با خود گفت که هیچ بهتر از آن نیست بگور
 با او طرح دهشتی انکم و بوقت فرصت او را هلاک کنم پس آنجا
 که داشت بزرگ آب داده بموصل رفت و بعد از رسیدن بگور
حضرت اطهر رطلی عقیدت نمود و هر روز در عقب وی نماز میکرد
 و احوال می شنید و بیکر است و در آنم شطرت **حضرت** بگور
 آن سرور از نماز منع شده از مسجد بیرون آمد و برود و کانی که در
 حال بود نشسته و پای راست بر بالای پای چپ انداخته و بقتل و حد

حضرت امام حسین کرد و روی بر روی امام حسین نهاد و هر دو بگریه
 در آمدند و از گریه ایشان فغان و فحوش از حضرتان برآمد پس یکی از
 گفتند یا بن رسول الله ما را از حدیث معراج خبر دهید **حضرت امام حسین علیه السلام**
 فرمود که خدایم خبر داد که در شب معراج مرا بروفت جان بر دهنه و در وقتیم
 در بلندی یکدیگر سبک اندازدی از هر حد و سبزه دیگری از با تو سبک
 که شمع آتش دیدار را خیره میکرد از جبرئیل پرسیدم که این حضرت با کسیت
 گفتت تضرع سبزه حسن و تضرع از **حضرت امام حسین** گفتم هر دو چرا بیک رنگ نیستند
 گفتت یا حبیب الله در این تضرع که گفتن آن اولی است **حضرت امام حسین**
 در آن زمان تضرع جبرئیل گفتت چون حسن را بر هر شهید خواهند کرد و در
 آن روزش سبزه خواهد شد **قالی** تضرع را سبزه آفرید و چون **امام حسین**
 بضرع تیغ شهید خواهد شد و در دم رفتن رخساره مبارکش از جوان
سرخ خواهد شد **قالی** تضرع را **سرخ** آفرید **حضرت امام حسین** آن وقت
 و روی بر روی برادر نهاد و هر دو بگریه و ناله درآمدند بخوبی میگریستند
 و یکدیگر دوا میکردند که احدی بر طاعت نشاء ده آن نبوده و از گریه دوا
 ایشان ترشنگان و جنبیان و وحشیان و مرغیان هوا و پاهایان و
 و اشجار و اجار و در و دیوار و اجاق و فتنان و دیگر گوشه **سید** برادر چون
 سبب اشک بر گریان و ناله آن بودند و لهذا **سید** و از آن **سید**
یا رب هر شهید جهان **بسم الله** پس امام حسین از برادر پرسید
 که مرا خبر ده ترا که زهر داد و حضرت فرمود ای برادر هر کس مرا زهر داد پسند
 خود خواهد رسید و خوش ندارم که او را رسوا کنم در خلوت اسرار طلبید
 و بوی گفتنای پنهانی ساز کار وای سنگین لاجفا کار آخر چه بدی
 از من نسبت تو صا در شده بهی که طفلان مرا میترسید کردی و حق صحبت

دیرینه

دیرینه چون معاشرت را فراموش نمودی آن بوی سبب بی تیرگی نه
 چنانچه ای کسی بی کسی گشت
 تو دوست مگرد من خود گیر مرا
 و آنکه چو منی با روفا و
 کس و دشمن خویش را چنین دراز
 پس گفت بدان ای چچا که فرزند ان و برادر انم را از سر تو آگاه نکردم
 و پرده از روی کار تو برداشتم و موهنه ترا بکجه قیامت گذاشتم و در
 دین نیز بسزای خود خواهی رسید پس روی از وی گردانید و گفت ای
 بی شرم از نزد من دور شو و میدانم که مرا و مقصودی که در دل داری با
 ترسی و از چنین شده زیرا که چون او را بنزد معاویه بر دهنه گفت ای ملعون
 تو با فرزند **رسول الله** در مصحوب دیرینه خود چکری
 کرد که او را به بدترین حالت بقتل رسانید پس **حضرت امام حسین** گفت
 و گفتنای خواهر فرزندم قاسم را و ضریک و چون **امام حسین** حاضر شد او را در بر گرفت
 در وی و دی را بوسید و از زنا کر سیت پس دست او را گرفت سیت
امام حسین داد و گفتنای برادر من و عذر حضرت را مرا که گفتم و او را
 سپردم باید نظر لطیف و شفقت از وی دریغ نداری و چون وقت
 امامت و برابری سپاری در آن وقت فغان و نزاری از هر دو یکسان
 حصصت بر آمد و **امام حسین** زار زار بگریست و گفتنای برادر قبول
 کردم چون شب شنبه سیت نه صفر از کدها آن **حضرت** و کون
 دیدم بر هم نهاد و پشوش شد و بعد از زمانی چشم باز کرد و بیک برادران
 و فرزند ان و خواهران در بایین وی جمع بنظر حسرت و رایشان گریست
 و زار زار گریست و گفت **استودعکم الله و اقرء علیکم السلام**
 شما را بکند اسپردم و سلام من بر شما باد و با **امام حسین** گفت ای برادر
 برادران و خواهران و فرزند ان را بتوی سپردم و باید ایشان را

داری و جانب ایشان را خود بخاری و چنانچه قصیری از بعضی سرزمین عفو کنی و بکند خاکی را از آن
 در گذری و دوا بکنیم تا دوا بماند
 ای برادر حق پریم و دل بر دایم
 وقت شد که غصه و غم و آزار هم
 برغم دشتی عالم با خیم
 و شهدای محمد رسول الله
 بالذی فی الا علی
 شوق و ذوق بر دوش بخت شد
 فخر ایران در ایران صدایگر دینا
 بنده گرد و کوزه در آنوقت از دور و دیوار ناله و فغان بگوشش آید
 و استعداده و توانایی
 از شوق پیش بگردد و کشتن
 یعقوب و اریه و محمد
 مرویت که چون اوردن کرد به جمع بنی ما شدم که در کوه قبری بر آمدند و نام
 حسین علیه السلام در سرتیغ در پیش روی یکی ایستاده گفت آه وادیا اذهبن
 و اسماعیل طیب عاقلی و اساک محفوظ و انت صلیب آیین بعدین
 سرور در دهن خواهم بایده و بدن خود را خوشتر خواهم کرد و حال اینکه سرور
 در زیر خاکست و بدن تو برهنه بر زمین افتاده خلافت ابی مانتقت
 حاتم علیه و ما هبت صبا و جنوب و بر تو خواهم کرست ما دمی که
 علم منی خواند و با و صبا و جنوب بوزد بکای طویل و المذوع غیره و
 بیدار و از قریب کریم بر تو طویل است و اشکهای دیده من چون باران
 بسیر و توان من دوری و غربت بر من نزدیک است غریب و اطراف
 البیوت یحوطه الا کل من تحت التراب غریب ای در تو غریب و حال
 اینکه اطراف و جوانب خاندی مدینه بقر تو متصل است و این سبب

انست که هر که در زیر خاکست غریب سپاس شد و اگر چه قبرش
 و خویش از نزدیک باشد اروح بفتح ثقا اعدا و بمله کیک
 و دمع المقلین سکوب و شب را بر دوز و روز را بشت م
 می آورم با غم و اندوه در حالتی که اشکهای من ریخته
 فللعین منی عبرة بعد عبوة و المقلب منی نینة
 از برای چشم من اشکهای ریخته است و از برای
 دل من اندوه و ناله بی پایان
 تمام شد بجز چهارم از سر سرور
 انقلب کعبه انوار شریک
 سواد قدر و انوار غفره
 در یوم بخت شنبه
 شنبه شریف المظفر
 ۱۲۰۲
 و بجز خواسته
 بجز خواسته

مجلس خیم در رخسار سید الشهدا علیه السلام

بمکه شرفه و آنچه در عرض راه رو داد

بسم الله الرحمن الرحیم

خدا را یا من اعظم مصیبتنا عصبیه صاحب الاخوان والاشجان
وسید الدعدان الحزون الکرب وشمس العبد المطلب خامنه
کتاب السعادة وناجیه مصحف الشهادة المجاهدین فی سبیل الله
ثالث شریع لا اله الا الله الذی یشیخ فی مصیبه خاتم الانبیاء

و غیر الاحفیاء و غیر ذیینه سید الاوصیاء و اشرف الاولیاء و
علیه الارض و السموات بدیع عزیزه و دماء الدی سقط مصیبه
القیوم الخواء و الحزنه و البلاء و المذبح بارض کربلاء امیر الاسراء
و غریب الغریاء و ذی موج البحرین و النجم القومین ابی عبد الله الحسین
و نقد مک الله یمان من اجل ذیقنا علی ابی لثادات و منع الشما
و شفیع الاقدیرم العروضا و ثماند شیعتنه الی محبوبات الحنات
قیل العبرات و اسیر الکربات و ذوالعینین و قبله الحرمین ابی
عبد الله الحسین یا لها من مصیبتنه من هو راسه و مقطع جسمه
علی لثراب موضع و اهله عن لفافات منع القتیل القمان الفقیه
عن الاولان المذبح الطعین و المقطع التین نور حدقه غمر
الغالمین و المبرور من کل شیء ابی عبد الله الحسین و داسفا من
ذیته من بکف علیه و حوش الفقار و دندبه جن الشهور و
الامطار و اخلی من وجهه الدیار و ایتیم اطفاله الصغار و شک
اقه عندا میا سید الابرا و زوجها جید الکوار سید الثقلین
و خمس الخافقین ابی عبد الله الحسین اء من مصیبتنه اء من
محنه و بلیته و اویلا من کربه فرعت جمیع الاسماع و ملات
کل التواحی و الاصقاع ما من عین الا و منها بایکة دعا من
الاولیها و اعیه ختیقت منها صد و الاجاب و احزن
منها تلرب لتابعین و الاحباب و هو مصیبتنه سید الکیانین
و ذیته نحو الثقلین المقتول یرم الاثنین ابی عبد الله الحسین
و اخو جود و حجر توبه و یار
از کت سید دل بدرت ذی

برخیزد شمع خوار گشت و بخت کین
تا هم نشاند ز خون جگر به پین
سجی و با آتش زنده عابدان
دل غمیت تا قنای است با ام
زان که لعلی دم که بر کمر شگفت
زان که دایمی هم که بیای و غلبید
از در و جان جگر بران کز
بر باد و غنای شکست تو از چشم دود

در حال شست و دکن پندارین
مهر و دوس بر باد و بادین
از موج اشک خجسته سجادین
از دل برین زار چه نیست پان
نخل سار غم غزا است پان
صدیش برکت و درکت پان
لبه بی فلق تا و چکا شست پان
صد و جلد فرات رود است پان

ای برادران مصیبت کرد از غم مصیبتی است که هیچ دیده به آن کوه
مصیبتی در خاک آن دنیا ندیده و هیچ کوشش شل آن در هیچ قرن از هیچ زبانی
نشسته این چنین به جراتی در میان بنی آدم هرگز داشت مکر و دیده و
این چشم زخمی به اهل اسلام برسد چه دروغی که واقعه کربلا بر جان هوا داران
اگر چه رسول الله صلی الله علیه و آله که گذشت و چه غمنا که قضیه بر شورش
اندک شست و جنت و بلا بر دل های شیعیان و پیران خاندان مروان
انگاشت چگونه میتواند شد که اندوه این ماتم از کانون سینه های
معاشر شیعیان که آب و گل بحیثیت آل محمد صلی الله علیه و آله در مزارع
ما کشته پروان رود و بی بیات انفسی حسینا با لطف
جمل لادین حوله الاطفال کلا لا یجمل الی الله آیه فراموش گشت
کردن بنی را که در محوای کربلا در میان خاک و خون بر نهاده و
آیه فراموش خواهیم کرد ابدان مطهره یاران و برادران او را که مانند
ستارگان درخشان در حوالی جبهه او در زمین ماریه فکند
بودند انفسی حسینا یدم سیور بر نهاده علی الزحیح مثل ابد و فایده

البدو آیه فراموش خواهیم کرد و زویر که کوفیان سپید و شامیان بد این در
آفرین سر حسین را به بیخه کردند و مانند شب چهاردهم خورشید را
شهر بشهر و دیه با در کردند انفسی السبا یا من بنات تحمل بهت کن
من بعد اقصیانه والحدیة آیه فراموش خواهیم کرد و سپیدان از دستان
رسول الله صلی الله علیه و آله را که با وجود آنکه پرده نشینان سوادق عزت
و عظمت بودند ایشان را برهنه و بی چادر در میان نهادند انفسی خود
فی القراب تعفرت بنفسی جسر ما بالعراء تعفرت جانم فدای رزق
که بر خاک افتاده بودند و در و جرم فدای بدنهایی که برهنه در میان انگشت بودند
بنفسی رؤسا معلیات علی لقنا الی الشام یهدی باوقات
الاستة جانم فدای سرهای باد که بر نیزه کرده بودند و هدیه از برای
یزید عید بشام می بردند بنفسی شفاعة ذابلات من القاءة و لفظ
من ماء الفرات بقطرة جانم فدای لبهای باد که از تشنگی خشکید
بودند و قطره از آب فرات کشیدند بنفسی عیونا غا غرات شوال
الی الماء منها نظرة بعد نظرة جانم فدای دیدمانی باد که فرو رفته بودند
از تشنگی و هر ساعت بر آب فرات کشوده می شدند و بکرت در آن
میشکستند ای برادران شافعی با وجود آنکه روسای سنیست و دوز
تشیع بر نهاده و سببی از ایشان را در ماتم امام حسین علیه السلام گفته است
و لبی از نهاده و غم غم از این مصیبت نموده است از آنجمله بخت پرست که این
از او است تا و تبلی والعراد کید داتوق نومی والقران عجب
چه نه که در دل بن پر و ن می آید و چه حزان و غم که در دل بن می نموده است
و خواب بن تبدیل شده به بیداری و بسا عجیب است که دیگر را نخواهد
و عینا نفی جیبی و شب لقی قصار یف ایام لحن خطوب و از جرم

حایات

که جسم را کاهید و موی می رسد مرا سفید گردانید امور غیبه شنید است
 که از کوشش ایام حادش شده **فمن مبلغ عنی الحسین رساله و ان**
کوهتها انفس و قلوب کیست که از جانب بن کین پیغمبر
 و اگر بعضی نفوس و قلوب این معنی را ناخوش دارند هیچ بلا جرم گات
قبضه صبیغ بماء الاچوان خضیب بنم حرا بان حسین
 که بی اختیار و گناه او را درج کردند و او را بکون خود غلط نیندند بخیر که کوی
 بر این در باب ارخوان رنگت کرده بودند **فلیس فی احوال و لا روح**
و لیغسل من بعد الصبیغ نجیب آه در وقتی که لشکر کفر بر او غلوم داشت
 او را کردند حدای شیر و نیزه چیده شد و شینه اسب پستان برید
تولدت لذلک الدنیا ل محمد و کادت له صمم الجبال تذوب از برای
 آن محمد و دنیا لرزید و نزدیک بود که کوههای محکم و سنگهای سخت کشت
 شود و غارت بخورم و اشتهرت کواکب و هتد استار و شتیون
 در نصیب آل رسول تسبیح الله علیه و آله ستارهای آسمان بر خور لرزیدند و درو
 از آنها بر طرف شده و فرو رفتند و چه پر دانه که در این ماتم دیده شد
 و چه چهره و چاه که درین غم چاک شده **یصلی علی المبعوث من الهام**
 و بغری نبوه ان ذالعیب از جوی میب که صدوات و درود بر خور
 میفرستند و او را تزیین و از فرزندانش میکنند **ان کان ذنوبی حبتا ل محمد**
فذلک ذنب لست منه التوب اگر کسی در وقتی که از این
 از این کنه توبت بخواهم کرد و هم شفاعتی بود حشری و مؤمنی دایما
بدت للک اخطوب و ایشان شفاعت کنند و حشر در وقتی که
 صعب از برای خدایتی رود او را بشود و با ستفاده است بشود که اکثر
 مؤایف حبتا بر غلوم پس نوحه کردند و لولای تزیین بر سر یا نموده و علی

رضوان الله علیه بسیاری از حکایات ازهای ایشان و اشعار که در نوحه
 آن شنیدید که خوانده اند در کتب خود نقل نموده اند از آنجور بعضی کتب معتبره
 از جمله بیت حوران روایت شده که چون حضرت فز کائنات از کعبه بیرون
 هجرت می نمود با اصحاب در خیمه ام معبد خاندن فرود آمد و حضرت انا و
 شیر خواش فرمود ام معبد عرض کرد که کوفته اند ما را العجوز کرده اند و غیره که
 ناغری که اصحاب شیر ندارند و از ضعف قادر بر حرکت نیست و دیگر که
 و خیمه نیست **حضرت فرمود** هر از حضرت ده تا آن کوفته را بدو شتم چون حرکت
حضرت دست بدارکت خود را بر پستان آن کوفته گذاشت و فرمود
 رسیدن دست مبارک **حضرت** شیر از پستان او فرود گشت
حضرت فرمود آنچه ظروف داری حاضر کن ام معبد هر چه ظروف در خیمه داشت
 با ظروف تبدیل نمود و **حضرت** از شیر آن کوفته برد کرد و هر که در آن
 بود از اصحاب پیغمبر **الله علیه و آله** و غیر ایشان از آن شیر خوردند تا سیر
 و چون روزی بسیار گرمی بود **حضرت** بایران در خیمه آن کوفته که دند و بعد
 پیداری **حضرت** آبی طلبید و در زیر درخت خاری که در قرب خیمه بود
 مضمضه کرد و آب دهان خود را زیر آن درخت ریخت و چون از مضمضه
 گفت از این درخت آسور غنیمت چند بطور خواهد رسید پس **حضرت** برخواست
 و در رکعت نماز یکی آورده ام معبد گفت من چپ دستم خفا این اعمال نجیب
 کردیم زیرا که در وقت هرگز وضو و نماز ندیده بودیم و چون روز دیگر رفت
 دیدم که آن درخت بنده شده و بسیار بزرگ گردیده و خارهای آن
 فرو ریخته و شاخهای بسیاری به سر آمده و ریشهای بسیاری روی زمین
 زمین دو اندیده و هر کهای سبز به طراوت بر آن ظاهر و بعد از آن سبزه
 بسیار بزرگ از آن بهر رسید که در به شبیه بنبر بود و در شده مانند اصل

و در سینه و در و پهای خود را مانند نقره صفت میخراشید و در
 خود میزنند و جامه های سیاه می پوشند بعد از آنکه کت نهایی سفید می پوشند
 محمد (علی) از این غم شکسته و در هر طرف دلش این مانت میخورد و بعدی است که در این غم
 عزاداری بجای می آید و در کوفت می آید است از این غم زانها می آید
 نه دل بکشت و درین جور غم دل
 بس که کوفت بخت ایشان زنده و در صیاب و غم دنیا و آخرت میدهد
 بایشان باشد باید در هر وقت خصوص در آیت محترم در روز و در
 و نه در بهر قاری باشد
 به شش پر آورند و نه کانی
 اگر بکشت کنی خوش را در کشت
 عزای بسطی نه طهر عزا دارا
 رشک هزار گوشه زخم گرفته اند
 تا بکشد این جز خرم گرفته اند
 بریزه اهل عربده برچم گرفته اند
 شیه کند لباس که مانت گرفته اند
 علی الحسین غریب الدار و الوطن پس زنده کنید ای شیعیان
 بر حسین اداره از خانه و وطن خود و بگو علیه طریقا بالظوف علی القضا
 محتضب الاوداج والدقن و کیه کشید برادر هائی که در پیمان کرمان
 بر روی تربت اشتهاده و خون از صقوم دی جاری بود و بگو علی
 صده بالطف برضه خیول هل الجفا ما یخفن و کیه کشید
 بر سینه و کت هم ستوران اهل عدوان آنرا خرد و کرد و بگو
 علی داسه بالرج مشتبه الی یزید العین الفاجل الکی و کیه کشید

والمقصد

بر سینه و کت

بر سینه و کت او که آنرا بریزه کرده بودند و از برای نریزید کنند زان می بردند
 و بگو علی ایات رسول الله علی بنی السلام ایشهر و ن فی الامضاء
 والممدن و کیه کشید بر دشمنان رسول الله صلی الله علیه و آله که اولاد و لیکن
 ایشان ترا شتر بشهر و دیار بیدار کرد و اندیدند و بگو علی السید التجار
 معتقلا فی اسوه مستند لا نأحل البدن و بکینه بر زمین انداختند
 که او را اسیر کرده بودند و بجل و در بچرخ بسته بودند بخواری و زاری
 او ضعیف و کیه کشید بود و اختفایه و احزان لا ینتبه سکنه
 خاسر و الدمع کاملدک کبی ای سوزش دل و خون داند و از برای
 و شرمایم حسین عیالت نام سکنه در حالتی که برهنه بود و اشک از دیدن
 او مانند باران جاری بود ای برادران می دانیم کدام زبان و مکده نام
 طاقت و بیان شرح احوال مصیبت زوکان کرمان گویم و تصدیق در آن
 که گفتن حالت شود و زبان
 شد آنچه نشد بهن از به و فغان
 اصیب ذرا و المصطفی
 بمصیبه محمد حزین کل یوم مجددا آه اهل بیت مصطفی مصیبت
 عظیمی گرفتار شدند و هر روز اندوه من بر ایشان تازه میشود و آه
 خادای روز هم فیکتیهم لا تم نخزی و ذخری و سودی
 مصیبت ایشان دل مرا که احسنت و من دایم برایشان سیریم و چون
 کریم و حال ایشان فخر و ذخیره و آقا یان شدند که لهم بالظفر من
 جسد مسو بل یقصل لتقع عریان و او بی چه بدنه که اهل بیت
 مصطفی برهنه و پاره پاره در زمین کرمان اشتهاده بودند صلی علی
 الارض هربا بعد عتی نه بلا حنوط ولا غسل حاکمان از روی
 خواری و زاری بر زمین اشتهاده بودند بی حنوط و غسل و کفن با و جوهان

غوث و مرتبه که در پیش خدا و رسول داشتند ای برادران کی کسی را
یا رایی نیست که ایشانی را در جزیر بر آورد و کی دست را
وقت است که اشیاء این وقایع را بر شسته بخیر کشد

کمی که کنم از غوث تو را تا که شمر ز حکایت کردم حرکت نیست بدلت چنین گفت از مصیبت کرب جان کرد حدیث شرح شد و تپه بر آید	مال کی دهم لطف شکیبایی بشیعیان خبری یزید غم و جان کیم چگونه واقعه کرد که کشم غم را ز چشم ستم خون دل روان کرد زین بشویش و شیرین بهان آید
--	---

ای برادران بشنو از سره بی که در خدمت امام حسین علیه السلام می بود
و از مدینه تا کربلا آن دلتان از حضرت را بخورد لب یکجا که آن سهر
با کرده بود و از آن چه ظلمتی از مظلوم رسیده تا بدانی که دیگران چه کرده
نواهند بگو در بعضی از کتب معتبره اصحاب روایت از سید بن سبیت
که از مخلصین امام زین العابدین علیه السلام بود که بعد از شهادت حضرت
سید شدند آن بچه شرف شدم روزی در طواف بودم دیدم شخصی پید
که روزی او مانند شب تیره و تاریک شده بود بگو که کجایم و کیست
و میگوید اللهم رب هذا البيت الحرام اغفر لي و ما اغفرتك تفعل

ولو تشفع سكان السماوات و ارضك ای برادران این خانه و مردم
پس مرز و ادیان نمیکنم که مرا پناهنده ای و اگر چه سکان آسمان و زمین
من نشد چون مردم این چهار است را از او شنیدند از طواف باز ماندند
همه بر سر او جمع شدند و گفتند دای بر تو اگر تو شیطان باشی نباید
از رحمت خدا بیوشتن پس بگو تو کیستی و کجای تو هست آن شخص که سبیت
گفت ای قوم من غم میدانم که چه کنایه کرده ام و چه جانی بعل آورده ام

اسرار کرد که بگو چه کنایه کرده و مرتب چه عمل کرده گفت من رویه
تیره روزگار از مدینه تا عراق سربان امام شنیدم آن بودم و لب یکجا
و ای نهنگ که در باره کنایه آورد و آن حضرت را بر جبهه بود که در و شکیبایی
میخواستند و صوب زندان را میگردانیدند و در دهن میگذاشتند و در
آن بر جبهه میبندی بود پس نیکو در آن بهانه و نوازش آن بکدی بود که
دیدم را خیره میکرد و من بدست شفا دست پناه در آن طبع کردم و در حد
آن برآمدم که بنیچه آنرا بدست آوردم هیچ طریق این مطلب نیست تا آنکه
امام حسین علیه السلام را با یاران او شنیدم کردند و بعد از آن مطهره ایست آن را
در سجای کرد آنرا گفتند و آن زیر جامه در پای مبارک آن حضرت بود
آواره مرا بر آن داشت که خود را در مکانی پنهان کنم و چون شب در آید
خود را بخش آن حضرت رسیده و قصه خود را حاصل کنم پس خود را در
در موضعی پنهان کردم و چون شب شد از آنجا بیرون آمدم و خود را در
قتال که بدنه می شنید و در آنجا افتاده بودند در سیدم دیدم آن حوا از
او را آن ابدان منوره روشن گردیده و آن بدنه می بی سهر مانند تار
در دشت آن در آن محراب افتاده پس شفا و دست و کمرای مرا بر آن داشت
که بدین امام حسین علیه السلام را در آن میان بگویم و بعد از جامه دایر دارم پس
در میان آن گشتگان سیکستم و بهر یک نظر میکردم که کلاه سبب منور
امام حسین علیه السلام رسیدم فوجدته مکبوا علی وجهه و هو جثه بلاد
پس در آیدم جبهه بی سهر بر ردا شده و نود و مشوق و نور آن
بر اطراف هوا و زمین تا پید مر تل بل مانه و الزیاح صافیه علیه
و در خون غم غنیده و با دای بر آن و زیده و کرد و غبار بر آن افتاده
پس چون من خطه او نمودم دیدم همان زیر جامه را پدید و آن نبی

مصیبت من بی دست سرچشمی پری
 دید ایند که بر من دامن پست من
 درین صحرای سیه و خمرنداریه که **حسین** که در میان امت گذارشته
 بهر چه در این دای پر جا چه در محنت کشیده **یا جداه قتلوا الله و جلالنا**
یا جداه در جوار الله اطفالنا ای جد بزرگوار که استم که مردان ما
 کشته و طفلان ما را فرج کردند **یا جداه** سبوا الله لنا اثنا یا جداه
نهبوا الله رجالنا ای جد والا بتو رفتیم که زنمان ما را برگرد
 و احوال و اسباب ما را بترست بردند **یا جداه** یعز الله عليك
 ان تری حالنا و ما فعل الکفار بنا ای جد نیکوکار که استم که
 کرامت که کیفیت حال ما را بدانی و شرح مصیبت ما را دانستی
 ما که زنده بشدیم پس آن بزرگوار زمانی بود در آن امام مظلوم رستند و
 بر مصیبت و محنت او گریخته گاه **یا جداه** خطابت پیغمبر کرد و گفت ای
 بزرگوار دیدی که اشقیای امت تو را فرزند من چه کردند ای پدر آبرو را
 میدی که از خون من **حسین** بآن خضاب شده بگیرم و خوش
 خوی را بآن خضاب کنم و باین هیئت با پروردگار ملاقات کنم **یا جداه**
 خضاب ای فخر از خون من **حسین** بآن خضاب کن ما نیز چنین
 خواهیم کرد و باین هیئت با ملک ممانت خواهیم نمود گاه دیدم
 پیغمبر الله علیه و آله و مرتضی علی و فاطمه **یا جداه** حسن از خون من که
حسین بآن خضاب شده گرفتند و صورت و گردن و سینه
 و دستهای خود را تا مرقی بآن خضاب کردند و پیغمبر الله علیه و آله
 فرمودند **قد یتک یا حسین** یعز الله علی ان اذاک مطلق الی
مرقل الجبین و اعی الخرمک و اعی اعلی فقال قد کانت الی قول
 داشت طریح مقتول مطلق الکفین ای **حسین** جان منی تو را و کبرایم

حسین

که بر من

که بمن کرامت که تریابی سر بر روی خون آلوده بینم و بر من شوق است
 که ترا بیده حلقوم و بر رو افتاده مشا بده کنم و منی تو انم و بد که ریکت
 صحرای عوغل لباس بدن ترا پوششینده باشد و منی تو انم و بد که جسد تو
 سرد و دست و پاهای آن گنبد باشد ای **حسین** جان من که دستهای ترا
 که قطع کرد **حضرت امام حسین** علیه السلام حکایت مرابا جد خود بیان کنی که وقت
 انقضای عمر او در میان کشته گان **حسین** علیه السلام **رسول الله** علیه و آله
 که این را شنیدند زار زار گریست و درخواست بخشش **حسین** علیه السلام
 آمدند گاه دیدم بر بالای سر من **حسین** علیه السلام در نهایت محنت
یا جداه یا جدای که قطع بدین طایفه ما جبرئیل و ملائکه الله
اجعون و بتلاوت **بما اهل السموات** ای سربان چه ترا بیان دارم
 که قطع کنی دستهای ترا که همیشه جبرئیل و ملائکه مفرقین می نویسند
 و اهل آسمان و زمین بآن تبرک جستند ای ملعون آنچه با فرزند من کردی
 بود پس نهی که دیگر تو مرتکب این عمل شندی خدا روی ترا سیاه کند
 و دستهای ترا قطع کند و ترا با جفتی که خون فرزندان مرا ریخته اند محسور کند
 هنوز داری **یا جداه** تمام نشده بود که دستهای من قطع شد و پاهای من
 شل شد و روی من آنچه که می پسید چون روز من سیاه شد و با جبرئیل
 خود را با من رسانیدم و حرم خدا را شفیع نمودی سازم و میدانم که فدا
 و کنایه عزیزه نخواهد شد **حسین** علیه السلام میگوید کسی در کعبه ای نماند که محاکمه
 او را نشنود بلکه جمیع اهل کعبه حکایت او را شنیدند و همه را اولی کردند
 و از او پیروی کردند **حسین** علیه السلام **یا جداه** که بعد از شنیدن انشال
 این حکایت در گریه و زاری خود داری می نماند و این مصیبت را اندک
 نمی شمرد **یا جداه** یا جدای که **یا جداه** یا جدای که **یا جداه**

و انما

ایک

علی السکون ای چشم کریم کن اما نه از برای مفارقت یا ران و آنگاه
 که میخندد بر دهن غیر زکریه میخندد بر هر یک است و اسبی نیت
 الهدی فیما اصیب به و ساعد علی البضعة التي هي آية علی الخزن
 ای چشم موصوفه کن بادی است و شفیع قیامت را در آنچه باور رسیده
 و یاری کن که طمعه زهر را در خون داند و بی که دامن گیر او شده و قاتلینها
 بارض الطوف صا دخته علی القییل الغریب لفازع الوطن
 و بهر بان شوا و در زمین کریم که نوحه میخندد بر کشته آواره از وطن
 و الترح من ناديات الحق مو تفع و قلوبی مومع بالکل و الحی و نوحه و ترا
 از نوحه کشته کان جبین بند شده و دلهای ایش از حسرت
 داند و بهر دانه لطفی علی غاطة الصغری مفرجة بالدمع اجفا
 مسلوبه الوسن و اعزانه بر نه طمعه صغری که از کریم و پنجابی چشمهای او
 مجسمه روح شده لطفی علی قولها من جین قل نظوت شیوا الحسین
 بلا غسل ولا کفن ملحق علی الارض عاری الجسم معقول الجبین
 مختضب لادراج والذوق این الحاة و این الثامون لنا و احببتنا
 جاد و هری و اعتدی زین و اوین از آن زمانی که نظره طمعه بر چهرهش
 افتاد و جبین پین او بجاکت چسبید و خون از حلقوم او چاری کرد و پس
 در آن وقت که طمعه کشت آه که میخندد یا ران و یا و ران و ناصران فریاد
 ما آه که روزگار قدر بر ما جور و جفا کرد و لطفی علی السید التاج و معتقلا
 فی اسوم که لا ناحل البدن و حسنه بر امام زین العابدین علیه السلام
 که او را بخواری و زاری اسیر کرده و بنیل و زنجیر در هم بستند و داشتند
 صبح شنبه و آن دینی قنوع فاضل الرحمن اگر از درد و الم شکایت
 میکرد آن کافران او را دشنام میدادند و اگر بایشان نزو میزدند

۱۰۰

باقی ماند و زنجیر در سینه را به حضای او می بستند که بسن او حکم تر شود
 و احسن الکیم التبط مشتمرا کا لبد و یثوق للذبل اللدن و حسنه
 بر سر سبط رسول آینه که بر سر نیزه مانند ماه شب چهارده میزدند
 فیاله عنة عنت مصیبتا دنیا لها حسنه فی قلب ذی شعبان ای دای
 حسنه که مصیبت عنت و همه عالمیان رسیده و دای از حسرتی که خون
 داند و ده آن بهر دلی رسیده و تحت بنات المصطفی ذللا علی المطالما
 الی الاطراف و الممدن و دشمنان مصطفی عجز و جوع میکردند و ایش را بجا
 و زاری بر شتران سوار کرده بودند و با طراف شهر را میگردانیدند
 کا تنی البنو لاطهر واقعة فی الحشر تشکر الی الخزن ذی المنیر
 و کریم که می بینم تا طمعه بر سر او که در عرصه حشر بسوی پروردگار شکایت
 تانی و قد صفت ثوبا لحسین و ما من من و هی تبدی الخزن و تنی
 خواهد آمد بهر صفت حشر در حالتی که جگر خون آلوده بین او خواهد
 و تن آن دانه که خواهد نمود و قللا الا این مسموم و یا اسفی علی تنی
 و یا کو بی و یا حزنی و خواهد گفت بی بی ای فرزندان زهر نوش اینده من ای
 دای داند و ده من بر فرزندان سزاق بریده من و باید که میخندد کان بین
 بر مانند که کریم ایش را ضایع نمیشود و در روز دانه کی و بی رکی با ایش
 خواهد آمد در حضرت امام رضا علیه السلام هر سیت که من تکرار میابنا و بکیلا
 او تکرار میابنا کان معنا فی درجاتنا یوم الیقین کسی که مصیبت را بداند
 و بگریه بسبب آنچه رسیده است و در پشت او برای او در بهر منزلت خواهد
 که از برای است و من ذکر بمصائبنا فکی دایکی که عینا عینا
 تکرار میابنا و کسی که مصیبت را بداند و بگریه و تکرار کند که این کزاهد بود
 چشم او روزی که همه چشمها بر آن باشند و من جلس مجلسا یحیی

فوق

فيه امرنا له ميت قلبه يوم تموت القلوب و کسی که در محبتش پند که این
 امر را در آن میشو و نمیرد دل او روزی که دلها مرده می شوند و از جمله واقعی
 که باعث حزن داند و در قلوب شیعیان و اهل فطانت است
 حکایت صابری است که در شهادت از مدینه بکه و کیفیت این قضیه را
 را علی بن رضوان الله علیه نقل کرده اند و آنچه از قرب اصحاب
 و اهل اقبال است ایرادی نمی آید و بدان آن چند نیست که چون هنگام مرگ
 معویه بن ابی سفيان رسید فرزند پسر خود بنو سفيان را طلبید و گفت ای فرزند
 بدان که من از برای تو گردن کشتن عالم را ذلیل و متفاد گردانیدم و سنگین
 بنی آدم را بکند تیغ کشانیدم و جمیع بلاد را بکشتن تو در آوردم و خاتم عالم
 عراق را در دستم رانجام دادم و طبع منم و اسباب شوکت جهان را در دست
 و شهر را از جبهه تو به دستم و لوازم عزت و بزرگی از برای تو فراهم آوردم
 و حال من بآباد است و من حق می شوم و از دست تو می ترسم و میدانم که
 بقوت و قدرت خود با تو من لغت خواهند کرد و اهل عبد الله بن عمر بن الخطاب
 دوم عبد الله بن زبير بن عوف بن ابی بنی **حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام**
 اگر با او در غمی از تو جدا می شود دوست از او برده آید و او را در نزد خود نگاه دارد
 و اما عبد الله پسر زبير را اگر با او دوست پیدا می کند ای او را از هم جدا کن که
 او همیشه در کین تو خواهد بود که دولت ترا نباهد کند و اما **حسین بن علی علیه السلام**
فقد عرفته حظه من رسول الله صلى الله عليه وآله وهو من حمله
 و اما حسین را تو نسبت و قرابت او را با رسول الله شش سی و میدانی او
 پاره تن پیغمبر است و زکوة است و خون آن حضرت پرورده است
 و من میدانم که البته اهل عراق او را طلب خواهند کرد و بسوی خود خواهند برد
 و بیاری او خواهند کرد و او را شهادت و کشته ای نرید ای پسر

اگر بر او نظر کنی حق حست و قدر تر است او را بشناس و قرابت
 او را با جن **ب** رسول الله و او را در دنیا که ضرر و آسبی به او بر نمی
 و در این راه او را باطن محبت است و با او کی می ترس و خطه دارم و
 او را باطنی که در این مدت محکم کرده ام قطع کنی اما چون می وید رحمت
 از این عالم جدا می کشید و به پدر این خود خلق کرد و به ارکان دولت
 اجتماع نمودند و پسر را بر سر دست حکومت باطل گشت پند و حیت
 و امارت او را با طراف جهان رسانیدند و نیرید و لید بن عبده را حکم
 بدیدند که در این دوران حکم را که از جانب معاویه حکم بود مغزول گشت
 و بولیدت کید نمود که باید از جمیع اهل مدینه مخصوصا **امام حسین علیه السلام** و عبدالله
 زبير سبقت مرا بگیری اما چون و لید بدید رفت و بر سر دست حکومت قرار
 گرفت با نکت فاصله پسر اصحاب ارکان دولت نامه بولیدت
 که چون بر ضمون نامه اطلاع یافتی باید از جمیع اهل مدینه سبقت مرا بگیری
 و در این باب شغل کنی و باید از چهار بزرگ جهان که **حسین بن علی علیه السلام** و عبدالله
 عمر و عبد الله بن زبير و عبد الرحمن بن ابی بکر باشند که در حیات پدرم
 پایاست و امارت کن فرودین در دند سبقت مرا بگیری و در این باب
 باید کمال جد جهد بعمل آوری و من از جزوت اولاد ابی تراب می ترسم
 سبب بدیدی از تو سبقت مرا محکم کنی و اگر از سبقت من ابائی نیدایش نما
 نقبل آوری و سرای ایست ترا بشنم فرستی چون نامه بولید رسید
 و بر ضمون آن آگاهی یافت گفت **ان الله وانا اليه راجعون**
 مرا با پیش طرح کار است و بعضی گفته اند که و لید مردی خدا ترس بود
 و حست و حریت اهل بیت بوی آوردی و لید بن زبير و مردان
 شورت که و آن خون گفت باید بزودی ایست ترا حاضر کنی و بیت

نیز به از ایشان بگری و هر گیتی که با نماند او را بقتل آوری در این امر
و لید بسیار گران بود پس بناچار و لید کس طلب ایشان فرستاد
و ایشان در روز و نه رسول الله علیه السلام بودند و چون پیغام و لید
با ایشان رسید نفرستادند و او گفتند که تو برو ما از عقب میرسیم
و با نداشت و ایشان گفتند و لید ما را نمی طلبد مگر برای بیعت نیز
و در این باب اندیشه باید نمود پس پس عمر و سایر ابوبکر گفتند ما نمی نماند
خود میرسیم و در بروی خود می نمانیم و پس بر پیشرفت من هرگز به نیز نیست
خواهم کرد و به نزد و لید هم گواهم رفت حضرت امام حسین علیه السلام
فرمود مرا بکنه به نزد و لید میسباید رفت ایشان در این سخن بودند که رسول
و لید باز آمد که میز شتر شست حضرت امام حسین علیه السلام بخت بروی
که این همه بخت از چه سبب است که بچسبید من خواهم آمد تا صد و لید
گشت و صورت حال را با و لید تقریر کرد و مردان گفتند ای و لید
مگر میکند و نخواهد آمد و لید گفت ای مردان غم موشنش و این قسم سخنان
نسبت بکین مگو که او مکار نیست و او هر وعده که کند وفا نماید اما چون
رسول و لید از نزد امام حسین علیه السلام باز گشت حضرت کجانه آمد و کسی نواز
و دستان و غلمان خود را فرمود که صلاح بر خود مرتب نموده و با ایشان
فرمود با من بسبزی و لید آید و بر در برای او بنشینید و اگر آواز من بلند
شود و شمع بجانه در آید و اگر آواز مرا شنید از جای خود حرکت نکند
و متعز کسی نشوید پس آن حضرت عصای رسول الله صلی الله علیه و آله را در دست
گرفت در دانه خانه و لید شد چون کجانه او رسید دید که و لید با مردان
چون حضرت داخل شده تنظیم آواز بجای آوردند حضرت در مقام
نشست و فرمود چه باعث بر اضمار من میبیت و لید صورت حال را

برضی

برضی و در سینه حضرت فرمود ای و لید من سبب نیست چون من کسی
به شهادت میبیت کند و گویا تو هم با من منی را منی بنامی خود که این خبر شنیده
شد و در اهل مدینه مجتمع شوند آنچه صلاح و مصلوب باشد بعمل خواهد آمد
و لید و در آنسین کرد و عرض نمود بمنزل خود مرا بجهت فرمایند مردان گفت
ای و لید دست از حسین بردار که اگر حال از او بیعت بگیری و بگریز
بر او دستی نخواهد بود او را حبس کن تا بیعت کند و اگر بیعت نکند او را
کردن بزن حضرت از سخن آن ملعون در غضب شد و گفت یا بن
الزیناء الزانیة انقلبی ام هو ای فرزند زن ازرق زنا کار تو مرا خواهد
گشت یا و لید سوگند که در دفع گشتی که از هر آه آن باشد که مرا بکشد پس و لید
خطاب کرد و فرمود که بخن اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و محتلف
الملکة و بنا فی الله و بنا فیهم ای و لید ما یم اهل بیت نبوت و معدن
رسالت و خانه محل آمد و شد ملاک است و ما یم اعلام دین و نشانی
راه یقین و خدا با فتح نبوت و خلافت کرد و با شتم خلافت و امامت
خواهد کرد و نیزید هر ولایت شراب خواره و فاسق و طماع مشوق و فخور را
در علانیه مرتکب میشود چگونگی با وی بیعت کنم و من از جد خود شنیدم
که فرمود خلافت مراست بر آل ابی سفیان دیگر بگویند من با ایشان بیعت کنم
اگر فردا که مجلس از اهل اسلام منعقد شود آنچه گفتنی باشد بگویم و به شنیدم که
دار خلافت کیست این را گفت و بمنزل خود بیاوران و خانه من مرا بجهت
فرمود و چون حضرت از مجلس بید پران آمد مردان بولید گفت سخن من عین
خردی و حسین را که داشتی از غر و زور رفت بکدر قسم که ترا دیگر بر او و دنیا
مخوابد و لید گفت دای بر تو ای مردان مرا بکشتن حسین بن علی که بگریز
مصلحت است امر میکنی گویا میخواهی مرا در دنیا و آخرت بکشت کنی بکدر قسم

که اگر شرق و غرب عالم را بین دهند ذره سی در کشتن او نیکم ای مردان
 فردای قیامت تراوی اعمال کشنده حسین از حساب خالی خواهد بود
 سبحان الله کسی را نمی که در روز رستخیز حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و علی بن ابی طالب علیه السلام را با او خصمی کنند مردان که این سخنان از وی
 شنیدند در خطی بر کفشت اگر باین جمله متعرفی حسین نشدی نیکو کردی و در
 باطن بعلل و راضی نبوی پس لید کس بطلب عبد الله بن زبیر فرستد و که پسر
 و بیزید سبقت کن این زبیر در آمدن قتل کرد و چون شب در آمد جمعی
 از خواص خود از مدینه بیرون آمده از راه غیر متعارف بگریختند و لید
 جمعی را از عقب او فرستاد و او را پیافتنند باز کشتند پس ولید مدینه
 به یزید نوشت و کیفیت حال را بجمع آورد پس یزید جواب
 نوشت که دست از این زبیر بردار و بگذار هر جا که خواهد بود که او در
 هر جا باشد بقتل و سختی مبتلا خواهد بود اما باید حسین را بقتل رساند
 و سر او را از برای من بفرستی چون ولید بر ضرورت نامه یزید اطمینان یافت
 گفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم خدا را بخوان که کسی نشد
 حسین ششم کتب اتم که اگر یزید همه روی زمین را بین دهد من در کشتن
 فرزند رسول سی گنم و هر ضرری که در این ضرر منی رسد بکت نهادم
 پس ولید آن نامه را به دست یکی از عوامان خود داد و بجهت حضرت امام
 علیه السلام فرستاد و آن حضرت چون از این حال مطلع شد بصره رفت
 شد و چون شب در آمد بفرقه و داع روانه رود و مظهر و مرقد مشهور مدینه
 خواهد شد هزار جان گرامی فدای رود و او با و چون به نزد بکت رسید
 مقدس آن حضرت رسید و نوری از قبر مقدس آن حضرت ظاهر شد
 حضرت امام حسین علیه السلام چون آن حالت را شنید همه نموه و بمنزل خود مراجعت

فرمود و شب دیگر بسر روضه پر نور خزانیت آمد و در نزد قبر آن حضرت
 ایستاد و بگریه گفت السلام علیک یا رسول الله انا الحسین بن علی
 فرخاک و این فرخاک و تسبیطک الذی خلقنی فی امانک یا حاکم
 نعم حسین پس هر که در منم سبط تو که مراد رسیدن است بود دعوت گذشتی
 و برایشان خلیفه ساختی حال ز جغای ایشان بهار شده ام و بهر صورت
 دنیا چاره را از زیارت تو محروم می نم و بزبان حال گفت
 منم حسین در آغوش پروریده تو / منم که بوی زمین بردی و دهه تو
 منم حسین تو که لطف ایش تو لاک / هزار مرتبه فرموده جلت خدایت
 بآن رسیده که آواره اندیشه شوم / بدشت کوه که خد را اهل کوه تو
 اگر درم ز جویت غریب بگردم / شود بریده زمین غصب تو
 کیست بهی و نیت تاب وقت / ترا چگونه بشهر مدینه بگذارم
 چگونه بپوشوی اهل نظم و آرم / من ستم زده از دوریت چه بگویم
 بمرقد که ذکر بعد از این نظاره کنیم / تو ای رسول من عکس بدن تو
 قسسه دل آید و در من بودی / یا بنی الله کواه با شش و دهان
 که مرا یاری کردند و دوست مرا بگینا در دنده و مرا ضایع و محروم گذارند
 این همه بوی از شکایت من از این امت پیون و چون با تو طلاق نهیم
 بتفصیل شرح حال را بر حق رسا نم پس بسیار گریست و در آن روضه مظهر
 مشغول عبادت و نماز بود تا صبح آن کامی نه مراجعت نهاد و شب
 دیگر باز به تربت منور آن حضرت رفت و چند رکعت نماز کرد و در وقت
 و دست بمنجات بد رگاه تا غایب الحاجات برداشته گفت
 این خیمه تراست و من فرزند پیغمبر ترام مرا امری روداده است که میدانی تو
 چیزی که من نیک را دوست دارم و بآن امر می نمایم و بدیدار دشمن دارم و از آن

نمی بینیم و از رسول می بینیم ای حبیب عزت و جلال است بکن این تبر و صفا
 که اختیار نمی آید برای من آنچه رضای تو و رضای رسول تو در است
 پس بسپار زاری و تضرع که در میان کریان سرب مبارک خضر را
 برضیج مبارک آن حضرت نهاد و کواکب خفت ناگاه دید حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله با فوجی از ملائکه ظاهر شد و امام حسین علیه السلام
 را در بر کشید و سر او را در سینه خف چسباند و میان چشمش را
 بوسید و گفت ای حبیب من دای حسین شهنشای توکل گلزار من
 دای تازه نهال طرف جریبار من ای اسیر غم و محنت دای قافله
 سار کاروان مصیبتی وفا گشته بعد الهی دای شفاعت
 گشته ماه تاباهی ای رنگینده است از عذاب ابد دای سرشته
 دوستان بنییم سرمدای شمع شبستان شده دستای توکل گلزار
 سعادتی ای سرور سینه خف چرخان کشیده دای نور دیده پیر
 حرمان رسیده ای در هم داغ دل ما در فراق دیده دای دای درد
 برادر از غم نا آوریده زود باشد که ترا بلب تشنه در زمین کربلا
 سرازتن جدا گشته و در خون خف دست و پا زنی که با تو این
 گشته باز امید شفاعت از من داشته باشند و صاحب شفاعت
 من پایشان نرسد ای حسین من انیک پدر و مادر و برادر
 محزون و غمناک به نزد تو آمده اند و همه بیدار تو اشتیاقی داشته
 و همه ملائکه منتظر قدم تو اند
 حسین پس در جفا کشید من
 بکف شراب مصفی گشتگان دانه
 تمام اهل سموات و جمیع ملکوت
 کشیده صف هر دو عالم بیای کربلا
 ستاده بر اهرت بلام حیرت

ستاده و منتظر قدرت پدیده راز
 شدند اهل سما و زمین بهم انبوه
 بکف گشته بطنهای خود را العین
 پیوسته ده زنده و خفته صف صف
 چنین فراق فکر دوست با برادر تو
 گشته بر این راه در ارقام
 تو ای سیرتم بی تبه رخواهی
 ای حسین چنان می بینم که گشته و گشته در کربلا شیده شوی دق و جروح
 و بر آن زمین آکنده و سمرقرا به نیزه گشته و شهر بشیر و دیار بیدار بگردانند
 آه جگرش بکیر دور کار خورم دانه باشش که در محبت در جاتی هست
 که آتش بد و ن شهادت در ستوان یافت ای حسین نزدیگت شد
 که تو مثل پدر مظلوم و مثل برادر محروم و مانند برادر محروم شوی اما بعد از آنکه
 از همه الهی فرج شوی پس شتاب کن که بروی کربلا روانه شوی حضرت امام حسین
 عرض کرد کای جدا بدینا حاجتی نیست مرا بکربلا بخود برو و از همه غمها و اندوهها
 مرا خلاص کن حضرت فرمود ای نور دیده ترا چاره نیست از برکتش بسوی دین
 تا شربت شهادت گشایی و به رجه بلند و مرتبه ارجمند و سعادت ابدی که از
 برای شهید امید باشد برسی و سرور شهیدان میگوید که در اشک این عالم
 روی کن رسول خدا مانند زعفران زرد شده و سوی مشکب ران
 نثار برادر بر کرد و غبار گشته من خوف کردم و گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله
 این چه حالتیست که بر شما ظاهر شده حضرت گفت ای نور دیده من این نشان
 خاک کربلاست پس حضرت با ندوه و فرغ از خواب بیدار شده
 بشارت شهادت یافته و فرموده ادراک ملاقات جد و پدر و مادر

ز هر طرف ز جفا کشید
 برای مقدم تو شکر گشته قدیر
 بی نشان قدوسیت و جان کعبه
 نگاه کن که چنان زار گشته با دو تو
 درین ریاض چسبیده بر ارقام
 ای حسین لب خفته دانه کربلا
 خواب سیکس فی عکس رخواهی

بادرسیده بمنزل نهج مراجعت نمود و اهل بیت و پیاران و اقربا و همداران
 را جمع نموده و صورت حال را با ایشان تقریر کرد و آنکه در کربلا ایشان بنده شده
 و مصیبتی عظیم در خانه داده **اَلْهَوَالِ لَمَّا لَمَسَ عِلْدَکَ** برپا شد و اقربا و اهل بیت
 و غلامان شدند پس حضرت تهنیه اسباب سفر گرفت و عازم کربلا شد
 و در شب آخر شب تربت مظهر ما در بزرگوار حوا آمد و گفت **اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ**
یا اَمَّا حَسْبُکَ تو بگو و آن تو آمده است و آخرین زیارت است
 نه گاه از آن شرح مقدس آوازی آمد که **عَلَیْکَ اَلسَّلَامُ** ای مظهر ما در دای
 شهید ما در دای غریب ما در پس کریم بخوی بر آن حضرت استیلا داشت
 که دیگر طاقت تحمل نداشت از آنجا سبزه مرقد منور برادر محض **حَسْبُکَ**
 رفت و او را دوا کرد و چون صبح اله از مشرق مآتم طالع شد **حضرت**
 امر کرد که آم و غلامان که کج دمای غمناکین جمعیت بر ناله بنده و اهل بیت
 بر محمد سوار نمایند پس خدام با مرآن امام **لَمَّا شَغُولَ عَلِیَّ** نقل شد
 و آن وقت **حضرت** خفته بکعبه است برادر آمد و گفت ای برادر گرامی
 محبوب ترین خلق بگوین که اراده کدام دیداری ای نور دیده جنت
 خدا امر فرمود ای برادر
 بجز تو پدر **محبوب** گرامی داریم
 می ترسم میان قومی ردی که با تو
 من اهل بیت تو دایم است تو که بهترین جا هست
 و بر من توفیق در آمد **حضرت** گفت ای برادر پس چکنم بجای روم و چه جای کربلا
حضرت گفت باری حال که می میری اهل کربلا تو شریک پیوستنی که
 شتو نه جان دیم شو که اهل آنجا همه شیعیان و دوستان پدر تو اند و دلها
 رحیم دارند و اگر تو در آنجا استقامت نمیدی و مشو چه که هر جا و بیایا
 شتو زنها را که بر رخ عرق نرودی و خنجر را به نام غریب گردانیدنی پیش

محبت خفته لب بر سر است و حضرت نیز گریان شد و سخن ایشان قطع کرد و پدید
 پس حضرت دواست و کاغذ طهید و وصیت نوشت و این وصیت
اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ این وصیت بنده
 از حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بسوی برادر محض محمد و من
 با بن خفته بد رستی که حسین شهادت میدهد که خدا یکا خدا است
 و محمد بنده و رسول است هر که بر ایا و از جانب حق بر آنجا شتو شد
 و شهادت میدهد که رسول و جراب قبر حق است و بهشت دوزخ
 حق است و قیمت آئینه است و در آن شکی و شبهه نیست و بدست
 من از آن اقدس مدینه نرسم از برای خلیفان و دف و بکانه برای اصلاح
 جده که ایش ترا امر کنم به نیکیها و دنی کنم ایش ترا از بدیها و عمل کنم در میان
 ایشان بطریق و سیرت جده **سیدنا** و پدر خنجر و او خدا
 پس هر که مرا قبول کند و طاعت نماید حق ثواب و عوفن خواهد داد و اگر
 بر من رد کند صبر میکنم تا خدا میان من و او بر آستی حکم کند پس آن وصیت
 نامه را پیچید و بمهر خنجر مزین ساخت و محمد داد و کاغذ دیگر طهید
 و در آن نوشت **اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ** این وصیت
 از حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بسوی بنی هاشم آید بدست من
 که هر که من علق میکرد و اینه شهید خواهد شد و هر که از من کتف مینماید بکربلا
 رستگاری نخواهد یافت و آن نامه را پیچید و شخصی داد که کربلا
 بنی هاشم برسد پس حضرت امر کرد که زنان و دختران و خواهران را
 محمد سوار کردند و پیشت یک نفر از اهل بیت و پیاران و برادران او
 سوار شدند پس حضرت دوا **الحج** را طهید و با هر کاب کدشت
 و سوار شد و با یکیک از اقارب و اهل بیت دوا میکرد و کاه محمد رات

بنی هاشم ناله و فریاد برآوردند و بعضی در گوشه زار زار میگریستند و بعضی بر
دو پای برهنه میدویدند و جمعی روی خراشیده و دگر دوی جامه و جیره پدید
و ده بقیه بر کباب آن لجن سی آویخته آن مام نظرون چراغ آن
بان کونش بدو خود فرمود که شما را ختم میدهم که هر پیش آید و پستی
منهای آن محنت زدگان دل سوخته گفتند ای سید و اقای ما چگونه
خود را از گریه و زاری و ناله و پیغمبری سکن کنیم و حال انگشتش تو را می
کرای بگرفت و ناله ای از میان ما میزد و دگر و ناله بنی هاشم آمد و فرمود
کسی با ما داریم و چون شما از میان ما برید ما یکس و غریب می بینیم و با وجود
این نمیدانیم که کار شما با قوم اشیقیه کی منتهی خواهد شد پس نوحه و زاری از
برای چه نوحه بکناریم بکنار قسم که این روز مانند روز نیست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و مانند روز نیست که ما درست طلبه را
بگرفتند و ای شتافت و مثل روز نیست که پدرت علی مرتضی
بدرجه شهادت رسید خدا جان ما فدای تو کنای یو و کار بزرگوار
و ای محبوب قلوب مومنان پس حضرت فاطمه الزهرا بن باید و ناله
و ناله چو ربا رخ عراق روم و باده در آنجا آنگه شد نیست بر من شود و در
این شایکی از عتباتی آن حضرت فریاد و شیون برآورد و گفت
در این وقت شنیدم که حبیبان بر تو نوحه میکنند و میگویند شهید
گردا از آل هاشم که چهل رسول الله است و هرگز بی از او ظاهر نگردد
نرسیده به حبیب و پنیها را بر خاک مایند و نیکنان را دلیل گردانید و
مخروج نمود پس همه بنی هاشم هم آواز کردند و بسی نوحه و زاری و گریه
جان سوز و مصیبت آن حضرت خوانند و حضرت یحیی را دواغ نمود
ناگاه ام سلمه زوجه طاهره حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد

و گفت ای فرزندی گرامی مرا محزون و غمگین گردان به بیرون رفتن
عراق زیرا که من مکرر از جدت شنیدم که میفرمودی فرزندم حسین در عراق
در زمینی که او را گردا گویند شهید خواهد شد حضرت گفت ای مادر من
میدانم که شهید خواهد شد و بهیچ عزم اندیشه جدم بیرون می روم
بجدا سوکنم که میدانم در چه روز کشته خواهم شد و که مرا خواهد کشت
و در کدام بقعه مدفون خواهم گردید و میدانم انانیل میت و باران که باین
کشته خواهد شد و لیکن باین قضیه بر من وارد شوق ای مادر من
مرا برای شهادت شهید خواستند
ای مادر اگر خواهی تنویر ایم آنحضرتی را که در آن کشته خواهد شد
پس آن حضرت روی بجنب گردا کرد و دست مبارک خفا بر پیشانی
پس همه زمینها پیست شد و زمین گردا بلند شد بخیر که لشکر کاچو
گاه خود را و محل شهادت و موضع دفن خفا و حرکت از اصحاب را
با هم سینه نموده پس سلفان و ناله برآورد و حضرت گفت ای مادر
حجرت چنین مقدر شده که من بظلم و ستم درین زمین شهید شوم و فرزندان
و خویشان من در آنجا کشته شوند و اهل بیت و زنا و دختران مرا اسیر کنند
از شهر لشکر و باده را بر گردا دهند و هر چند استغاثه و نضره نمایند
و بیادری بینید ام سلمه گفت ای فرزندان جد بزرگوار تو قدری از خاک
مدفن تو بمن داده است در شیشه ضبط کرده ام پس حضرت امام حسین علیه السلام
دست مبارک فرا کرد و از زمین گردا کفی از خاک برداشت و با هم
و گفت ای مادر این خاک را نیز در شیشه ضبط کن و در هنگامی که هر
خاک خون شوند بدانکه مرا در محرابی گردا از تیغ پدید رنج از پا در آورند
پس حضرت در مومنان را نیز دواغ نموده با شوق اهل بیت از مدینه

پروان آمدند و پروان از مدینه پروان رفتند که در پی سید و فاضل
 ششمار از فرشتگان کجاست آن سیده اخبار آمدند و سلام کردند
 باین طریق که **السلام علیک یا ابا عبد الله** و عرض کردند که ای
 بخت خدا در سوالی بسیار حق **تالی** ما را پیاری جدت رساند
 و ما با دشمنان او جنگ کردیم و حال حضرت شما آمده ایم و هر کس که
 بفرماند ما در جمیع منزل در خدمت شما باشیم که ضرری از دشمنان
 شما نرسد **حضرت** فرمود هیچکس ضرری بجهنم نرساند رسیده تا بمجل
 شما دست خود که زمین گرد است برسم البته در حاجی شربت شما دست
 نبوشم و در آن بقعه دفن شوم و عده گاه ما و شما آنجا هست پس فواج
 بحد و حصر از مسلمانان کجاست آن سرور آمدند و سلام کردند
 و عرض نمودند ای **سیده** ما از جمله شیعیان و دوستان شما ایم
 و با طاعت شما ما مرییم اگر اذن میدیدید در همین عیست جمیع دشمنان
 شما را هلاک میکنیم **حضرت** ایش غراوی کرده و فرمود باین بدین
 شما دست برسم زیرا که اگر من شنیدم شوم این گروه که راه روزه کار
 بیکه خیر است آن کرده خواهند شد و که مدفن خواهند شد در زمین کربلا
 که **خدا** آنرا پناه **شیعیان** ما کرده اند و آمدن ایش نرا با کجا بشت ای
 دنیا و آخرت ایش آن قرار داده که قدرتمت ما بر دفع ایش آن شتران
 شما و لیکن منو اجم احاطت کرده باشم و تقدیر ایش را الهی را ایتقاد
 نموده باشم لهذا شما حال از پی کار خود بروید و به نزد من خواهید آمد در
 آخر روز و هم محرم که روزی شورا است در وقتی که مرا شهید کرده باشند
 و همه فرزندان و برادران و یاران مرا کشته باشند که از خنده نرسد به برنده این
 از قدرت **آنجناب** نفس شده و **حضرت** ایش بخت خود گرفت و در حال که نمیشد

بفرست

مجلس ششم در سحر مظلوم غریب
 سلم بن عقیل رضوان الله علیه
 بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله یا من اجل صیقتنا بصیقة خلیفه و ابن خلیفه و قتیله و ابن
 الجاهل و سبیل نفسه و ولده و عشیته و قتیله الذی فیض علی
 ما فیض علیه الرثا و یون و یضی علی افضل ما مضی علیه الاحد یون
 و ابدا یون و الذی تشعرت لدمه اظله العرش و بکت علیه کل

الله
 رخصی المودع

وفا

ما في السطح والعرش بن السادة النبوة واما من اصحاب العباد مولانا
 ابي عبد الله ونقد سلك الله يا من اجل رزيتنا على من سفك
 دمه واسر بناه وحرمه ونخرخره وخسف صدره واقتبح حرقه
 وزج فطيمه وسجل هله ونظمت رحله يتقلب يمينا وشمالا
 ويتجرجع من الغصن هو الا بريد جابلا لا يستطيع سئولا الغريب
 عن الاوطان والبعد عن الاخوان والشهد للفقان والموضع
 من تدى لايمان والجدل على الرضا ظان وهو الحق امين للخلق
 امان ابن الاثرات لجناء سيدنا ابي عبد الله ونجلى الله
 يا من اقل بليتنا على من فاضت عليه عبارات لوري والمشي
 عليه زفراوات من دون سدرة الى لثري مسلوب السباب
 معقروا في لثراب قد انقطع من شوانه ودلده واجيز واسه
 من جسده الذي عرعع بعصره الاسلام وتعطلت لقتله الحدود
 والاحكام واطلمت الايام وانكفت الشمس واظلم القمر
 واحتبس النسيم والمطر واهتز العرش والسماء واقتعرت الارض
 والبطحاء وشمل البلاء واختلف الهواء ونجم به الرسول واخذت
 البتول وطاشت العقول بن اليا مدين لسعداء والاطمين لكبرياء
 مولانا ابي عبد الله فصل الله عليه وعلى ذريته الطيبة الطاهرة
 والابحما الباهرة الزاهرة وعلى الارواح القادسة الذين
 بذلوا امجهم عليه وسفلت دماءهم بين يديه وعلى التابعين
 من صحابه والمخاضين من ابناءه الذين تركوا الاخوان والاولاد
 في هجرة وتفرقوا عن الاوطان والبلاد لمخفه وصل على الملائكة
 الذين ينجون عليه ويكون وفي واعي كبرائه يشعقون وعلى

الملائكة الذين حول عبده خاقون وعلى امرجه كخاقون وفي جوانه
 دليز واره مستعقرون والعن اغرا غنة الكفرة الذين جزوا راسه
 واطفا وجراسيه ونكثوا بالقصيب بين ثياباء المهتة وابروا من
 الخيام فشا ذه وبنائه الخليفة ودين

چنين زين و زمان در شهر پارس	لاند هوش در اين غرض فغان
زبون تازه بر اين مره هوش پارس	رسيد بهر اندوه نامه و رفت
فرات موج زن ريشه سار پارس	سكيت بركشده كيه سكره
چنين بيهوشم افغان و نه در زمان	غز كشور هم كاروان در و آمد
ز بهر اي مكرانه بداع ان پست	بهار خون جگر كشته بي كرست
ز بهر و في سپهر بخت و داد	نه پنهاني دوران پنهان

آه من مصايب ببناء الزبول
 والاولاد البتول سبحان الله اتي على جري على باب الحوب والحواب واما
 القبة والقباب وامناء الكعبة والكباب والعري يوح عليهم لنان
 الصلوات ويحج اليهم انشان الخلوات ويكيهم بخارب الساجد
 يناديهم اندبه القوا يدخلوا ان اجرام العلي في مدارها وجمعها المريا
 في غاية الكفا واجسام سفلى بانها وجادها وصغرتها الصماء والقدر
 والصفاء يسمعون زما من فذال محمد يقصد عن عما وانشفق تاشفا
 بدرستكم اكر اجسام عذوية رسوبية بانچه در آن است زستدگان
 و اجرام سفلية ارفية بانچه مشتمل بر آن است از كيه و معاد و كيه
 بشنود اندكي از جاي و محمد بن آل احمد ص الله عليه و آله از كيه بپشتيد
 نخل خلت الغبراء قلت با هلمها و هذا ذات الخضراء بالشمس السها
 و ملناح ذروة الزاين برتبه و عبات مصيبات لدهور فقرها الله
 ما فاسي امرو غودوه هم و ملائكت عين البصير مثلها از دقي كزين

اهل خند را بر داشته و آسمان بپوشید و دست را بر گان کرد و شکر کرده
 و از شکای که مقدر شده است بشمارد با سبب چنانچه در کتب آمده اند
 به حبیب و در زایا کند قسم که احدی مثل مصیبت اهل بیت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم چشمنده آن ندیده حسین بن زهرا عجل الله تعالی فرجه
 علیه و آله و ابنا عده العزاکرام ذوی القربی حسین بن فرزند فاطمه که محبت
 جمیع خدایان بود و یاران او که همه اقیانوس و نیکوکاران بودند تصنیف است
 علیهم بجمعها غلوا بروضات الجنان علی الوفاء زمین به وجود و دوست
 آن برایشان تنگی کرد و بسوی جنت رفتند فرامیهند **لقد قتلوا**
 و ضارت رؤسهم تند و در علی الا فاق کالجم فی الدجی یکی از روی
 ظلم دستم کشته شدند و سرهای ایشان تراوانی مانند ستارگان
 در شب تار گردانیده شد **وهنا نلک بدان خوت و در جدها و نلک**
رؤس عالیات علی القنا پس شنبه شود و دیده بصیرت کشت
 و به پهن گمانست به نما که با و بجهان عزت و بزرگی و جوی زمین
 افتاده و این است سره که بر سر نیزه بپاشند **فتلک للذاری**
من صلا لهما حد یقین شادی لا حفی زولا مطلقا اهل الهند
تقدی و تطلق اساری لا اهل البیت یبقی بلا خدا اسیران
 خدا داده میشوند و را میگردند و اسیران اهل بیت رسول الله
 باقی ماندند بی خدا **یا لیت نفسی تقدی لغوسهم و نالیت**
و لخی کان من وجعهم و نالیت کاشتن آن را می کشند و شمشیر
 نصیب ایشان شد که میکردند **نکون من لوائهم فیهم تا سف**
و کونوا من لوائهم فیهم تا سفای شیعیان به یاد از روی تا سف
 و خرن برایشان نومه و گویید **صلا بنایا صاحب علی التواقفا**

شعرت

مجلسی

بنت انباء البتول بنفوس پسری رفیقان جبر شید و یاری نمایند مرا
 تا گریه کنیم بر او و لا و فاطمه که در گریه شید شده اند و چون گریه کنیم
 جگر برایش چیرگی کجا کنیم
 بسوزد و تم فروزند و تراب کنیم
 ز سوز برق جگر نیل اسرار کنیم
 ریشیل دیده ترو جگر را تابیم
 ریان بن شیبست روایت
 میکند که روز اول محرم هجرت حضرت امام رضا علیه السلام رفتیم
 حضرت فرمود ای پسر شیبست محرم ماهی بود که اهل بیت قتال را در این
 محرم میدانستند و این است کار محرم این ماه را نشان میدهند و محرم
 پنجم خود را ندانند و در این ماه با ذریه پیغمبر قتال کردند و زنان
 ایشان را اسیر کردند پس خدا ایشان را **یا بن الشیبان گفت**
یا کاشی فابلک الحسین المظلوم ای پسر شیب که گریه میکنی بر چهری
 پس گریه کن بر قدم حسین مظلوم که او را در این ماه مانند کوه سفند
 بریدند و پیچید و نقره از برادران و فرزندان و پسران برادر او را در نزد
 شیبید کردند و هیچکس در روی زمین شبیه خود نداشتند و بدستیکه
 گریستند بر مظلومی و شهادت حسین علیه السلام چندانها و زمینها
 چهار چهره از خاک که از برای یاری و از آسمان بر زمین گریه آیدند و وقتی
 رسیدند که آن مظلوم شیبید شده بود پس ایشان دیگر با آسمان عود
 ننمودند و در نزد قبر او میور شدند و پیوسته در آنجا نوحه میخواندند و گریه
 میکردند و گریه میکردند و از جنت زیران استغفار میکنند و در وقت درود
 زوار است جمال می نمایند و چون میروند شایسته ایشان میکنند
 و این طریق را خواهند یافت و وقتی که تا میماند و ظهور کند ایشان را و در آن او
 خواهند بود ای شیب که لایزال ای

من کریم خدایا التبت الذی من غیر رحم تملی و یجوز الخیل
 بعد اقل عدل محقوفی من سبط پیغمبر صلی الله علیه و آله که بی جرم و خطی
 مرا کشتند و بعد از کشتن از راه عداوت بدن مرا با مال ستوران
 کردند لیکن فی بوم عاشورا جمیعاً تنظرونی کیف استسقی لطفی
 فابوا ان یوجوهی کاشش ای شیعیان در روزی شورا در صحای گردان
 بویید و میدیدید که من چگونه از برای طفل شیرخواره غم علی مرتضی
 آب میگردم و ایشان رحم بر من و بر آن کودک نمیکردند آه و مستقیم
 بغی عوض الماء العین یا لریه مصاب هداکان المجونی و در
 آب تیر نمودن بر خلقم آن طفل زنده ای داد از این بلیه و دای
 از این مصیبت که خراب کرد ارکان کمر را و یلهم قلد جرحاً قلب
 رسول الثقیلین فالعنوم ما استنطقم شیعی فی کل عین دای
 برایشان که دل سید اخرا از زمانه خروج کردند پس ای شیعیان
 باید در هر وقت که توانید برایشان لعنت کنید و مخفی نیست
 که گریستن و نوحه کردن در ماتم حسین مظلوم تقصیر من و نذر دارد
 بلکه اکثر حقوق است الهی درین مصیبت مخزون و گریانند و از این محنت
 اندوهناک و پریشان بطرق معتبره مردیست که شخصی از حبسینه
 میگوید که من در کن رنر علقه که در گردن واقع بود زراعت میکردم و بعد
 رفتن لشکر شقاوت اثر این سعد عجیب بسیار و غرایب میشد
 از شنیدن آن محروم میشدم که نمیتوانم ذکر آن غمخواران بگویم
 چون با و بر آن بدنهای شریف میزدید بونی نیکوتر از بوی مشک
 و چهره شام من می رسید و پوسته می دیدم که ستر را از آسمان
 به نزدیکی آن بدنهای مبارک فرستاده بودند و به لامی فرستاده بودند

سم

نزدیکت خوب می شد از جانب قبله شیری می آمد و در میان آن
 کشتگان داخل می شد و چون صبح می شد بر کشت و دین گمان
 میکردم که آن شیر از جبهه درین آن کشتگان می آید و چون نظر میکردم
 اسبهای از او بان بدنهای رسیده بودند از من از منش بد آن احوال تعجب میکردم
 پس در یکی از شبها با خود قرار دادم که بخواب نروم تا حقیقت
 حال ایشان بر من ظاهر شود و چون صبح می شد دیدم آن شیر
 شده و در میان کشتگان داخل شده و به نزدیکی یکی از آن بدن
 رفت که مانند آتش ب نور از آن شک طبع بود و او را در بر گرفت و در
 غم را بر آن می مایید همه می غم می خوردند که آن کشتگان را
 کسی میدانیان کشت که میگوید
 کسی میگوید که ستم پیشه را کشتند
 کسی میگوید که برین جوان جوانی
 کشتی در پهلوی او برادر او را
 از منش بد آن احوال تعجب میکردم
 زنده شدند گاه دیدم شهدای سید را در آن محروم شدن
 بنویسند از روز روشن تر شدند گاه صدای شیون و نوحه و زاری و طعنه
 بر روی و سینه زدن از جمیع افرامه بلند شده و یکی میگفت و حسین
 و اما ما و مظلومان بر خود لرزیدیم و به نزدیکی آن صدار شتم و کفتم و در
 بخدا و رسولی سوگند میدادم که شاکستید و سبب نوحه شما چیست
 تا می گفت سخن طایف الحق و لهذا حسین الذی ج العطشان
 و هذا عزنا علیه ما نیم طافه جتیه ان داین شید می که نوی
 حسین فرزند رسول خداست که حجت کل خدایان است
 و او را الظلم و ستم کشته اند لهذا ما هر شب تا صبح بر آن غمخوار
 نوحه میکنیم و ستم بر کشته شدن این شیر بر تنش چه ستم است گفتند

ای مرد این شیر خدا ابو الحسن علی مرتضی علیه السلام پدرش است که شب
 می آید به نزد او بر او گریه میکند پس هر که در صحبت چنین گریه کند با
 شرکت نموده و غلطی را از او بپوشاند و بهشتی است که در بهشت
 نازل شده آیه نشینده که بسبب قطره آب که از چشم زن نازل شده در میان
 محرم نه قصد کرد به برنام **حسین** جاری شد خدا تعالی چه لطفها در میان
 او کرد در بعضی از کتب معتبره اصحاب مذکور است که در بدنه زن
 بوی که به حال بیخ و دناش نیست معطر بود و در این بوی که همیشه
 مواظبت بر ماتم **حسین** داشت روزی مشغول تفریه بوی جمعی
 خانه او بودند که بر شیه خواندن امام **حسین** علیه السلام مشغول بودند و آن شخص
 دیگری بر بالای آتش گذاشته که طبعی از غنچه اهل تفریه محبت کند آن زن
 فاشته را آتش ضرر شد بجا آن شخص آمد که آتش بر دار درخت
 تا نزدیک وی که طعم اهل تفریه در آن بوی دید که آتش آن خاموش شد
 بسبب که شادی اهل خانه تفریه و تنمل نمودن ایشان از آن طعم آن زن
 مشغول روشن کردن آن آتش شده بدست و به دو میداد و این
 و این بسبب حرارت آتش در دست او تا شکر کرد و چند قطره آب
 از دیدن او بهرون آمد پس آتش بر داشت و بجای نه رفت و آن
 زمان ایام تابستان بود و آن زن را خواب قبیل که عادت بود
 چون نزدیک ظهر رسید خوابید که در خواب دید که قیامت برپا شده
 ناگاه دید که زبانه جهنم او را گرفته و در انبساط و بوی آتش نبتند
 و گفتند ای زانیه خدا ترا عذاب نموده و ما را امر کرده که ترا بجهنم بفریم
 و آن زن فریاد و استغاثه میکرد و کسی بغیر او نمی رسید که
 عذاب او را میکشیدند تا بکنار جهنم و چون خواستند که او را در جهنم

اخته اند تا شخص نورانی برایشان حیره زد که دست از وی برد
 ملائکه دور شدند و در حال عیست گفتند بن رسول الله صلی الله علیه و آله
 که این زن فاشته که جمیع اوقات خود را بظهور و عمل ناشیست گذراند
 گفت ای اما در این روزها خل شده است بر وجه حق که مشغول تفریه
 بودند و آتش از غنچه ایشان افروخته است و این بسبب است و سخته
 است و آب از چشم او بهرون آمده است چون ملائکه این را شنیدند
 او را بر گردانیدند و گفتند **کرامه لك يا ابن الشافع والشافعي** انما
 کرامت ترا بفرزند شافع قیامت و ساقی عرض کوثر خدا او را آفرید پس
 آن زن در آن **عجب** که گفت من انت تو کیستی فرمود **انا الحسن**
علی علیه السلام **حسین** فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام پس آن زن از خواب
 بیدار شد و در نهایت استعجال خود را به آن مجلس تفریه رسانید و بجا
 خود را با ایشان نقل کرد و در آن مجلس شورش شد از گریه و ناله که
 روزگار نهیده بود و آن زن توبه کرد و عمر خود را با تمام **حسین** بن علی مرتضی
 نه **وحم الله انما یبکون ادینا کن علی الحسین** خدا رحمت کند
 جمعی را که بر حسین میگردید و محمد را بگریه میدادند و اینم جزوی دیگر است
 بهر حال **تصحیح** صحای کرد
یا عین ابی الحسن و **یا عین ابی الحسن**
 بعد از اقامه اقل منک الملعون ای چشم گریه کن از برای حسین بن علی علیه السلام
 دیوان او هرگاه اشک تو کم باشد بجای است خون گریه کن ابی
 غریب محمد و حبیبه فدایا به قضا و الله قطع کرد که گریه کن ای چشم
 بر غریب محمد و محبوب او زیرا که مصیبت و اندوه مصیبتها را شمار ترا
 ای تا بخرج سفر کن چون کرد

انقطع

ابکی علی قیلا غسل ولا کفن ولا تشن هناك شیخ کریکین
 برترین مظلوم که در دشت کربلا فدا شده بود غسل نداده و کفن نگرفته و
 تشییع جنازه بعمل نیامده مانند غریبان آواره اسفل علی الشوان فل
 التبا ان لم یکن احد هنالك یسمع وادعوا من ذرات اهل بیت
 که با خواری و زاری اسیر بودند و کسی نبود که زاری و عزرائیل را
 بشنود و خروج من قسطا طه من صوارخا جعنا صیالها لبحر یصلح
 پروان و دیده نه از چشمان و از روی غم و زاری بخوبی نوحه میکردند که از نوحه
 ایشان دل شکست پاره می شد و آینه و الثمر جات فوته بحسامه
 للراس منه یقطع در وقتی که امام حسین علیه السلام رسیدند
 که شمر بسینه مبارک او نشسته و شمشیر در دست داشت و شمر
 سر او را جدا کند فاجتراس لسط یالک لوعه لم یبق لاسلام شمر
 بجمع آه پیشتر در برابر ایشان سران ایشان را جدا کرده بودای که
 دیگر حجتی از برای اسلام باقی نمانده فاهترع عرش الله جل و جلت
 املاک و بجو اسبی و تقبوا در آنوقت عرش خدا بلرزه در آمد و
 ملک بنه که در آمدند و از حزن و اندوه گریستند و هوش بجوم عند
 من السماء و بکت دما بعض بعض یبغ و الارض ما دت و کما
 تزعر عت و البقر مسوده هنالك اسفح دسترگان ایشان
 فرو خستند و خون گریستند و زمین بر جوف بلرزد و کوهها بگریستند
 و هوا تیره و تاریک و الطیر فی جوا السماء بکت له اسفا و عجز
 الوحش الوتق عن رتعا جزع علیه و لم یزل البقر یبغ فی الاما که
 یسمع و مرغان هوا بگریه در آمدند و وحشیان صحرای را با زمانه
 و صدای نوحه حبشیان بلند شد و علی شنان الریح شال و اواسه

لشخصه

املاک

بنده بودند

کالبند

کالبند بر نهوا نوره و یشتع و سر او را بر سر نیزه کردند و مانند
 ماه شب چهارده میزدند و جوت خیلهم علی جفانه حق
 نقطه صدره و الاصلع و اسب ن خود را بر جبهه او تاختند
 تا استخوانهای سینه و پهلوی او خورد شد و تنها هوا رحل
 و سلوا انوا نه ما خست ما قدا صنعوا و اسباب و اسوال
 امام حسین علیه السلام را غارت کردند و زنان او را برهنه کردند
 نسبت برایشان که چه بد کردند ابکی لشوان الحسین جاسوا
 فی البید ما فیهم من یقتع ای چشم کریکین بر زنان و دختران
 حسین که همه سر برهنه در پاهای آنها سرگردان بودند و بنوعی در
 میان ایشان کسی که مقتضی بر سرش باشد ابکی علی التجاد و هو قید
 مکوث الیدین مکث ای چشم کریکین بر زمین و بدن علیه السلام
 در حالتی که در بند و زنجیر بود دستهای و پیرا شدت و سختی شدت
 ابکی لویب اذ یقول لا خنقا الماتنا دال لرحیل و تقبوا کریکین از برای
 زینب که کواهرش را مکتوم گفت در وقتی که لشکر اعظم کردند و
 کردن یا اخت قد عزموا علی ترخاله قوی لی جسد الحسین فودع
 ای خاخرای ام مکتوم اینک دشمنان ما قصد کوچ کردن دارند و ما را
 حال زکر جابست م خواهند برد بر خیز تا برویم و بدن پاره پار حسین را
 و دوع کنیم قوی الیه فمالا فی نظره منه سوی هذی العشیة تطمع
 ای خواهر بر خیز تا برویم بسوی حسین علیه السلام که دیگر سرای امر در طمع
 نظر کردن و امید نگاه نتواند کرد برادران برای ما کوا به لبها یا اخت
 هذا یم اخر عهدنا لا یم فیها فجمع ای خواهر بر خیز که امر در آخر عهد
 که دیگر برادران را نخواهیم دید و دیگر ما را آرزوی کواهر لب که برادران را

بالعید

و از مع

بعید

مقتضی شد روی برآورد و بزبان حال می گفت آه و آه و عا آه و عا
 رفتم و بر وی دم و غم و دل دا دی بر دی منزل غزل
 و در راه شخصی بهم برخورد و دید که گریه است گفت ای مسلم مگر از حرکت
 می ترسی که میگری گفت نه از غم رفت اما **حسین** عیاله هم میگری که با او
 خوگر شام و هرگز جدائی از وی اتفاق نیفتاده بود حال از او دوشد
 و می ترسم که دیگرش نه بنام القصد **مسلم** بدیند رفت و بر دوش **حضرت رسول**
صلی الله علیه و آله رفت و زیارت کرد و نماز را در مسجد مدینه بجا آورد و بجا
 رفت و نظر بعضی روایات و دوشد و فرزند خود که **محمد** را برآید
 و بسیار ایش نزد دوست داشتی و صبر بر فراق ایش نداشتی
 کرد با خود برداشت و بسیار اهل و عیال و دیاران و خویشان خود را
 و دایم خود و از مدینه و دلفر دلیل از حبس که قفس گرفت و چون برگشت
 رشته مشوجه کوفه شدند قضا را و دیلان راه را کم کردند و آبی که برداشته
 بودند تمام شد و آن دو نفر دلیل از تشنگی پاک شدند و **مسلم**
 با فرزندان بهر از شقت خود را باب رسانیدند **مسلم** این واقعه را هم
 بفعل بدرگرفت و بهر از محبت و شفقت خود را بگونه رسانیدند و در
 خانه حنظل بن ابی عبیده ثقی فرقه آمدند و دوستان چون استماع قدرا
 وی نمودند خوشی گشته فوج فوج بخدمت او می آمدند و وی نایب را
حسین عیاله تمام را با ایش نخواند و ایش از استماع نامه **محمد**
 گریان می شدند و فریاد داشتند و می کشیدند و بخت از ایشان
 می گرفت تا اینکه بدست **مسلم** پیچیده هزار کس سعیت کردند لهذا **مسلم**
 بخدمت **حضرت امام حسین** عیاله تمام نوشت که مردم کوفه بسیار می کشند
 و تا حال پیچیده هزار نفر سعیت کردند چنانکه بنام صوب توجه نمایند

است اما چون ندان بن بشیر که از جانب یزید پدید آمد که کوفه بفرستادن
 اهل کوفه یا رفت مسجد جامع آمد و بر منبر آمد و گفت ای اهل کوفه از خدا بترسید
 و بر خود رحم کنید و دست از قتل بکنید بدارید و باعث رنجن خون
 و نهب اموال ایشان نشوید و من ابتدا بهی ربه نیکم و باعث فتنه نمی شوم
 و تا کسی تعرض من نشود من تعرض نمی شوم بعد از آنکه بر من خروج کنید
 و بر روی من بایستید شیر خواهم کشید و می ربه خواهم کشید را بخواهم
 و منکوب خواهم که یا کشته خواهم شد و بجز این سخن ان گفت نموده از
 منبر فرود آمده بدار الاماره رفت و جمعی از دوستان یزید که در کوفه
 بودند نامه بوی نوشتند و کیفیت قصه از آمدن **مسلم** وکیل مردم بام
حسین عیاله تمام و ضعف ندان بن بشیر روی درج کردند و چون یزید
 برضخمون نامه آگاهی یافت بعد از مشورت با وزیران و ارکان دولت
 منشور ایست کوفه بنام عبید الله زیاده که در آنوقت والی بصره بوده
 نوشت و بدو نوشت که بر رسیدن نامه من ناپسی از کوفه
 در بصره تعیین نما و خود بعزت تمام بکوفه روانه کنی را فیصد ده و گفته
 که در آنجا برخواستی فروشتن **مسلم** عیاله تمام را گرفته به نزدین فرست
 یا او را بقتل رسان و سه اورا با شتم فرست چون نامه آن
 باین زیاده رسید بسیارش دمان شد و برادر خود را در بصره بنام **مسلم**
 و تهیه سبب سفر کرده روانه کوفه شد و چون کوفه را رسید
 تا دو سه عبت از شب گذشته پس عا **مسلم** بر سه بسته
 و طبع بر سه در دکان داشت و می بی بر بازو افکند و شمشیر جیل کرد
 و قضیه در دست گرفته بر استری سوار شد و با خدم و دلازان
 خود با کوه عظیمی داخل کوفه شد و مردم نظر بکنید شنیده بودند

که امام حسین علیه السلام بگفته می آید و منتظر بودم تراهیم وی بود چون
در آن طغنه و کوه دیدند که آن کردند که امام حسین علیه السلام است پس فرج
فرج با استقبال می آمدند و سلام میکردند و رسم گیت بگویی آوردند
و رکاب دیوار بر سر میدادند و میگفتند خوش آمدی یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله
آن چون جواب سلام ایشان را میداد و دیگر هیچ گفت اما از غضب دندان
بر دندان میزد و باین طریق آمد تا پیای قصر دارالاماره و امر کرد که قریب
البدن بنمودند و باین رسم رفت چون فروگزاشت و آنکوه را دید که
کوه حضرت امام حسین علیه السلام است گفت یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله
تر آنکه است میدهم که شترش بگردی و بنزل دیگر نزل کنی تا خدا بگریزم
بجی خواهد رسید و پیویان گفته فریاد میکردند و دوشنم میدادند
که در باز کنی که فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله داخل شود و در آن انباشت
عمره ملی با نکت زد که دور شوید این عید الله بن زیاد است و در آن وقت
پسر زیاد و طایفه از سر بر انداختند و با نکت زد که در آن کشتن میدادند
که دیوانه شدند متفرق و پراکنده شدند و نهان گفتند در آن کشتند
و آن ملعون داخل دارالاماره شد و چون صبح شد امر کرد که شادی ندا کنند
اهل کوفه را رسید جمع شوند و بعد از آن اجتماع مردم در مسجد بای سینه بر آمد و مشور
ایست نمود و برای ایشان خواند و گفت از جانب یزید ما مژم که طایفه را
نوازش کنیم و منی لغزنا بشیرت دیب کنیم و تهدید است بسیر رگه خندان
نمود و ایشان را بر سر سینه انداخته چون خبر آمدن این زیاد و سمع شریف **پس**
رسید بسیر رگه خائف شد و از خانه شش سپردن آمد و بگفت یا بن رسول الله
و گفتی یا بنی من در این شهر غریم و تو میدانی که کوفه را و منی باشد
و تو از شیعیان علی بن ابی طالبی که من پناه بخواهم آورده ام یا بنی گفت هزار

من مذکر ای اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله با و تاجان و مردم با تو سیکو شیم
پس در خانه مانی قرار گرفت و شیعیان به پنهانی کجاست وی می سریت
و بخت می نمودند اما این زیاده و طلب **پس** بر آمد و هر چند سعی نمود وی با
پیدا ننمود آخر غلای داشت متعلق نم و بر اطلب کرد و دست هزار مردم بوی
و گفت برو و با شیعیان منی لطف کن و انهار محبت اهل بیت کن و
هر یک از ایشان را که چنی این و در هم را بوی می و بگو این را نذر کرده ام که
پس تسمیم مییم که صرف متعلقه دشمنان نماید شیدا حدی از ایشان
تر آنکه **پس** دولت کند و تو مطلق بر احوال وی شوی پس آن ملعون زرد
بر داشته مسجد جامع آمد و نگاه بر دم کرد که در آن مشغول عبد دست بود
نظری بر مرد سفید پوش شد که آثار صلاح و تقوی از نا حیده وی ظاهر بود
و در می از خضوع و خشوع نماز میکرد و در گفتن آیتها این مرد شیعه است
زیرا که خضوع و خشوع شیعه دوستان علی بن ابی طالب علیه السلام است
پس ترتف که تا از نماز فارغ شد آن مرد وی رشتن سلام که او شیعیان
لعین بری تسلیم کرده بود و گفت آن مرد بوی گفت از کجای می آید
گفت چون آن را غیر و صلاح در بشه تو با هم بر اطمینان رسید که تو از جمله
دوستداران اهل بیتی آن مرد ده لوح گفت خلق تو صبح است من
چاکران اهل بیتم و نام من **پس** بن عیسی است و تو صد کنی که در مقام خیم
خواهی بپوشی و این ستر را پیش کنی تا من ترا بطلب دولت کنم آن
ملعون بنی ایمن استمدای متعلقه خورد که من در میان **پس** بگرشم و ای
از این امر مطلق کنم پس این عیسی ویرانه نه غمی دولت نمود و گفت **پس**
بیا کجاست من تا به اتفاق کنی **پس** رویم پس روز دیگر متعلقه از این عیسی
رفت و وی او را بر داشت که **پس** می یاد و کیفیت حال را بر غمی

شدند و این زیاده و نقصان شد و زیاده از پنجاه نفر در پیش می ماند و
سلم کرد و اگر در قصر در آمدند و در میان گرفتند و سنگ می زدند
 و این زیاده و نیرید را داشتند و میدادند و نزدیکی بود که قصر را بگیرند چون
 این زیاده و مرا اینان و میخطرب شد جمعی از رؤسای کوفه را که از دولت
 آن ملعون بودند مثل کثیر بن شهاب و شمر ذوی الجوشن و محمد بن اشعث و
 بن برقی و جری بن بکر و طایف گفت بهام قصر روید و به طریق که صلاح
 با اهل کوفه کشش نمود و ایشان را متفرق نمایند لهذا آنحضرت بر بام آمد اهل
 کوفه را توفیق نمودند و گفتند بر تو رحم نماید ایست لشکر شام بی در پی
 میرسد و شما را تاب مقاومت ایشان نیست و امیر شما نموده که هر کس
 حال را اینجا متفرق شوید و بی نهایتی خود معا و دست نمایند عذر شما را ازین رو
 و با شما اسبان و شش کند کوفیان که این طاعت را شنیدند و در شام
 پیش آوردند و دست از هوا داری اهل بیت **رسول الله صلی الله علیه و آله**
 بر داشته متفرق شدند و رؤی بمنزل خود گذاشتند و هنوز آتش
 غروب ننموده بود که **س**لمی نفر زیاده باقی ماند چون **س**لم این طاعت را
 مشاهده نمود از برای اهلای نماز مسجد در آمد و چون از نماز خارج شد و از مسجد
 بیرون آمد آنحضرت نیز از پی کار خود فرستند آن غریب مظلوم تخرید و دید
 بجای رود و میگفت درینا که بدست دشمنان گرفتار شدیم و از انعام **س**لمی
 و بارانش دور ماندم نه سبکی دارم که نه سوزن با نام حسین **عید السلام**
 و نه تاصدی که ازین بیست بی بیترتیب
 نه عجزی که سلاسی بان دیار برود
 نه عجزی که سلاسی بان دیار برود
سلم در آن شب سرگشته و حیران میرفت تا که به در خانه رسید
 که پسر زنی آنجا ایستاده و پستی در دست میکرد و نام آن زن طوطی

گفت یا الله هیچ توانی مرا شربت آبی دهی که بنیت سوخته دل نشود
 حکم **س**لمی ترا از لشکر روز قیامت خلاصی دهد طوطی گفت چرا خواهی
 فی الی لک نه رفت و قد می آب خوشگو در آور و **س**لمی را **س**لمی را
 و چون بسیار مانده بود ساعتی در آنجا نشست طوطی گفت ای برادر شربت
 پذیر آشرب و نشست شما در این من سب نیست بر غیر منزل خود رو **س**لمی گفت
 ای مادر من در این شهر غریبم و از دیار خود دور افتاده ام و منزلی و خانه و مالی
 ندارم و راه بجای نمی برم و با وجود این از خانه نوازه آور و و شرفم بجهت بیگانه
 اگر مرا شربت تو جانی دهی شاید در روز قیامت در وقتی که همگی در نماز
 پیش **حضرت رسالت** **تاب** **صلى الله عليه وآله** تر اپناه و دهد طوطی گفت
 تو گیتی **س**لمی گفت ای در آن محنت زوکان غمیده و از غریبان شرمیده
 و پس آن جور و جفا کشیده چه می پرسی ای مادر منم **س**لمی گفت ای این همه شرب
 کوفه از برای یافتن من هست و کوفیان با من پیونفا می کردند و مرا از انعام **س**لمی
 و سایر غنایان و دیاران و اهل بیت بر آورده و نه راهی بجای دارم و نه
 پناه و مددکاری و با وجود این تشویش فرزند **طوطی** را دارم و بیکرمان ازین
 وی بدرستی روم که اگر باین دیار آید کار او بجای خواهد رسید اما طوطی چون از
 شجاعت و رویت و پستی وی آشنای و ویرا در خانه در آور و و تجربه نیکوئی
 از جمله و فرشت **طوطی** از جمله او حاضر نموده و طوطی را پسری بود با نام **س**لمی
 پاره از شربت که شربت ببال نمی نه آمد دید که مادرش بان تجربه بسیار تر و
 می نماید ببال سبب را از مادر پرسید و در گفت ترا باین چه کار است
 پرسیده و نه و گفت سوخته یاد کن که این ستر را نشنیدی **س**لمی گفت مادر
 کیفیت حال را بوی گفت ببال چون این کن را از مادر شنیده غایب شد
 و در خواب رفت و چون صبح شد بان زیاده مسجد در آمد و مادر که مرا شنید

که هیچ اهل کوفه در سجده نشینند و اگر کسی از روستا و معاشرت و غرضه خن
او پدر حوا بداند لهذا بعد از نماز جمع کوفه در سجده نشینند پس آن ملعون
بر بستر برآمد و گفت ای اهل کوفه **س** که گویید که هر کس خبر دیا بن دهد
دین را بوی دهم و هر که در خانه وی باشد و مرا خبر بخند بعد از آنکه میداشد
مال در اغارت کنم و ویران قتل کنم و در آن وقت حال در سجده
نشیند چون آن دعدو و وعید و تکلیف و تهدید را شنید صبر کرد آن
زیر و محمد بن شمس بدار الاماره رفتند حال به نزد محمد شمس
و صورت واقعه را بوی گفت بن شمس به نزد این زید و رفته حکایت
بوی تقریر نمود این زید و ملعون بسیار خوش دل شد و سیصد سوار را بفرستاد
که از شبی همان بودند محمد بن شمس داد که رفته **س** را بگریزند محمد شمس
شده و با آن لشکر بر خانه طوعه زد و بیک رخانه و پیر در میان گرفتند
اما **س** چون آواز پای در کپا ترا شنید دانست که طلب وی اند
گفت **اَنا لله وانا اليه راجعون** پس برخاست و صلاح بر خود نهاد
و شمشیر برهنه در دست گرفته از خانه بیرون آمد و چون شمشیر
برایشان حمله کرد و جمعی از آن قوم را بر خاک هاکت افکند و به طرف
می آورد و آن قوم با کار از پیش وی میگریختند و در چند محله چیل پنج نفر از ایشان
بجسته فرستاد و بعضی از مردان قوی هیکل را بیک دست می گرفت و بر بام
می افکند و بعضی آن شمشیر بیهوش بر تن پدید می آید و ملعون را زان کوفه
و تن را با بخت هاکت میزنند و آن دل آورو بهمتی بطرف خاک افتاده
با مغز آن ملعون را فرجام می آمیخت اما چون این امر دید که با **س**
دست برد **س** نمیتوان یافت گفت ای **س** چرا این را بگریزند می افکنی
ما ترا مانع نمیدهم و به نزد این زید می بریم و او را ده قتل تو نهارد **س**

گفت مرا بهمان شما احتیاج نیست و بر قول شما اعتماد نیست این گفت
در ایشان حمله کرد و در آن محله جمعی دیگر را بکشتن فرستاد و چون آن قوم با **س**
دیدند که بهیچ وجه حریف آن شخصه و اولادش نیستند جمعی بیجا برآمدند و آن
پس را سنگ باران کردند و جمعی دیگر آتش برنی زدند و بر آن
بی و در می افکندند و قتل نامرین و بر اسبک و آتش مجروح میکردند و به
این آن شیر معرکه با ایشان می رسید و تیغ او هر که میرسد او را چون
خیا رب و نیم پاره میکرد که لاله ملعون کلود را بگریزان گفتندی ضربتی بر
روی سبک را زد که لب بالا و دندان او را افکند در آن وقت **س**
خطاب کرد که ای **س** مرا آگاه باش و در این که شربت مرگ نوشیدی
و دیگر دیدار امام حسین علیه السلام مانند یی در آن آتش ملعون سینه
بر پیشانی و زان آن اول شیدان اهل بیت زد که پیشانی وی شکافته
و خون بر روی او فرو ریخت در آن وقت **س** روی بکمر کرد و گفت
السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا بن رسول الله
يا سحر اقلوا منا صنعوا يا بن عتاك ای سپهرم آیا خبر داری که با **س**
ممت چکوند که کلاه سنگی دیگر بر لب مجروح و دندان شکسته و زخم
که خون از دمان وی جاری شده و میسش شریفش و دامن پاشش غرقه خون
شده پس **س** از لب پاری جراحات و کثرت زخمهای منکر که از آن غدار
پروا ببدن شریفش رسیده و ضعف و ناتوانی بر وی غالب شده
و دیگر حالت بر می زنده داشتند لهذا پشت بر دیوار داد و گفت
لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم و گفت ای قوم بیچاره
آب دهید که جگر من سوخته و دلم آتش جوارت فروخته سیمس از آن قوم
پشرم و چون متفقت می نشدند و او را آب ندادند و آخر پیر زنی از خانه بیرون

آمد و قدی آب آورد و به دست وی داد آن سید بزرگوار چون خوا
 پاش مد قح پر از خون شد آن آب را بخیت آن پره زن بزد وی
 قدیمی دیگر وی رسیده آن نیز چنین شد باز قدیمی دیگر آورد این مرتبه
 چون خواست که پاشا مد و دندانه های مبارکش در قح ریختند
 قدر از دست نهاد و گفت آب خورون ما بقیاست اشد پس ملوئی از
 عقب **س** در آمد و نیزه بر پشت مبارکش زد که برود در اشد و در اشد
س گفت **اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ** پس آن کاfran بجوم آورد
 و ویرا دست گیر نمودند و اصدی ویرا گرفتند و او را بر استری سوار
 کردند و به نزد پسر زید و برودند و چون **س** داخل صبیح آن ملعون شد
 شد سلام نکرد و این زید و گفت **س** چرا سلام نکردی گفت بسبب آنکه
 درین سلام نه سلامت دنیا می بینم و نه عقبی پس این زید و سر برانگیخت
 و مدتی تفکر تا تلخو پس سر بر آورد و گفت **س** چرا به امام زمان فرج
 گهی **س** گفت امام زمان **اَمَامُ بْنُ عَلِيٍّ** است که فرزند فاطمه است
محمد بن طه از عبدالله که و من با مراد این شهر آمده ام و دیگر سخنان چند در میان
 و این زید و مذکور شد که ذکر آنها در این مقام ضرور نیست پس **س** گفت
 ای سپهر حجاب یقین میدانم که مرا خواهی کشت پس پیش از آنکه مرا بقتل آوری
 بگذار تا یکی از حبیبه تریش را طلبم و وصیتی چند دارم از من بشنود و این
 من آنها را بعل آورد و این زید و گفت هر گوا خواهی وصتی خف کن **س**
 باز نگرست عجز سعد را دید که گفت ای سپهر سعد بنا بر قراست و جویی
 که در میان ما و توست باید وصیای مرا بشنوی و بعد از من عمل آوری
 این سعد از برای خوش شدن این زید و متغیبت **س** شد این زید و گفت
 ای سپهر سعد ترا دوستی قراست است چرا از قبول وصیت و امتناع می کنی

اینی نمیست که غری بی برساند این سعد چون از جانب این زید و
 مطمئن شد گفت ای **س** و صیای خود را پان کن **س** گفت ای پسر
 سعد سینه وصیت دارم اقل آنست که در این شهر بفرستد درم قرض دارم
 اسب و شمشیر و زره مرا بفروش و قرض مرا ادا کن وصیت دادم آنست
 که چون مرا شنید کشتند میدانم سرم را بشم خواهند فرستاد و تو باید
 جسد مرا از این زید و در خواهی و در موضعی کنی و وصیت **س** آنست که من
 با **س** **محمد بن عبدالله** می نویسی که کوفیان بی وفائی کردند و پستت را با بی
 کردند تا کشته شد زنده که از خانه خدا و حرم جدت رسول **صلی الله علیه و آله**
 پروردن نیائی و متوجه این صوب نکردی این سعد قبول نمود که وصیای
 او را بعل آورد و این زید و صیای او را شنید گفت ما را با الی
 کاری نیست آنچه گفته است چنان کن و ما چون او را بکشیم درونی کن
 جسد او را در موضعی نهدیم **س** و اما **س** **محمد بن عبدالله** اگر قصد ما نکند ما قصد
 نخواهیم نمود پس این زید و بکرین حرازا طلبیده و گفت **س** باید با هم بر
 و او را بقتل رسان و سر و جسدش را از با هم بریزیم پس بکرین حرازا
 دست آن ملعون بزرگوار و سلاطین اختیار گرفت و بر با هم قصری آورد و در آن
 راه زید **س** **محمد بن عبدالله** و تقدیس **الحی** دور و دور بر حضرت **رسالت**
 جاری بود و گفت **ربنا احکم بیننا و بین هؤلاء القوم بالحق**
س **اذا** تو حکم کن میان ما و این قوم که ما را فریب دادند برستی
 و چون بر بالای بام برآمد و یکی نب مکه کرد و گفت **اِسْلَامٌ عَلَیْکَ**
یا ابا عبد الله السلام علیک یا بن رسول الله صدقه الله علیه و آله
 ای خبر از این عت واری و زید و او با حضور این مقل مترجم شده
 ای با وصبا زردی یاری **س** سوی مردم خدا گذر کن

شهادت حسین را چه بینی
هر چه که ز کوفیان بدیدی
بر گوی که کس است
منور در مشو بقول کوفی

نشین حدیث مختصر کن
فرز زنده رسول را خبر کن
شد گشته تو چاره دیگر کن
وز خفته شب میان پدر کن

پس گفت یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله آرزو داشتیم که یکبار
چون ترا به پنجم اجل مان نداده و این آرزو را بجز بر آدم و نوح و
بقیامت اشد و یا حسین جان دادم و چو ای تقای تو در دلم
رغم نجات و شرم دوی تو در کلم
مسلم در بالای قصر نگاه کرد جمعی از کوفیان را دید که ایستاده اند و
میکنند مسلم روی بایشان کرد و داشتند ری چند بجزی خوانده که میفرمود
اشها بقی رسی این است

ای کوفیان چه سزای من کردید
هر کاروان که جانب من کردید
چون طغیان من خبر من گشتید
رحمی بر آب چشم تیران گشتید
پس مسلم همه شهادتین بر زبان

باری تن مرا بسوی خاکدان پی
پر کن مرا بسوی آن خاکدان پی
از من گشتی بسوی آن طغیان پی
اندم که یا و گشتن من بر زبان پی

جاری رحمت و مروت قتل ایستاد و بکر ملعون به نزد ویکت دی آمد و چون
نواست تیغ بردی زند و شش شکست شد و چنان جانم خبر بپرسید
دادند و برایشید و پرسید که ترا چه شد گفت ای امیر چون خواستم
در برابر شربت زخم هر دی ویسی را دیدم که در برابر من ایستاده است
و گفتم که تو را بندگان میگویند و این زبانه ملعون تویی که گفتم
چون پیوستی اموی خلاف عادت مرا کتب شوی و حشمت بر تو
غیرت خفا به نظر است آمد پس دیگر را فرستاد و چون بالای بام رسید

دار او قتل مسلم نه مروت حضرت رستم صلی الله علیه و آله را دید
که آنجا ایستاده اندیم ز هر آتش آب شد و همان لحظه بگشتم و اصل و اصل
چون بن زبانه و چنان دید شای ملعون را که در قتل و قتل مثل خود بود
آن ملعون بی لای بام آمد و آن سلاطین را خبر و سید بزرگوار را بکنده ضرب
شدید کرد و جسد مبارکش را از بام قصر بریزد انداخت و سرش را به نزد آن
ملعون برد پس این زبانه ملعون پیک از غلامان خود گفت که غانی بن عروه را بیا
به برد و او را بهم **مسلم** محقق سزا آید غلام غانی را از حجره پر و ن آورد
و جمعی اتفاقا پس در آنکه در آنجا نشسته بودند از آن قصر پر و ن آورد
و غانی مشغول ذکر الهی بود پس آن غلام ملعون او را نشاند

و ضربتی بر او زد و اثر نکرد و غانی گفت **الحی الله الماحد اللهم**
الحی حیاتک و روحانک یعنی باز گشت من بسوی خدا

خداوند مرا بسوی تو فروخت نمودی و من بپس
خربت و بیکر را آوردم و او را در اصل حشمت
گردانید **رحم الله علیه و رضى الله عنه**
پس این زبانه ملعون امر کرد که جسد

مسلم و غانی را بر در دروازه
آویختند و سر ایشان را

از برای این پی
بش خدایت
خبر من
چون
چون

مجلس مقام شهادت پران مسلم بن عقیل

رحمة الله عليهم

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك الله يا من عظم حسرتنا بحسرت صاحب المصيبة الزائدة والذات
الشاكية الفرج المورث والمفتول الطاهر بمجته المرتضى بمجته وناح الحزن خليفة
ناية الله العظمى ومجته ومن قبله عبده ووعته صاحب الدنيا والآخرة
والغور المودات والزور المودعات والخدود المهيئات والاعضاء

المقطعات

المقطعات والاجسام المحترقات والصدور المحطات والشباب
المختبرات بن سيد الانبياء وبضعة كبد الزهراء سيدتنا ابوعبدالله
ونشكرك الله نعمنا من جل كبرنا على كربة من مهيئنا عليه محنته و
فقرنا اليه مشاقه وعيوننا عليه باكية وعبرتنا عليه لما كبت
وزحمانا عليه ظاهرة ورواينا عليه عظيمة ومضائنا عليه كثيرة
واحرمانا عليه مجردة واشجاننا عليه متشابهة وهوننا عليه جليلة
وعزنا عليه طيلة الجحيم الاثمة الاثمة سيدنا ومولانا ابوعبدالله
واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله
وان نوحوا اولاده بشط الفرات بغير وجل وتراب واشهد ان
علينا ولي الله ووصي رسوله وان قتلوا عترته وهتكوا حرمتهم
واسود ذريته وسلا لئله وسبوا نسله وصبيته اشهد ان ذريته
خلفاء الله وادسياء رسوله وان اصيبوا بالجن والمطأب والابلوا
بالاخران والنزائب عظم الله اجورنا بمصيبة ابن يسوب العز
واشرف لنا من في الحسب والنسب فخر اوصياء الاشراف وشمس
العبد مناف الذي شهب ماله وسبق عياله وجرميه وسلب
نجمه الحزين الكيب والقييل الغريب صاحب المحنة والملاءة
الكوبة والحناء والاسير بايدي ابناء الظلفاء وسليل خاتم الانبياء
ابن عبد الله ياله ما من مصيبة قطعت الاصلاب وقرقت الارباب
او من زمان نشرت لئله الحسين شعورهن ووضعن للترايب
على رؤسهن وخشن وجوههن وفرضن خدودهن وهنك الاعضاء
ستورهن وابكر اعينهن واحرقوا قلوبهن فطوبى لمن اقتلهم
بهن وبكى عليهم بانها كرماء محرم كرام

از تابنا که ملک و ملک بر خیزند از خاک تیر بر آید و در آن چرخ در خشت و آن خشت و در خشت از تاب تیشه با خنجر بر خیزد بر خاک کعبه صافه این سوم	و ز جوش کریمه یل و آدم کرد خاکش و در آن همه دریم کرد چنان از این حکایت میسر کرد در طبع آهوان حرم رزم کرد الکشتاب چشمه زخم کرد
--	---

بر اینده ای برادران که قضیه پر شور تر از قضیه کریمه در یلم رو نداده و در
پر شور تر از واقعه سید الشهدا در میان بنی آدم اتفاق نیفتاده و هیچ وقتی
از اوقات روزگار چنین مصیبتی نبوده و در هیچ زمانی از ازل و ابد
چنین سورتی روی نداده چنین ظلمی احدی بر خوانده و فرنگیان و زنگیان
ردانداشته و این چنین تقدی بر ادلا و دشوگان و کافران جا نرفته
نشیده ایم و این چنین واقعه بر طایفه از طایف هند یا دیا لم رو داده باشد
و در تواریخ و سیر ندیده ایم که این کو قاضیه بر فتره از فرق فرنگت یا زنجیه
مقابله رسیده باشد و این سبب از زمان امام حسین علیه السلام
تا این زمان که هزار و یکصد و سیست سال می شود هر گاه ماه محرم نباشد
نشده زخم تجدید این مصیبت بر قلوب اهل ایمان و پیران سید فرزان
کشیده میشود و این روز را روز محنت و مصیبت خوانند و میگویند و در آن
ش دمی و عشرت بر روی غمی نبندند و ابواب اندوده و محنت برود
و دای سوخته یکیش نیند و اشک غریبان از جوهر ویدیه می بارند و آه سوزناک
از دل بر می آورند و صدای فغان و نه و نه از اطراف عالم بر دشته
می شود و لوای عزیه در میان بنی آدم افراشته میشود غمخواران و در میان
ز لرزه در زمین و زمان می افتد آه

در این چه شور و شعل است که در آن باز این چه زنجیر عظیم است که در این	در این چه زنجیر عظیم است که در این باز این چه زنجیر عظیم است که در این
---	---

بنی نفع صورت خود است و چون حکمت کار جهان و خلق جهان خود در سم است کاشوب در تمامی ذرات عالم است این تیر خیزای که کاشوب در سم است سرهای جهان همه بر زانوی علم است که بر عزای شرف اولاد آدم است پرونده کن رسول خدا صلی الله علیه و آله	این صبح تیره باز رسیدگی کرد کریا طبع میکند از مغرب شب کر خورشید شایسته دنیا بیدار است در بارگاه قدس که جای عیال است چون ملک که بر او میان فوج است خورشید جهان در زمین نور است ای شایسته هر چند نه و داری
---	--

کنند و ای دوستان هر قدر نوحه و پیقراری نمایند هنوز کم است
آری از قضیه بایده که با چنین خبری بگوششت رسیده و چشم از مصیبت
و محن اهل بیت چپری ندیده اید و ای لشیختی که کاری عصبانیه با طواف
ارض الفنا غیبات قتل و دانه و می آوردم ای و گردن طایفه که در اطراف
زمین کر با کشته شده اند و من بینهم سبط النبی محمد و محبت و فخر
الصید مجدل و از جمله ایشان سبط محمد صلی الله علیه و آله که بعد از خون
او بر روی خاک کربلا ریخت و قد طخت منه جناح من و در فخر
و منه الناس فی القحیح کل اشترای سینه او را خورد و کردند
او را بر نیزه کردند و شهر نشین کردند و در حال غیابی لبتی مودع
یقامه قوم اضا عا وید لوالی اثاث الدار و اموال و فرزندان و کول
کافران تاراج کردند و در میان غمت نمودند رجاله ضعی کل
سوقه و شوهرهم فی السبی حسی شکل مردان اهل بیت برکت و کرامت
از زمین کربلا شده و در آن ایشان بر نه و اسیر و زاری
و لنعم ما قال السید التازی و غایبند کربلا لافالت کربلا و بلا ما قال
عندنا الالمی ای کربلا تو همیشه محل اندوه و دینا چه که از تو برال صفتی

ای برادر کار تر با چای رسیده که در کوزه بین کریم با انداخته با اعضهای پاره پاره
 و با براده دریده کلبرک سینده وی از آسیب تیر جوی ما نند حسیب
 خنجه شده چاک ایدریغ دیدند غرق خون رخ او را ملاکه گفتند در صامع
 افلاک ایدریغ **یعنی علی بیباک** از انا با رضای لطف **سبحا لایما**
 و سوار است بر پدر ما که به چندی در زمین کریم ما نند کینزان اهل جفا پادشاه
دین الطالبین تراه یجرا بقید و هونی **خزانه البلاء** ای برادر
 فرزندان امام زین العابدین علیه السلام را می بینی که بر روی افتد بسبب
 کرائی نبند و زنجیر و حال آنکه کرشمه بلا و جفا می دشمنان است **خزانه**
سینه من خباها تجروا با مقان و ابلاء ای برادر دشمن تو سینه
 که بجزاری و زاری از خیمه اش می کشند ای عزیزان عزرا و اندوه و مصیبت
 خرق است که دامن قیامت در میان ما شمر و کان این امت باقی
 خواهد بود زیرا که مصیبتی از این بالاتر در فدا کردن دنیا و دین و بعضی از
 اکابر گفته اند که ماه محرم ماهی بود محترم و **حسین بن علی** شاهی بود شریف
 معاندان اهل جمل و صفه منافقان ستمگران نه حرمت در ابی اورد
 و نه شتمت در انگاه داشتند ماه محرم کی ماههای حرام در روز
 روزی با احترام و یوم عجمه **سیدم** دوست نماز جمعه محل اجاست
 و بر داشتند مدهی در چنین ماهی و چند چنین شاهی کردند و در روز
 عاشورا آشوب از اهل بیت بر آوردند و در چنین روز رخسار
 دلفروز را بکون رخسار حسنه و در چنان ساعتی نهایی حرمت جان
 حبیب دولتی را از پای در انداختند غم روزی که ارواح انبیای
 در مرگ ملاکه تفریق بموا فقت **سید ولید** و فرین از این واقعه کریم ان بود
 و دوران شربت و حبیبان پاکیزه مرگت در تفریت با بتول عذرا افلاک

منقش

نمودند و در آنروز شمر لعین نخر کین بر صلق نانه بین شمشاد زاده نهادند
 و در آنروز سکان محله ملک و خولان با دیده جلالت سیار بود
 اند و شیر بچکان پشته است از آب تشنگی اضطراب نموده و در
 آنروز بدن مشور فرزند رسول خدا را به تیر و نیزه و شمشیر مجروح کردند
 و سرش را برکت او را برداشته به نیزه کرده و جسدش را بر خاک کردند که
 و این مصیبتی است که اندوه آن از دلهای شیعیان بیرون نماند هر صفت
 پس اید دست ان شمشیر زمان اشک حسرت از دیده بهارید و سستی
 آه سوزناک از دل برآید
 سینه از صورتش که بر این
 درین کریمه دامن خدا ان
 می سوزد و چون به لب زده غم
 ای عزیزان در غم سبطی **عزرا**
 از غم آن تشنه لب فک ریزید
 چون رخسار خون آلوده
 اه الا نوحا و نوحا بالکاء
 علی السبط الشهد بکر بلا
 بنده کشید بر ریتی بر سبط **سیدم** که شهید شده است در زمین
 الا نوحا بکب لدمع حنا علیه و امزوجه بالدماء نوحه کشید
 در زمین از روی عزرا و اندوه از چشمه جاری نمید و به آن
 بکون مجروح باشد **الا نوحا علی من قد بکاء رسول الله**
 نوحه کشید بر کسی که بر او کرسیت بهترین پیغمبران الا نوحا علی من قد
 بکاء علی الظهور خیر الاوصیاء نوحه کشید بر کسی که بر او کرسیت
 علی من قد بکاء علی من قد بکاء علی من قد بکاء علی من قد بکاء
 سست **السلام** نوحه کشید بر کسی که کرسیت بر او و غیر آن و نوحه کشید
 سیدنی الا نوحا علی من قد بکاء علی من قد بکاء علی من قد بکاء
 کشید بر کسی که علامه است و بر شری مصیبت او کرسیت الا

تو حوا علی قبر منبر عرا الحنف من بعد الصیاء **نور** که نشید بر راه
 روشنی که خنک شده **الانوار علیله** فقد اخلاحت **بجمل**
البخاة الاشقیاء نور که نشید بر آنم در زمین که لشکر عدو را
 اشقیاء بر او ای طه نمودند و او را در میان گرفته بودند به ایند که بر بریم
 علیه السلام موجب جنت است و بر جنت است دیده که بر شهید گردانیده
 به اندر سعادت و بر جنت است **چرا که او امر و ترک را بپایان رسانید**
باب خندان بود در اوج در **سید علی غزالی میگوید که در حق**
 که پدرم را وقت رسید روشن سیاه گشت و زبانش تیره شد
 من از این قضیه حیران شدم و آنرا از مردم مخفی داشتم و در پنهانی بود
 غسل داده گفتم بخدمت و از جنه وی عز و ن و مول بودم چون در آنجا
 رستم و برادر خواص دیدم با روی نورانی و با مسفیدی میگوئی پیش
 کشتم ای پدر در وقت حرکت علامات عجیبه در تو ظاهر شد گفت آری
 این بزرگ آفت است از آن بود که غم منور دم آید چون مرا بفرمود آوردند
 با روی سیاه و زبانش تیره بودم که نگاه دیدم **رسول خدا صلی الله علیه و آله**
 پیاده و بمن خطاب که که انت **عجل و اقلی شعل اهل بی** توئی و سبیل
 که مرثیه در حق شهیدان اهل بیت من گفته عرض کردم بی **رسول الله**
 فرمود که آن مرثیه که در حق ایشان گفته من شروع کردم و نخواهد ن
این بیت لا اخلك الله من الذم ان خلك والحمد مطلقا
قد خیرا هرگز و نه اهل دی خدا را نه و حال آنکه اهل بیت رسول انکم
 رستم رسیدم یکی غبار و زار گردیدند مشرودن لغوا عن عقوبت
کاتم جنوا ما لیس یعتقر ایش مرا بگریستم از آنرا که آوار گردید
 و این قدر جای ایشان آورده اند که گویا از ایشان خدایتی صادر شده

که نشید بر راه

که نشید بر راه و جل گفت تا آخر پاست میخواند م و حضرت رسول **ص**
 میگریست و چون پاست تمام شد حضرت این جا مسفیدی که
 بر دارم از بر خود کند و نزد من انگند و مرا شفاعت کند و خدا **یقینا**
 با بر وی آن حضرت مرا پی مرزید و تقصیرت مرا عفو نموده و مرا به عا لیه
 بکثرت عزت عا هر دو رسیده و از حضرت **ع** جعفر **ع** علیه السلام مرویست که هر که
 مرا پی آورد یا احوال به نزد او مذکور شود و از عزان داند و به ما چشم او
 بقطره اشک تر کرد و خدا تعالی جمیع گناهان او را پی مرز و اگر هم اشک او
 در کی بقدر پرشاید باشد و گناهانش در کثرت شل گشت و در پیش و باز
 آن حضرت میفرماید که هر که محموم و مغموم شود و بسبب بیعتی که با رسیده
 بعد و بر نفسی که کشد ثواب تسبیح و نه غسل نوشته شود و غم داند و برای
 با بنزل آب دست باشد و نیز فرمود که هر بنده که در مصیبت مایل پست بگوید
 و قطره ای که از دیده اش بر روی آید حق تعالی او را در بهشت خلد جای دهد
 و وی گوید شبی حضرت امام حسین علیه السلام را در خواب دیدم با
 عرض کردم که از شما با رسیده است که هر که در مصیبت و قطره اشکی
 از دیده جاری کند حق تعالی او را در بهشت جای دهد آیا این حدیث
 صحیح است و این سخن از شماست **حضرت** **ع** علیه السلام این حدیث صحیح است
 و این سخن را که گفتم و نیز از حضرت **ع** علیه السلام مرویست که آن حضرت
 که هر که در مصیبت را پی آورد و بگریه برای شهید که بر او نموده اند فرمودی
 با این سخن خواهد بود و مرثیه او در بهشت شل نموده خواهد بود و هر که مصیبت ما
 پی و دیگری آورد و بگریه او را بگریه کند یا نشود و دیده او در روز
 در وقتی که همه دیده گریان باشند و هر که در جنتی نشیند که در آن مجلس ذکر
 باشد و دل او زنده باشد در روزی که دلهای همه از خوف و بیم مرده باشند

و نیز آن حضرت فرمودند که هر که بگوید **یا حسین** از دیده او پیردن آید بسبب
 غمی که از مار کشیده شده یا بسبب غمی که از ماضی شده خدا تعالی او را
 بهشت دهد و در بهشت جای دهد و مستقیم گرداند و ذره نایکه گوید که کسی
حضرت قاضی در خواب دیدم که در کربلا در نزد **حضرت حسین** علیه السلام
 ایستاده و میگردم چون مرا دید گفت ای ذره این شهر را بگو آن و بر جگر
 گوشه من نهد کن و در محفل آن اشق را این بگو که ای دیده اشک حسرت
 ببارید بر کشته که در صفت کربلا شمشیر شده و سینه او را بر ضرب نیزه و تیر
 خورده و گردن و تن در چاری او حاضر کرده و در ماتم او اشک حسرت از دیده
 بناریدم و همچنین گفتم این محفل معلوم میشود **حضرت علی** به نزد قبر فرزند خود
 حاضر میشود و بر او نوحه و زاری میکند و این معنی از آثار او در دیده او دیده میشود
 بعضی از مصیبت است شبی در خواب دیدم که **حضرت خیرالدین** با جمعی از بزرگان
 اهل بهشت در کربلا حاضر شدند و در سر طرح سرور شنید آن ایستاده و زار
 زار گریستند و بر او نوحه و زاری کردند که **حضرت رسول** علیه السلام دیدم که
 در آنجا حاضر شد و **حضرت علی** پیر بزرگوار دای **رسول** پروردگار
 می بیند که آنست که فرزند من چه کرد و کتاب خدا را از او منع کردند و کبر
 و ستم او را کشیدند و در آنجا نوحه بریدند و بعد از آن در بر دور افتادند
 و اعضا می آوردند و بهر پاره پاره می نمودند و می گفتند ای خداوند و لا اله الا الله
 آنچه **حسین** بن **رسید** **حضرت خیرالدین** که این سخن را از آن حضرت شنید
 روی خود را از دو شش مبارک آویخت و فرمود **والله لک یا نافع**
یا حسین فانه تل بالفاخریات و لا یخسر ابره کاشف الکلیات
 فرزند من حسین را در کربلا کشته و دیده او در آنجا خفته و نکند دم
 فی ذلک الیوم مغفول و موعن حرمه الاسلام مغفول و موعن حرمه

که در آن

که در آن روز ز کشته شده و چه حسرت که در آن روز شکسته شده و کشته
شیعه بالذماء و **ذکر** **مولانا** **مسلوبه** چه می شنید که در آن روز
 چون خضاب شد و چه زان که در آن روز برهنه و اسیر شده و پیش
حضرت علی علیه السلام لبیک گریست و گفت ای فاطمه لبیک بخور که و در فرزند تو
 خدا هم کشت و حق نیست بچین که از آن سرستف و میشد ارواح جمیع انبیاء و اولیاء
 و قتل انبیاء و فرشتگان ارض و سما در تمام شمشیر گردانیم و اندوه و غم بسیار
 و در اوقات مخصوصه بر این رست غمخوارم حاضر شوند جمعی از مشایخ شیعه
 نقل کرده اند که در وقتی که اهل بیت در کربلا بودند شبی **حضرت خیرالدین**
 در خواب دید که در کربلا ایستاده و زاری و نوحه می کرد و در میان آن بزرگان
 حاضر بود و دیده خود را بر سر خود و آیدند که کاه بستنی در بین دست سبزی
 و قوی و آراسته با نوحه و زاری و نوحه می کردند و در میان آن بزرگان
 حضور می یافتند و در نهایت رقت و زینت **یک** میفرمایند که کاه دیدم پنج
 از نو پدید آمدند و بر هر ناله و هر نوحه و زاری سوار بودند و کاه که لبی بر روی آن
 جانب برایشان احاطه کرده بودند و یکی از ایشان که مرتبه اش از بزرگان
 بود و جمیع خلایق در نهایت ادب و تعظیم و تکریم او می نمودند بسیار بود
 دوست بر سر داشت و قصه آن سخن آن که در کربلا در میان داخل
 آن حضرت شدند و زنی بسیار روی ناز و حسن آمد و گفت ای سینه جد تو
حضرت علی علیه السلام که تو را می بینم و تو را می بینم و تو را می بینم و تو را می بینم
پنجم **حسین** با تو کجاست گفت من از حواریان هستم گفت من از حواریان هستم
 گفت از پدر بزرگوار معلوم تو **حسین** است گفت من از حواریان هستم که
 داخل قصر پدرم شدند گفت اقل آدم صفتی بود دوم نوعی و سوم **حسین**
 قلیل بود و چهارم **حسین** که گفت من از حواریان هستم که

کربلا در آن روز ز کشته شده و چه حسرت که در آن روز شکسته شده و کشته
 شیعه بالذماء و ذکر مولانا مسلوبه چه می شنید که در آن روز
 چون خضاب شد و چه زان که در آن روز برهنه و اسیر شده و پیش
 حضرت علی علیه السلام لبیک گریست و گفت ای فاطمه لبیک بخور که و در فرزند تو
 خدا هم کشت و حق نیست بچین که از آن سرستف و میشد ارواح جمیع انبیاء و اولیاء
 و قتل انبیاء و فرشتگان ارض و سما در تمام شمشیر گردانیم و اندوه و غم بسیار
 و در اوقات مخصوصه بر این رست غمخوارم حاضر شوند جمعی از مشایخ شیعه
 نقل کرده اند که در وقتی که اهل بیت در کربلا بودند شبی حضرت خیرالدین
 در خواب دید که در کربلا ایستاده و زاری و نوحه می کرد و در میان آن بزرگان
 حاضر بود و دیده خود را بر سر خود و آیدند که کاه بستنی در بین دست سبزی
 و قوی و آراسته با نوحه و زاری و نوحه می کردند و در میان آن بزرگان
 حضور می یافتند و در نهایت رقت و زینت یک میفرمایند که کاه دیدم پنج
 از نو پدید آمدند و بر هر ناله و هر نوحه و زاری سوار بودند و کاه که لبی بر روی آن
 جانب برایشان احاطه کرده بودند و یکی از ایشان که مرتبه اش از بزرگان
 بود و جمیع خلایق در نهایت ادب و تعظیم و تکریم او می نمودند بسیار بود
 دوست بر سر داشت و قصه آن سخن آن که در کربلا در میان داخل
 آن حضرت شدند و زنی بسیار روی ناز و حسن آمد و گفت ای سینه جد تو
 حضرت علی علیه السلام که تو را می بینم و تو را می بینم و تو را می بینم و تو را می بینم
 پنجم حسین با تو کجاست گفت من از حواریان هستم گفت من از حواریان هستم
 گفت از پدر بزرگوار معلوم تو حسین است گفت من از حواریان هستم که
 داخل قصر پدرم شدند گفت اقل آدم صفتی بود دوم نوعی و سوم حسین
 قلیل بود و چهارم حسین که گفت من از حواریان هستم که

بر من که فرزند مرا کهن کرد و که در وقت شستن و کهن کردن نگاه دارد
 و حقنم و حشمان او نمود و **ویلاد ویلاه من غنی لحنوط له من**
نری ما رحل النش و انطلقا و او ویلا و دوا حسنه که منوط نموده
 مرا و که در و در نشن او که دید و که اثر برای بر داشت آن آمد و شسته
ویلاد ویلاه من صلی علیه و من ایضا نری للقری فی الحول لحنقا
 ای و او ویلا و دوا که نگاه که بر فرزند من نماز کرد و که او را دوا فل قبر می کند
 میگوید پس **حضرت** تا طهر مرا بر سینه خود چسباند و لب بر کر سیت
 و گفت **یا سیکینه قد قطعت انیاط قلبی ای سیکینه دل مرا بر**
 پا ره کردی و بگرم را بجر و جوح سخی ایست بر این خون آلوده بر ترا برد
 تا نزد پروردگار طلب خون او نمایم و در جمیع آن زمانی که من در خدمت
 جده ام بودم و در ای آسمان کشتاده بودم و فرج فرج فرشتگان می
 آمدند و زیارت پدرم را میکردند و با ما میرفتند و بعضی دیگر نقل کرده اند
 که مردی را در طواف خانه کعبه دیدم ثعالبی بر او فرو گذاشته و میگفت
 خدایا مرا این عز و میدانم که خواهی آفریدی بعضی از مشایخ و ائمه گفتند
 ای مرد نو سیدی از رحمت **لهم** کفر است چرا این قسم سخنان میگوئی آن
 مرد و گفت چنانچه حکایت مرا شنیده تا بدانند که نا امید می آن است
 گفتند بگو خبر خود را گفت بدانند که من رفیق آن شبی بودم که **استم**
عیدت نام را از کوفه بستانم می بردند و ایشان آنچه نخواستند که بجا آن
 سید برکت بخور و در هر چه فرودی آمدند آن سید برکت را
 می نهادند و در دگر و در آن صفت زده شد و بگویند و من دور از ایشان
 می شستم و در ایشان می گفتم و بر روز سیه و خف و ایشان می گفتم
 شبی از کعبه بر من عادت خود شراب خوردند و دست شستند و پیر

اشتهاد و من پیدا بودم نگاه دار تا که در آری بر آید و در عقب آن
 در آسمان کشته شد و شیده اند و نور فرود آمد و بر او سر امام حسین علیه السلام
 بایست و در آن شبی بر او آمد **سید** **حسین** علیه السلام را زیارت کرد و
 نگاه بالای سینه خود می دیدم که با حق سینه و با حق سینه است
 که این چرخ است که گفت ایشان مقتربان بارگاه احدیتند می چرخ است
 دوم یکا نیل و سیم سر فیلس چرخین علیه السلام و در خلیفه شد و گفت **انزل**
ما حقی الله فرود آیی ای آدم صغی دیدم آدم و شیت و جمعی دیگر فرود آید
 و شسته زاده را زیارت کردند پس گفت **انزل یا خلیل الله** فرود آیی
 ای ابراهیم خلیل کا حضرت ابراهیم و اسمعیل و اسحق فرود آمدند پس گفت
انزل یا کلیم الله فرود آیی ای موسی کلیم کا حضرت موسی و هرون و
 جمعی دیگر فرود آمدند پس گفت **انزل یا روح الله** فرود آیی ای عیسی بن
 حضرت عیسی با جمعی از انبیاء فرود آمدند و هر یک که فرودی آمدند بنزدیک
 آن حضرت می رفتند و میگفتند **السلام علیک یا ابا عبد الله**
 و آن سر مبارک را زیارت میکردند و در آنجا **انزل یا حبیب**
الله نازل شد ای حبیب پروردگار نگاه حضرت محمد مصطفی است
 و علی مرتضی و حسن مجتبی و زول اجلال فرود آمدند و چون حضرت رسول
 در رسید امام حسین علیه السلام همراهم و قدم از جوی خود حرکت کردند
 باز آمد و پیشانی خود بر پشت پای آن حضرت نهاد و با دوازده خیز گفت
 یا جدای پس آنست کاران است و با کاران دوان دوان است چه چهره و جفا
 بمن رسیده و خواجه علی که متع الله علیه آن سید را بر داشته گاهی بخواهد
 میگذشت و گاهی روی خود را بر روی آن می مایید و زار زار میکرد
 و همه اینها گفتند و میگویند پس چرخین کعبه حضرت رسول است

می نمود و چون کینزان و خدمتکاران در خدمت ایشان بسی میگرد
و به کینزک گفت باید این را از ایشان داری و شوهرم را از این قضیه
آگاه کن زنی اما چون خبر را کردن پس از آن از زندان برون رفت
بنی ایمن را رسید که در زندان با نواز طلبید و از او پرسید که پس از آن
چیزی گفتی بکنه رضای الهی و خوشنودی حضرت **رسالت** بنی
صالحه علیه السلام ایشان را که در دم و خانه آخرت خود را بآتش میزدند
گفت ازین نه ترسیدی که بعد از آن کن چنین کردی گفت هر که از خدا
ترسد از توبه ترسد ای معول پدر بزرگوار ایشان را بظلم و ستم نشدید کردی
و بآن گفتا کرده اراده کردی که آن دو طفل را غم دید و دو کودک
غریب محنت کشیده را بقتل رسانی من از جبهه خاطر پیغمبر **صلی الله علیه و آله**
ایشان را از دست تو حلال نمودم و امید شفقت از آن حضرت
در روز قیامت درم این زیاده معول در غضب شد و گفت پس خط
مرا ای ترا به هم شکور گفت هزار جان من فدای ایشان باد پس امر کرد
اودا بر عقابین کشیدند که بر او پادشاه تازیانه زنند چون اودا بر عقابین کشیدند
و تازیانه اول را بر وی زده گفت **بسم الله الرحمن الرحیم** و چون تازیانه دوم
بر وی زده گفت خداوند اعراب صبری ده و در تازیانه سیم گفت خداوند
مرا پادشاه و در تازیانه چهارم گفت خداوند اگواه باشی بکنه فرزندان
رسول تو میکشند و در تازیانه پنجم گفت **خداوند اعراب صبری** و در تازیانه ششم
و اهل بیعت وی برسان آنکه رسالت شد و دیگر هیچ نگفت تازیانه هفتم
تازیانه بوی زنده و چون عطش بروی غلب شد به آب طلبید
خواستند که آب بوی دهند این زیاده معول مانع شد و از ضرب تازیانه
بدن آن میکشفت بکدی جروح شده بود که از حس و حرکت افتاده

و توانی در او نمائند و جمعی شفقت اودا کردند و چون اودا از عقابین
بر بر آوردند پیش کشید و گفت مرا از حوض کوثر سیراب کردند و فی الفور
روح اودا بدن مفارقت کرد و **حضرت الهی** بیست رحمة الهیه بآنان
زنان صالحه فرزند آن **رسول** داد و در سفر لی نیکو جای داد و مشوجه کنوانه می و نمونارگی
ایشان شد و چون شب درآمد از جبهه ایشان علی هم مینامند و چون از خانه
خوردن فارغ شدند ایشان را فرا بایند و چون زمانی از شب گذشته
شوهر وی حاضر شد بن عروه که نه در آمد به نسیب صفت و نه توانی دور ماند
زن بوی گفت ترا چه میشود گفت مرا و زنم دی این زیاده داد که هر که پس از آن
رسول را که شکور زندان بان ایشان را با نموده دست گیر نماید و به زن بوی
زیاده و بر او اسب ضعیف دید و از مال و دینایی بی زکوة اندازد و گفت
تا حال من در بستجوی ایشان قیده جبهه نمودم تا اسبم مرا یک پیش
ایشان اثری نیافتم آن زن من گفت گفت خاک بر سرم ای مرد و ترا با اهل
رسول **صلی الله علیه و آله** چکار است و چرا از خدا و پیغمبر او شسته می بینی
آن معول گفت گشت پیش ترا باین جور چکار است علی از برای آن پیش
آن زن حاله سب گشت شد و از جبهه آن معول علی حاضر نمود و بعد از آن
علی هم خواب رفت و چون پاره از شب در گذشت برادر بزرگ
که نام وی **محمد** از خواب بیدار شد و برادر کوچک را که نام وی
ابو از خواب بیدار کرده گفت ای برادر با در خواب می کشی زنی را
که در این عنت خواب دیدم که پدرم در خدمت **حضرت محمد مصطفی** **صلی الله علیه و آله**
و علی **رضی الله عنهما** بهرام **حسن** گشتی در بخت میخرا مید و چون نظر **حضرت**
پیغمبر **صلی الله علیه و آله** بر من و تو افتاد به پدرم گفت ای **رسول** چگونه تا بس آوردی
که این دو طفل منظلوم را در میان گذاشتی پدرم عرش کرد که

حذر کرد و او را بقتل رسانید آن زن چاره که این مشهور را از کسبی
 زار زار از دهان نکارد بر آورد و از سر و دل گریست و ناله آن طفل را می شنید
 و صدای آن طفل را می شنید و دست کرد و کیسوی ایستاد که فرستاد
 چندی آن طفل را غریب گفتند بر کوهی و غریبی و بچگی را هم که گفتند
 من هم نیست گفتند کیسوان مارا بگیرد بر بغر و شش و آنچه خواهی از مال
 و نیکو بکیر گفت این برایت نشانی پس گفتند مارا به نزد این زیا ببر تا
 او خواهم در باره ما بگوید و آن لعین گفت چون شما را بشهر در آورم مردم هجوم
 آورند و شما را از دست من بگیرند آن مظلومان گفتند پس را آنقدر بکش
 ده که وضو بخور و در گشت زاری آوریم آن ملعون گفت می آید که شما
 و قهقهه صلت بهم پس آن دو طفل مظلوم گریان گریان دست برداشته
 رو بسمان کردند و گفتند یا عدل یا حکیم **احم** نیست و بیکم با یکی ای خدا
 عادل داد ما را از آن بگیر پس آن ملعون مکرر شوقه قل ایستاد
 و گفت هر یک را که می نموی دیگری التماس میکرد که اول مرا بقتل رسان
 که برادر حق ما کشته نیست تو می آید آخر الامر برادر بزرگ محمد را از آن
 جدا کرد و تنش را در آب انداختند بر آهیم که برادر کوچک بود چون
 آن حالت را مشاهده کرد بر جست و خون برادر را بر سر و رو مالید و
 برادر بر داشت در بر گرفت و میگریست و گاهی لب و می نهاد و گاهی
 صورت بر صورت آدمی مالید و میگفت ای برادر من نیز از حق تو میسر
 و گاهی میگفت آقا و او غریبه و اقله نه هراه حارث ملعون بجهت
 از وی گرفت و سه در نیز جدا کرد و تنش را در آب خرات انداخت
 راوی میگوید چون او را در آب انداختند تن برادر بزرگ از آب برآید
 آمد و دست در کوهن یکدیگر کرده در آب فرو رفتند و در میان آب

از ایشان آوازی برآمد که **دب** **تخل** و **تری** **ما** **اخل** **بنا** **خذ** **اللم**
فاستون **لنا** **حقنا** **منه** **یوم** **القیامه** یعنی ای خدا امیدانی و می بینی که
 این ملعون با ما چکر و تو مواخذه ما را از وی کن در روز قیامت پس
 ملعون سه مای ایستاد و بر تو برده که از ده و بقر پس زین آویخت
 و متوجه در آوازه شده و چون به نزد این زیا در رسید بقره را پیشی
 گذارد و گفت این سه دشمنان تو است که به تیغ کین جدا کرده ام
 و امید غایت از تو دارم این زیا ملعون امر کرد که آن سه مار را در شتی
 گذارد و نزد وی حاضر شد و چون نظرش بر رخ راه ایستاد
 رو بگفتی و چون ماه و کیسوا مانند شک سپاه این زیا دبی خست بر سر
 مرتبه برخواست و نشست و بی اختیار گریست و حاضران نیز گریان
 شدند پس این زیا و گفت در وقت کشتن چه گفتند گفت عجز کردند
 و گفتند که بر کوهی و غریبی ما هم کن این زیا و گفت تو در جواب بچگی
 گفت گفت در دل من رحمیت این زیا و گفت دیگر چه گفتندی ملعون گفت
 گفتند که کیسوان مارا بگیرد و با زار بر و مارا بغر و شش و از قیمت ما شفع
 من کشم این را من نیز نمیتوانم کرد این زیا و گفت ای ملعون دیگر چه گفتندی
 گفت گفتند پس به نزد این زیا و بر که او هر چه خواهد با ما کند من گفته ام
 که مردم هجوم کشند و شما را از من بگیرند این زیا و گفت ای بد بخت سپاه
 دل و دیگر چه گفتندی گفت گفتند که هر گاه الهه مارا می کشی ما را این قدر صحت ده
 که در وقت نماز بجای آوریم چون سخن با چینی رسید فن از این زیا و برآمد
 و حاضران بنا نهادند و آواز گریه ایشان بلند شد پس این زیا و گفت
 ای ملعون چگونه دل تو تاب آورد که این دو طفل را کودک بی تقصیر بکشد
 بقتل رسانیدی چرا این ترا زنده نزد من نیاوردی آن ملعون سه بر

و جوانی پس اندان زیا و متوجه شخصی شده و میداشت که از جمله دوست
 اهل میناست و نام وی مقتل بود کهشت این ملعون را بخنجر آب فرات
 و در همان موضعی که این طفلان را شنید کرده بخواری تمام کهنه واصل کن
 و سر این که و کارادر آب اندازد مقتل شنید و مان شده که پان حارث
 گرفته او را از مجلس بیرون برد و دستهایش را بسته از راه بازار روانه کن
 فرات شده و در راه مقتل آن سر را با هر دم می نمید و مردم آن ملعون را
 نمی میکردند و غار و فاشاکت بر سر او می کشیدند و چون مقتل به قتلگاه
 آن طفلان رسید و نظرش بر خون ایشان افتاد بر فرق خود و خود را در
 خون ایشان افکند و در زمین غیضه بسیار گریست و گاه دید زنی مجروح
 و نهان به دو نفر کشته در آنجا افتاده اند مقتل از آن زن پرسید که توستی
 و که ترا باین حال کرده و این کشته گان کیستند و که ایش ترا کشته است
 آن زن بجهت صورتش را برای پان نمید مقتل که آن حکایت را شنید
 آتش غضبش شعله در گردید و بفغان غیام کرد که دستهای آن ملعون را
 قطع کردند و سرش را کشیدند و شکم او را دریدند و حشمت می انداختند
 او را پاره پاره کردند و در آن اثنا آن زن میگفت برای طمع دنیا مسوولان
 خدا آن رسول را کشتی پس و غلام خود را بقتل آوردی الهی که مظلوم
 نرسیدی و ترا باین حال دیدم مقتل امر کرد که اعضای دیرا در اندرون می
 جای دادند و او را در آب افکندند بعد از دقیقه آب موج زده او را بخنجر
 انداخت تا سه دفعه در آب انداختند او را بیرون افکند مقتل که آن
 صورت را ملاحظه نمود امر کرد که چاه عمیقی کنند و او را در چاه انداختند و پیراز
 خاک و فاشاکت کردند بعد از ساعتی زمین لرزید آن ملعون را از چاه بیرون
 افکند و تا سه زبست چنین کردند و زمین او را قبول نکرد و چون مقتل دید

که زمین بدین پیدا او را قبول نیکند امر کرد که میزیم بسیاری جمع کردند
 از خنجره او را و زمین آتش افکند و سوزانید و خاکستر او را آب دادند
 پس سرهای آن و مظلوم را با آب انداختند و بجز در سیدن
 با آب سردای ایشان را آب بیرون آمد و چهره می بیند و چهره
 و بعد از آن هر دو دست در گردن یکدیگر کرده با آب فرو رستند پس
 مقتل جب سپرد و غلام را و ن نمید و مراجعت کرد و چگونگی را باین یا و نقل نمود

مجلس ششم در رتبه جناب الشیخ از مکه معظمه . بختیابا و کربلای معلی پس اندا الرحمن الرحیم

بسم الله يا من سلكت في سلك ائمة الحسين و شرفنا على الامم
 لما ضيعة و القرون التالية بالتدخل في زمرة اصلاء الحسين
 و تشركه الله يا من جعلنا من خصم بالثمة الجليل و التوا

الجيلة من اولياء الحسين وحيترا من حسنهم بالاكرام واكرمهم
 بالاغنام من اهل ولاه الحسين ونقد سلك اللهيا من رفع
 مذارجنا بالخرن والبكاء في عزاء الحسين واسنى مطا رجنا
 بالمفارقة عن الاوطان والمسافرة لزيارة كربلاء الحسين وضلي
 الله على هؤلاء الخنا والذى طالت احوائه وكثرت اختنا
 فحمة واقلاء الحسين وعلى وليك لكونا وسائر اوليائك
 من بناء الحسين ونبتهل اليك ان تجعلنا ممن تناله الشفاعة لظلي
 في يوم القيمة الكبرى تحت لواء الحسين وان تلعن الكفة الفجرة
 الظالمين من اعداء الحسين عظم الله اجردنا بمصيبة ابكت طامة
 البول واخرت قلب المصطفى الرسول لاجلها ابكت السماء وما فيها
 واقيم لها فوق الطباقي ما تما مصيبة طالما شاعت بين الاغنام
 واشتهرت عند الخاص والعام **يا قوت اب كشته كراي كرا**
 افغان ليل شنه صحرای کربلا
 اضعف شد خوش ریز خان کربلا
 پروانه های شمع شبستان کربلا
 شسته چرخ پریشان کربلا
 نشیده نه قصه همان کربلا
 بر پرچم زرمیدان کربلا
 کلوز ز خون شهیدان کربلا
 دوزخ هزار دوشویوان کربلا
 بلا کشته شورش طوفان کربلا
 هم کسوفی بسایهوان کربلا

فریاداران زمان که میدان کربلا
 افغان ازان زمان که دوزخ بود کربلا
 آه از دمی که پروانه از پی داغ
 آنکه از پیوه نگریده اند کربلا
 از زخم تیر خوش ریزی غم کربلا
 با آن حال شهادت حجت خرد کربلا
 کرده بغرض غرض صیبت کشته کربلا
 مرغی چنان زخم شکسته خرد کربلا
 از دوزخ و آه مایه ان کرده آفتاب
 بر خورشید کرد سر و خرام آن کربلا

کربلا قاتل سر و خرامان کربلا
 عیونهم فی هذه المصيبة وقوت جفونهم فی تلك الرزية قد ار
 کشته شمع پیرا که دیدای ایشان درین مصیبت کربلاست و شمع
 ایشان در این بیت بریان امسکت ومع العین بالعبرات وبت
 تقاسم شد الزوالات ای شهیدای خود کشتی اشک چشم خود را لب
 دلگیر بهی که داری وای قتب وری شهیدای از شمشیر پر دوزخ اندن
 و بتی علی الالبی محمد صلی الله علیه واله فقد ضاق منك لصد
 بالمحيرات ای شهیدای که می کنی بر اهل بیت رسول خدا و چون کوه
 نخی و حال یکه تنگ شد دست سینت و بسبب هوا و غمی
 ایشان الا فاکم حقا و برك عليهم عیوننا الريبك لذهو مسکنا
 ای شهیدای که برایشان برستی و تو کن چشمهای خود را بر بخت
 ریزان از برای آنچه از حوادث دوران بر سر ایشان آمده و لا فکس
 فی يوم الطوفان مصابهم و ذاهية من عظم التکبات و فراموش
 مکن مصیبت ایشان که در صحرای کربلا واقع شده و فراموش مکن واقعه عظیم
 ایشان ترا که از همه صیبت و محنت بزرگتر بود سقى الله اجدنا على ارض كربلا
 ملا یرح امطار من المنزلات خدا باران رحمت بباراند بر آن قبر که آ
 در زمین کربلا و صلی علی روح الحسين جید به قتل لای الهین
 فی القلرات و خدا صدقات فرستد بر روح مقدس که چیت است
 و کشته پیران کربلاست قتل بلا حرم نجما بفقده فیدایمانادی
 این بن حمانی و حسین کشته است پیکره که دلهای ما را بر دانه
 دور داشت کربلا شمع فاند و بود و ندا میکرد که کیست کیست کربلا
 یاری کند مرا و کسی نبود که داری کند انا القلای لعطشالت

و بیل

دو دیار را از آن اخبار کرده اند چنانچه هر دو سیت که در وقتی که آدم در
حوا در زمین میشت در آنجا و کردش بر زمین کربار رسید و چون ای
بن عرصه رسید فواج هجوم و غنوم زد و با او آرد و چون بقتلگاه امام حسن
عزیز القدر رسید پایش بسوی برآمد و در خم شد و خون از او جاری
و گفت **الحمد لله** **موتی ذلک** **آخر** خداوند مرا کشته تازه از من
زده است در جمیع زمین گردیدم و اندوه و الهی که در این زمین بن رسید

در هیچ زمین بن نرسید پرو و کار با و می کرد که ای آدم این زمین نیست
و باست و موضع اندوه و غناست در اینجا **سبک** **فرازان** **شید** **خدا**
و ابل چرت او در اینجا اسیر خواهند شد خواستم که تو در اندوه و غناست
شریک باشی و خون تو در این زمین ریخته شود همچنان که خون او در اینجا ریخته خواهد
آدم گفت با خدا یا قاتل و که خواهد بود **حق** **قانی** فرمود که قاتل او نیز بدخواه
که جمیع اهل آسمان در اینجا اورا لعنت میکنند و **حضرت نوح** چون بر کشتی سوار
و کشتی در آب بگرفت در آمد چون زمین کرب را رسید موجی هب بر کشتی
طوفانی شد و شرف بر خرق شد نوح خائف و ترسان شد و گفت
پرو و کار او در هیچ موضعی از زمین بن نرسید آنچه در اینجا بن رسید چنان
شد و گفت شای نوح این زمینی است که در اینجا فرزند زاده **ختم پهلوان** **فرزند**
امیر مومنان **شید** **خدا** بدشته و بدترین خلق الله که نام او نیزه است کشتید
او خواهد بود پس **حضرت نوح** مکرر او را لعنت کرد و کشتی از خرق بگرفت
و **حضرت غیل الرقی** روزی سواره از صحرای کربا گذشت سب آن
حضرت سبه در آمد **حضرت نوح** از سب افتاد و فرقی جدا گشت و دو
از آن جاری شد **حضرت سب** برای **شش** **دوع** **بستغافه** **گفت** **پرو و کار**
چه کنی ای زن سوزده که مستحق این عقوبت و توبه نیستی **م** **چهارمین**
تکلیف **ای** **حیدر کنی** از تو صا در نشد و دیکن این زمینی است که از رویه
پهلوان **فرزان** **شید** **خدا** بدشته و بدترین خلق الله که نام او نیزه است کشتید
او خواهد بود پس **حضرت نوح** مکرر او را لعنت کرد و کشتی از خرق بگرفت
و **حضرت غیل الرقی** روزی سواره از صحرای کربا گذشت سب آن
حضرت سبه در آمد **حضرت نوح** از سب افتاد و فرقی جدا گشت و دو
از آن جاری شد **حضرت سب** برای **شش** **دوع** **بستغافه** **گفت** **پرو و کار**
چه کنی ای زن سوزده که مستحق این عقوبت و توبه نیستی **م** **چهارمین**
تکلیف **ای** **حیدر کنی** از تو صا در نشد و دیکن این زمینی است که از رویه

چرا چه کار است با آل ابرهه و آل حرب و لشکر شیطان و چرا
 چه کار است با اولیای کفر و عدوان پس روی با ما چوین کرد گفت
اصبر یا ابا عبد الله فقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم صبر کبیر
 ابا عبد الله که به پرتو نیر خواهر رسید آنچه بر تو خواهر رسید پس بی
 طلبید و وضو و وضو و چند رکعت نماز کرد و بعد از آن خوابید چون
 از خواب بیدار شد زار زار گریست و گفت ای پسر حسین درین شب
 در خواب دیدم که جمعی خند از آسمان فرود آمدند که عهده می سفید و رویت
 داشتند و شیرهای جمل کرده بودند و شیرهای ایشان از شدت برن
 و سفیدی میزدند و شیرهای این چنین می کشیدند پس دیدم که شاه خدای
 این درختها و برگهای آنها سر برین آورده و این صحرای دریای خون شده
 و خون تازه در آن موضع میرود حسین در آن دریای خون افتاده و دست
 میزند و استغاثه میگوید و کسی نگوید و ادنی رسید و آن مردانی که از آن
 فرود آمدند و دندانها میگرداند و میگویند اصبر یا ابا القاسم فاما
تقتلون علی ایدی شرارا القاسم خبر شد ای آل نبیر مدتی که شما
 کشته خواهید شد بر دست بدترین مردم و هذه الحکمة یا ابا عبد الله
الیک مشافهة و ای حسین اینک بهشت نبوی تو مشتاق است پس
 ایشان به نزدین آمدند و مرا تزیین فرمودند و گفتند ابشر یا ابا الحسن
فقد اتوا الله به عینک يوم القيمة یعنی شاه پیشانی علی که دیده تو در
 روز قیامت با روشن خواهد شد پس گفت یا بن عباس هذه
ارض کرب و بلا یدفن فیها الحسین و سبعة عشر من دله
و دله فی طایفه این زمین موضع کرب و بلاست که دفن بشود در آن هفت نفر
 از اولاد من و اولاد طایفه و این زمین در آنست نهاده مردان است پس فرمود

ای پسر عباس بر خیز و طلب کن در این زمین شکل آهوا را برستی که
 پنجم را خبر داده است که در این صحرای خشک خواهیم دید که رنگ آنها زرد
 شده باشد مانند رنگ زعفران پس بن عباس برخواست و بعد از آنکه
 تفحصی شکلهای چند آن صفت مجتمع یافت و حضرت را اخباری
حضرت رفت و آن شکلها را بر داشت و بویید و گریست و گفت
 ای حسین بد آنکه این شکلها را عیسی بن مریم بوییده است در وقتی که بن
 زمین دارد و شد و کیفیت چنانست که حضرت روح الله با حواریین آن
 زمین دارد و شدند عیسی که آهوی را دید که در آنجا می ایستند حضرت در آنجا
 نشست و گریه بسیاری کرد و از گریه وی حواریان نیز گریستند اما
 گریه او را نمیدانستند و بعد از آنکه سب را پر رسیدند فرمود هذه ارض
یقفل فیها فموضع النول و دفع الظاهرة النول شیعة ای حسین
 که در آن کشته خواهد شد فرزند رسول و نور چشم عالمه قبول که شهادت
 من است در آخر الزمان و در این مدفن خواهد شد و خاک این زمین از
 خوشبو تر است و این چوین با من سخن میگویند و خبر میدهند که در این زمین
 ما چو اینکیم بسبب شوق ما به تربت مقدس آن شهید و ما در این زمین
 میگردیم از همه افعی محفوظ میباشیم حضرت دست فرار کرد و آن شکلها
 برداشت و بویید و بزمین گذاشت و گفت ح و انداخت آن شکلها
 بر آنجا است چنانچه بار تا پدر بزرگوار ح بن حسین پدید و آنها برداشته
 بویید پس حضرت فرمود اینها بدای عیسی تا حال باقی مانده اند پس آن
حضرت با او رفتند گریست و گفت ای خدای من مریم بخت بدی
ح بن را و این قدر گریست که پشه ها بر او فرود آمدند و او را میگزیدند
 و چون پشه ها آمدند در آن شکلها را در گشته روای نه سبب و عقیده

یکی نوحه کردند و گریستند و چنان کرمیات التوبه خواستار شدند
جیب لایق و جوق و و شران غلمه یکی با جبهه ای برهنه
 نشن نام حسین علیه السلام رفتند و گریه می کردند که پاره نشن
تقبل جفان التوبه سکنه و شمرها بالسوط ضربا یقع سینه
 جسد مبارک فرزند غلمه را می بوسید و شمر تازیانه با و میزد و او را از
 بوسیدن پیر خفه منع میکرد و میفرمود یا علی طایف یقتلها جیب
بالضرب توجع و از آنکه با تازیانه میزد و از درد و تیغاب می شد
 پناه به جگر خود می برد و با و میخفتی یستد تقول له یا شمر یحک خلیفا
اذا کان بالتقیل ترخی و تفع و زینب با خاتونان می گفت ای سر
 دی بر تو هرگاه این گزاف بوسیدن پذیرد خود را خبیث است و با آنکه
 و حق است میکند چرا او را از آن منع میکنی و مخفی نمائید که باید کسی این مصیبت را
 اندک نشمارد و گریستند و نوحه کردند و فرغان و وحشتان و جنبان را
 انکار ننماید و تعجب نکنند در اخبار غمناک این و اولیا را و مصیبت نام
 و گریستن ایشان بر آن حضرت زیرا که مرتبه او در نزد خدا در سوال و از
 خدا فرودست و نام مبارکش در نزد سمواتیان شهور است و این بر جمعی از
 و مرتبه او در نزد خدا در سوال و مطلع شوی شمع پاش از حضرت
جعفر الصادق علیه السلام مرویست که چون امام حسین علیه السلام متولد شد
 بر در و کار آمد که جبرئیل را با هزار ملک بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل
 داد و تعیین نمودند و چون جبرئیل نازل شد در جزیره انجیر دریا
 چنانکه پشت که از میان عرش اللی و نام او فطرس بود و بسبب
 اینکه ترکش و لای از او سرزده برقی غیرت در رسید و پل و پراودا
 سوزانیده و او را از جحیم اعلا و مجا درست سکنان عالم بالا دور کرده

در آن جزیره انجیر و فطرس سال در آنجا جسد حق تعالی کرد و حق تعالی
 او را خیمه کرد و ایندیان عذاب دنیا و عذاب بقی و او عذاب
 اختیار کرد و لهذا حق تعالی و او را در آن جزیره بزمای چشمش معلق کرد و ایند آنجا
 فطرس جبرئیل را با آن کرده تا که دید گفت ای جبرئیل اراده کنی واری جبرئیل
 گفت پروردگار فرزند بی محمد صلی الله علیه و آله کرامت فرمود و ما را به
 او دست و فطرس گفت ای جبرئیل این اطلاع دارم که محمد صلی الله علیه و آله در نزد
 بسیار عزیز و محترم و دعای وی در درگاه پروردگار مقبولست چرا با خود نبرد
 او بر شایسته برای من دای کند و حق تعالی به برکت او از سرفه صیرن و کرد و جبرئیل
 سؤل او را اجابت نمود و او را با خود برد و چون نیکوست پیغمبر صلی الله علیه و آله
 رسید و نیت گفت قصه فطرس را بر حق تعالی قدس رسانید حضرت
 فرمود که امام حسین علیه السلام را آوردند و او را بر دست گرفت و در فمهای فطرس
 و خود را برای طفل پال و بکال و رفیع خود عروج کن چون فطرس نهاد با نام
 نایب پال و پر با فرمود و از جانب پروردگار را رسید که ای فطرس
 با لم بلا عروج کن که ما به برکت حسین ترا آزاد کردیم پس فطرس با حسین
 رفت و او در میان ملک بازا کرد و حسین شهور است و او بهین معنی حق تعالی
 بر سر ملک میکند پس جبرئیل علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد که حق تعالی
 که اوست تو این طفل را بنی ششید خواهند کرد و بر من است که هر که آید
 زین است کند من زین است او را بوی رسانم و هر که بر او سلام کند من سلام
 او را بوی رسانم و بطریق مقبره مرویست که در وقتی که حسین
 را بچشمین نزد پیغمبر و خبر کردند شخصی انصرافی که رسول حلت روم بود لبوی
 در آن مجلس حاضر بود چون فطرس حسین صلی الله علیه و آله کرد و این قدر
 گریست که حسن او تر شد پس دوی به زیر کرد و گفت ای حسین

مستوحش من شمس که از جانب این سرحداتی درم نیوایم از برای توانا نقل
بدانکه در وقتی که **خمس** بر شما در حیوة بود من بخوان کنی رست بدیده بر شتم و خوا
کردم که **نکبت** **خمس** بر سرم و میخواستم بدیده از جبهه آن **حضرت** بر سرم
از بعضی از اصحاب او سؤل کردم که آن **حضرت** پدایا چه چیز را دوست
میدارد گفتند آن **جانب** عطر تیرت بسیار دوست میدارد و چون گفت
و بدیده در نزد او هر غریب از بوی خوش نیست لکن این دو ناله مشک
و قدری عنبر شمش بر او شتم و **نکبت** است آن **حضرت** شتم در وقتی که در
خانه ام سلب بود و چون آن صل کردم و داخل شدم و بدیده من بر جان کلاه
افتاد و شمش بدیده طبعیت مبارکت دیدار کردم دیدم نوری از روی مبارکتش
سایع است و آن نوره را روشن کرده و از نور رخسار وی چشم مرا روشنی
جسل کرد و بدیده محبت او در دل من جای کرد که غرض شوان کرد و خوبی
فرج و سبب از او رویت و از برای من بهر سبب که بیان شوان نموده پس
سلام کردم و آن طیب را در نزد وی گذاشتم **حضرت** **سید** این چیز
است عرض کردم که محقر بدیده است که **نکبت** شمش آورد ام **حضرت** **سید** این
بشرطی بدیده ترا قبول میکنم که تو اسلام قبول کنی و من چون از او مصاف
و شنیدم و یقین کردم که او **پیغمبر** است که **سید** از وی خبر داده و بش رت
آمدن او را با داده بود من بلا فاصله اسلام اختیار کردم و بر دستم
ایمان آوردم پس فرمود نام تو چیست عرض کردم عبد الله بن محمد این اسم
نیست من عبد الوهاب نام کردم و از آن وقت تا حال منی سلام داد
من نیز شنیدم آن اسلام خود را بخی و ایم و من وزیر مملکت روم و پیچید
از رضای مطلق از اسلام من نیستند ای نیر بدیده از آنکه من **نکبت** شمش
و پیغمبر از من فارغ شد به اصحاب تحکم میکرد که ناگاه این عزیزی که

سرو در نهایت خفت و ذلت در نزد تو است و داخل شد و در آن وقت
طفل بود و همیشه که نظر خواجه علی لم بر او افتاد و اغوشش کشید و فرمود **موجبات**
جید **دق** **عینی** خوش آمدی ای آرام دل و نور دیده من پس او را
کنار گرفته بوسه بر لب و دندان او میداد و میکسیت و میفرمود **الحمد لله**
من خلت یا حسین **خی** پس **علا** لعنت کند کسی که ترا خواهد کشت و خطی
او را بوسه میداد و میفرمود از رحمت **خدا** دور باد کسی که این مخلوق را خواهد
برید ای یزید روز ویران کنیست خواجه علی لم صلی الله علیه و آله رسید در
وقتی که در مسجد بود دیدم صاحب این سر بر او پیش بر نزد **سید** **علا** **علا**
آمدند و گفتند ای جد برزگوار برادر چم **سختی** کشتی کشتی که میکت و دیگر بر
بر زمین نیفتد میفرمودیم در نزد شمش کشتی میگیریم تا معلوم شود که کتوت
کدام یک است بیشتر است پس **حضرت** فرمود ای نور دیده کان کشتی
که رفتن لایق شمش نیست بر دید خط بر لبید هر یک که خط او بهتر
توت او بیشتر است پس رفتند و هر یک سطر از خط را نشاندند
و کاغذ را آوردند و بدست جد فرمود دادند و عرض کردند که به چسبید کدام را
حضرت ساعتی نیک در آن تامل کرد و نمیخواست که دل یک کدام از ایشان
شکست شود و خواطر او اسوده شود و فرمود ای نور دیده کان جد شمش
اقی است و چیزی نخواهد است بگوید این کاغذ را و **نکبت** شمش پیر فرمود
تا او بینان شما می کند پس ایشان خط را گرفتند و چون روانه خانه شدند
پیغمبر **علا** که برخواست و از عقب ایشان نماند **فاطمه** شمش بعد از مدتی
از خانه **فاطمه** برگردان آمد و سلمان فارسی نیز در خدمت آن **حضرت** **نکبت**
و بیان من و سلمان نهایت صداقت و دوستی بود با و فرمود ای سلمان
میخواهم بدانم که پدر برزگوار ایشان در بیان ایشان چه گفته حکم کرد

سراب زده او را بخت حرم نموده **کلا بیکک** یا بن بخت **حق**
یذهب القلب عن اوصافه هر آنکه میگوید بر تو ای پسر و شرف محمد
 مصطفی صلی الله علیه و آله دل من شود کدشته **سید** چنین نقل میکند که در ایام حرم
 در ششصد و پنجاه نفر جمع گردیدیم که جمعی از شیعیان در آنجا بودند و یکی از اصحاب
 ما متعلق به **امام حسین علیه السلام** را چون باین حدیث رسید که **حضرت امام محمد**
علیه السلام فرمود است که هر که در ماتم **امام حسین علیه السلام** بگذرد بر پشت آب
 ویدای او برون آید **حق** لی جمیع کلمات او را پیاپی مرز اگر چه مانند گفت
 یا با شد مرد جاهلی که مدعی علم بود در آن مجلس حاضر بود گفت باین حدیث
 نمیباید هیچ پشته چگونه میسرانده شد ایشان را که باین قدر ثواب داشته
 جمعی دیگر از آن سخن نمیزدند و با وی منازعه و می کردند و او را از اعتقاد
 خود بر داشت و برخواستند منزل خود رفت چون روز دیگر شد که باین کوه
 به نزد آمد و اظهارندامت از سخنان خود نمود و گفت ای برادر من از
 نزد تو رستم و شب شد کوب رستم و خواب دیدم که قیامت بر پا
 شده و مرد مرا در صحای جمع نموده اند و ترا زوی اعمال را کشیده اند و صراط را
 بر روی جهنم کشیده اند و نه های اعمال مردم را کشیده اند و جهنم را افروخته
 اند و باینجه جهنم بخروش آمده اند و صحای قیامت بخوی تقیده است
 که هر که با بروی میکند از منزه شدن بخوش می آید و در آنوقت تشنگی من
 غالب شد دیدم بر جانب راست من حوضی کثیر است و مردم
 میروند و آب میگیرند و می نوشند و بلب حوض کثرت و مردم دیگران
 ایستاده اند و مردم را آب میدهند و نوز روی ایستادن محشر را
 روشن کرده است آنکه می بینید و جهای سیاه پوشیده اند
 شخصی در نزد من ایستاده بود از وی پرسیدم که ایشان کیستند

سید
 عقیقه

گفت از آن دو مرد حضرت **فرزیه** محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و یکی
 سرور او **لیا علی** خرافعی **عقیقه** نام است و آن زن **عقیقه**
 است گفت چرا پادشاه پوشیده اند و دیگر نه گفت مگر بیدانی که ایام
 عیسی است و هنگام شهادت شهید گردید است پس من به نزد **حضرت**
عقیقه رفتم و گفتم ای **شیر** **سید** چنان از جمله شیعیان و دوستداران
 شما ام از تشنگی نزد یک بهی گشت رسیدم ام مرا شربت آب
 آن حضرت از روی غضب درین نکست و فرمود تو چگونه از او
 و شیعیان مانی و ای آنکه انکار میکنی فضیلت و ثواب کریمت
 دیدم من **حسین** **شبهه** **ظلم** و حاشا که من تر آب و هم من از دهرت
 خواب بیدار شدم و از گفته حق ناوم گردیدم و استغفار کردم و اندم
 به نزد شما که از شما عذر خواهی نمی گم از تقصیر من در که دید و از این نقل
 معلوم میشود که ثواب کریمت در نصیب **امام حسین علیه السلام** است
 است و خوشتردی **حضرت خیر الله** و از کریمت ندان **سید**
 در چه شب است و کسی که در این مصیبت عزا دارد باشد چه شکایت که در
 روز قیامت با و خواهد رسید و کسیکه در این مصیبت محزون و گریان
 نباشد در قیامت است **سید** شفقت از صحنه این عزا بناید و استغفار

در در پی پی این **سید**
 بر سینه های شوقان چو
 بی رده دل اگر نگرند و گنج رود
 حیف است هر چه باین چو
 با جوج غم بکشد آن سده بلارود
 خونهای آن زمانه بگر بر بلارود

کرد دل زیر بار غم این **سید**
 خواب بکشد و از این **سید**
 غم از جرم غم شده سرکش **سید**
 و او از جانی در چرخ کرم **سید**
 امروز بی سکندر **سید**
 امروز از غمی که این **سید**

امر و جانی توان در پیشگاه
 از لب که در پیشگاه حضرت
 خلقی نماند که از جملگی است نعم اندوز و اوقات هر سوز و غم
 شهید است از مکه و آمدن ایشان برین محنت قرین گردان و اهل محنت
 از حدیثین اما تیره رسول الله علیه السلام واقعه یلایه را با این طریق نقل کرده است
 و در ابتدا در دو سوره کوفه چون جمعی کثیر از کوفیان پیوسته
 و اظهار جان فشانی در کلاب امام حسین علیه السلام نمودند مسلم بن
حضرت نوشت و صورت حال را بعرض رسانید و استعدادهای
 آن **حضرت** نمودند **حضرت** اراده توبه به جهت عراق فرمود و چون
 ایشان را خبر شد جزیر برآمد و خطبه خواند و بعد از حمد و درود بر **حضرت**
رسالت پیشانی فرمود ایها الناس بدانید که حق لی مکرر آمدند و هرگز
 جمیع فرزندان آدم لازم گردانیده وانی اشوق الی سلاقی من یعقوب
بیوصف و بدرستی که من بآباد و جدا و نوحی مشتاق ترم از یعقوب
 بیوصف و پروردگار از برای مدفن من بقعه شریفی آفریده است
 که بر روی باغی خواهم رسید و کانی یا وصالی قد تقطعت فی
ادخل الماریه و گویای پنجم که در این زودی اعضای من در حوای کرمان
 پاره پاره شده و بر روی آن اعضای پاره پاره در خیطه قدس در نزد
 جدم رسول الله صلی الله علیه و آله مجتمع خواهند شد پس هر که خواهد جان در
 یاری ما در باز و دیبعا دست ها و بدن را بگردد و در شوق ما شود و بعد از
 فراق بکافان خود مرثیه را در این صانع به نزد وی آمد و عرض کرد که ای
 رسول الله صلی الله علیه و آله اهل کوفه و اهالی ایشان با شماست و شما را
 ایشان را بنی امیه **حضرت** بدست مبارک خود بجا نیاوردند
 که گاه و دیدم در مایه انکسار کشیده شد و این قدر از ملا که نزد او

که عدد ایشان بغیر خدا دیگری نیست و اندامها همه پس فرمود ای پسر
 اگر از روی او را که سعاد و شهادت و شوق ملاقات **حضرت**
صلوات و رضا بقضای جان **صلوات** نمی آید این لشکر با عدلها و کرم
 و لیکن باید من اهل محبت و یارانم در آن زمین مبارک شهید شویم و در آنجا
 دفن شویم و از فرزندان من بغیر من اهل بدین علیه السلام و دیگر کسی از قتل را نمی
 نخواهد یا محبت پس عبدالله بن عباس به نزد آن زبده ناس آمد و پیش
 در ترک عزیمت آن سفر محنت افزون **حضرت** فرمود این محبت جدم رسول الله
 صلی الله علیه و آله مرا امری فرموده است که بعد از این بظهور خواهد آمد
 و مرا واقعه در پیش است که مکرر از جد و پدر خود شنیدم و باید آن را بگویم
 پس نظر می کند این حدیث باشد که **حضرت** با **صلوات** بر او
 نماید و چون مصحف را کشید این آیه برآمد **کل نفس ذائقة الموت**
و اما اتقون اجد که حضرت گفت **انا لله وانا اليه راجعون**
صدق الله و صلوات رسول الله صلی الله علیه و آله بر او که چاره از قضای
 نیست پس این سخن کرمان پرور و درشت و می گفت و خسته و در
 که اراده کرد و صبح آن شب روانه عراق شد و محمد بن الحنفیه نیز به دست وی رسید
 و گفت ای برادر من ترسم کوفیان با تو نبی و فانی گفتند و با تو همان گفتند
 پرتو کردند و فسخ عزیمت این سفر را بکن **حضرت** گفت ای برادر من
 این سفر را رستیت و باید بروم و چون محمد بن الحنفیه ببیند که **حضرت**
 امشب درین باب تا تل کهنه و صبح ترا از خواب رکنم و چون هنگام صبح شد
 امر کرد که برادران و خویشان و یاران جمع شدند و شتران را بار کردند و دال
 پیشت را در محمل داخل کردند و **حضرت** نیز سوار شد و خبر محمد بن الحنفیه رسید
 پیش بانه آمد و عنان مرکب برادر را گرفت و گفت ای برادر تو با من و عد

کردی که در این امر اندیشه بکاربری چو این زد و می شود سفر شدی
سپیدی برای در چون تو رفتی **حضرت سید** به نزد من آمد گفت
یا دلای یا حبیبین اخرج فان الله تعالى قد شاء ان ترأه قلیل
ای فرزند من این بروی رو که حق را میخواند به ایش ترا سیر میدهند
با دل بریان و دیده گردان آن برگزیده عالمیان را در اوج غصه برکشست
و **حضرت** از کله پیر و نرست و آن روز سیم ذی القعدة و تقصیر است
در همان روز بدرجه شهادت رسید و بود و چون اندک مسافتی
از کله دور شد عبد الله عمر قطع شد سوار شد و در کمال تعجب را با آن
حضرت رسید و گفت این رسول الله صلی الله علیه و آله بعراق خوابی
و نسخ این غریبت کنوای منی **حضرت** فرمود الله باید بروم عبد الله
این رسول الله صلی الله علیه و آله میدانم شهید خوابی شده و دیگرین نیز خوابی
پس آن موضع از حسب نظر خود را که غیر مکرر خوابی بود سید بن عباس **حضرت**
ناف بهر رکعت خود را کشید و این عمر سه مرتبه آنرا بر سینه و بکمر و دست
و **حضرت** بپایان مشوجه عراق شد و قطع منازل می نمود و چون به
حدیب نزول نمود **حضرت** سختی قیل و قال در آن از خواب بیدار شد
علی اکبر رسید که ای پدر بزرگوار سبب گریه شما چیست **حضرت** فرمود
ایفرزید این سختی است که در آن خواب البته صبح میشد و در حضرت در آن
دیدم که ماضی مراند و داد که شش مرتبه می نایند و حرکت شما را بوی
بهشت مرست میفرماید علی اکبر گفت ای پدر آیا ما بر حق نیستیم **حضرت** فرمود
بلای فرزند من که ای که بازگشت همه شهدگان بسوی اوست که ما حقیق
و بقیه و حق بااست و مخالفان ما بر باطلند علی اکبر گفت پس از حرکت
شدن چه بکوت داریم **حضرت** فرمود خدا تین را جزای خیر دای فرزند

نیلو و چون بنزل و در رسید **حضرت** دید که خیمه بست پرسید
که این خیمه چیست گفتند از نه میرین کبی که بکله رفته بود و از من سبک آن
خارج گشته بخیمه میر **حضرت** او را طلبید و در وقتی رسول **حضرت** به نزد
رسید که مشغول چیز خوردن بودند نه میر به بلبله می نمودن وی که دلم و خیر بود
گفت سبحان الله ای نه میر فرزند رسول خدا ترا میطلبند و تو تا تل می کنی
نه میر برخواسته در نهایت تعجب بگفت فرزند سید الانام رفت **حضرت**
گفت ای نه میر هیچ سران داری که در حضرت با ما جان سپاری نه میر
شدی گفت این رسول الله صلی الله علیه و آله که هزار جان کن فدای تو شد است
که آرزو من این دولت و شوق من این سعادت بودم پس نه میر برکشست
و فرمود که خیمه او را بر کنند و در جوار سید بر دوه **حضرت** فرمود
پس بر آن خود گفت که ای پسر عکرم روای همه و فدای من که است نشنیده
رسول رفتم با جان سپاری کنم تو آنکه از لای من خوابی بر دار و مرا کمال کن
گفت ای نه میر تو میخوانی که در خدمت فرزند رسول **حضرت** باشی و در خدمت
بواقفت **حضرت** علی داخل بهشت شوی من نیز میخوانم که ملازم و خزان
باشم تا روز قیامت مرا در میان خدمتکاران خود باز جویند ای نه میر کن نزد
تو می آیم و در سبک کنیزان و خزانان ظاهر و اهل می شوم تا آنکه بر سر کشان
آید بر سر من نیز بپایند نه میر ویرا دعا کرد پس بهی سبب خود گفت که هر که
آرزوی شهادت دارد و با من موافقت نماید و هر که میل و دل دارد از من
گردد و اکنون از برای شما نطق میکنم بدانید که من در عصر رسول الله صلی الله علیه و آله
با اتفاق لشکر اسلام رفتم می ربه بعضی از کفار که در لوابی در یاس کورده
و سبک آن خسی نیز همراه بود چون برای من نطق غنیمت پیش نهاد
آوردیم و سبب از من است سبک آن مشوجه ما شد و گفتند را خدا این غنیمت

پرسید آن مرد گفت یا بن رسول الله **عنه السلام** که بخدا سوگند که نمیروی بکربلا
شعبه و نیز اینک بن زید و لشکر بنو بطریق در بادیه پراکنده کرده و ازین
تا نزدیکی بن حویر لشکر فرود کرده **حضرت** فرمود اینها بر من پوشیده است
و لیکن طاعت امر علی واجب است پس **حضرت** زانجا با بنو هاشم رفت
نزد آل موذن و حویر از آنجا روانه شدند و چون وقت ظهر رسید لشکر حاضر
و هر یک سپه خود در میان شدند که ما به برادرش که فرزند **عنه السلام** آمده و
برکشیدند و چون آن منج جو و دست از لشکر گرفتار نشدند بهر نحو
اگر کردا صیاب خود را که ایشان را و چهار پان ایشان را آب چیده و خود
نصف شریف مشو به شد آن لشکر ضلالت اثر را با اسبان ایشان سیراب
کرد این پس **حضرت** فرمود که هفتای لشکر کسیت نام وی چیست چنان
و با و زبند گفت **السلام علیک یا بن رسول الله و رحمة الله و بركاته**
و نام و نسب خود را گفت **حضرت** بعد از جواب **السلام** گفت یا **عنه السلام**
ای خوب پاری ما آمده یکجانب حرم برزرا کنند و گفت یا **عنه السلام** پس بدو
فرستاده که نگذارم باز گوی یا بطرف دیگر روی میکنی نام تو باشد
تا در روز که **حضرت** گفت **لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم**
پس **حضرت** باز گریست و رفت از پیشین بود گفت ای خردت ناز و زین
است فرقی و با قوم خود ناز کن از نامن نیز یا ران خود ناز کنم گفت
یا بن رسول الله گفتی نیست در اینجا تو مقتدای زمانی و پیشوای جلال
جهانی شایسته هر دولش که در عقبش شایسته ز کشتن پس فرود
لشکر فرود آمدند و با نام حسین علیه السلام نماز کردند و بعد از نماز شتر سوار
در رسید و نامه از ابن زید داد و بدست خود داد و خواند و خواند
و **حضرت** و **حضرت** چون خواند مطمئن آن این بود که در هر موضع نامه

من تبرید حسین در آنجا موقوف دارد و در منزل که از آب و کینه و دود
فرود آمد **حضرت** چون بر میخواستند قطع شده گفت ای حویر او را تو
گفت یا بن رسول الله **عنه السلام** که از جانبین زید و ما مومرمان
خواهم که **حضرت** فرمود بن هرگز بنی ولایت را ضعیف نخواهم شد و از هر که
بر شتران بستند و اصحاب سوار شدند و چون خواستند برگردند
لشکر بر سر راه آمده مانع شدند **حضرت** فرمود یا **عنه السلام** گفت
ای حویر ما در دست بغرای تو نشیند از ما چه نیازی هر که گفت یا بن رسول الله **عنه السلام**
اگر دیگری نام ما در امری برد البته متعزف ما در وی می شدم اما در حق ما در
بغیر از تقیم و اگر ام بخنی بر زبان نمی توانم آورد پس گفت یا بن رسول الله **عنه السلام**
در کار تو حیران فرود مانده ام زیرا که اگر هیچ متعزف نمی شوم از این
می ترسم و اگر بر شتر حارب شده شوم از رسول خدا شرم دارم و در روزی
در نزد پدر در کار چه جواب گویم پس فرمود بن از سپاه خود به نزد این
فرستادم آمد و گفت ای مسزید **عنه السلام** و دست خربیده با و که تیغ برده
تو گشت و دیده اش بر کنده باد اگر بکشد در تو تیره و من در این راه بهیچ
و کوفی **حضرت** شستم بگویند آوازی برکش من می رسیده که مرا به پشت لب رت
میدادند و در وقتی که از خانه پدر آن آمدم حدای منای شنیدم که است
توبت مرا اندا و کسای حشر رت با تو به پشت و من با خودم
ما در دست بغرای تو نشیندای خرب و بر فرزند پیغمبر مروی و لب رت
می شنیدی پس گفت یا بن رسول الله **عنه السلام** مصلحت در آن است که حال
همراه شاهی آیم و چون مقداری راه برویم و فرقی آیم و شایه بهانه آنکه
حرم همراه است در موضعی که از لشکر دور باشد فرود آید و چون مردان
محبوب روند شایه بر میزید و با کسب و بهر طریقی که خواهی به پشت لب رت

دادی واقعه باینه دست و ده گنم صبر خواهم که و بجز صبر و شکی نیست چه چاره دارم
پس **حضرت** امر کرده که چینه ای اهل بیت را خصب کردند و اهل بیت در آن
خود آمدند و در روایتی رسیده بعد از آنکه **حضرت** بایران دی در آنجا
قرار گرفتند **حضرت** اهل خانه و سینه و بایران که در آن حوالی بودند و ملک
گزار بودند طلبید و فرمود ای قوم من با فرزندان و برادران و یارانم درین
شهر خواهم شسته و قبور را در اینجا خواهد بود و بعد از این شیعان ما از اقطار
و اطراف عالم روی بر این زمین مبارک خواهند داشت و کرده کرده
از راههای دور بیاست ما خواهند شست و جمعی کثیر از ایشان
می درشتن خیمه را خواهند نمود و در جوار من کن خواهند شست بنوا هم
این زمین را بمن بخر و شید تا من آنرا بر ایشان و قعت کنم انقوم قبول
نمودند و **حضرت** زمین که جوار ایشان است بمبلغ خیری خرید و برایشان
دقت نمودند تا چون خبر آن زیاد معلون رسید و امام حسین علیه السلام
و اهلش در این راه نزل نمودند اند آن معلون نامه نوشت **حضرت**
که نیریدین نوشته است که با سعت از تو بگرم یا با تو می ره بکنم چون آن
حضرت رسید آنرا خواند و بنیاد خست و چون رسول بن زیاد و طلحه بن
نامه نمود **حضرت** بنامه **الحذاب** جواب **فقد حقت علیه کلمه**
الحذاب آن نامه را جوابی در نزد من نیست و برای او خبر عذاب
چیزی نیست و چون رسول بن زیاد چون صورت حال را بدی است
آن ششم آن معلون شتعل کردید و صتم حرب فرزند رسول شسته
پس عذر من سعد را طلبید و او را تکلیف بحرب امام حسین علیه السلام کرد
آن معلون در اینند ابا و اتین نمودند و آخر طبع ایست ری و طبرستان
قبول که و گفت میدانم حرب فرزند رسول خدا در دنیا موجب ع

دور عقبی موصل تها راست اما حکومت ری و حبت جاء و دیده بصیر
مرا که که پس آن معلون عذاب ابدی و شق و دست سر بر او خستید کرد
و با پنجاه هزار مرد روانه کرد آن ششم پس پس زیاده و بسجده و آمد و امر کرد که مردمان
کوفه جمع شسته پس بر سر بر آمد و گفت ای قوم شما میدانید که آل بر خیزان
بود سنن ان غوغ چه تو را شستند و با دشمنان خود چه سبقتها بعمل می
ایست دشمن نیز **حسین** بکربلا رسید هر که خواسته باشد بکربلا
و ان ماست نیز می نیرشو و باید بکربلا روی رود پس از منبر بر بر آمد و
خواند را کشته و بدل اموال شسته و غنمه اکثر انقوم ناما را درین راه بنیاد نمود
پنی در پی به نزد آن معلون می آمدند و قدری از جفقه میید و دنیا میکرد خستند
و بحرب امام زمان و حجه خداوندان روانه گردان می شسته اند اول
کسیکه بعد از عمر سعد بر دین رشت شمر می بود آن که با چهار هزار کافر
بیدین روانه گردان شده و بعد از آن نیریدین را کاب با دو هزار سوار
انقضیه بن زیاد پی در پی لشکر روانه میکرد تا روز ششم حرم در کربلا
لشکر جمع شده بود در بعضی اخبار رسیده که صد هزار لشکر گرفته و شتم
و مخالفان خون آشام در کربلا جمع شدند و در برابر آن شاه کم سپاه
خود آمدند و ابن سعد بن عمر بن حجاج را با پانصد نفر سوار کرب فرست
که مانع آب برداشتن اصحاب امام حسین علیه السلام شدند و چون
تشنه بر اهل بیت و اصحاب آن امام غریب غلبه شد و
العطش العطش از اطفال بر آمد **حضرت** امام حسین علیه السلام برخواست و ب
خیمه قدرات در آمد و از پشت خیمره و قبله سله کلام برداشت و فرمود
این موضع را بخنید چون اندکی گذشته چشمه آب شیرین خوشگوار پیدا
و **حضرت** با اهل بیت و یاران ایشان آب شست میبندند و چاره

فرید و کرد که با **سین** آنچه میگوئی حق و صدق است **حضرت خرد**
 پس که سبب خون مرا حال میدادند و آنی که دو و دوام و دیو و دوزخی
 از آن می آتش مند از من و دشمنان و طفلان رسول الله علیه و آله با تو میگو
 در آن آتش عداای طفلان در آن بناله و زاری بلند شد **حضرت** از
 استماع متن ترگشت و گفت **لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم**
حضرت بیک که از فرقه بر وید و بایشان میگوید که بعد از ساعتی چند شمار
 بسیار بیدار گشت حال در گریختن بکینه چون عیس و علی اکبر سلام
 بآن بکران رسیده اند و نه چار خوا موش شده پس باز بآن گروه
 گفت بگذارید که من برگردم و بگرم جد غم و دست نایم و دشمنان پشیمان
 از غریبی و پستی در آورم **فرمود** و دعا کنید که از جمله اهل اسلام پوز
 شنیدیم **اما فی کما اتها الثا و احم لعنة اولاد النجی صوت**
 ای مردم آخرم گشتند و هر بانی نسبت به ولا و پیغمبر در میان شماست
 او قتل مطلق ما قد علمتم بان لیس لی فی العالمین **عدیل** مرا بظن و
 شنید خواهید که و حال اینکه دانسته اید که امروز مانند من در روی زمین
الیس لی فیما فی الجحیم کلهم اما لنا للظهور النبی سلیل آیه در من
 بهترین اوصیا نیست و آیه من فرزند پیغمبر شماست **اما فاطمه الزهرا**
 اخی دلی که دعای ایضا جعفر و عقیل آیه **طهر** در من
 و آیه جعفر طهار و عقیل و قوم من **یتند** دعوی آورد **ماء الفرات**
 و دود من اقلی فکدی **للطیاء غلیل** بگذارید تا من سبب فرات
 روم و شتر من مشوید که بگرم از تشنگی کباب شده و طفلان من
 گردیده اند پس آن قوم پیچید و جواب گفتند که **مع ما تقول یا بنی**
 و اگر آید این سخنان را ای سپه ابی تراب **فلیس لك الی ما تنقیه**

سید نیست از برای تو را هیچ سبطی **لا تفرکت حق نسفیت**
کائن الموت دست از تو برنمیداریم تا شربت مرگ کشی پس در آن
 این سعد تیری در آن نهاد و گفت ای اهل کوفه و شام شد با شید
 که اول یک تیر مشک را **حم** بین عیلام انداختند من بودم پس آن تیر را بجا
امام بین عیلام افکند و چون آن ملعون تیر انداخت بیک فغان کاخ را
 در آن گذاشته بجا **آن حضرت** افکندند و کم کسی از اصحاب **آن حضرت**
 ماند که در آن تیر باران مجروح شد پس **حضرت** دست فرا کرد و
 مبارک خود را گرفت و در آن وقت پی بیعت سال از عمر شریف
آنجناب که شته و گفت شنیده شد غضب **اللهی** بر یهود و در وقت
 که گفتند غیر پس **خداست** و شنیدند و شد **سخت** شد
 باین کرده اش که فرزند پیغمبر خود را بقتل میرساند
 پس **حضرت خرد** که حجت خدا را بر شما تمام کردم
 و حال پشیر از صبر و شکیبایی دیگر چاره ندان
 و با عدم سال و وقت انظار و اعوان
 به قیید از بر کوران و نیکو کاران
 حجب و میگویم که بچه شنیدیم
 و کن تو کل **چند** مردم
 آنچه خواهد بیدار شد
 بر گردانید و بفرست
 اصحاب خود
 و آن
 کا

مجلس نهم در شهر خربن یزید

ریاحی و بعضی دیگر زیاران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي كتبنا في حشته الارسول افضل للذخاير والسعادات
وصيروننا قطرات عبرتنا في مصيبتنا اكلار النبلا شوق القرب
والظلمات اعد لاهل البكاء والعويل في بليتة سبط رسول
الجليل نلنا لكل من ضبطها الاتهام والبصائر وبقيا لاهل القرب
والانين في رزية ابن سيد المرسلين ما لا عين رأت ولا اذن

جمل

سمعت

سمعت ولا خطر على قلب خاط قد قلوبنا بالآخران والهموم
في مصايب عترة المصطفى وشرح صدره ودرنا بالاحتقان والغموم
في ذايب ذرية المرتضى وشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له شهادة تجعلنا من اولي الولاية والقرب وتدخلنا
في اهل الكرامة والزلفى وشهد ان محمدا سيدا لبرائنا واولاد
اشرف الناس في الاخرة والاولى وكبرائهم في الدنيا والعقبى السلام
عليك يا ابا عبد الله لقد عظمت الرزية وجلت المصيبة بك علينا
وعلى جميع اهل الاسلام السلام عليك يا علي بن الحسين الذي الطير
السلام على علي بن الحسين زين العابدين المكنى بـالحسين السلام
على الاضداد المجاهدين والاقرباء المقاتلين والاحياء المقتدرين
السلام على ازينب الثقية وعلى سكينته السنية السلام على فاطمة
ورقية السلام على الايتام الجفينة وعلى النساء الخفيفة السلام على ابنا
الحاشية وعلى الشادات العلوية السلام على جميع من سفك دمه
في رضى المارويه وعلى جميع من بكى وحن في هذه الرزية السلام
على زوار الحسين بكر بلا وعلى المجاورين في حرمة والتعاكسين
في جوار من الاموات والاحياء ورحمة الله وبركاته اه اه من
من مصيبتنا ادمعت عيون الانام واحرقت قلوبنا من الغام

اه من مصيبتنا نفعنا الا انا وانا انا من جديده نفعنا الشورى

والذكرات

لای تقویت برافراشته و جنبان در لای که طایفه برداشته چه
 قائم است که در شهر به ایستاد جهان سر از آن غم مصیبت

کدام چینی است که از غم فرزند رسول کریم نیست و چه دلیلیست که در مصیبت

ہر کوئی کہتا ہے کہ یہ بڑا بڑا ہے

غم آن بود که بر این دهان دارند
قیمتی شد بر پامان من پری

که میکنند ز دانش تمام فواید گری
که ام شهرست در عالم که در راه

عزیم بپس نامم در بر یکیننه و کدام طالع است از بنی آدم که ایمان نبرد و ایمان بر نبرد

مکدر است زمین زمان برین ایام
هم برآمد فتن جهان ز فتن و زحام

از پیشم هر چو میل که بروست و در کند
از مرد و ملک هر کس که این صبر کند

دو بای آرد و که کنایه بر میانند است
با موجهای کریم چه زو و از نظر کند

۲۰ دی که میوز در نفا حیرت
شد عرض بر پدر که چهار بر سر کند

امروز بوی خون تنومندم
بر اندامگاه شاه شهیدان مکرر دست

المعمران هم این پس بر روی
نیزین چهارم چری بودستان ارد

در این مقام سیر و سیر

در هم در یک جبهه هم پرده ببرد

اداروں کی نفسی مصائب جن سے بچنے والے دلکش معاف ہر کام میں

نابا طار قلعه با حرم و مآذنه و باب و سوراخ و قلعه و ...

مترجم: این کتاب در روز و شب در هر دو عالم بخوانند

وَلَا تُشْفَاهُ بِمَا حَسَنٌ سَكَنَهُ اللَّهُ فِي الْغَيَاثِ وَهِيَ لَشَا أَلَا

در حالتی که میکروبیست و از غمّه غرضی بر سرده که ای غمّه چیه رود و او که طفلان

...

ما را بچ کرد و در دامن ما را کشید ای غمنا ما را بچو ای بلبوا و اما و نیناشقی
تفان و نوزل ای تمیز از ما نزار بشد کرد و چرا ما را خا و روئیل نمودند

إياهم هذا الحسين على الثرى سايب الزداة من حوله الطير يحل

ایتمه این حسین چه من است که بی رواد محاسبه بر روی خاک افتاده و در

بر بالای او چیده اند میگویند از بعضی تفاسیر جمع شده که وقتی با جمعی از

در یکی از اقاصی هندوستان بودیم که ماه محرم داخل شد و چون

بابل آن و پادشاهی نداشتیم و مطلق از مذہب و طریقه ایشان نبودیم

لهذا قرار دادیم که هر روزی شورا را بطرحهای دوری رویم و از اهل آن دیار

دور شویم و در استیلاهای تغزیه برافرازم و داشت خون آلود بر رخسار

روان سزیم و خود را داخل تقریه داران سین لیم بنابر مهید روز

عشور از دروازه پیرون رفیق و داخل صحرا شدیم دیدیم ابلان دینار

زن و مرد در آن محراب میان خاک بسته اند و سرمای حق را برهنه نموده

و خاک بر میدارند و بر سر میکنند و مالهای دارداران را در خاک میکنند

دانشکده خوارزمی از جویندگان دیده بر حصار صفت سدا را می آید این پر...

که بحسب این عمل نسبت هفت چنانست که از اهل این دیار رسید و خبر

واقعه که در این روز شده است مداریده امروزی در روز یکشنبه

مادر شهید کرده اند و امام و پس دای مادر ابیج پدیدار می شود و در این

در شایسته و تارکشت و از سر و آنچه را که نکند و در شایسته

در پیشانی و در میان دو چشم و در پیشانی و در میان دو چشم

مجموعه که امام ذوقی شمس امام ذوقی یاغریست و سینه مقدسه

مجلس ۱۰۰

فتنه سیه و متقه ای مانیز هست و بسیاری از ایشان بر سر محبت نمودند
 و شورش و غوغا می شد که دیده روزگار ندیده و هیچ کس مثل آن نشینده و نزدیک
 بود که جمعی بکثر هلاکت شوند ای برادران این ضحیتی است که از زمان خلقت
 عالم تا حال هیچ کس مثل آن ندیده و احدی نظیر آن نشینده و همچنین غلی در هیچ
 عصری از اصحاب و فرزندان رخ نموده آری فرزند رسول ط هر را به تیغ بریدند
 از پا در آورند کم واقعه نیست و داغ مصیبت بر بکر مصطفی نهاده اند که
 عا دشته و باین سبب حق و ائمه از این قضیه غمزدن و طیاران برین
 خون قلیل بخت حزنا علیه سنا آنها و صاب له دمع علیه هول
 حسین گشته است که بروی کر سیت از روی خون دانه ده آینه
 در کشته شده و بر مصیبت وی اشکهای ریزان اوست حسینا للسمام
 و خیل العدی بغیا علیه بختل آیه فراموش خواهیم کرد حسین را در جایی
 که او را تیر باران کردند و آیه فراموشش خواهیم کرد او را در جایی که بر
 اسبان جولان میکردند کفاه علی فی البریه الله لاحمد والظهر
البتول سلیل از برای بزرگی و علو مرتبه او همین کافیت که سپرده
مصطفی و من زنده طایفه هر است و ماکل جد فی الزجال محمد
ولا کل اتم فی النساء بتول هر جدی محمد مصطفی نیست و نه بود و هر
 فاعله زهر نیست مانند شد بنفسی و اهلی عاف الخد حوله لدی القف
 من الرسول قلیل جان و اهل من فدای او با دوری هلتی که بر زمین کرمان
 اند و در غم راه مبارکش بر خاک چسبیده و در دوری از کشتگان
 آل رسول افتاده بودند کان حسینا فهم بدو هالکوا کما هو التما
حلول و جبر حسین در میان کشتگان مانند ماهی بود و آب
 شدند مانند ستارگان بودند و در اطراف ماه جمع شده باشند

لنا

تغی

قضا علیها و الماء طام یصله شوالا و لدی عن و دوده و یقول شینه
 تشنه و حال آنکه آب بسیار بود و یک اشهر او را از بر داشتند
 و آتش میدان منع کردند و جز و او را بدلتبط دون و دوده و غایله
 من ابدی بخلاف غول و بجز و او را بکرم حلقوم و برابریه و بجه
 خیه شها که کا فران و یوم صفت با و کردند بنفسی اخلا التبط یعلین ندر
 علی بند بها غزونه و تقول فدای خواهر حسین شوم در حالتی که بی در
 ناله و نوحه میکرد و در نهایت اندوه می گفت ای باهلا لا غاب بعدی
و حقای به عند الکمال اول ای برادر ای ماهی که طالع شدی در
 لی ل رسیدی و غروب کردی ایقتل طمانا حسین و جده الی لنا
 من رب العباد رسول آیه حسین تشنه گشته میشود و حال اینکه
 رسول پدر در کار است و محبت جمیع خدایان است وال رسول
الله فی دار غربه و آل دنیا فی المقصود و نزل اهل بیت رسول خدا
 در دیا در غربت میرانند و آل نریا و در قصر در لی عزت نشسته
 و آل علی فی القیود سوا حب اذا ان مکس و بکجه نکول و آل ابی
 فی عذود الله بسره هم تحت النبوه و خول فرزند ان مراضی علی در غل
 و زنجیر محبوسند و چون چهار و شکسته از ایشان نه در آید همه زمان
 بگریه و زاری می آیند و اولاد ابی سفیان در نهایت غمت و دوست
 بر روی فرشته نشسته اند علیک بن خیر المومنین تاسفی و حز
 و ان طال الزمان طویل ای فرزند بهترین پیغمبران عز ان بر تو گسست
 و زمان اندوه من طویل است در کامل الزیاده از حضرت صاحب
 روایت شده که روزی یکی از اصحاب حق فرمود که هیچیک از شما
 جعفر را در روز مشاهد نموده است عرض کردند که او هرگز در روزها

طوبیه

و ظهور از منظر است در شب حضرت فرمود آگاه باشی و بداند که خدای
 همیشه در محراب و آداب و بی باقی تا آنکه حضرت است تمام عیال تمام را شهید
 و قسم با دهنده که دیگر در آوی جای کند و بغیر از خواها در موضعی دیگر نماند
 در روزی همیشه محزون و غمگین است و اصل و ثمری نمیکند و چون که شد و غل
 همیشه بر حسین نوحه میکنند تا صبح و از عارست عود مر و سیت که حضرت را
 عیال تمام فرمودند که پدر و مادر و زن و فرزندان و ای حسین مقبول در کربلا
 که کربلا می بینم انواع و اقسام را که که دهنای خود را به کتب قبر کشیده اند
 و هر که میکشند و از شب تا صبح بر او کوبید و نوحه میکنند پس هرگاه اعراف
 چنین باشد یا بشما ای بنی آدم برو جفا کشید و از حضرت صد و نود و نه
 مرد نیست که فدایم همیشه برای حسین کردیم میکشند و با دوست برادر
 صدیق و هزار شهید و هزار هزار سال که کرد و بیتی که او را یاری میکنند بر
 و گاهی میکشند که جمیع فرشتگان است و نهاد از استماع آن بگریه ناله
 می آیند و از صیحه کشیدن و ناله کردن سکن نمی شوند تا پیغمبری آید به نزد او
 و میگردد این شرمناک است نهاد را بگریه در آوردی و ایش ترا از دست تقدیر
 الهی باز داشتی سبکت شوی ایش ان شمول تقدیر شود بد رستیک
 خدا آنچه باید بکند خواهد کرد و نیز از آن حضرت مر و سیت که حضرت را
 العاجه بن علیه السلام چهل سال بر پدر بزرگوار حق کرامت و در این مدت
 روزی که می برود و در شبها بیست و یکم می نمودند و وقت از ظهر
 که می شد غلام آن حضرت طعام می فرستاد و در پیش می کرد و در پیش
 و عرض میکرد ای آنرا خطا کشید حضرت نگاه بآن غلام میکرد و میفرمود
 قتل این رسول الله جفا قتل این رسول الله عطا شانا و زنده کرد
 کرسنه کشیده شد و ایش این عبد را ترا نکرادی نموده و میکرامت تا آن

طعام با اشک چشم مبارک او فرو می شد و همچنین بی حال و در وقتی
 که آب از برای او می فرستادند و همیشه این شیوه آن حضرت بود شریف
 جوار الهی شد و جهانات آبا و اجداد برین خود رسید و از محنت و شبی
 دوزخ نریخت شد و ازین اخبار و امثال آن معلوم میشود که هر که در حبس
 کرد که کند یا ری حضرت قبول مر و سیت که حضرت را
 البته چنین کرده پس بر دوستان خود فرموده اید حضرت را و سوار داران
 حیدر که لازم است که آیاتم تحریر خود را از کربلا در بیع ندارند و باید که
 کنند گان بر حسین بداند که کربلا ایش ان عظم شوی است و از قرب
 قرب است و چه کم علی که مودای او باشد بسایه ای نه روزگار که اگر
 بر فرزند سید بر آفرید و در شکار شده و چندان می سیاه که از
 آب دیدگان سفید گردید

ای هوش پستی که در کربلا	ای هوش پستی که در کربلا
ای هوش پستی که در کربلا	ای هوش پستی که در کربلا
ای هوش پستی که در کربلا	ای هوش پستی که در کربلا

ای هوش پستی که در کربلا

رسیده از من و صلیب است و با وجود آنچه عده داده اند بر کربلا برادر
 مشو به و دیگر چه شیعیان کربلا می میکشند و چه عذر باقی می
 از برای ایش ان در کربلا ما عذر مثل ایوم عاشورا اذا لم یلک
 ال محمد و الفج چیست عذر من هرگاه در روزی شورا بکرم و نوحه کنیم
 ام کیف لا ابکی الحسین و قل غدا مثلوا باضل لطف و هو ذیج و چگونه
 کردیم بر حسین و حال آنکه کشته و پاره پاره بر زمین کربلا افتاده بود
 و الفاظ هرات حواصی من حلا کل یوح و دمعا مسفوح و ممد رات
 سرا بر و عجمت بر دور او نوحه میکردند و اشک حسرت از دیده
 می باریدند هدی نقول اخ و هدی طالیدی و من الزی که
 مقروح یکی میگفت ای برادر و دیگری میگفت ای پدر از مصیبت

این بجز روح است اسفل ذلك الشيب وهو مضعق بد مائه والذی
 فيه قروح وادید از آن محسن بخیر که چون خضاب شده بودی وادی
 از آن خضاب برکت که مجروح شده بودی و لفاطمه بکی علیه بجز قروح
 و تقبیل الوجنات و هی تصعب الیوم مانات محمد یا والدی و لطفی
 و المسح و نوح و اخوان برای فاطمه دختر امام حسین علیه السلام در حالتی که
 پدرش را می بوسید و از زاری میگریست و میگفت ای پدر برزگوار
 امروز بدم محمد و فاطست یا فاطمه و امروز موسی و عیسی و نوح از دنیا رفته
 نموده اند الیوم اقدم فی المعزاة و عرسه جاری و داخل المصاحبه
 امروز اقدم و حوا در عز مشغولند و امروز مصیبت عظیمی روی داده الیوم
 تبکیت السحابا و مع مثل الدماء اسفا و تکف نوح امروز آسمان
 بر تو خون میگریزد و خورشید منکسف شده و لطفی علیه و
 بد مائه و من السوا فی کفنه الیوم و ادید از حشر آن عظیم که در
 غلیظه بود و با دانه رکت سپاهان او را کفن نموده بود لطفی لوان النبی
 محمد کالدین فوق الشان یلوح و ادید از سبب محمد که در
 بالای نیزه مانند شب چهارده میدر خورشید و الظاهرات
 علی المطایا حشر بعد الحداة علیهم و قروح و حرم محترم او بر نه
 بر شتران سوار بودند و دشمنان از تب و شفتت با ایشان میرسیدند
 ای برادران در امثال این مصیبت بر خانداده جنبه **سبب منظر** الی
 باید شیعیان در کربلا کوتاهی نمیشد و بدانند که کربلا ایشان فتنه
 شد و حضرت صادق علیه السلام فرمودند بمحبوب ترین چشمها نزد خدا
 چشمی است که بر کشته **حسین** باشد و بهترین کربیا نزد او **حسین**
 است هر که کربیه بر حسین کند باری فاطمه کرده است و هواداری

رسول الله نموده و حقوق با اهل بیت را ادا کرده است چشمتی
 در روز قیامت که یا نیست مگر چشمی که بر قدم **حسین** کربیه باشد
 در روز قیامت آثار فرج و سود و بر روی کربیه باشد کان **حسین**
 فاطمه خواهد بود و ملائکه ایشان را از آن خواهند داد و اهل بیت
 در فرج خواهند بود و مردم در محاسبه خواهند بود و ایشان در
 عرش **لحمی** در جوار **حسین** خواهند بود و با او هم کلام خواهند بود و ملائکه به
 نزد ایشان خواهند آمد و خواهند گفت بر خیزید و داخل بهشت شوید
 و ایشان با خواهند گفت و خواهند گفت ما محبت **حسین** و محبت **حسین** بود
 دست بر زمین داریم و حور الیهین به نزد ایشان پیغام خواهند فرستاد
 که پیامدا مشتاق طلاق است ششم و ایشان مطلق متفرق نمی شوند
 و اعتنائی نمی بیند بسبب کسی که در کربلا کشته شد و ایشان را رسیده است
سید جوانان بهشت و چگونه میسر خواهند شد که شیعیان و معتزلان در کربلا
حسین در کربیه کوتاهی ننمید و حال اینکه جن و ملک و وحش و طیاران این
 مصیبت محزون و کربیه اندک یا حکایت مرغی آن در تمام **سبب منظر** الی
 بگوششت نرسید مستمع باش نشنوی که در تمام آن عظیم بفرمان چه گفته
 مردیست که در آن زمان که اهل دخی و کوفه آن پیوند تازه جو و جفا
 بنده قسمت شبیه گردان را از پا در آورند و داغ مصیبت بر جگر عالم و دل
 نهاده و جسد او را در درختی ماریه اکلند و خون از او جاری شود و کافران
 مرغ سفیدی در رسیده و خنجر بر آن جسد شریف افکنند و در آن خون
 غلیظه و خود را خون آلود نموده پرواز نموده و خون از او میچکید و در آسمانی
 پر وازر رسیده بر خانی چند که بر شاخه های درختان نشسته و ابواب غیوم
 بر روی غنچه بسته و با آن غنچه نغمه پر وازر بگویند آن مرغ خون آلوده آن

يا ويلكم انشغلون بالملاهي وذكر الدنيا والمنافع الحسين في اي
كربلا في هذا الخبر على التمام مذبوح ودمه مسفوح اي داي
برشته شده است قول ابو و لعب و در فكر دنيا و امور باطله ايد و حال ايكه
ديين كرم خورند رسول خدا را تشنه شيبه كردند و بدن او را در ريك
تقييده افكندند و خون از او جاريست پس آن مرغاني كه بجنب كرم پزداز
منفقه و چون با تيجر رسيدند بدن امام حسين عليه السلام راديدند بر روی
زمين بي سرافا و ده جوي غسل و كفن در آن فضا مانده قد سفت
عليه التواني و داي جسد آن مي وزيد و فاكه بر روی مي افش
دبدنه من ضوض قد هشمته الخيل بجوافها بدن مباركش با ل
ستوران شده و ذاد و خوش لفتاد و خوش مواء و فوج فوج مي
وزيد رت آن غريب مواء كرم را ميكردند و ندبه جن السهل
فالا دعار و جبين محموده و دايه بر دور او حلقه ماتم زده و نوحه
مي نمفند قد اضاء التراب من اثاره و فاكه كرم از نور جسد
منور آن خورشيد فلك امامت روشن شده و از نور كجوين اضاء
دهو اتلا لا بدن مطهر آن ماه برج سعد دست در خشنه كرده و آه
چون مرغاني اين حالت را مشاهده نمفند همه پكبا رغبه و دفتان در آيد
و آن مرغ زده و زاري نمفند و خود را بر خون مبارك آن شيبه مظلوم افكند
و بر ميغلطند و بعد از آن هر يك بن چيه از لواحي زمين پرواز نمفند و بال
آن موضع را از شنه دست حسين خبردار نميدانند و فضا مرغاني از آن مرغاني
بجنب مدينه پزدازند و خود را بجزم محرم رسول الله رسيدند و بر دور
منور آن حضرت ميگردند و خون از با لاي او ميچكند و دايه از بدن فرياد
را الاقل الحسين بجبلا الا اذبح الحسين بجبلا الا كاه بشيد اي اهل عربيه

سيد الشهداء كه كشته شده حسين در كرمها و از حضرت ماله
مرويت كه مرغ خون آلوده و ديدنه شده و بر ديوار خانه خا طيره مرغ
و شر امام حسين عليه السلام نشست و آن مرغ زده صفتي فاجعه سر راست كرد
هجين كه او را ديد فرياد بر كشيده و زار زار ميكرست و اين پست را ميخواند
فقت الغراب فقلت من تغاه و بك يا غراب يعني مرغ صيحه كشيده
كفتم و ابي بر تو خبر مرگ كرام آورده قال كلام فقلت من قال الموت
للغراب كفت خبر مرگ امام را آورده ام كفتم كسيست آن امام كفت
امام مي كه تو قش و ثواب پادشاه ان الحسين بجبلا يعني الاستغناء
بد رستگار حسين در كرمها در ميان خرنه ي نيزك و شيرك واقع شده
فابكي الحسين بعيرة ترحل لا اله مع الثواب پس كرمي كه حسين
اكراميد ثواب از خدا و ابي قلت الحسين فقال لي خفا القديس
الثواب كفتم اي مرغ پس تو خبر مرگ حسين را آورده كفت اري تحقيق
كه حسين در ميان فاكه آرام گرفت ثقت استقل به الجناح فلم
يعطز في الجواب پس آن مرغ عيس و مرگت شده و ديكر فاكه
نداشت كه جواب بگويد چيكه تماحل بجدا لدغاه المستجبات
پس بسبب اين مصيبت كه مي رسيد زار زار كرستيم بعد از دعائي كه در كرمها
مشتب ب شده پس فاجعه خبر شهادت پدر را به اهل مدينه و بعضي از اعيان
گفتند اين و شر محال عبد المطلب را تازه كند و بعد از اندك زماني از
عراق آه زده شهادت آن زنده آفاقي پديار شيرب و حجاز رسيد
مؤلف دانست كه آنچه فاطمه گفته بود راست بود و نيز مرگ است كه مرغاني
از آن مرغاني دارد و يك از لب تين مدينه شده و بر درختي نشست و خون
از او ميچكيد و دايه از بدن مي نايد و آن بسته ان شخص ميودي لقي و او در

داشت که در خلقت و زمین گیر و مجذوبه و با انواع مرضهای دیگر مبتلا بود
و او را بان بستان آورده بود و نفخ با عصبانیت عارضه که با و بود داده بود
رفت و آن دختر را در آنجا گذاشت و او را میترسید که شب به بستان
معاودت نماید و آن دختر در آن شب در بستان تنها ماند و بسبب
او را خواب نمی برد و ناگاه آواز ناله و گریه آن مرغ بگوشش او رسید
بر زمین میغلید و بوی شب آن درختی که آن مرغ بر و جا گرفته بود را بگوششش
آن درخت رسید و هر زمان که آن مرغ می ناله آن دختر هم ناله آواز دل
خیزان ناله می نمود که ناگاه از آن مرغ قطره خونی بر پیشانی آن دختر چکید
پس نشسته قطره دیگر بر چشم دیگر او چکید آن نیز پس نشسته قطره دیگر بر صورت
او چکید محنت پشت قطره دیگر بر پای او چکید شفا یافت و همچنین قطرات
سبب ری از آن خون چکید و هر قطره بر عضوی از اعضا می افتاد و در آنجا
رسیدن آن عضو محنت می یافت تا جمیع اعضا شفا یافتند و او را
مرض شفا یافت به برکت خون **سید الشهدا** چون جمع طالع شد
پیر او داخل باغ شد و خبر را دید و در آن باغ تفرج کنان مانند سرو خزان
داده تا بان آن پیودی از او پرسید که مراد تری بوی عسل و بهار در این
باغ و قدرت بر حرکت نداشت آب خوری از او داری آن دختر گفت
والله نعم و دختر چون پیودی سخن او را شنید اشک و بهوش شد و چون
بهوش شد به کیفیت حال را از او پرسید و دختر حقیقت واقعه را بیان نمود
پس آن پیودی گفت ای مرغ فرخ دل همیون قدم میدهم ترا کنان
که ترا آفریده است که با من تکلم کنی و کیفیت حال خود را بیان کن و بگو
واقعه چیست و این خون از کیست از کیست آن مرغ بقدرت **الله**
از جهت هدایت پیودی بتکلم آمد و گفت من با جمعی دیگر از مرغان درو

نظر

نظر شدت که ما بر درختی جا گرفته بودیم که مرغی در رسید و گفت **ایضا**
الطیور ما تاكلون و تشربون و الحسین فی ارض کربلا فی هذا الحزن
علی الرضا مطروح و داسه مقطع و علی القنانه مرفوع ای مرغی
شما در اکل تنعم شغلید و حال اینکه حسین در کربلا درین شدت گریه
ترین تفیده افتاده و سراسر او را بریده اند و به نیزه کردند و **لناله سنا**
و بنانه حفاة عواذنا از آن او را اسیر نموده و دختران او را با برهنه
و عریان دستگیر کردند که این را شنیدیم یک کربلا پر داز نمودیم
پس آن بان داوی رسیدیم دیدیم بدن آن مظلوم در خاک افتاده
غسله من دمه بزبان خود غسل داده شده و گفته **الرحم** و گفت او
ریک سپاهان بوی **والتراب کافوره** و خاک کربلا کا خور او بود
و شبیه **قطعه** می سبخت او چیده او بود پس آن بان و زاری نمود
و خود را بر خون او افکندیم و بر دغلیدیم و هر یک به بنی پر داز نمودیم
من با نجات دم پیودی که این را شنیدیم بگفت و گفت اگر حسین
بر من نمی بود و جدا و **سید بنی** بود این گرامت از خون او طاهر می
پس آن پیودی شده زمین بر زبان جاری نمود و **سید بنی** و محنتی نمید
که از جمله وقایع که به عشت حال او جان دوستداران فرزندان رسول
و موجب کمال روح دروان هوا داران جگرگوشه بجزل است و گفته
شده است حزن یزید ریاحی است به شدت برادر و پسر و غلام
او و شدت خیرین حسان اسدی و کیفیت آن بان طریق است
که چون جناب **سید الشهدا** اقامه میج شایه بر آن قوم سپید نمود و هیچ
تا شیری در قلوب سبیل ایشان نکردند **حضرت** چارال بر مریدان
و چون صفوف حرب آراسته شد عزت زبانی سعادت و گفت

در روز قیامت از تشنه چنانست که هر که آب نرسد چون دید که **عبدالله** از آن
پای ام **حسین علیه السلام** مضطرب و لرزان شده و صفوان آن جناب
طلبید و او از معارف مشایخ و شایان عرب بود و بوی گفت برو
و من را بینهت کن و او را از پای **حسین** مخوف کن و اگر قبول نکند
و بر اقبال رسد آن صفوان در برابر **حسین** آمد و گفت ای جز از عقرب
تو بیدارست که دست از نیریه برداری و روی **حسین علیه السلام**
آوردی و گفت دای بر توی غافل از **حسین** بفرماید و دست فاسق
خارج و **حسین علیه السلام** فرمود **سید بنی** و بنده شایسته **خدا** است
تو هیچ ما را در دست نشسته و چون **حسین** را دید و بر اجنبی آمده و **حسین**
آوردی که حق تعالی میداند که راست کسی دست از چنین کس بردارد
و روی با دل از آن آورد و تو ملعون خاک بر میخیزی و لیکن **حسین**
دید که **عصیرت** ترا پوشیده حق را انکار میکنی صفی چون کن را از **حسین**
در غیب شد نیزه حواله **حسین** بر نیزه وی افکند نیزه او را پاره
رجعت و **خدا** بر او و نموده لبان نیزه او را از صدر زین در رفت و بر
دست آورده و پراکنده و بنوی که هر دولش را در آید نه نگاه بر
زمینش زد و بگوید استخوانهایش بر نیزه شده خروش و فغان از
چهره لشکر برآمده اما صفوان را سست برادر بود چون حال برادر را چنان
دیدند هر سلا پیکار بر **حسین** کردند **حسین** بر در کار و بخت
یا و کعبه مرکب بولان آورد و نیزه از جگر کشید که بیکر اکر حث و از صدر
زین رها شده چنان بر زمینش زد که گوشش شکست و دیگر پراکنده
مانند خیار تر بود و پاره اش که و دیگری رو به زمین نهاد و جز از عقرب
مرکب تا خفت و چنان نیزه بر پشتش زد که مرگش را از پینه اش چرو

آه و از اسب در کردید چنان بولکان و دوزخ سپرد پس **حسین** را
ام **حسین علیه السلام** که دو کعبه یا بن رسول الله او ضیعت عقی ای فرزند
رسول **خدا** آیا از من راضی شدی و مرا بکلی کردی **حضرت** فرمود
اندر داشت **حسین** **کما ممتکت امانت** آری از تو راضی شدم و تو را
چند کعبه ما درست توانم نهاد یعنی در روز قیامت از آتش جهنم آنا و
بوی پس **حسین** بر روی بیدار نهاد و بر قلبش کز زو بیکت چنان فرمود
کا خزان بر خاک افکند و هر طرف رو آوردی از کشته شدی **حضرت**
و هر جانب متوجه شدی سواره و پیاده از پیش و از پشتندی و بسی از
و اهل آن حرکت کارزار بر خاک نهد انداخت آن خنجر مردی اسب او را
پای کف آن دلا در با فریب و در کعبه و بصره بشیر و مار از آن قوم بلی
بر می آورد اما چون **حضرت** **امام حسین علیه السلام** را پدید دید که در
حرب غوطه در کردید یک از یاران خود فرمود **حسین** در یاب و در کعبه
رسد آن شخص مرکب تند و **حسین** **حسین** سوار شد و بر جامتی که در کعبه
در آمده حمله که جمعی را بقتل رسانید و برخی را متفرق رحمت داده کرد
که بجانب **حسین** **امام حسین علیه السلام** آمد که فانی نهاد که یا **حسین** **نذیب** ای
کجای میروی خود را منظر قدم تواند کرد که این لب رت را شنید روی
امام حسین علیه السلام که گفت یا بن رسول الله بنزد **حضرت** میروم هیچ چنان
آری که بوی رسد **حضرت** کریم شده و کعبه ای خروش پیش
که ما هم از عقب رسیدیم در آنوقت خروش از یاران **امام حسین علیه السلام**
بر آمد و صدای گریه و زاری اهل بیت بلند شد پس **حسین** را بر لشکر
حق لغ زد و این قدر مرکب که نیزه او نیزه بر نیزه شد پس شیر از نیم
بر کشید و در ویای حرب غوطه در کعبه و بر فرق هر که روی او را چنان

هر بگرم خود و خود را در که گشتنی که دم وید و ان اجازه نشد بیدان رستم ات
در خرقه آقا و آقا داده غنچه سوخته بجوم و طشت از من سبب شده حال ما
مخفی کشید که بیدان کارزار روم و جان غنچه را در راه است خدا کنیم و خدا بزرگ
خواجگان افغانی را بیک **حضرت** ویرا و جانهای و دستنیز جرب داده آن علما
با نهایت فرح و شاد بیدان آمد و بعد از آنکه جمعی را بجهنم فرست و دیگر
شهادت نوشید و باقیان غنچه رسید **رحمة الله علیه** و بعد از این
طهیر بن حسن ان سدی که از حبس نهانی اسب بود و در آن نزدیکی دست ازین
و اهل و مال غنچه برداشته بود و پاری فرزند رسول آمده بود و بکشد **حضرت**
آمد و اجازه بید بید بیدان کارزار رستم و او شجاعی بود کانه آفاق
و کوهی مبارز رستم از جمیع دلاوران عرب ربوده بود و بسی کردنشان را
در خاکت نه گشت خفته بود چون بیدان رسید ان رسیده از دی بامرایی سید
در برابر او آمد و او دلاوری بود تا مدار و براسی کوه بیک سوار بود و صلح مولا
پر کشیده بود طهیر با و گفت ای بکشت کسی ز **حضرت** در شرم بیکانی که بشیر
روی دژیه رسول الله میکشی سام خواست که سخن گوید که طهیر نیزه برداشته
که سن نیزه از پشتش برون آمد و فی الحال از مرکب در افتاد و جان
جهنم سپرد پس طهیر در برابرش کراهن سید ایستاد و گفت ای پل عراقی بیک
مرادش نه شده شد و هر که مرا نشناخته سید منم طهیر بن حسن سیدی
کیست از شما که بنزد من آمده تا مردنم معلوم شود و چون اهل کوفه و شام
اسم او را شنیدند همه کشت شدند و پیرا که صیت شجاعت او سمیع
ایشان رسیده بود و در آنسره دافاه مبارز رستم او را مثل زنده ای پیشین
این سید جمعی از شجاعان و مبارزان مشهور مثل فخر بن کعب و برادر او صلی بن کعب
و سپه و کعب بن فخر بیدان آوردند و یکی بکشت شده از ضرب تیغ او بجهنم

و امر کردند و بیک کسی جرئت نیکو که بیدان آورد و این سید بیکان کشت
توپنه و لشکرش بر دو سر طهیر را پیا و در جلال حاکمیت سپهات سپهات
او شیخ بنی اسد است که او را با هزار سوار برابر برگرفته اند مگر بن از جان غنچه
سر شده ام که بگرب وی روم مگر بیک لشکر انبوه و رونق بیکان کشند بخوبی
مطلق نشد و بن بیدان وی روم و چون برین حمله کنند بن بیکان لشکر گزینم
لشکر از بیکان در آمد و سوار بر وی گیرند و کار ویراب زند پس بیک
سوار و کشتی در وضعی در بیکان شستند و طهیر بن حسن از این بیک غافل بود و دیگر
در بیدان ایستاده بلب تشنه و کوهی خشک سخته و دکان از کوه و غنچه
بیدان پر خفا گشته جگر در نهایت خوف و بیم در برابر طهیر در آمد و طهیر گفت بن
ان حیران زدی که از جگر گفت ای طهیر بن بیک تو نیزه بدام بلکه بقیصحت تو آمده ام
طهیر از سخن وی در غضب شد بروی حمله که جگر روی بر عینیت نه و طهیر بکشت
بر مرکب زده از عقب وی تیر جنت آن ملعون غنچه را بیکان گاه رسید
و نفره برگشتید که بیک را آن سید سوار از بیکان بر آمده بر طهیر حمله کردند و در
در میان گرفتند طهیر صلا اندیشید که نیزه برگشاید برایشان حمله که و هر که سن
نیزه او میبرد سید بر خاکت نه گشت می افتاد و با نیزه اینقدر روی رب که نیزه او
نیزه و نیزه شد پس است فرا که تیغ از نیم برگشاید چون شیر زیان در میان
آن روبا و صفان اشد و میزد و کشت تا پنجه سوار را بقتل رسد نید آنرا بیک
زخم و بیک حاکم قرار بروی مرکب نه گشت از مرکب در گردید و فریاد برآورد
که باین رسول الله ادد که **حضرت** بعد غلام امیر بن بیکان علیه السلام شد
که طهیر را در باب سعد با ده نفر از ملازمان **حضرت** بیدان رفته ان
لشکر را تفرقی نموده طهیر را از میان ایشان در آورده و بجهنم امام آورد
حضرت پیا و ده شد و بر سواران وی و هنوز رستمی در او باقی مانده بود

چشم کشود اما حمید بن عیسی که را در بالای سر خود ایستاده و در میان
 قدوسی که زدی خود را در قدم امام حسین علیه السلام نهاد و در نزد حال گفت
 خاک در گشت شدیم **پس** این پیش که امر و زور از قدم او
 پس حضرت فاطمeh ای طاهره را بطوری در دستش بگرفت و بگری
 شد ایضا که ترا خدای میگرداند دای طاهره زن بگری و هر صیغی
 که در می با من بگری تا بجای آوردم طاهره گفت یا رسول الله
 برای من حاجتی است آورده اند صبر فرمایند تا بنوشم
 بعد از آن که گویم **حضرت** فاطمeh ای یاران چای
 طاهره بوی نموده اند و این شرب هبشت است
 که بوی داده اند و پی آن تیغ که بر سر خورند
 شرفی از چشمه کوفه خورند پس طاهره
 برهم زد و بوی که چری بیست بد آنکه جان
 بوی آن آفرین استیم که خدای عز و جل

طوبی لظہیرین حسان خان

منزل فی الحجتی قجاری

نوشته بهال طاهره در دست

همایه **بسم الله**

ایده را جوی

بر سر

یا زهره

مستقیم

و

مجلس دوم در شهادت و حبس ابن ابی طالب

و مسلم بن عویجه و حبیب بن مظاهر

و دیگر از اصحاب سرشیدان

پس آمد از حمید بن عیسی

الحمد لله الذی عظم مصیبتنا بظلم مصیبات الحسین و جعل ذلکنا حجتاً
 رویا است الحسین و اطاعتنا و ان میثاقنا و ما حینا الی حدیثها با حفظ از

عبرات الحسین و شوقنا علی ام الما حسیة و القرون الخالیه بمیان برکات
 الحسین و احسن ثوابا بالقرن و الا یمن علی الاشجان و کربیات الحسین
 و دمع مذاوج الشهداء التابعین و اعلیٰ معارج الشهداء المارین الذین
 بدلوا مهجهم فی سبیل الله و اخطوا بحالهم فی جوارح اوقات الحسین
 و احسن الله علی الکفرة العجزة الذین صبغوا و خضبوا بالدماء صفحات جویا
 الحسین بیاختیار فی القیام و انا و اوصیای العیون علی صفائح خدود بنات الحسین
 و اجمود الدمع الحما طار علی نقیبات احوال قد حوّه اخوات الحسین و ابرودا
 من خیام التخیلم و التقالید بنات المصطفیٰ و عودات الحسین و استبنا
 حریم الله المامور بصلایته و حمايته و هتکوا استار مخدرات الحسین
 اء من مصیبتیه احرق قلب الاحباب و افرجت جفون التابعین
 و الاحباب مصیبتیه لولا قت جلیلا صابا لیا و لو صبت علی الايام
 حزن لیا لیا و یکرهتم آه و یکرهتم
 مشر و تم شهدا و یکرهتم
 افسردنهای هزاران خزان رسید
 افغان بستان شود کم بزور کار
 تا از کن روش جگر بیره رسول
 دلهای پاره پاره کشیدند
 کردین جگر شکر بگون نگار
 ای برادران بدایند که آنچه از اخبار رفته رفته پیشرفت که چون ما چویم
 داخل میشویم چو فردی از افراد حمر و خاس چو ازین و خورشید تکان و چه ازین
 فرع انبیا و چه از و خوش و در میان که دوستی بسید و قولی و ان دارند تا ازین
 احوال و حال اسم جلالی

نور غروب جهان سپید
 شد از جامه لم مختلف مزاج
 فخر خون دل زبیده و صاب بها
 استخ بر کل کشته و سخن چمن
 بر آید آه قتل از صواعق ملکوت
 عبید و سخن فریاد و جبریل ایمن
 غبار سخن بر آید عرصه عالم
 زمین بناله دریا رسیم بکوشش
 ای برادران پس بدید شما هم در نظریه سید جوانان در پشت کونیا
 کشید و انکت حسرت از جویبار دید که جاری نماید هلقوا انک احباب
 القیام و خوف سبط خیر الانبیاء سید ای برادران شیعه تا کریم کنیم
 بر آل عبا و در شیه بخوانیم انبرای جگر کشته و خشر سید انبیا هلقوا انک مقتولان
 بکنه ملائکه المقیمین فی السما سید ای شیعیان تا کریم کنیم بر کشته که
 کریتند بر او فرشتگان در آسمان هلقوا انک مقتولان علیه
 بکی و خوش الصامه فی القیام سید ای محبت تا کریم کنیم بر کشته که بر او
 کریتند و حشیدان محار و پناه الا فابکوا قتیلا قد بکته التیلوله قیام
 ست القیام کریم سید ای شیعیان بر کشته که کریت بر او مادرین
 فاطمه سیدتنا الا فابکوا القیام حزنا الا فابکوا للذبیح القیام
 و کریم سید از روی اندوه و خزان انبرای کیسه که تهنه در کربا بر روی
 اشته ده بوی و کریم را مکرر کشید بر آنکه از پشت سر کردش را بریده اند الا
 فابکوا انی ضعت علیه تنوع الحزن حزنا بالکاء ای شیعیان کریم سید
 از برای آن کسی که کشید ان در تمام او خزون و کربان و در نامه واقعه مشه

الا فابکوا الحضر علی الزمضاء شلوا بالترکاء مکرر کنید کریمه
 از برای چنین سر بریده و بر ریک کریمه و با اعضای
 پاره پاره در خاک خون غلطه الا فابکوا اختلا متباجا الا فابکوا
للمرثاة لتمام ای شمعین کریمید بر کشته که خوش بزم کاخران مسیح
 کشته و خاک و خون آغشته بنفشی جسم مروح جرح علی حرق الصید
 بلا وظایف فدای حسینی شوم که بر روی زمین کرم بود بنفشی من چو لیل
 الخیل رکض علیه وهو ملوب الذی فدای آن بدنی شوم که شمشیر
 چار بایان دوانیدند در حالی که در دانه و دوش مبارکش دور کرده بودند
 بنفشی هاشمیتان سبایا یقعدن و هم فی ذل التباء جانم فدای زبان
 ابل چیت رست داسیران دودمان سیادت که ایش نرا در دست
 کوبدای پر جالبظم و جور و جفای کوفیان پیوده دست میان بی شرم و چار
 بگواری و داری مانند اسیران میکشیدند بنفشی انوة جانی الله
وهی مولد لاث بالتقاء فدای زبان و دقیران و خواهران حسینی
 در دققی که ایش نرا از کربلا بخود می بردند و چون به قتلگاه رسیدند خدا
 نبوده و شبیون بلند کردند و خود را از شتران برهنه بریرا کردند و روی
 حسینی دویدند و گفتند یغز علی التعل بان توانا و سخن بفتح
 حوالت بالکاء ای مقتدر کفار و ای سید بزرگوار دای حکم گرفته
 ن طمعه ال نکار بر ما در تو دشوار است که ترا به پینه که غریب و پیکس
 شنید شده باشی و ما بر دور تو کریم کنیم و حال از تو دور شویم یغز علی
 ابینا ان یلانا با و حل لطف سبیل کالاحاء ای حکم گرفته شعله طفی
 دای نور دیده مرا طفی چه دشوار است بر پیر ما که ما را باین حالت به پینه
 که در زمین کریم ما مانند اسیران و خط اسیر شدند و افضال عمل

کریم حسینی و زیارت آن برگزیده ای لیست چگونه چنین باشد
 و حال اینکه معنیه آن و مرید که از عظمی اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام
 میگوید در روزی شورا گشته امام جعفر رضی الله عنه در وقتی رسیدیم که آنکس
 در سجده بود من در کفش روی شستم آن حضرت سجده را طول داد و در سجده
 می گفت اللهم یا من خلقنا بالکی امة و عدنا الشقا عنة و حملنا
الرحمة لذلک فاجعلنا و ذلک الا بنیاء یعنی ای خداوندی که ما را خشنود
 گردانیده بگرم است و دعه و داده به شقا عنت روز قیامت و در دعا
 داده و رست در است و گردانیده ما را در نه بیگران است اغفر لی
اللهم و لاخوانی المؤمنین و ذلک دای عبد الله یا مرزای پرورد
 مرا و برادران ایانی مرا و برادران زیارت کنند بگردم حسینی را
 که در دوستی او ماله می خورند و به نهی حق را در زیارت
 دای برنج و مقرب می کنند از برای منی کردن با و خوشحال گردانند
 و از جهنم امیدی که دارند در ثوابی که از من می کنند گمان با همیشه منتهی خدا
 تو تکافات ده ایش نرا به بخشش و رضوان خود و عوض را بایش آن
 و شب در درایت نرا می فطنت کن و کفایت کن ایش نرا از شتران
 و جباری و حمایت نما ایش نرا از شتر قوی و ضعیف و از شتران
 جن و انس و عظمی کن ایش نرا ز یاد و از آیه طمع دارند در زیارت سید
 شهیدان و مفاخرت ایش آن از اهل و وطن و غربت ایش آن از عیال
 و فرزندان و آمدن ایش آن بسوی ما و گذشتن اولاد و خویش آن ببار
 و تو فیض ایش آن بخش در پرستری اهل و اولاد ایش آن ایست اللهم
فادرحم تلك الوجه التي غيرتها القميس ای خدا رحمت کن بر دامن را
 که در راه زیارت حسین غیرت شده است و ارحم تلك الخد

گفت زیارت **حسین** بدست است و هر چه غنی ضلالت است من این
او شقیق را ل و خشک نشدم و از نزدی برخواستن منزل حق رفتم و با خود رفتم
محو نزل دی میروم و برخی از فضایل آن سید جهان بهشت را از برای او نقل کنم
از اعتقاد و سید حق پرست و اله او را بقتل میرسانم چون محروم
بد رفتم و در خانه را زدم زو به دی به پشت در آمد گفت فلان زنیها هم
گفت قبل از این از خواب برخاست و بفرستد زیارت **حسین** عظیم
روانه کرد بهشت من کیان را شنیدم از عقوبت های روانه کرد بهشت من
و چون بروم مقدس رسیدم دیدم در نزدی که آن شخص در سجده است
را میگرد و میگوید الهی مرا بر مرز و از تقصیرات من درگذر و بگوشت که من از زبان
طوبی آن شخص سوره سجده برداشت و حسن او از آب دیدم او ترش بود
من به نزدی رفتم و رفتم ای شیخ داشب گفتی زیارت **حسین** بدست است
و حال زیارت دی آمد گفت شاید مرا علامت من کن که من داشب
قانونی است اهل بیت بخونم و چون تو داشب از نزدی من رشی و من خواب
رفتم خوابی دیدم دانستم که من بر اعتقاد و سید بوده ام سید داشب گفت ای شیخ
چرا خواب دیدی گفت در خواب دیدم که شخصی عظیم است سوار است
که در نهایت عظمت و جمال و غایت بهما و جمال بود و زو روی او عالم
میگرد و کرده بود و حدیثا حاجت نیست که تواند بیان بزرگی و جمال او کند
و بر دور او جاشی بسیار و طایفه پیش بر او اند که احصا و عدد و ایش
ممکن نیست و در پیش روی او سوار بی در نهایت شوکت و اہمیت بود
که بر سر روی تاجی بود که چهار رنگ داشت و بر هر رنگی جوهری بود که تا نو
آن سخت سبز و زرد و راه را از برای و روشن کرده بود پس به نزد بعضی از
خدا ام رفتم و رفتم آن شخص کیان چه مردم در گردوی اجتماع نموده اند کیست گفت

چند است یل و پناه و حق تعالی است تقی این سوار تاج بر سر
گفت دلی پروردگار و وحی سید حق رسید کرد است و بعد از آن نگاه کرد
دیدم خانه از نور و بر آن هو و صیبت از نور در بیان است و زمین پرور
میکنند و در آن هو و صیبت از نور در بیان است و زمین پرور
جلال و جمال سوار است گفت این دو زن که بر خانه سوارند کیستند گفت
فاطمه زهرا و حضرت محضی و عیسی و دیگری خدیجه کبری زو به حضرت آن حضرت
گفت آن جوان کیست گفت حسن بن علی است گفت ایش آن این بیت جمیع
بجای برنده گفت هذه الیلة لیملنا الجحیم فیہ یون لیلۃ المقتول المظلم
الشقید المدون بجای لا یعنی الحسین بن علی المرتضی یعنی اشب جمیع
است و ایش آن میروند زیارت کنند بنظر من مصمم یعنی مدفن بار خد
حسین بن علی المرتضی پس من به نزدی که چون خیر نشا رفتم دیدم رفتم دی پس
و که خدای مجید و شمس را که در هر آن چیزی داشته بود متواتر و بی دریغ از آن
فرز رخنه میشد گفت این درختها است که در آنجا است که در آنجا امان را بران
حسین از آتش جہنم نشسته شده است پس من نزدیک تر رفتم و رفتم او
جہنم رفتم و طلب کردم خطب رسید که ای مرد تو میگوئی زیارت **حسین**
بدست است و با وجود این برایت پزیری از آنی از جہنم میخوای پس من رفتم
و زو آن از خواب بیدار شدم و زو به کردم و در نهایت سرعت زیارت
امام حسین ع دیدم آدم ای سید و الله لا افادق قبر الحسین حتی تقادق
و روح من جدی که آسو کند که از قبر حسین جدا نخواهد شد تا روح
از بدن منافقت نماید و نیز فرمودیت که روزی حضرت امام حسین ع
در حضرت حضرت خاندان است بود حضرت در ای بر رسید و طافت
می گفت ای شمس گفت چه لب را دوست میداری این طفل را و چه لب است

7

می آورد و ترایدن او حضرت **فرهاد** می باشد چنانکه او دوست نداشته باشم
و حال اینکه او نور دیده و سه ورستین است بدان می باشد که کردی
از اشتهار است من و بر اقبال رسامند و کشند کان وی خنده در آنست
و بد آنکه هر که او را زیارت کند ثواب حجی از جهت من از برای او نوشته میشود
از راه استیفاء و کفایت زایر **حسین علیهم السلام** ثواب یک حج از جهت من
نوشته میشود **حضرت** نعم و خجین من حجی ثواب دو حج از جهت من که
کرده ام از برای وی نوشته میشود باز عیسه از روی استیفاء و کفایت ثواب
دو حج از برای او نوشته خواهد شد و باز عیسه استیفاء و کفایت
زیرا دگر در چنین عیسه استیفاء و کفایت میگرداند **حضرت**
که کسی که زیارت **حسین علیهم السلام** کند ثواب یک حج از جهت من که کرده ام از برای
او نوشته خواهد شد پس فرمودای عیسه هر بنده که ششیت پروردگار بکثرت
دست و پایی کند باشد **حسین** در دل وی انگیزد دوستی
حسین و دوستی زیارت **حسین** و کسی که زیارت **حسین** کند و عارف
سختی وی باشد خدا تعالی او را در اعدای عیسی رفیق عالمه تعزین خواهد کرد
و از **حضرت امام جعفر علیهم السلام** مرویست که حق تعالی چهار چیز با نام **حسین علیهم السلام**
که است فرموده است اول اینکه ایام زیارت زائران و برادر عمر مقدس
حسین بکشند دوم اینکه در وقت قیامت منوره وی مستجاب میشود
اینکه شقای هر مرضی در تربت مطهر وی قرار داده چه گرم باشد و چه سرد
او گردانیده و این چهار چیز با و کرامت کرده است بسبب ظلمی که بر وی شده
و عیسی که با و رسید آری عیسی و ظلمی که با و رسید و هیچ عیسی با و
رسیده او و اعظم **صلوات الله علیه** و **صلوات الله علیه** و **صلوات الله علیه**
و اعظم و بزرگتر از هر عیسه و عیسی عیسی که با و است **خدا المحدث الامام من**

بیرانشنت و لا خادنت فیها الی یوم یجدم باعظم منها فی الزمان و زیته
بقام لها حق القیامه ما تم و از روزی که عالم موجود شد و نور و تاریکی
شده است عظم تر از عیسی که با و است شده و در قیامت تمام آن بر او
بجود و انوار **بسط المصطفی هو ظامی و اذن الله المباح و یحکم فراموش**
نمیکنم **بسط المصطفی** را در حالتی که نشانی او از آب با و منع میکردند و قد
صوت انضاره و هو مفردینادی **الاهل راحم** و **یتیم** و **یتیم** و **یتیم**
یا ران او بر خاک نداشتند و ده بودند و آن حضرت شهر مانده بود و فرمود
ای راحم کشنده است که بر او راحم کند عیون عطا شا اهل بیت محمد و شیب
هذا الماء و تراب و یاب و یغفر یا اهل بیت محمد عیون الله علیه که از شش پاک
خواهند شد و حال آنکه این آب فراست را ترک و دریم می نوشند **نکات التوکل**
الشداد اقله نطقن و الارضون یخسف فیهم نزدیکی بود بجهنم
آسمان نه تن شوق و زمین فرود و **فکونوا الذیوم جمیعها و امطرت الدم التما**
علیهم و از شهادت او نورست کان زایل شد و آسمان خون بارید
آری در عیون آسمان و زمین بکلیه مخلوقات **حضرت** این که گشتند
و بر حنست و نایبند و چگونه چنین نباشد و حال آنکه هر کسیت **حضرت**
و خیری بود متدلس که و از روزی که پدر وی شهید شد شایق عاقبت پدر بود
و از نه رفعت او بر خط قتی میکرد و مکر از زنان می پرسید که پدر من کیست
و ایشان در جواب می گفتند که پدر ما ای پسر شایق پدر غرق را در خواب دیده
چون پدر را شد که می آید و میگوید زود میبکشد **القی بالله و یحیی**
پدر در پدر مراد نور دیده نام را تا او را به پنجم که دیگر طاعت فراق او را بدارم
و هر چند اهل بیت و بر است میدادند فایده نمیکرد و گریه و فغان او را و تفری
و میبکشت پدرم حال از روزی که رفت اهل بیت که این حال از روزی شده

با نوبی جمله کرامت درین صوابکس و شها مانده و از جفای اشتیاقی
است در مانده بنوا هم از خون خود را شترتی نمی تا شیرینی که از لپک
من خورده بر تو محال کنم ای جان ما در بر خیزد جان خود را فدای فرزندان
رسول ساز و سر خود را در راه او در باز و خون خود را در میدان کارزار
بر نجات خود ای قیامت جدوی شفیع تو باشد و بخل فحش **امام حسین**
علیه السلام داخل بهشت شوی و بنییم جنات و بنییم بهشت
گفت ای مادر مرا جان هزار جان کن فدای حسین علیه السلام و یارانش
عاشا که من این بنیم جان را از فرزند مصطفی منضایقه کنم اما این نوع و سبب
سپهره که با ما در عزت مضافت خود و از خویش و تبار بر آمده و باقی
ما بین صحرا آمده و با وجود این از منشی نیافته و از وصال من تیری نچیده و لم
بر او میزد و از غریبی و یکس او خاطر من است که در عرض فرمانی
بر دم و از او بکلی خواهم و با او دایمی نیایم بعد از آن بمیدان شهادت
روم ما در گفت بروا تا با پوشش بخش که زنان ناقص عقلند و از ترس
دهد و از سعادت ابدی و دولت سرمدی محروم گردانند و هر گفت
همیست هیسات ای مادر و خاطر مبارکست جمع دار که من مکر محبت
امام حسین علیه السلام را نه نبوی بر میان جان بسته ام که بزرگداشت
لریب توان او را گشت و پس و هب به نزد عروس آمد و گفت
ای یار و برین دای در وفا داری پیقر ای منس ال فکار دای آن
جان پیقرار به انکار خود فرزند مصطفی و نور چشم لافتی و بکر کوشه مریم
کبری درین صحرا غریب و شها مانده و دوست از میان و انضار و روشن
و تبار و وطن و دیار کوتاه گردیده و یزید هم شد جان بر طبقی افغانی گذاشته
در پیش وی گذارم و مانند یاران و هواداران او در روز

قیامت بر پیشینان صفا خست نایم نوح و س که این سخن از نو جوانان
آهی از دل بر آمد بر کشید و گفت ای یار با وفا دای نو جوان یار
هزار جان کن و تو فدای حسین با و کاشش و شریعت زنان نیز
جفا و جانی بودی تا من نیز جان خود را فدای او گردی اما میدانم که هر که
در راه حسین جان نثار کند فدای قیامت و بهشت با او میسر باشد
و در حق تو بهشت با حوریان پاکت سرشت همسر و محبت باشد
چنانچه تو سجدست **امام حسین علیه السلام** رویم و در نزد او شرط کنی که در
روز قیامت بی من داخل بهشت نشوی و در آنجا این زن و شوهری
از سر گیریم و هب قبول نموده هر دو سجدست شاهزاده آمدند آن زن
با گریه و زاری عرضی که یار رسول الله میدانم که هر که در راه تو شهید شود
همیکه از مرکب بر زمین افشاند حوریان با وی مناقه کنند و در بهشت
قرین و محبت وی باشند و این نو جوان که شوهر من است بنوا
راه تو جان در باز و من از وی در دنیا بهره نه برده ام و متقی نیافته ام
و با وجود این در اینجا غریب و بی نان و یکس و پسر و کارم و خویش
و تباری ندارم و مع ذلک بحسبیت وی سبقتا خواهم شد حاجت
من از او آنست که در روز قیامت مرا باز طلبد در وقتی که بر اسط
شفاعت جد بزرگوار و پدر و االتبارش شفاعت و خول حجت
یا بدی کن قدم در بهشت نهاد و از شها استدی دارم که مرا انجا بران
و اهل بیت سپارید که در محرم محترم در سلک کنیزان و خدمتکاران
و خزانان طعمه باشیم زیرا که یقین است که در سیه ابرو ده عصمت
دست نه محرم به این غفلت من غرسد و در شهیدان با یاران از
سخن آن زن گریان شدند و هب گفت یارین رسول الله گواه باش

که در روز قیامت بی ادبای در مشیت منم و او را بشمارم
و شما او را بحرم محرم سپارید پس از حضرت اجازت طلبید
رؤی میداد نهاد و چون بجزر میدان رسید نیزه بر زمین زد و گفت
ای میر محمد حسین و نعم الامیر له لعله کالشیخ الملیح به ایند که میر
و اتای من حسین است و یکه امیری هست مانند شیخ افروخته پس
بمیان میدان بکولان در آورده و دستبند در محضر حضرت امام حسین
السلام خواند آنگاه مبارز طلبید به رزان از لشکر خلف جدای
و بمصاف وی می آمدند و از ضرب تیغ او جان بالکان و دوزخ
می سپردند تا جمعی کثیر در دست وی هلاک شدند پس و به
به نزد ما در آمد و گفت یا ائمه اوصیت علی ای ما در زمین را می
شدی گفت خدا از تو را می با و که در ارضت فرزند خا طبعی کردی
اما وقتی از تو خوشتر و خواهم شد و شیر لبتان خود را بر تو حلال خواهم
گفت که سر خود را در راه حسین داده باشی و در میان معرکه بکولان
ضبطیده باشی پس روی بکیمه عروس نهاد و چون به نزد ملک وی رسید
دید که برانوی غم نهاده و از سوز دل می نالید و قطرات عبرات
از دیده های مبارکه گفت ای دختر چرا به نیکو می نالی و میزاری گفت ای
جوان چرا ناله و جگر نه اشک از دیده بنارم جان غم فرسوده دارم چون که
آمد در دانه دارم چون یکم نادر ای و به دست گویه و زاری می کنی
پس به پیشرفت و سروی در کنر کرکشت و سختی از غم غنای قوت گشتند
و دواغ باز پس می نمودند که آواز بل من مبارز از میدان بلند شد
و به برخواست و گفت ای دختر باکل کن خنیم و دواغ باز دل می کرد
و آب دودیده خاک کنی کرد که به دیدی همه بگو با به گفت

در دور و سری بگو پس بگو پس بگو
بمیدان آمد و جمعی از سواران را که بمیدان وی آمدند بکاکت هلاک انگذ
پس خود را بر قلبش کزد و از هر طرف اسب می تا حنت
و مرد و مرکب را بنوک سنان بر خاکت مذلت می انداخت
و میست چها بریده و دانه سوار را هلاک کرد و این قدر نیزه جنگ
که که نیزه وی در شکم است دست زد و تیغ از نیام کشید و در
میان لشکر خلف افتاد و از هر طرف که روی آورد از کشته نشسته
می سخت و بهر جانب متوجه می شد از انقووم را مانند بخت لاش
متفرق میکرد و ایند و در آنوقت ما در وی در کنر معرکه ایستاده بود
او را کتلی بر جها و میگرد و با و از غنیمت های جان ما در پدر و ما درم
خدا ای تو با و در دیاری حسین و محرم محرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
جنگ کن تا کشته شوی و بعد از دست جا دیدی حضرت امام حسین علیه السلام
چون آن حالت را بنشاند به نفع کریه ان کریه ان فرمود ای پسر زن حنت
شما را از دانه پیغمبرش جزای خیر ده که در یاری ایشان کوفته ای و حق
اهل بیت رسول الله را بجا آورده ای زن صالحه پشت رت با و ترا که تو
و پشت و ران در به بهشت با جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و آله
اما و به این قدر می ره نه که لشکر خلف با مان آمدند پس
این سعد باکت بر سپاه زد که کرد و کردی فرو گیرید لشکر کت آمد
او را در میدان گرفتند آه ملعون تیغ بر دست راست وی زد
که دستش جدا شد و ملعون و یکه دست و بر قطع کن و بکشتی تیری بر
مرکب وی زد که از پا درآمد و او بر زمین افتاد پس سه ویرا از
بدنش جدا کرده پشت کرگاه امام حسین علیه السلام انداختند مادرش

بر حسب و سر فرزند را بر داشته و بر روی وی نهاد و گفت چنانست
 نیکوتری ای جان مادر استنای حلال زاده مادر حال من از
 تو را می شناسم و شیر پستان خود را بر تو محال کردم پس آن
 آورد و در نزد عروس بر زمین نهاد و عروس آه از نهاد و بر آورد و در
 خود بر آوردی وی گذاشت و جان تسلیم نمود و روایتی رسیده
 که عروس چون دید که شوهر وی از مرکب در افتاد و ویرا شنید که وند
 پستان شده به نزد وی دوید و حبه ویرا در برگشت و خاک
 از وی دور میکرد و خون ویرا بر روی مایه شمر را نظر بردی افتاد و غلام
 امر کرد که عمو دی بر سر آن چاره زود آورد اینو هر طبق ساحت و آن
 و سبب چون فرزند و عروس را گشته دید و دست بر عمو خیمه کردی
 بیدان نهاد و دست نقره اقبال رسید **حضرت** زنهای زن صانع
 بر کرد که جدا و بر زنان حرام است آن زن برگشت و گفت یا بن رسول
 الله صلی الله علیه و آله معذورم دارم که در بچران فرزند و عروس سوخته بودم
 و بعد از شهادت و سبب جمعی کثیر از اصحاب یکیک که **حضرت**
 آمدند و اجازت طلبید بعد که فرستند و شربت شهادت پیشیند
 پس **سید** بن عیسی اسدی می فرماید آن شهادت شد و او از کار
 زنگه و اعظم علی بود و از جمله بزرگان اصحاب سید الشهدا بود
 چند وقت قریباً در نزد امیرالمؤمنین علیه السلام گذرانید و **حضرت**
 امیرالمؤمنین علیه السلام او را برادر دینی خواندی و در شجاعت فرید و هر دو
 عصر بوقت و بسی شبهایان و کرد و گفتن گفت را و **حضرت** رضی الله عنی علیه السلام
 بفریب تیغ پدید رنج برخاک ندانست انگیزه بود اما چون از **حضرت**
 امام حسین علیه السلام مرقع شد اسب را بکوبان در آورد و بمیدان

کارزار آمد و قتیقه در بدنه حضرت امام حسین علیه السلام خواند آنگاه
 مبارز طعنه و در سینه اش کوبید و از لشکر جدا میکردند و کرب
 می فرستادند و در دست وی گشتندی شدند تا آنکه بنی
 مبارز را بکشتند و اصل کردانید آخر جمعی کثیر از آن کافران بر وی حمله کردند
 و **سید** تیغ کشیده در میان ایشان افتاد و شش نقره از ایشان را بقتل
 رسانید اما زخم بسیار بر روی شریفش رسیده بود و از کثرت
 جراحت از مرکب در کردید و نقره کشید که در کف پای رسول الله
حضرت امام حسین علیه السلام و حبیب بن مظاهر هر سه وی آمدند
 وقتی رسیدند که هنوز در معنی از حیوة و روی باقی بود **حضرت** فرمود
 الله یا مسلم لقد فزت بالشهادة و ادیت ما کان علیک
 خدا رحمت کند ترا ای مسلم که بس دست شهادت رسیدی
 و آنچه بر تو بود بجای آوردی ای مسلم طایفه از یاران و دوستان
 اجل دریا رفت و جمعی که زنده اند منتظر مرگند ای مسلم انکیت که ما از
 عقب می آییم و همراه یکدیگر به نزد جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پدرم
 مرثی علیه السلام خواهیم رفت مسلم چون بمنان حضرت را شنید
 و دریا رفت که امام در بالای سرویت دیده باز کرد و در روی
حضرت نگرست و تبسمی نمود و گفت خدایا حال تو فله که تو فله
 ایشان بخشی ای خوش راهی چون تو همراهی بود پس حبیب بن
 گفت ای مسلم بر ما دشوار است که ترا به این حال به چنین اشیان
 بش رت با و ترا بهشت مسلم با و ضعیف گفت **خدا** ترا
 بخیرت رت و پس حبیب گفت ای مسلم اگر میدانستم که بعد از تو
 زنده خواهم بود میگویم آنچه خواهی و میت کن اما یقین میدانم که چنین

لطف تو بختی خواهم شد مسلم گفت ای حبیب و صییت من بتوانست که دست
از یاری فرزند خالک و نهاده ای تا جان خود را فدای دی کنی حبیب گفت
بر لب کعبه که چنین خواهم که پس مسلم ویراد عا گفت در ویکی شب ایام
عید السلام که گفت یابن رسول الله صلی الله علیه و آله رستم تا خرده در دو نو
بگرفت رسانم و پدرت را از آمدن تو آگاه سازم پس دیده برهم
و فرغ روشتن بعضی دارالسلام و بر پرده نمود و مسلم را پسری بود
که با شاق مادر همراه پدر بودند اما پس چون پدر خود را کشته دید روی
بمیدان نهاد حضرت امام حسین علیه السلام گفت ای نوجوان پدرت
در راه من کشته شده اگر تو نیز کشته شوی مادر درت ضایع و بکس
پس خواست که برگردد و در شش گفت ای فرزند اگر از این حرب
برگردی و جان خود را فدای شده داده کنی هرگز از تو راضی نشوم و
پستان خود را بر تو حلال نهم پس روی بمیدان کارزار نهاد و
مادرش از عقب دی روان شده و در آن کوی و ترغیب
بر جان بافتن میکرد و میگفت ای جان مادر خون خود را از برای
فرزند رسول در میان بریز که بعد دست جا ویدرسی و از لشکر
بگت مدار که چنین لطف از دست ساقی کوثر سیراب خواهی شد
پس خود را بشکر من لطف رسانید و برایشان حمله کرد و دست
نفر را کشت آفراد را شهید کردند و سر ویرا برید و بکشت و
اکلندند مادر سر ویرا برداشت کارهای بر سینه خود می چسبید
و زمانی روی زمین میگفت فرین بر تو که بس دست جا وید
رسیدی و مادر خود را راضی کرد آیددی و هر که آن حال را مشاهده
میکرد زار زار میگفت و بعد از شما دست سپه مسلم چون بعضی

از ایران بگفت رفته شهید شدند که نه کاه از میان پنهان سواری
مکتب و متعبد شدند بر مکتبی که پیکر سوار و خودی های دی و نلادی کرد
شده و سپهره در بر گرفت در آورده و تینی میانی جوهر داری
برق لامع جایل کرده و نیزه سپهره زرعی در دست گرفته و
اسباب حرب را نیز بر خود آراسته و کالاهای اللامع و البذل
الطالع بمیان میدان رسید و بعد از طریق و جولان روی سپاه
که گفت هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد
بداند که منم یا شمن عتباتی دقایق پس عمر سعد پس روی با نام
و گفت سلام علیک یا بن رسول الله اگر پس عمر سعد
بحرب شما آمده است من آمده ام که جان خود را فدای شما کنم
التمس کنم مرا رخص فرمایند که حال بروم و در راه شما کشته شوم
و فرود میان جان باختگان را بهت مرا باز جویند حضرت
و عا که و اجازت داد پس شمر روی بشکر من لطف کرد گفت
نیخواهم از شما مگر پس عمر را این سعد چون از شجاعت ما شمع مطلع شد
از این سخن لرزه بر اعضای شوشن شد و روی بشکر کرده و گفت
ای مبارزان کوفه و شما هم این بن عم من است و رفیق من بمیدان
مصلحت نیست کیست که بروی و سر ویرا بریزد من آورده و شما
بن قتل که از امرای حلب بود و در میان زرت در میان مشهور و معروف
بود و بسی قوت و شجاعت خود مغرور بود و در آن نزدیکی از
شماره چهار سوار پاری این زیاده آمده بود و گفت این کار من است
پس به مبارزه شدم آمد و گفت ای بزرگ حرب این چه بی عقلیت
که کردی کسی دست از مال و جاه دنیا بردارد و خود را هلاک کند

ماشم گفت ای ناس ددن این چه بی انصافیت که کسی بسپاری
بی اعتبار فانی دست از خیم جا وید بر دار و بگفته یزید فاسق
فاخر شیر بر روی فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله بکشد چگونه کسی کند
راشت سجد چنین کند و چگونه عاقبت دنیا را با عزت بدل کند
شمن خواست که دیگر سخن گوید ماشم دلا در بانگ بر مرکب زده بر
معد که دشمنان نیزه حواله ماشم که ماشم نیزه و پیرا که و انچه تیغ بر
وی زد که تاپشت مرکب شکافت آواز گنجشک را ماشم **ع**
جند شد و چون شمن کشته شده برادر وی نماند با هزار سوار که ملازم
شمن بودند یکبار بر ماشم حمله کردند ماشم زده اندیشه نمود و خود را در
ایشان افکند و چون شیر بران دبل و مانای پوشید و بخود کشید
و بر طرف روی آورد و بر سب تیغ در حشمتان سه نامی آن کس
مانند برکت خزان بر رحمت میدان بیکت اما حضرت **ع**
چون دید که ماشم تنها با هزار سوار محاربه میکند برادر خود فضل بن علی را بانه
نفریاری ماشم فرستاد و این سوار چون دید که شاه زاده ده نفر
بیاری ماشم فرستاد و هزار سوار از لشکر خود جدا نموده گفت مگذارید
که این ده نفر خود را بکشم برسانند آن هزار سوار سوار بر فضل بن
علی ده ملازم وی گرفتند و نیرة حرب در میان ایشان مشت شدند
و فضل بن علی که شجاعست را میزشت از پدر بزرگوار خود داشت
در میان ایشان افتاد و بر طرف روی آورد و از کشته شدتی
و بر جانب که متوجهی شد انقزم تبه روزگار را متفرق و تار و
میکردانید تا آخر و پیرا تیری زده از پا در آوردند و پیرا شهید کردند و ده
نفر ملازم و پیرا نیز شربت شهادت چست بینند و چون آن ده نفر

برفت

بشرف شهادت رسیدند و لشکر نیز بیاری هزار سوار بی رفتند
که با ماشم حرب می نمودند و پیکار و هزار سوار کرد و دریا گرفتند
و ماشم نامه از خدا برآید و نموده بر آن دو هزار سوار حمله کرد و در دریا
خو طه در کردید و بنان بن مقاتل هزاران بانگ بر سپاه پیروز کرد
خون برادر م را باز خوا سپید یکبار ماشم بانگ بر مرکب زد و چون
بنیان رسب بیند که ویرا که زده اندیشه زینش کرد و انچه نماند بر زینش
که همه استخوانهای بدنش خورد شده و اعضا نایش در شکسته
بگشته و اصل شده پس خود را بعد از روی رسب نیتخی بر فرق وی
که از مرکب در کردید و بنان رسید و علم وی مگرفت شده
سپاه نماند چون آن حالت را مشهده نمودند آواز الحمد للهد
از ایشان بلند شد و خواستند که روی به رعیت آورند که چند هزار
سوار دیگر از لشکر این سوار رسید و قریب یکبار نیز هزار سوار یکبار
بر آن دلا و نامه از خدا کردند و اینقدر زخم بوی زدند که دیگر طاقت
بر حرب نداشت و با وجود این تشنگی بکدی بروی غالب شده
که زبان او بکام وی چسبیده بود لهذا از مرکب در کردید و گفت
یا رسول الله صلی الله علیه و آله در راه تو شهید شده و بگفت قهرت فتم
جوعه از جام شهادت **ع** **رحمت** با یوان سوار **ع**
پس چپ بخت پیرا سدی از برای دریا مشت سعادتی
اراده بمیدان رفتن که آن چپ پیری بخت کهن سال و بزرگوار و اول
بزرگان دین و صاحب سید المصطفی صلی الله علیه و آله و کعبه است حضرت **ع**
رسیده و احوال بسیار از ایشان شنیده و بجز دست علی
مشت کشته و حضرت او را اعزاز و اکرام نمودی و این شخص بزرگوار

دپری لیمقدار ترا در حفظ داشت و هر شب بعد از نماز خفتن تا دیدن
صبح خواب نگرودی و مشغول نماز دست کلام محمد شدی و تا صبح ختم
قرآن کردی اما چون از حضرت **شاه شهیدان** اجازت طلبید **حضرت**
کرمان شده و گفت ای حبیب تو مرا از جد برزگوار یادگاری و مرا
به توانی بسیار است و حاجت مفارقت تواند دادم و با وجود این
پری ترا فرود گرفته حبیب کرمان کرمان گفت یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله
مینجامم در نزد جدت رو سفید باشم و پدرت از من خوشنود
باشد و ما در دست مرا از یاری کشند کان تو محسوب و در دای فرزند
خویشا نیست مینوامم در روز قیامت مرا در زمره شهیدان و کشتگان

در راه تو حشر کشند	فرزاد مقتربان خانی
در شمر شوند را کب و کبک	آغشته خون جگر آلوده کفن
نه که رسد کوی تو بر خیزم کن	حضرت چون بمالند او را دید

با نهایت **سرسخت** و اندوه و پیرا اجازت داد و حبیب بمیدان
حرب قدم نهاد و با آن پری و ضعف قوی و اعضا شخصت و وفور
از انقوم اشقیار اجهتم فرستاد آخر علوی عزتی بروی زد که از پا
آمد و چون خواست که برخیزد حسین تیرتی بر فرق او زد و در آن وقت
حبیب فریاد کرد که یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله در کنی **حضرت امام**
حسین علیه السلام چون صدای ویرا شنید مرکب در تاحت
دور وقتی تسبیحی رسید که رقی از او باقی بقی دیده باز کرد و برود
حضرت کمریت و گفت یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله که با من سخن
بگوی و پنهانی که بید و پدر خود داری بغیر می تابایت ن بر من
منت خدا را که محسن سفید را بکون خود در راه تو خنساب کردم

پیرانه سر کشیدم سه دور در سخت	موی سفید کردم چار و شب
لعل تو جان من هم دارم رسیدم جا	حرفی بگری با دوا جانم فدای جا

حضرت کمریت و فرمود ای حبیب بشو ای کجاست رت با دوا چار و شب
و ما هم از عقب تو رسیدیم حبیب بان مژده عازم دار **شاه** در
و جان خود را بکن آن فرین سپردن عالم فانی سوی گذار بقا فرست
و از شهادت حبیب خویش و فتن از اصحاب **امام حسین علیه السلام**
برآمد و در دایستی رسید که قاتل حبیب بدیل بن صحریم بود و بعد از آنکه
او را شنید که **شاه** او را بگردان اسب خود آویخته بکمر برد و حبیب را
پسری بود که گوشت بقیضا را در دوازده مکه ایستاده بود که مکه از عزا
کار وانی بنیاید و احوال **حضرت امام حسین علیه السلام** و پدر خود را تحقیق نماید
که دید سوار می آید و سهی در گردن اسب دی او گشته است
چون به نزد یکت آن گوشت رسید این کمریت گفت این **پسر**
مخاطب است که در کمرها او را گشته ام و سهی ویرا بکمر آوده ام آن
چون نیکت نگاه کشید به رخسارالشبهت آغی زکریه که در سینه
داشته بر فرق بدیل زده او را بکمر فرستاد و سهی پدر را بر داشت
در قبرستان نکه دخی خود در آنجا حال غمناکیت که بمزار اسل حبیب
مشهور است و بعد از شهادت حبیب رؤسای لشکر مخالف دیدند
که چون هر یک از اصحاب **حضرت امام حسین علیه السلام** کرب میرود جمعی
بیشتر از آن اشقیار را با هم میکنند عربین محتاج و محبی و دیگر بن سعد گفت که
باید بگریزید برایشان حمله که این سعد این سخن را پسندید به حکم کرد که لشکر
پیکر تبه بر اصحاب **امام حسین علیه السلام** حمله کردند و در آن وقت سی نفر دیگر
از یاران آن مظلوم باقی مانده بودند ایشان سه راه بر لشکر گفت

گرفته آتش حرب مشتعل شده و چون غنیمای حرم پیکر مقتول زده بود
 و از یک طرف شمشیرش بر لخت تن او تاخت میزد که در این سحره
 که سر او تا بل پست چسبست را اندر آورند چو از زمین بی گشت
 نشاندند **حضرت** با بعضی اصحاب از میان غنیمت در آمدند و بسیاری
 از آن اشتیاق را که به تن فرستادند این سحره چون آن حالت را مشاهده
 که که آتش بر غنیمای حرم زده و در آنوقت اصحاب **حضرت** پیش
 و خودش آمدند و ناقلب عمد میزدند و میشتند و در مقام میکوشیدند
 و **حضرت** خفه میزدند و به او اما عمر بن قریظ الضاری جان خفه را فدای
 سید شیبان نموده بهر جانب که متوجه می شد او در پیش رو
 می ایستاد و میگرد و هر شمشیر و نیزه و تیر که رو به **حضرت** می آمد بیکان میخیزید
 و میگرداشت که کجاست برسد چون از پا در آمد گفت **یا بنی رسول**
 آیا وفا بهد خود کردم **حضرت** فرمودی و چون من داخل بهشت شوم تو در
 روی من خواهی بود اکنون سلام مرا بکنم برسان و بگو که من بزودی
 می رسم و در آنحال وقت نماز پیشین در رسید ابو تمیمه الضاری
 رضی الله عنه بکست **حضرت** آمد و عرض کرد که **یا بنی رسول** الله جانم فدای
 تو باد و شکر من لعل تو زودیکت شده اند و می خواهم جان خود را فدای تو
 کنم و میخواهم نماز ظهر را با تو دریا هم که نماز و داع است **حضرت** چون این
 سخن را شنید آهی از سینه بر آورد و گفت نماز را سپردم و منی آوردم
 خدا ترا از نماز گذاردند کان کند بی اول وقت نماز است ازین
 کاران محنتی طلبید تا نماز کنیم چون محنت خواستند محنت نداده
 لهذا ز چهره بلی و سجده بن عبد الله حقی جان خود را فدای **حضرت**
 نموده در پیش روی وی ایستادند و **حضرت** با بقیه اصحاب سبقت

نار شده

نار شدند و تیر و نیزه و شمشیر که بجانب **حضرت** و بقیه اصحاب می آمد
 آن دو بزرگوار بیکان قبول میکردند و این قدر زخم میخ و نیزه و تیر به بدن
 ایشان رسید که جمیع اعضای آن بزرگوار پاره پاره شد و قبل از آن
 انعام شدند نماز سجده از پا در آمد و گفت خداوند گواه باش
 که من یاری فرزند پیغمبر تو کردم و جان خود را فدای او کردم و سلام
 بر پیغمبر خود برسان و مرا بر محنت خود واصل گردان این را گفت
 و جان تسلیم نمود و چون اصحاب از نماز فارغ شدند و او را برداشتند
 سینه چوب تیر در بدن وی جا کرد و ده لجه زخم شمشیر و نیزه و تیر به بدن
 در جسد وی بود و بعد از این قضایا باز بنی مبارزت شدند و اندک
 غلام سیاهی که آزاد کرده ابو ذر غفاری بود بکثرت آن **حضرت** را
 زمین ادب پوشید و اجازت حرب طلبید **حضرت** فرمود
 من ترا مرخص کردم که از پی کار خود بروی آن غلام گفت **یا بنی رسول**
 من مدت عمر خود را در خدمت شما بخت و وفا گذرانیده ام و حال
 که وقت محنت است چگونه از شما مفارقت نمایم ای فرزند الله
 آیا میخواهی که باروی سیاه و حسب تنه و بوی بد در راه تو نشینم
 در پیغده و خوشبو با زمره یاران تو داخل بهشت شوم بگذاشتم
 که از شما جدا نمی شوم تا خون بد بوی خود را با غنیمای طیب و پاکیزه
 شما میزنم و بدن سیاه خود را در میان ابدان مطهره شما داخل
 درین جا فدای **حضرت** **غلام**
 اگر قبول تو کنستم امید دارم من **غلام**
 مرخص نما دست من به ایما **غلام**
 خنده و وقت مرخصی کارزارم **غلام**
حضرت کریمیت و دیر ادا کرد و اجازت حرب داد و انعام
 بمیدان رفت و جمعی کثیر از آن اشتیاق را هلاکت کرد و بعد از آن از

بسیاری زخم که بوی رسیده بود از پای در آمد و وقتی حضرت بر
دی رسید که از این سراسی فانی بدار الخلد ارتحال نموده بود حضرت
اود را نزد ویک شهیدان آورد و بر بالای سر وی نشست
و دست بر روی وی کشید و گفت خداوند ارومی اود را بخیر کند
و بوی ویرانگی کند و اود را با نیکو کاران محشور سازد و در بهشت
نیاورد و او اهل بهشت محمد صلی الله علیه و آله جذائی میندازد حضرت این را
علیه السلام فرمودند که بعد از ده روز از کشته شدن شهید ای کریم
رفتند بجزا و شهیدان را دفن کردند جمیع آن چشمه گفتند که از انعام
سیاه بوی مشک و عنبر ساطع بود و بعد از او چند نفر دیگر بمیدان رفته
شریعت شما دست چسبیدند پس عیسی بن شیبث کروی عازم شد
و دیوانه می بود شورب نام بوی گفت ای شورب با ما در چه
مقامی گفت در کلاب تو شمشیر خواهم زد تا کشته شوم و انقبض
من نیز بتو این کمان داشته ام پس تمام پیش نه و جیبای سفر آخرت
شوا امروز روز نیست که ما در تفصیل عمل آخرت سعی تمام نمائیم و مروری
عظیم از خداوند کریم بپایم که حساب روز جزا در پیش داریم و بعد
از روز دیگر از ما عمل صلا و نیست تواند شد غلام گفت ای مولای من چینی که
فرمودید امروز روز یافتن آخرت است و فرصت غنیمت
است بایستی تمام نموده تا خود را در زمره حایمان ادلا و مصلحی و اصل
نمود پس هر دو در حرکت شده شهیدان آمدند و عیسی کرمان
گفت یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله سوگند که امروز در روی زمین
هیچکس از خویش و یگانه در نزد من عزیز تر از شما نیست و اگر شما
از شما دفع شده و دشمنان گنیم بگری که از جان عزیز تر باشد

میکردم و من در بندت در کلاب شما بودم که لایق شهادت
و باین جهت ولی رئیس و سرور پیش دارم منم و ایا جایت
فرمایید که بمیدان روم و جان خود را فدای شما سازم و نهاد
آرزوی من در دنیا این بود که در راه شما شهید شوم و گریه من از
جهنم جان و دوست بلکه از آن سبب است که شما را شهید و پس
می بینم و دشمنان شما را و محمد را است جرات عصمت و جرات
را و احوال کرده اند حضرت از دشمنان وی گریان شده و اود را
دی کرده ا جازت داد پس عیسی گفت یا بن رسول الله
علیه السلام من بر شما با و دشمنان را دواع میکنم و کوا میکنم که من
بر روی و این تو پدرت ثابت قدم و بر طریقه شما جان می سپارم
باید شما در روز قیامت در نزد جدت این شهادت را بدهی
این را گفت و شمشیر از غلاف کشید و غلام خود روی بمیدان
نهاد و عیسی در شجاعت مثل و نظیر نداشت و صیت مبارک
او بگوش همه بهارزان رسیده بود و بیچین تیر گفت که من چون
دیدم که عیسی تیغ برهنه بر صاف می آید و مکر شجاعت و هنرهای او را
در مبارکت مشاهده کرده بودم نوحه کشیدم که ایها اناس کسی بر صفت
شما می آید که در محاربه با شیر تر یان و پیل دمان غالب می آید زیرا
که بگفت او نزدیک که همه چاکت می شوید لشکر از سخن وی ترسیده
عیسی هر چند مبارز طلبید کسی جرات نکرد که بمیدان وی رود
عرصه که این حالت را مشاهده نمود گفت چون جرات میکنید
که بمیدان وی روید باید همه لشکر یکبار بر روی حمله کنید و اود را
تیر باران و سنگ باران کنید بیکبار همه لشکر از جا می جنبند

عالمی که این حالت را مشاهده نمود و خود از سر و زره از بخت
 و تق برنده چون شیر زان بر آن رو به صفشان حمله کرد و هر طرف
 که رودی می آورد لشکر خائف روی بهریت میکرداشتند و دست
 بسته را در پیش میکرد و می زد و کشت بسیار از ایشان کشته
 می شدند و باقی متفرق میشدند و هیچ میکردند و قسم که دیدم زان
 از دو سبکس را در پیش انداخته میدادند و میزد و میکشت من چون با
 آشنائی داشتم گفتم ای عیسی اندیشی که با سر برهنه و تن بک
 خود را در دریای حوب افکنده عیسی گفت در راه دوست هر چه
 آدمی کند سهل است پس از اطراف و جواسب دی در آمده و خمیهای
 بسیار بر روی زدند تا او را از پا در آورند و این قدر سخت بر پیشانی
 زدند که از حس و حرکت افتاد و پس سرش را از بدن جدا کردند
 و در میان چندین کس از لشکر این سعد نزاع افتاد که هر یک میگفتند که من
 عیسی را کشته ام و عمر سعد گفت او را یک کشتی است و انست کشت
 بر خیم و جراحات همه لشکر کشته شدند و بعد از او چند نفر دیگر بمیدان
 کارزار رفته شربت شهادت چشیدند پس غلامی ترک
 که **حضرت امام حسین علیه السلام** او را بگفته امام زین العابدین علیه السلام
 خریده بودم میزدان شده و آن غلام جوانی بود و نیکو روی زیاده
 به عذاری چون کل از عنوان و در خوری چون ماه درشتان و در
 صلاح و تقوی بود و قرآن را نیکو گفت و دست غمخیز عیسی بگرفت و در
 شیدان آمد و بر خاک افتاد و گفت یا بنی رسول الله صلی الله علیه و آله
 جانم فدای تو میدانم که هیچکس از لشکر ما زنده نماند چه ماند اجازتی نماند
 که من زودتر بمیدان روم و جان خود را فدای کنم **حضرت** **حضرت** **حضرت**

بفرزند

بفرزند خود زین العابدین بکشیدم برو و از وی اجازت صل کن
 انعام بخدمت امام زین العابدین علیه السلام آمد و حضرت در آنوقت
 نظر به پاری و رنجوری که داشت و در گوشه از خمیه بگشاده و نشسته غلام
 عرض کرد که ای **سید** من از پاره بر بزرگوار است اجازت طلبید
 که بمیدان رفته جان خدا را بزم گفت اختیار تو با فرزند من است
 حال روی پستان شش آورده ام میخواهم مرا مرخص نمایی که در
 راه بدرست جان خدا را بزم و در روز رستخیز مرگب سادت بنیم
 جنت در بزم **حضرت** فرمود من ترا آزاد کردم و حال مرا مرخص نمایی
 آنچه خواهی چنان کن پس یکبار به بخدمت **حضرت امام حسین علیه السلام**
 و صورت حال را بمردودش عرض رسانید و از وی اجازت طلبید
 و بعد از مرخص شدن بکو خمیهای حرم برآمد و فریاد برآورد که ای محمد
 حجرات عصمت و طهارت و ای خواتران حجلات عورت
 و کرامت من بدقی خدمت شما را کرده ام استعدای من است
 که اگر در خدمت شما قصیری کرده باشم مرا بکل فرمایند و فردای
 قیمت مرا باز طلبید و از من فراموش کنید فغان و زاری از اهل
 بیت برآمد پس از هر یک از موافقی و امانی حرم حلیت حاصل کرده
 روی بمیدان نهاد و در آنوقت **حضرت امام زین العابدین علیه السلام**
 گفت دامن خمیه بردارید تا من نظاره کنم که این غلام چگونه حرب خواهد
 اما چون آن غلام بگنار رسید ان رستمی شیراز نیام کشید و مرکب را
 بگولان درآورد و دوشناری تبرکی خواند که ترجمه آن این است

ای حسین ای کهر روم	فدای تو میدانم
منم آن ترک که سینه بزم	که تو ام پندی حضرت

پس از طلوع بهار زی کرب و ای آمد کشته شد و چند مبدل و دیگر
 میدان وی آمده همه را به تیغ پدر تیغ از پای در آورد و آخر بر پاش
 حله کرد و جوی را بکشتیم فرستاد و جوی کثیر از آن کاخان بر روی
 حله کرد و انداز هر طرف او را از غم می زدند و تشنگی
 نیز بر روی غالب شده بود لهذا از حرکت باز ماند بر
 وی بر نیتند او را شربت شهادت چشیدند
 و بپرستیدان علی کردید چون زده بود بر خشتان
 پیوست چون قطره سرشته بران پیوست
 جان بومیان او و جانان حایل فی الحال
 که جان داد بجانان پیوست و
 بعد از آنکه بزرگ دید
 تمام شد مجلس درسم زید
 چشمه آب حیات القلوب در بوم
 چهره شریفه خورشید شوال الهام
 استند عاقله
 از خوانندگان است
 کاتب
 محمد بن محمد
 از و
 لغز
 یا

مجلس یازدهم در شهادتینید
 متحن قاسم بن حسن صلوات الله علیه
 بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اعظم مصيبتنا بمصيبة وليته وابن وليته وصفيته وابن
 مصيبتنا وابن مصيبتنا وبنيته وابن بنيته وخليته وابن خليته ووليته
 وابن وليته الذي اكرمنا بالشهادة وجاه بالشهادة واجتباها بطيب
 الصلاة وجعله سيدنا من الشادة وثاننا من القادة وثالثنا من القادة
 واعطاه موارث الانبياء وجعله حجة على خلقه من الاربياء

١٥

55.

بکربلا اریقا عذری از برای شیعیان در دین ایشانست نیست
و دج و آنکه خون امام حسین علیه السلام در کربلا ریخته شده یا قوم
عاشورا الله خلقنی لعاشت فی بحر المصوم عریقا ای روزگار بود
بدرستی که ما دایم بن حیوة دارم و در دریای غم و الم غرق کردی از برای
روی الماء و ابن محمد بن ابراهیم بن محمد بن ابی حنیفه ایمن
نبو ششم و حال آنکه فرزند محمد بن ابی حنیفه اگر آب بخشد تا شربت
مرگ نوشید مجله هر که محبت آل رسول و منصف ذریه بتول باشد
و داند که در این ایام برایشان چه روزه داده شود داری نمی تواند نمود
پیران مصیبت کم مصیبتی نیست و این محنت کم محنتی نه آه محنت
رو و زلزله که شعله این شمس شرکست
اینها را آخرت فلک را زلزل
تصویر این رعد و برق در زلزله است
فوالله لا انسی و ان بعد المدی قبل صلابی من الدین قد خلا
بند استم که فراموش نخواهم که کشته پکنه که کافر بیدین آورد اگشت
و اگر چه زمان طویلی بگذرد و فالله لا انسا بحفض فی الشری و شمر علی
صد للعقله قد علی بکدام استم که فراموش نخواهم که او را در حالتی
که کجاری و زاری بر روی زمین افتاده بود و شمر بن لعل بر سینه
مبارکت او شمشیر بکشد و اذاج الحین بسیفه الحیث و
نجعا و حجاج و قطع میکرد و شمشیر خود حلقوم مبارکت او را تا موضعی
که از آن چیزی تنه و ل می نمود و او را در خنثی لسطون یثقلب
لقبیله قاتلت ان تقبیل و فراموش نمیکند منیب خاتون را
در حالیکه پیش گرفت و رفت که صبر بردار و خود را ببرد

وحيات

المُعْتَبَر

و بعد از آنکه

ای برادران عظیم این مصیبت بهتر است که جناب احدیت قبل از
 وقوع آن همه پیغمبران خود را از آن اخبار نموده اند بعد از آنکه حضرت
 که از حضرت **ص** زکریا را سؤل نمود از تاویل **که** حضرت
 فرمودند که این حرف از زکریا می غیبی است که ایشا را بفرموده است
 که خداوند بندگان خود را بر آن مطلع گردانیده و بعد از آن از برای
 پیغمبر آن عهد و آن حکایت فرمود و سببش این بود که حضرت زکریا
 از پدر و مادر و کار خود سؤل نمود که اسماء را از برای تقدیم آن کند پس
 عیسی نام نهادند و اسماء را که ایشا را تقدیم او نموده و زکریا را در میان
 در مصیبت و در الامم مقاصد و مطالب تسوئلی است آن شد و در دنیا
 پناه بایش می برد و مکرر آن اسماء شریفه را می نمود و هر وقت
 که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی وفاطه و حسن و حسین را یاد می نمود و می
 ایشا را بر زبان خود جاری می نمود و آن دانه ده و اوزایلی می شد و در
ح سین را یاد می نمود و خداوند آن همه را در پیغمبر و پیغمبر می شد
 و بدو دل اجتناب داشت از چشمهای او جاری می شد و ضبط
 نمود نمیشد و آنست که روزی در مناجات به پروردگار خود عرض نمود
 که الهی ما بالی اذ کورت اربعه منهم تسلیت با ما اثمهم من عوی
 و اذا اذ کورتنا کحین تدمع عینی و تنور ذوقی ای پروردگار
 من سببیت که هرگاه نام آن چهار بزرگوار را یاد میکنم خاطر من
 از همه بجوم و غموم تسلی می یابد و هرگاه **ح** سین را یاد میکنم و نام او را
 بر زبان می رانم گریه بر من تسلی می شود و غمهای من چنان می آید
 پس خداوند او را از تقصیر که با اخبار خود این حرف پس کا
 ایشا را است بزرگوار و ایشا را است بهدایت حضرت عا هره

و یا ایشا را است به پیغمبر و عین ایشا را است بپیش و تشیی
 ایشا را در آن صحرا و صحرای ایشا را است بصبر ایشا را در این مصیبت
 و زکریا چون مطلع بر آن تقصیر شد دست از مسجد پرور و نرفت
 و مردم را به نزد خود راه نداد و مشغول گریه و زاری بود و میگفت
 الهی انفع خیر جمیع خلقت بولد الهی انزل بلوی هذه الرزية
 بقائنا الهی انزل علینا فاطمة ثبات هذه المصیبه الهی انزل کینه
 هذه المصیبه بساحتنا ای خدا آیه پدر و خواهی آورد و دل بهترین
 بمصیبت فرزند او ای خدا آیه بلای چنین تقصیر را بساحت حضرت
 راه خواهی داد آیه جامع این مصیبت را بطرفه خواهی پوش
 ای خدا آیه الهی این مصیبت بخوابد برکت ایشا را خواهی رسد
 پس گفت ای پروردگار من فرزند منی که گرامست کن که در پیری با
 طیب خاطر و در و شش چشم من شود و مرا فرقیته دوستی او کن و بعد
 آن شد دست روزی او کن تا دل من در مصیبت او بدر آید و بعد
 دل بهترین خلق در مصیبت فرزند او بدر و خواهد آمد پس خداوند
 بجای را به و گرامست فرموده او را ایشا را دست روزی کرد و زکریا متکلم
 گردید و دست حمل می کشید به بود همچنانکه حضرت **ع** امین علیه السلام
 نیز شش ماه در شکم مادر بود و از لب لادن ابی جده مریدیت که از
 کعبه لاخبر نشنیدم که میگفت در کتبهای عامه است که یکی
 از فرزند آن محمد صلی الله علیه و آله ششید خواهد شد به جمعی از اقارب
 و اصحاب او و هنوز عرق اسبان ایشا را خشک نشده به
 که همه داخل بهشت شوند و به حورالین من نغمه نیند را وی میگرد که
 در آتش که کعبه بن قتل را میگرد حضرت **ع** امین علیه السلام بره کند شست

با و رجعت خواهد که از جمعی کثیر از مسیحین شل شده و که در چند کنیسه
از کنیسه های روم که در حوالی قسطنطنیه بوده است و معبد نصرانیان بود
و دیده اند که این شعر کبط رومی نوشته شده بود **اترجوا ائمه قتلوا**
لحینا شفاعه جلع یوم الحساب فلا والله لیس لحد شفیع هم
یوم القيمة فی العذاب یعنی آیا چنانچه که شنیده شد مسیحین را دیگر امید
شفاعت از خداوند دارند نه بجز **اسم** که قدرش در روز قیامت
شفیع ایشان شود و ایشان در قیامت با فراع عذاب مبتدیان
خواهند بود و ششین و غیر آن نصاری که در آن کنیسه ها بوده اند با جمعی
که با تهمید بر شمرده بودند گفته بودند که ما سید دل پیش از بهشت پیغمبر را از آن
یا و داریم و از آن وقت تا حال را می بینیم که این شعر در این کنیسه
جمیع انبیا و مرسلین و اصفیاء و مقربین از این واقعه پیش از وقوع آن
مخبر گردیده و از آن بهای ایشان رسیده و در مصیبت با هم در انداخته
و ششین آل رسول شریک بوده اند و **حضرت فخر کائنات علیه افضل**
التقیات را در کرات و مراتب کثیره از این قضیه یاد نموده اند
و او را بهشت شهادت نور دیده او را زخمت اندازان جدا زام
سند منقولست که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شد و از عقب او
اما **حسن** داخل شد و بعد از آن اما **حسن** داخل شد و در نزد آن
حضرت نشست پس **حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله** اما **حسن** را گرفت و
را نداشت و خوشینند و اما **حسن** را بر آن چپ خوشینند
و لای او را می بوسید لای این را می بوسید معنی لب بر لب
می نهاد و دووی بر روی **حسن** میمالید نه لای جبرئیل از جانب پروردگار
نازل شده و گفت یا رسول الله **اجتبهما ایما حسن و حسین** را دوست

و در **حضرت فرمود** و کیف لا اجتبهما و همار یحائیان من لدینا
و تقو تا عینی چگونگی ایشان را دوست نداشته باشم و حال آنکه
دو سبب آن کلمات آنستند و دو تازیانه ناله بر ستان شدند و در
بصرند و دو پاره جگرند و دو فرزند در جبهه و دو آرام دل مستمندند
و در احست جاند جبرئیل گفت یا رسول الله حق تعالی برایشان
کرده است که تو باید بر آن حکم صبر کنی خواهی عالم فرمود آن حکم صیبت
جبرئیل عرض کرد که جمعی از اشیای است که بر هر قدر **حسن** را از پا در آورده
و **حسین** را به تیغ کین برآوردند **حضرت فرمود** **هو لا یؤمن**
بی ویر چون شفاعتی و یقتلون اولاد می این کرده بمن یا آن
و شفاعت من امید دارند و فرزند آن مرا بکشند بعد از آن **حضرت**
گفت بیک **حسن** مرا بکشند جبرئیل عرض کرد که برون تو قصیر خط
بلکه بجز شفاقت و بلج پس ل مبارک خواهی عالم اندوده و کشتن
خواطر معتزنی آدمی شمرده گردیده و سید بشت از جبهه پاره دیده آن
سرو در ستان ایچ در حرف را نوار آد جاری گردید پس جبرئیل غلام
عرض نمود که یا نبی الله هر پیغمبری را و عاقل مستقیم بپوشد اگر میخواهی دعای
که خداوند تعالی این مصیبت را از فرزندان تو رفع کند و اگر خواهی مصیبت
ایش ترا ذخیره کن از برای شفاعت کند کاران است و در در دنیا
حضرت گفت ای برادر من **حسن** را را ضمیم و تقضای او را بر من
و هر چه از برای من پسند دهی آن را ضمیم و تقضای او را بر من
و پیوسته ام فرزند آن می آنچه خواهد کند که مصیبت ایشان را ذخیره شفاعت
کند کاران است که من و نیز از ام سلمه بسند معتبر روایت شده
که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه من بودی فرمود که مگر از کسی

و اقل شود و من بفرموده او حاضر می شوم که کسی داخل نشود و **حسین**
 آمد و گوشت بپخت و من توانستم که او را منع کنم بشوق تمام نمی بستم **حضرت**
 خود دست و من از عصبانیت در خشم دیدم **حضرت علی علیه السلام** او را بپای
 نشاند و دست و میگریه و چیزی در دست دارد و میگرید و آنچنان مرا وید
 ای ام سلمه در پیوست جبرئیل علیه السلام نازل شد و مرا خبر داد که این پسر
 کشته خواهد شد و این فانی است که در آن کشته خواهد شد بگریه این را در
 نزد خود نگاه دارد هر وقت که خون شعله بداند **حسین** کشته شده است
 ام سلمه گفت یا رسول الله از **حس** اسؤل کن کاین بیه را از او دفع کنده **حضرت**
 فرمودن **سؤل** کوم حق **تعالی** فرمود او را بسبب شما دست در جبهه خواهد بود
 که هیچیک از خلائق بآن در جبهه نخواهد رسید و از برای او شیعیان
 و دوستان چند خواهد بود که شفاعت کنند کاران کنند و شفقت
 ایشان رود نشود و محمدی آل محمد **علیه السلام** از فرزندان او خواهد بود
 خطیبان کان من اولیاء الحسین و شیعتنه و الله هم
 الفاکر و ن یوم القیمه خوشحال کسیکه از شیعیان و دوستان
حسین باشد بخدا قسم که ایشان در روز قیامت از جهنم رستگاران
 خواهند بود و آنچه از حدیث ام سلمه معلوم شد که از خبر دادن جبرئیل علیه السلام
 تربت کرد با پیغمبر **صلی الله علیه و آله** و سپردن پیغمبر را با ام سلمه و ام کلثوم
 بر آن ولایت میگرد و اخبار درین باب نزد دیکت بتواتر است
 و در چند حدیث رسیده که بعد از آنکه جبرئیل علیه السلام خبر شما دست
 امام **حسین علیه السلام** را به پیغمبر **صلی الله علیه و آله** داد و **حضرت** کریم
 جبرئیل گفت پیغمبر ای نبیم بتو خبری را که **حسین** در آن کشته خواهد شد
حضرت گفت آری پس جبرئیل بقدر یک چشم بر هم زدنی باین سخن

که پیغمبر **صلی الله علیه و آله** نشسته بود و موضع **حسین** در آنجا کشته خواهد شد
 بزین خرو بر و بخوبی آن دو موضع یکدیگر متصل شدند و گویا نزد دیکت
 و قدری خاک از آنجا برداشت و بزین را بین نموی بخوبی بوی و گویا باین
 برکشت و آن تربت را به پیغمبر **صلی الله علیه و آله** داد و **حضرت** آنرا گرفت
 و بویید و گفت خوش حال تو ای تربت خوش حال کسیکه در کثرت
 خواهد شد و در بعضی روایات رسیده که میکائیل بزیا ربست **پیغمبر**
 آمد و امام **حسین** را در نزد او دید خبر شما دست او را به پیغمبر رسانید و قدری
 تربت کرد را با دوداد و بچنین طریقی که موکل به راست **حضرت**
 رسیده و این خبر را با قدری تربت با دوداد و در بعضی اخبار رسیده که
 چون **حسین علیه السلام** متولد شد هیچ طریقی از ملاکات آسمانی نماند مگر آنکه بدین
 پیغمبر داد و او را آئینست که بعد از آن خبر کشته شدن **حسین** را در گویا
 با گفت داد و او را تقدیرت نموی و قدری خاک کر با با دوداد و در روایتی
 دیگر وارد شده که امام سلمه یکدیگر پیش پیغمبر **صلی الله علیه و آله** هر دو ن تربت
 و بعد از زمان طبعی آمد تغییر آل و خبا را کو و در ولیده مو و در دست
 بوی من عرض کردم یا رسول الله سبب چیست که شما را اثر ولیده مو و خبا را کو
 می بینم فرمود ای ام سلمه در پیوست مرا بردند بعضی از عراق که آنرا کر با میگرفتند
 و بمن نموی انداخته کشته شدند **حسین** و جعفری دیگر از ایل پست من و من
 چیدم و خنهای ایشان را و این است خانی که در آن کشته خواهد شد
 و دست خود را گشود و گفت بگیر این تربت را و در نزد خود مرقطت کن
 ام سلمه میگریه من آنرا گرفتم دیدم تربت سخی بود آنرا در شیشه کردم
 آنرا مکه بستم و همیشه در صد و مرقطت آن بویم تا بعد از آنکه **حسین علیه السلام**
 از مکه روانه عراقی شد هر روز آنرا پیروان می آوردند و ملاحظه میکردند

دی بوییدم و از مفاقت و مصیبت حسین بیکرستم چون روز عاشورا
که دهم محرم باشد در اول روز آنرا دیدم بجل خویله و در آخر روز که آنرا
خون شده بود دانستم که آن حضرت شهید است صیحه زدم و مدحش کردم
از این عباس مرویت که روز عاشورا من در مدینه بودم ناگاه از خانه ام که
صدای نوحه و زاری بلند شد و اطفال و وحشت عظیم از آنجا برخاست
من تعجب روا نه آنجا شدم دیدم ام سلمه شیون و نوحه میکند و زار زار میگردد
گفتم ما حدث اتم المؤمنین ای مادر مؤمنان چه رو داده ام سلمه گفت
بمن شد و در و زنه بنی هاشم و کفنت یا بنات عبدالمطلب است
علی البکاء و الله قد قتل سیدکم الحسین بکربلا و الله قد قتل سبط
رسول الله و یحیی الله ای دختران عبدالمطلب باری کنید و اگر بیهوشی
باشد که آتای شمسین در کربلا کشته شده است که دهم
که سبط رسول الله و فرزند و پسر شما شهید گردید که دهم که کل کلتان
رسالت و ربوبیت و ولایت از شد با و ده زمان خزان شد
و سه و چوبی بار ما است از جور آرد ناک از پا داده من عرض کردم
که ای مادر مؤمنان تو آنرا از کی دانستی گفت ای بن عباس پیغمبر را خبر داشت
افزودند رو در و لیده و مودریان و نه لای و مضطرب و پراسان شد
بال و متعیر الال و غبار آلوده و عمارت مکرریده عرض کردم یا بنی الله مالی الا
بهذا الحال چه رو داده است که شما را بین حال می بینم گفت
ای ام سلمه درین وقت حسین مرا با جمعی از برادران و فرزندان و خویشان
و یاران آورد در دشت کربلا شهید کردند و من با ارواح انبیاء و مرسلین
و اصفیاء و مقربین و ملائکه سموات و ارضین برآریست و در آن موقع
من از دینی اوفیای شدم پس برخاستم و شیشه که خاک کربلا در آن

بعد

بوییدم و دهم چنان ملاحظه نمودم خون شده بود پس آن شیشه را
پروان آورد و قدری از آن خون را بر روی خود مالید و متوجه خزیه و ماتم
شد شهیدان شده و بر بان حال ترتم این نقل شد با الله تعالی
بنکی انما صالحه ای چشم ترا بکند اسو کند که بر خیز تا گریه کنیم بر مردمان کربلا
کار و بر زار جان علی مقدس از بنکی علی در خلعت و البوم فیما صالحه
بر خیزید تا گریه کنیم بر خاندانی که خالی شد از سکان و بومان و در آن فریاد
بویید و جودی بالاین خزانه بن العابدین قد قتل کفانه خلا قیودا
جارحه نوحه کن و یگوئی کن بناییدن از برای اندوه بر زمین الله پر علی السلام
که دستها و پاهای او را بسته بودند بر خیز باری که اعضای مبارک او را
مجرع نموده بود که او را بنی زینب ام لقی شعی الا با ام ام کلثوم التي
بالطف صارت ناخه بنیدانم گریه کنیم بر زینب مظلومه یا بر کسی که
در معین کربلاست پدر بزرگوارش بوی رسیده بود یا بر ام کلثوم محبوسه
که در کربلا نوحه و زاری می نمود و قوی بنکی سید اشهر علیه اعتدی شد
اجری مافوق الاراضی صالحه بر خیزید تا گریه کنیم بر آقایی که کشته
و وجود و جفا که و خون درختان از محن و مبارک او جاری کرد
قوی بنانکی علی من قهر فی کربلا ان کنت من جنبه نوحی یا لعلنا
بر خیزید تا گریه کنیم بر کسی که برادر و کربلاست و اگر تو از دوستان اوئی
باید نوحه می خزان آردند بر او کنی قوی بنکی الحسین بنکی لقمة کل
بنکی فی تربته یح الجنان ناخه بر خیزید تا گریه کنیم بر حسین و کرب
کنیم بر زهر چشم عالین و گریه کنیم بر کسی که از خاک او بوی بهشت می آید
قوی علی هذا الحساب بنکی الی یوم الحساب بنکی علی جنان من الحساب
است صالحه بر خیزید تا گریه کنیم بر این مصیبت تا روز قیامت گریه کنیم

که پاک شدند در گردن جودی علی حسین یا عین بالغی و یکتا کن
 ای چشم بسیاری که جودی علی الغریب المذبح فی البرکات کریم کن بر
 خیز که او را در پاهایان که با یکس و شهادتند و او را مانند کوسفند
 بریند جودی علی الشاء مع الصبیته القطار ای چشم یکتا کن برین
 بی معین و انصار و مطلقان صفا جودی علی القتل مطروح فی القفار
 ای چشم یکتا کن برکتشده ده در پاهایان پیکنه و مردیت که در
 وقت ام سلمه در ماتم امام حسین علیه السلام شمول ابو موم را تخریب برکتش
 شهیدان که با سیکر و دانه برای ایشان آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدند
 از ثواب کریم **حسین** و اهل بیت او نقل میکرد و در آن روز مای برشته
 که پان کردنی نیست آری ثواب کریم **حسین** و بر سران که با سیکر
 و شست محنت و جاحجه و شهادت ای برادر یکتا تو باه ف محبت خدا
 و دعوی تشای ایشان در مصیبت سرور شهیدان اشک از دیدن آن
 نمی ریزی و خاک غم بر سر یکتا و حال آنکه در مصیبت دی جعی کفار و
 مذمب از راه محبت و جان خود را خدا کردند جعی نقل کرده اند که در وقتی که
 سپاه ابن زیاد اهل بیت را از کوفه بکشتن می بردند در یکی از منازل
 نزول کردند شخصی به نام اویجی بود و در آنجا سکن داشت از خانه
 پرودن آمد متفرج آن لشکر چون آن سوار را دید متوجه آنها شدند
 نظاره می نمودن و نظر او بر سر بزرگ امام حسین علیه السلام افتاد و دید که
 لباسی او حرکت میکند بهودی متوجه شد و بیشتر جنت و کوش فرا داشت
 شنید که این آیه را میخواند **و سيعلم الذين ظلموا اى قلب ينقلبون**
 یحیی حیرت و تعجب او زیاد شد پرسید که این سکت کفایت
حسین بن علی علیه السلام گفت پدرش را شنیدم مادرش که بگوید گفتند

و اعتبار آن کتب بود چو چندی در نظر فقیر بصیرت پرستند لهذا قصه
حسین با حکایت و اما وی او نهی که انظر و شخصت و در این ابراد
 میایم و کیفیت آن باینج است که **حسین** بنی امیه و بنو امیه
 ز سیده بنی و چهره مبارکش چون آفتاب تابان و رخسار منور
 چون ماه درخشان بود و شجاعت را میراث از جد کریم داشت
 و در معارک و جود را سیت شمع و حضرتش فراشتی اما جهان
 نوردیده چون دید که موالیان و یاران و اقارب و برادرانش سرت
 شهادت چشیدند و خود را از این محنت آبه و جهان بدتر
 عالم جا و پیرسایند و شمش و قدان بوستان و لایت ازاد
 جود کوفین لاین از یاد آمدند و نو جوانان اهل بیت در سرت از تیغ
 پدر تیغ شامیان بد آن سکت پاکت پاکت افتادند و دل او بدر آمد و آه
 سر داز سینه پر درد کشید و سینه اشک از جو پاره دیدگان
 بارید و گفته وقت که **نور و دل** **حسین بن علی** **خیمه شربت لادن** اند و غم
 پس چشمی گریان و دل آتش حسرت بریان بخت عزم نبر کوار غم
 و بعد از او اسلام و کثرت بهوش عرق ریسند که ای عزم نبر کوار
 و ای شمسوار دانا تبار مرا و دیگر تبار سفارت و دست و دهن
 نموده و دیگر طاقت لم مصیبت ایشان را ندانم مرا دستور
 که تمیدان کارزار روم و داند دل خود را از این قوم سپیدان باز خواهم
 آه چون **امام شهیدان** **حسین** را بان حالش بدیده او را در کشید
 و شمر و مگر که **حسین** نیز سیکریت و آن دو غلوم دست نگر
 یکدیگر داشتند و چون ابو بهار را زار سیکریتند و نقد کرد
 که هر چه پوشش شد پس چون پوشش آمدند **حسین** علیه السلام

گفت ای جان من ترا چگونه نصیبت حرب و دغا فراغت بکسیت
 پر غم نهی و حال آنکه تو مرا از برادر یا و کاری و در این و شست غریب
 این لنگاری پس **تتم** بدست و پای آن سرور افتاد و لکاهی
 دست آورد ای پوسید و لکاهی پای شوره آورد ای پوسید و عجز و الی
 می نمود که او را عرض حرب نهی می نمود **حضرت** او را اجازت نینمود
 نه لکاهه ما در **تتم** از خیمه بیرون آمد و دامن **تتم** بر دست چپید و گفت
 ای جان ما در وای سرور سینه بریان ما در
 دین زمان تو درین وقت پر بلا و کشتن
 من ستم زده و آتش آتشی توست
 القصد **تتم** اجازت جنگ نداشت و حکیمه در آمد و بانموده واکم
 بر زانو می نهاده وید که برادران **امام حسین علیه السلام** تهنیه اسباب
 جنگ می نمودند و عازم میمانان قتل بقصد الما و زیاده داشتند و اغانی
 ناله و گریه نمودند لکاهه بخواب طرشت آمد که پدر بزرگوارش تقوید می بیازوی
 او بسته و با ویت نمود که در وقتی که الم و صیبت پنهانیت و در وقت
 چند دغایت بر تو غلبه کند این تقوید را باز کن و بر خوان و آنچه نوشته است
 عمل کن **تتم** گفت من خود را شنیده ام باین چنین مصیبتی و المی که
 نشد ام و بعد از این هم اگر حیوة من باقی باشد بکینین محنت علمی
 مثبت نمازم شد پس گویا این زمان و وقت باز کردن تقوید است
 پس آن تقوید را از باز و گشود و چون آنرا ملاحظه نمود **حضرت امام حسین**
 بقطعه بزرگ خود نوشته است که ای **تتم** ای لاری دیده وای
 فرزند پسندیده و صیت میکنم ترا که چون برادر من **حسین** را در دست
 کردی پس دشمن چینی و او را اسیر کوینان چون و ش میانی بشد

خ طه و شمر و خطی **حضرت امام حسین** که بنمبر است بیودی گفت **اشهدان لا**
اله الا الله و اشهدان محمدا رسول الله اگر دین و دند هب جدی
 بودی چنین معجزی از او صادر شد پس از وی اخلاص کشید
 و آن تمامه که بر سر داشت برداشته قطعه قطعه ساخته هر قطعه یکی از اهل بیت
 داد و بعد از آن بمنزل خود رفته آنچه بدست داشت بنزد داشت آن آورد
 بعضی از لشکر آن بانگت بروی زدند که ای پیکر نبوت چرا ایستاد و من
 و ای میکنی از ایشان دور شو و تا بضر ب تیغ ترا پاره پاره کنی یکی که این
 شنید ذوق محبت و شهادت در پاشد بانگت بر غلامان خود زده
 شمشیر و نیزه او را آوردند و برایشان حد کوفه چند نفر را گشت و آخر در محبت
حسین شربت شهدا دست چشید و حال تربت آن در آن وضع که بجز آن
 موسوم است مشهور و معروف است و آنرا خرابی شنید کونید و دوی در
 آنجا بست و بد آنکه آنچه از اخبار و انا معلوم میشود که علی است
 که ثواب آن شل ثواب کرد به بر تمام **امام حسین علیه السلام** باشد
 از **حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام** روایت که در روز قیامت شخصی را
 بر صورت محشر در آورند که نه اعمال و از حسنات و عبادت و عبادت
 راه و دوزخ در پیش گیرد پس از **حضرت امام حسین** را **خطب** بوی رسد
 که ای بنده منبر کن که تو از دوزخ مامانی است پس بفرمانید که در پراخ
 کنند که از شعاع آن تمام حدت محشر روشن کرد و آن بنده سپی
 من چنین در می نداشتم و از آن خبر نداهم خطب در رسد که این در
 آن قطره اشکیست که در مصیبت **حضرت امام حسین** اندویده باشد
 ما آن قطره اشک را ضایع نگذاشتیم و در حدت و محبت فخر پروردگار
 داده ایم و از برای تو ضبط نموده ایم که امر و زور و زور و اندکی تو است

بکار تو آید و ما آنرا عظیم داریم به نزد او بنیاد بر بنا قیمت کنند آن بنده آن در را
 به نزد حضرت امیر علیه السلام بر دو گوید ای پدر آدمیان این در را قیمت
 آدم گوید بن قیمت آنرا عظیم است آنرا به نزد فرج بر تا اوقیت کند چون آن را
 به نزد فرج آورد فرج گوید من از قیمت آن وقوف ندارم آنرا به نزد حضرت
 امیر علیه السلام خلیل بر تا اوقیت کند چون به نزد امیر علیه السلام آورد گوید کن
 قیمت آنرا اندانم و قیمت آنرا ادراب **سجده** حواله کند و همچنین هر یک
 از سبزه آن قیمت آنرا بدیگری حواله کند تا آخر به نزد حضرت غنی **باب**
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرستند آن حضرت فرمود که باید این در را
 علی بن ابی طالب علیه السلام قیمت کند چون آن را به نزد امیر المومنین بر نهاده
 که این در را فرزندم حسین قیمت کند چون آن بنده آن در را قیمت
 حضرت امیر حسین علیه السلام بر دو آن حضرت مانند برادر هر بان آن
 بنده را در بر گیر و او را نوازش نماید پس کسی که آن را قیمت کند برایشان
 سرشته و بکف دست دهند و پایی عرش الهی آید و گوید خداوند قیمت
 این در است که حشیش را باید پدید آورد و در او بن بشتی آید آن را
 پکن پنهان کنی در بهشت در جوار من جای دهی خطی بعت
 در رسد که یا حسین من این بنده را پدید آور و عارش بپوشیدم و او را
 در بهشت از رفیقان و در جوار من و همگان تو گردانیدم خوش حال گرد
 کشند کان **بر حسین** و محقق نماند که از جمله قضایای کرمان که بهشت
 دله و سورش جانشین است و شهادت **اسم** آن است و علی
 مارضوان الله علیه قیمت و قضیه او را بطریق مشقه نقل کرده اند بعضی
 حکایات و اما وی او را ذکر نموده اند و بعضی دیگر او را نقل ننموده اند و در
 آن نقل دارند و چون که فقیران حکایت را در بعضی کتب ملاحظه نموده ام

غریب و پیکر اند است و یا را آن و موالیان او که شسته شده اند
 و بی معین و یا در و شما و چند کار مانده است و شش را هوا واری
 نیست که من خون خود را در راه او نریزم و از جدال و دشمنان او گیرم
 و این مراد ما کنی و بگذریش از آنکه با من چنان کنم که شوم جان خود را
 در راه او نثار کنم و قبل از آنکه از من و خسته بپریم خون خود را در میان مردم
 کارزار نریزم و بدانکه عروسی و اما دای ما و توقیت است اما عروس
 که این را شنید آهی از دل بر آورد که بجای اشک خون از چشم
 مست بر آورد و زمین بر نهاده و آسمان بر خف کرد و هر یک
 علی بن ابی طالب و خواهر حق و انس نفیسه و حنف عجزی بر زمین
 ششون که بر پیش
 فرو پدید میسر گوید تا گوید
 چو اگر وید با خاک و زمین
 ندانی نه صدای آستان
 عروس از به اما این چنین ده
 هر که عروسی ما بقیت است افتاد بگو که خدای قیامت من مرا کجا یا بپوشید
 ششتم گفت ای نور دیده وای **سجده** در خواهر غمیده مرا در روز
 محشر در نزد جد و پدر طلب غمی و مرا با این استتین درید و بشت
 پس است فوا که در استتین خود بپید فغان ناله از سزا و قات
 حضرت طهارت بر آمد و حضرت شهادت شهادت آمد و او را در
 پس او را بشکلی گفت در او پوشید و کربانش را چاک زد و در
 دو سر دستارش بر رویش کشید و شمشیر خود را به دست او داد و گفت
 ای جان عم برو که عنت هم از عقب میرسد پس قسم با روی تو

بر آمد ابری از دریای الله ده
 ز روی دشت بی تند بخت
 رسید عالم غیبی به این
 که حسنت ای مایه این
 پس عروس گفت ای جان

سپید ب شک از دیده بارید و زار زار زارید و از جا و از آمد و از
آه افغان کرد و بگرفت **احمد حسین عبداللہ** منت و زبان عالان
مظفر م کر خان خط بنو
کہ دیدہ بہت خودی کجیہا
و در جواب مادر تمام باین مقال ترنم کھیہ کدی مقدمہ ترنم شستہ

[illegible]

و اما عیدین برادر است و گفت بر دو سر این جوان داشتی را از این
این سحرها در سحر از برق بمیدان **قسم** آمد و بر او حمله کرد و بعد از کبر
که پان کیفتی و تفری ندارد پس از برق از اسب در افتاد و کلاه
از سر دی افتاد و بر سر روی سوی و از برق **قسم** از مرکب نم شده
سوی و بر آب است چید مرکب بر نخفت و او را از زمین ربوده بگرد
میدان بگردانید و بعد از این او را بر زمین افکند مرکب بر او انداخته
اضعیفش خورد و شده جان به نکان مغرولت یکدیگر و بعد از آن هر یک
از سکه برادر دیگر او آمد بگرب و هر یک بنوی در دست **قسم**
بدار البوار و اصل شدند و دیگر کیفیت کبر و دار میان **قسم** با هر یک
و کیفیت کشته شدن ایشان در امثال این موضع غالی از این
است تا چون از برق دید که چهار پسر او جان به نکان جهنم داد و بجا
بر چشم او تیره و در شد و غضب بر او مستولی شد و بر مرکب که بکبر
سوار شده بر کتران مغربی بر او افکند و کنای آن بسیم زار است
و یعنی چون برق خوانان بر مرکب بسته و نیزه همده روی بدست گرفته
و خودی عادی بر سر نهاده و جوشن تنگ حلقه در بر پوشید چون
پیل مست بمیدان **قسم** آمده و گفت ای نو جوان بی انصاف چه را
مرا کشته که هیچیک شل غرق نداشتند **قسم** گفت عم ایشان چه
مینوی که این دم ترا نیز بایشان غنی خواهم ریخت اما چون **امام حسین**
عید السلام دید که از رفتی شامی بر صاف **قسم** آمد بر دی ترسید
زیر که آن لیکن مبارزی بقی بنی نظیر و در میان ابطل و شبنی عان عرب
شترتی تمام داشت لهذا آن **امام** **قسم** دست نیاز بر کلاه پروردگار
کار ساز داشت و حضرت **قسم** را از او در خواست و پرورد

سپاه از دور و نزدیک بنظر ره حرب آن دو مبارز در آمدند پس
از برق نیزه حواله **قسم** که نیزه او را در دهنش و **قسم** بر او حمله کرد و او
نیز در دهنش و همچنین هر یک حمله می نمود و دیگری رو میکرد و در میان ایشان
دو از ده طعن نیزه رو شد از برق در غضب شد نیزه بر شکم **اسب**
اسب او را ز پا در آمد و **قسم** پیا ده شد اما **حسین عید السلام** چون این کار را
مشت چرخه خود از بکشید و یکی از یاران خود گفت که در یاب جگر
برادر **حسین** را و این **اسب** را با و رسان و آن شخص مرکب **امام حسین**
را **قسم** **حسین** و **قسم** سوار شد و بر از برق حمله کرد و دست طعن دیگر در
میان ایشان رد بدل شد پس از برق تیغ بر کشید و بر **قسم** حمله کرد
نیز تیغ از نیام کشید و خنجر را با و کوه و بقوت حیدری ضربی بر مرکب او زد
که چون خنجر بر بد و نیم شد غریب و فغان از لشکرش میان بر آمد **قسم**
خود بسته بر اسب و سوار شد ولی **اسب** **امام حسین عید السلام** را گرفته و
بر سر و پای اهل بیت آورد و چون نزدیک **امام حسین عید السلام** رسید
از مرکب پیا ده شد و مرکب رکت عم بر مرکب **امام حسین عید السلام** بود و غرض
که با عم العطش العطش ایتم بر مرکب از تشنگی کار مرا ساخته و آتش غم و فتنه اهل بیت
استخوان مرا که آتش **خبر** زار زار کر سیت و گفت ای جان عم نیزه
رسیده که از دست جدت شراب کوثر نوشی و بکس کشد پس
و استبرق بشت پوشی و از این غمها و آلهما خلاصی یابی ای **قسم** زمانی آ
نزد ما و بر و که آن چاره از غم مغرقت میسازد و از المها جرت تو با
حسرت از دیده می بارد **قسم** با پیشی گریان و دلی از آتش حرمان برین
رو بنگار آورد که ما در و عروس در آنجا بودند چون نزدیک خیمه رسید او را
و خرم خود شنید که میگوید و می نالد و بسوزد و از غم و محنت نیزه در و صد

و در شنید که بزبان حال میگوید ای نوز دیده دای سر رسید و
 عنت کشید و بفرزندار چندی دای آرام دل مستند ل و جان مادر
 دای دای در و پدر مان مادر ای مبتلای اسیر وادی آلام و
 وای غنچه شکفته گلستان حس میبندیم گمانی و به نوز دای در غمیده که
 نمی آید ندامت غمت ای جان ل شکیبایی **رسیده وقت که زبانه زبانی**
 ای جان مادر میبندیم تو طفل یکس و شما در میان این همه دشمنان دغا و
 کوفیان بیوفه و شامیان بیچیا چه خواهی که آینه نوز جیره تو بر پا باشد
 و نخل قست تو بر پا باشد آینه از جور روزگار شنید شد بهشتی و در خون
 چرخ بسمل غلطیده بشی اما **چون** این حکایتها از مادر شنیدن
 از دل برکشید و صدای بگریه بلند کرد مادر و عروس از آمدن او خبر یافته از
 پیرون و دیده نوز و در دست و پای او افتادند و آواز فحشه و زاری دادند
 و مقراری نمودند پس **چون** سستی در نزد ایشان ایستاد و کاهی مادر
 و عروس نظر **چون** میکردند و او را میختم جان با فتن میدیدند نه خون
 از دیده می باریدند و کاهی **چون** نظر عروس میکرد آه و حسرت آورده
 چون ابر بهاران میزارید و کاهی نظر مادر غمیده می نمود و اضطراب
 و حسرت آن پره زان چاره را نظر میکرد از سوز دل میساید ای غمنا
 غم **چون** را نودا دای دانند که از عروس خود بهره نه برده باشد و غمنا
 با او و دای غمت ابدی نماید و به چار سبب بقتن غمنا رود و غم عروس را
 در آن زمان نوز عروسی دانند که از دای و نعتی نیافته و به کام در غمت
 با درد و محنت مانده و با وجود کمال عداقت طرفین آن نودا دای و دای
 پسین نمی بینم مادر **چون** را در آن هنگام چاره مادی باید که نوزند
 نودا دای غم شنید رخساری چسبته و نوز عروس نه کامی ماه غلطی

داشته و همبخت از دیگری بهره نیافته باشند و به چار و اضطراب باید
 آن دای و عروس در نزد او و دای باز پسین نمایند و نوزند و نوزند
 او به آه و حسرت و اندوه و محنت از کم شسته شدن که آه پسین
 برادر و دختر گفت ای نوزان ششمارا و صفت میکنم بصبر و تحمل و بدایه
 که به چسبک چشمی را در غرقاب جاکت نمی افکنند و اصدی برضا
 و رغبت اختیار رضا رفت یاران و دوستان نمیکند لیکن آنچه ضروری
 و اضطرابی است دیگر علل چند نیست و همچنین که ششمارا بر جوان کنان
 نیست مرا هم بر همان ششمارا قوت نه و همچنین که ششمارا از غم من میزارید و
 از دیده می بارید می بمانم ششمارا لم آتا چنانکه کار در دست کن و ششمارا
 و لاجد و ناچار باید شربت ناگوار مرگ را بنوشتم و از خون خود لبس و دای دای
 بر ششمارا پس دای میکنم ششمارا و دای باز پسین و و عداوت طاقت نداشت
 روز قیامت در خدمت **چون** صطفی صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام و حسن و حسین
 است پس آن چارگان آه حسرت از دل کشیدند و عروس و نوزان بن تقابل بر
 زبان ل جاری نمودند و دای میکنم **چون** دای بار کرد و عداوت وصل میدیدند
 و **چون** نگاه می نمودند و بزبان حال خبر و خطاب نمودند **چون** است **چون**
 که امید باز کشش پس از این سخنند و پس **چون** با دل بریان عدا
 مرکب را بجنب میدان کرد و دید و چون لب به این سعد رسید یکبار
 برایشان جلوه کاهی بر میسند میز و کاهی بر میسند و کاهی بر
 سپاه جلوه کاهی بر میسند و کاهی بر میسند و کاهی بر میسند و کاهی بر
 و پید و کان یکبار بر او جلوه کرد و دید و نیزه و تیر و گرز و شمشیر و دای که دند و
 در دریا می ضرب غوطه در کرد و سپاه کفر بر وی هجوم آورد و ششمارا
 میگوید من آن وقت قتل را دیدم که نوز از رخساره او تا سپید و بزرگ و دای که

بوی و غلیظ در پاشیده بود و کمر بند قیاس پای چوب وی گنجینه بود و این گروه
 آنچه مجاهد میگردد و در این حال عمر سعد از وی گفت که **بگفت** **مستم** میروم تا آن
 جهان را بشمیرم و بدم و کشنده ام و ششم گفتم سبحان این گروهی که او را در
 گرفته اند کافی است چگونه دل تو تاب دارد که با وجود دشمنی این مثل
 در دست این همه لشکر از ضربت برانزنی **بگفت** که اگر تیغ حوائج من کند
 دست بدفع آن فیکشت بپای آن لپین بدگر سب تا جنت و خردی بر فرق
 مبارک آن امام داده **مظلم** زد و زخمهای دیگر هم بسیار بر وی زده بودند و فل
 کرده اند که هست چفت زخم خورده بود و خون بسیاری از وی رفته بود
 و اسب او هم از بسکه تیر خوردی زده بودند دیگر طاقت حرکت نداشت
 پس **تمام** از اسب درگشت و فریاد که یا عطاء او را کنی ای عثم را در پاب
 تا که **امام حسین علیه السلام** مانند عقاب پران آمد و صفها را شکافت
 و چون شیر خشک بر آن رود به صفیان بی باک حمله و تیغی حواله
 عرق تل **تمام** نه آن لپین دست خود را سپر شده تیغ بر دست او آمد
 و دست پیدایش جدا شد آن لپین فریاد که سپاه من لافان جمع شده
 که او را از دست **امام حسین علیه السلام** م را کشند و در پیوست
 و نایره جدال مشتعل شد بنویکه **تمام مظلم** با مال تمام ستران شده
 و قاتل پید او نیز گشته شد و **حضرت** چون آن کافران را در گرد و غبار
 برادر خود آید و بد که با بر زمین می سپید و آهنگ بر دانه عیالین دارد و چون
 رفتی در او باقی ماند و **چشم** باز که در غم غم گریست و **تستی** **عقاب** **بگفت**
 سینه که کف از جندی تو دارد
 سینه که کف از جانی جفا کردی
 لبان مرگ که بیا به حشر

جواب آن طایفه زود بفرما چنانچه گفتی
 توبه می خورید و خوشتر دم آنی
 علم غرق شد و کشتن تل بر دست
 دست سوخت بنان طغش کو بان
 سر سپهرش شمع کین جفا کردی
 بجای شمع صحرای کربلا کردی
 امید هست شوی سر زدن کین
 فان سینه سوز این کین
 آن حضرت امام حسین علیه السلام را بان صحت دیده رسید
 از دیده جاری کرد و گفت **والله یقرب علی عثم ان تدعوه فلا یجیبک**
ایحییبک فلا یضیک اویضک فلا یفیغ عثم ای زور دیده که استم که
 گراست بر قتم تو که تو او را سپاری خود بخوانی و او جاست تو کند یا است
 تو کند یا ری تو نماید یا ری کند سودی توبه خست خدا و در کرد و انداخت
 خود جاعتی را که ترا گشتند و دای بر کردی که پدر و جد تو خشم ایشان
 پس **حضرت** آن شهید را برداشت و سینه او را بر سینه خود گذاشت
 و پای او بر زمین میکشید و او را بر دوش و در میان سیر گشتگان انگذ
 نده و نشان از اهل بیت برآمد و مادر **تمام** و عروس او در کناری ایستاد
 با زمین میگریستند و زار زار میگریستند پس **حضرت امام حسین علیه السلام** را در خط
 بر باد ماندگان محوای کربلا کرد و فرمود **صبرایا بنی عومتی صبرایا**
اهل بیتی لا زایم عوانا بعد هذا الیوم ابداینی ای عثم ای عثم من
 دای اهل بیت و برادران من صبر کنید که بعد از این روز دیگر
 ندانم و خوار می نخواهید دید
 تمام شد جبر بر زانم
 در شهر شوال اگر تمام شد
 و در شهر شوال اگر تمام شد
 انست و کاتب زود کار را از دست

مجلس وازهم در شهادت و وفاته

آن حضرت بنماصلوات الله عليه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اعظم مصيبتنا بمصيبة سبط الرسول وقوة عيان التوبل
ابن يوسف العرب واشرف الناس في الحسب والنسب نور الانوار
ونبته الامار وسلافة الاطهار ونفاة الاختار والذبح بيض
الاشرا والاسير بايدي الكفار والمجاد ذوق المنايا والمجاهد
والامام الزاكي الشاجد وقيل الكافر الجاهل والي ولاية الدنيا

وفاتته مصيبتنا لشهادة وغيابته رسول الله والجاهل في سبيل الله و
ثالث شروط الاله الا الله مولانا ابي عبد الله والشكر لله الذي
اجل وزيننا على من به نشرف العرش وتزين وتلا الان رجدة
وتبين الذي جاهل في سبيل الله مع اولاده واقربائه وعشيرته قتل
لجده الله مع اخوانه واجتماعه وقبيلته قوين الاخوان والكوبات
الاختار والكورات والشهيد المطروح في الفارات والمسبيل لبات في
فاحل اصبته والكوب والبلدة والمنوع من الفرات بكريه مولانا ابي
عبد الله يالهنا من مصيبة في اعظم الاخوان والمطايب واشد الاختار
والنواب مصيبة لا تقضي حيرانها ابدا واخراها عجزا مت
في الانام طول المدى واحسناه على الاجسام الموقلة بالدماء والاخر
اليابسة من الظلمة فالت لفاطم وابيها عينا ينظر ما صبح بينا يتعديها
ما هي ملوب وجريح ومسموم وذبح ومقتول وطرح ومشققا للحبيب
ومفجعات تقتل المحبوب ناشرات للشعور بارزات من الحذر و
داويدة كسيدة مخزونة شمسك
كسيت غم كزل مصيبت كس
در شفا من دول غم سوزاي
حسين كس وديست وای برادر
آه ودفان كد قوت آه ودفان نمند
باشك درای جگر فست در كن
ارتشده بن كل بست كن كس
سدت كزیده كشت مشم جبین
اه اخلاصه عاشورا تضاعف حسرتي لا اله الا الله وانصل غيبت

مرحله

بنال ای الهین زار زار بنال
کینم قطره خون بگره سبال
بر و بر و کد رسیدیم کینم
یزید کرد و عفران کت بر سبال
جان نه زار مر و خور و کز و جان
احوال ل بر سبال در سبال
توی بنه خور و کز سبال
بری امید در کل و کز جان نه

هر وقت روزی شور امیر سدر باد میشو دانه و دهنست بر لب
 پست رسول الله صلی الله علیه و آله و خورشید میبوی وید من هو الیوم
 فيه اعبرت الارض كلها دحما عليهم والتقاء اقشعرت روزی شور امیر
 که زمین در آن روز برای ترمیم آل رسول صلی الله علیه و آله تیره و تاریک
 و آتش در آن روز لرزید اذ اذکرت نفسی صیحة کربلا و اشک شاکلا
 لعل قد تعرت اخلاق فادی واستباحت تجار فی واعظم کوفی شه
 عیشی وقت هر وقت مصیبت کربلا سپاس من آید و تذکره میوم که در آن
 بانه چون ما بر سر سیده وانه جور کاخران چکر کشیده دل من تنگ میشود
 و دغا طرم اسیر و میگردد و دستم از کار باز میماند اذ یفت و ملا لک
 بالمال فلو عقلت شمس لعمار لکحت ریکه شده در فلان خون فرزند
 اگر خود شید نوزانی این امر را می یافت از آنکه بر می افتد ای
 از آن که تم تو در سبط نکت کیسی شام باز کربان میست
 ای برادران مصیبت کربلا اندک مصیبتی نیست و حادثه آن وقت
 محنت و بلا که حادثه نه واقعه کربلا بسی غمنا که بر سینه گذارشته و
 حرم چو لاله که بر خواطر انگاشته آری این ماه وقت مصیبت و کربلا
 و شید نیست و هنگام جاری غم آن آب دید کاست عین
 حال نه زین جرح ویر میاست بکشد تخم در شهر محنت است
 حرم است شد از کربلا و دل تو سخته از سنگ ای کربلا
 نموی که در پیش جهان دانه کز آن کربلا که در پیش است خبر
 لعل و در تنافل لطف و دغا علی طل الزمان معلول بدستیکه
 گشتگان کربلا ز غم بر دل ما و خزنه بر خواطر انگاشته تا انقراض عالم
 خواهد بود فلا خزنة یسلی ولا الجدل نازح ولا مدفع یرقی و فی حلی

در ساحت تجار

نه از آن عزان سید حاصل میشود و نه آن اندوه از خواطر زایل میشود
 و نه آب دید با سکن میگرد و نه نوحه و مصیبت کم میشود و خواطر میماند
 فی العشاء تجول و خونی علی الال رسول طویل از برای مصیبت فرزند
 رسول انکار و دنیا لایست بکوبان در آمده و اندوه من طویل شد
 اذ اذکرت نفسی فطلم ال محمد لعل خطب لعل عیبت جلیل اشک
 حرا جری کرد و خند طلی که بر آل محمد رسید و بد رستیکه آنکه برایش
 امری عظیمی نه تعون الزوالا عند ذکر مصیبت و ذره غم فی الملمین
 جلیل در نزد مصیبت ایشان هر مصیبتی سهل و آسان است
 ایشان اعظم مصیبت عیالان است مطایع اولاد و التبی بکلا
 علیهم خرف ما حیث یطول اهل بیت پیغمبر را در کربلا شهید کردند و
 قتلگاه ایشان در آنجا است و من تا زنده خواهم بود از مصیبت ایشان
 محزون و غمناک خواهم بود فذلک روحنا حسین و عترتی و اهل بیت
 فی التراب جلیل بان و اهل من فدای تری حسین شهید بر خاک
 فذکرت لانا موقوف غار یاد و اسکت فی راس التان شیل
 بانه فدای تو بود و در حالتی که مرگب تو در صحرای برهنه و بی صاحب کشیت
 و سر ترا بر سر نیزه کرده بودند و میگردانیدند و جملک عیال
 طویح علی التری علیک خیول الظالمین تجول و بدن تو برهنه بر روی
 خاک افتاده بود و اسبان کاخران بروی آن جولان میکرد و نه
 بناتک تشبی کالاماء حواس و سبطک ما بین الحداة قتیل
 دختران ترا مانند کنیزان اسیر کردند و پسر تو علی اکبر را در پیش روی
 تو کشتند ای برادران و را مثل این و بی و مرصه بیت خوف داری بنایک
 و کیکه در این مصیبت کربلا غم را در پیغ دارد و لاف محبت نتواند زد

اذالم اقم في يوم عاشوراء ما تاملوا لندب الا حلا وفيه ظنا عذو به راه
 من در روز عاشورا لای ماتم بر پا نگنم و بر اهل بیت اهل روضه تنم
 پس در روز قیامت عذر من چه خواهد بود **انني صيحا حين صبح**
مغروا غريبا بار غن لطف في غمته غم آید فراموش خواهم که حسین
 در معینی که شد و یکس و بی یار و در زمین کربلا مانده بود و حق علیه القعة
 الله لا كذب على صوره اكرم بذلك من صدر و شمعون برینه
 او که بهترین پشیمان بود شست قلع او ذاب الحسین لبسه علی غنمه
يعبر بالنعير شمشیر فرو را بر مقلوم او میزد و در کهای مقلوم ویرای برید اند
 روی تهر و غضب **سابك دهر** ایاب بن بخت تمل و اسعد بن بیکان
ما ملكت لحي ای پسر شتر محمد صلی الله علیه و آله تا عمر من بهیت بر تو خواهم
 کریت و هر که بر تو بگریه اوزا یاری بر کردی خود هم شکر و چو نه کسی چنین کند و دل
 آنکه بر صیبت آن مظلوم چو ناست هم میگویند و همین اند شغلی نقل میکند
 که من چند قصیده در دشت کربلا دیدم که از دست پداه آن دلا خون می شد
 و دوحش و طيور بلکه جمادات را در وقت رحل می شد از آن معلوم
 و دقت رسیدن اهل بیت بود بر سر نشانی شهیدان در وقت رحل

برو با بچران ده آن کاروان	شور و غوغا را در دل می کشد
هم دکن غنوه که شش غنیت	هم که بر یک عجز است
هر جا که بوی آهوی میزد شش	هر جا که بوی طیری از دشت
شد جوشی از شور و غنیت بر دشت	چو ششم بل بیت بران شش
هر چند بران شمشاد ششم کار کرد	بر زخمی که در دشت
نه که ششم و شوره را در آن	بر یک شریف تمام زمان
بی آه و ناله بران دشت	سر زده چنانکه آتش از آن

بکس با نهان بر مکان بخت
 این گشته شده چه موانع
 این گشت چنان که چنین مانده برین
 این بی شکر ده بدیدی خون که
 این خورده خورده شکر دست که دای
 این شک لب شده مضموع از غم
 این که سپاه که خیال شک و آه
 پس روی در بقیع و زهر آه
 کای کوشش که در آن حال
 او که در شش را که شش
 در غلبد بر حجاب دو کون
 نه در چاه بر درشان بکر جا
 شمشاد شش که در آن خون
 آن که بر سر دوش بنی مد ارم
 و آن که بر سر دوش در کن رتو
 به خنده رسول زان زیا و داد

ده در دینه کرد که با این رسول
 این سید دست باز و دین
 شاد شیدا شده مدون حسین
 زخم از دست رده بر شش خون
 از مرغ نران او شده کلک
 که خون درین شده حسین
 خاکه از این جهان زده بر دین
 مرغ زمین و ماهی دریا یک
 مار غریب کس بی شش
 در دشت عقربت بل بخت
 دانه در جهان حجاب
 طوفان فتنه بکرم و موج
 سرهای سرد را چه بر نیزه
 بخت نیزه زد و شش غم
 غلطان بکس که در جا
 کوفت اهل بیت رست با

ای برادران صیبت سرور شهیدانم که بی گناهانید و مرتبه اوزا در
 خدا و رسول اندک نشمارید و شش و شش طریق شش نقل کرده اند که
 پس از آنکه حضرت فاطمه در خواب بود و حضرت امام حسین در کوفه
 میگریست و جبرئیل علیه السلام که او را آن حضرت را می جنبانید و با او
 می گفت دادا کی میگرد و چون حضرت امام حسین را می جنبانید که کوفه
 می جنبید و کسی آن حضرت نمی میگوید و کسی را نمی دید و چون از

تجلی می نمود میفرمود که او چهره نعل است و این عباس میگوید که دیدم که امام **علیه السلام**
 قبل از آنکه عازم عراق شود در کعبه ایستاده بود و دست چپش را بر عینک داشت و
 در دست او بوی و جویبار میزد میگوید که ایما التماس شش پند بسوی محبت
 که محبت ما چنانچه جلاله تعالی بجهت خداست و آن حضرت در شتر نیک
 و در هر موضعی که شتر نوری از چین و کوهان مبارک او ساطع میشد
 و در دیوار و درویشش میفرمود و مردم باین علامت داشتند که آن
 در آنجا است و این دو موضع را **حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله** مکرری بگویند
 و در اخبار رسیده که **حضرت امام حسین علیه السلام** هرگز غیر از شیر **حضرت**
 خاتم شیر زن و دیگر را نخورد بلکه پیغمبر **صلی الله علیه و آله** هر روز بخانه فاطمه آمدی و
 زبان مبارک خود را در دهان امام حسین علیه السلام گذاشتی و آن **حضرت**
 میگوید تا سیر شدی پس گوشت امام حسین علیه السلام را گوشت جد بزرگوار
 روینده و مردیست که روزی **حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله** از خانه بیرون آمد
 و دست امام حسین علیه السلام بر دست گرفته بود و میفرمود که ای مردم این
حسین بن علی علیه السلام که پسر او را بجاست که او در شبست خواهد بود و در
 او در شبست خواهد بود و دوستان و دوستان او در شبست خواهد بود
 و هر که او را دوست دارد آتش جهنم بوی نرسد اگر چه گناهانش
 بعد در یکیت پنهان باشد و **حضرت رسول صلی الله علیه و آله** مکرری میفرمود که
 حسین منی و انان حسین یعنی حسین از من است و من از حسینم
 خدا یا دوست و اگر کسی را که حسین را دوست دارد و مردیست که
 روزی خواهد که علم حق علیه السلام که امام حسین علیه السلام را بران راست
 نشاند و بعد از پیغمبر بر امام حسین را بران چپ که **حضرت روح الله**
 از جانب **رسول الله** نازل شد و گفت چندیست پروردگار عالمیان

میفرماید

میفرماید ما این هر دو را برای تو جمع نخواهیم کرد و میگوید از تو باز خواهم گرفت
 و اختیار را بر او گذاشتیم هر یک را که خواهی اختیار کن **حضرت علی**
 علیه السلام بعد از آنکه فرمود که اگر **حسین** دلت کند بر من درشت وی دل من
 و خواطر **حضرت علی** آفریده شود و جان فاطمه در ذناب شهید و جگر **حسین** شود
 و اگر **امام حسین** بر دو پیشترالم وی من رسد و من اندوه خود را بر او اندوه **حسین**
 اختیار کردم و بعد از ستم روزا بر **امام حسین** از دنیا حلت که بعد از آن هر
حضرت رسول شاه را او را میفرمود **موجبا** من فدیته این
 خوشی آمدی ای کسی که من فرزند خود را فدای تو کنم و نیز مردیست که روزی
حضرت امام حسین علیه السلام در خدمت جد بزرگوار **پیغمبر** است
 که نمی رود و مادر را بپند باری بارید و باین سبب ملول و محزون بود
صلی الله علیه و آله چون در وی نگرست و بر او خود را دید گفت ای جان جد را
 محزون گفت ای جد بزرگوار دل من باین سبب مایه میشد و باران مرا از زبان
 مانع است **حضرت** و فقه دست بر او داشته و کوهان بران ایستاده
 و **حضرت امام حسین علیه السلام** بران درشت **حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله** نمیشد
 که قطرات باران بر سر **امام حسین علیه السلام** بیرون میسر است
 او را گشته در محرابی گونا بپند
 بی دوست که سزانه تیر باران
 چنین چه بر سر دشمنان بکار آورد
 آنچه بر امام حسین علیه السلام
 و اهل بیت وی رسیده با حدی از انبیاء و اولیا و مقربان در کلام **حضرت**
 و ظنی که برایشان شده بر هیچ فایده نرود و اندوه یکی از بزرگان نقل
 که سالی از سالهای خواجه **امیر** در راه از قندهار در آمد و دم و شکلی
 قطع شد میگردم تا گاه از کله ریه بان گوشتی در سینه است نه سالی

تندی که داشت که صفت باران	تندی که داشت که صفت باران
تنی که داشت که صفت باران	تنی که داشت که صفت باران
تنی که داشت که صفت باران	تنی که داشت که صفت باران

پیدا شد و جانه کوتاهی پوشیده و نعلین در پا کشیده زادی با او نه را
با خود گفت سبحان الله با دیدن نوکزاری و کوهی بدین خوروی چگونگی
تواند رسید نزد وی رستم و گفتم با صبی از کجائی گفت **مواظق** از نزد
خدا گفتم بجا میرود گفت **الحی الله بسدی خدا** گفتم چه بگوئی گفت **بغیر**
خوشنودی خدا گفتم زاده را در احاطه است که گفت **زادی تقوی و احاطه**
و مرادی مولای زاد من تقوی من است و هر چه پای من را حلقه من و مراد
من مولای من گفتم پادشاهی بدین نوکزاری و کوهی بدین خوروی چه خواهی گفت
گفت هیچکس را دیده بزیارت دوست رود و وی او را محروم کند من از
سنگین او متعجب شدم گفتم **اخبار من** مرا بگو که چه کسی گفت ای
شیخ از محنت زدگان روزگار چه بگوئی من در این باب **اسرار**
گفتم **مخزن قوم مظلومون** ما قوم ستم رسید کاینم **مخزن قوم مظلومون**
ما کرده از دین او را کاینم **مخزن قوم مظلومون** ما قومی بدست دشمنان
درمانه کاینم **مخزن قوم مظلومون** ما قومی از جور دست گشته شد کاینم **مخزن قوم مظلومون**
از کلام تو معلوم شد تو گیتی پادشاهی ده کن گفت **مخزن علی الحسین**
مور و آده و **نعلین و زاده** ما آب و چمن کاینم از حوض کوثر
آید کاینرا و آب **ترا سرور و مستعد** بگردانیم **و طافا من ناسخ الا بنادما**
خاب من جنانا زاده هیچکس است در ستکاری نیافته مگر بسید
و هر که دوستی ما تو شده او بخواهد هرگز امید نشود و من **موتانا ل نال السور**
و من **شانا سا میله** و هر که سرور کند ما را نیز در روزی او را سرور کنیم
و هر که بی ما رسد برنج حلال از ما در متولد شده یعنی ولد از ما نیست
و من **کلان غا صا** با حقا قوم الفقه میخاده و هر که حق ما را غصب کرده
در روز قیامت در محکمه جزا و عده گاه ما او دست این بخت و از نظر حق

شد و منی تا صفت خوروم که نه است کم نیست چون بکر رسیدم روزی
در طواف جوامعی پیشمار و ضایقی بسیار دیدم که حلقه زده و بر پا بسته
پیش رستم که به چشم این غوغا چیست چنان کودک را دیدم که مردمان دور
وی جمع شده اند و از او سوال حال و حرام و مشکلات قرآن و تالیف
ای دیش **سید** نام مرا می پرسند و او زبان فصیح و بیان بیخ مشکلا
ایش ترا جواب میفرماید از بی پرسیدم که این کودک کیست گفت
دعوت و پادشاهی منی کسی است که سنگ ریزه بطلی و برامی شستند
این آدم آل عبد و قرة العین شدید که **علی بن حسین بن ابی بکر** است چون
آنها شنیدم گریه کنان به نزد او رستم و بر دست و پای وی افتادم
و گفتم **این رسول الله علیه السلام** آنچه از من ظلمی و محرومی غوغا می بین
ظلم و ستمی که بر شما رسیده و با هدی از مقرران و نیکان اتمت شد
و پیغمبر **صلی الله علیه و آله** را بگزار است و تراست از این واقعه خبر داده و داغ
این مصیبت را بر دلی نهاده بودند از آن جمله روزی جبرئیل به نزد خواهر
عالم **ص** **العبیده** آمد و رفتی که آن **حضرت امام حسین علی السلام** را در کن
داشت و خلق و زوی او را می بوسید و گاهی سر او را بر سینه
می نهاد و در آخر وقت **امام حسین علی السلام** چه رسد به جبرئیل گفت یا نبی الله
این فرجاده برستان و لایست را بسیار دوست میداری **حضرت**
فرمود چگونه او را دوست نداشته باشم و حال که نوز دیده من است
و تقویدی برشته بسته در گردن **امام حسین علی السلام** بهی و از قرآن رفته
مانند خطی در گردن مبادر گشت پدید آمده بهی جبرئیل در آن خط میسر گشت
و سر جبرئیل **صلی الله علیه و آله** که **حضرت روح الامین** که کعبه ای برادر برادر
این رفته می نمری و تفکر میکنی جبرئیل گریان گریان گفت یا رسول الله

روزی باشد که در زمین کوهها و دریاها و درختها و آب و آتش و هر چه در زمین است
و جبهه نازنین او را خرقه خون ساخته باشند و جانهای اهل بیت
در **حکایت** را بمصیبت وی خوردن کرده باشند **حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله**
زار زار گریست و از آنجمله صباغ عیدی بود که **حضرت امام حسن علیه السلام**
و **امام حسین علیه السلام** بخدمت **خوگیاخت** آمدند و گفتند ای جد بزرگوار
اگر در روز عید است و اطفال عرب خود را با همای نوزد عینت
نموده اند و لباسهای رنگارنگ پوشیده اند و عمارت را پس نیست
و باین سبب در میان بزرگواران و دکان عرب سر در پیش و سراییم
و ناچار بخدمت شما آمدیم که از شما لباس عیدی بگیریم و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله
لباسی که مناسب ایشان باشد نداشت و محرومی و ناامیدی ایشان را
نیتوانست دید لهذا گریان شد و متوجه بارگاه احدیت شد گفت
پروردگار **حسین** و عا و **ایشان** ترا در باب و غم و فتنه ایشان را
بشاری بنده کن فی لیل جبرئیل فرود آید و دو جامه سفید از جامه های
که موافق است ایشان بفرستد **پیغمبر صلی الله علیه و آله** و آن خوشحال شد و
زادگان را طلبید و گفت ای آقایان جوانان بهشت نیک جاوه ای بود
که چنانچه قدرت فراختر و قدوس است شما دوخته اند ایلم غیب سپید
شده زادگان چون آن جامه ها را دیدند عری کردند که ای جد مهربان اینها
نیکوست اما اطفالی عرب چه جامه های رنگین پوشیده اند ما را نیز بفرست
چون ملتوانست **حضرت رسول صلی الله علیه و آله** متفکر شده سر بزرگوار
جبرئیل گفت خواطر مبارک جمعا رکین هم زد و با هم میرسد بفرمایند طشتی
و از بقیه حاضر کنند **حضرت** فرمود طشت و ابرق چهر گردن جبرئیل گفت
یا رسول الله **صلی الله علیه و آله** هر یک از این فتنه را در طشت میکند از بدین است

میریزم و شما دست بر آن میباید هر یکی که مظلوم باشد بنظر او
پس خواجده **علیه السلام** چه جامه ای را در طشت گذاشت
و بوی گفت ای نو دیده چه رنگی مظلوم توانست **امام حسن علیه السلام**
گفت رنگ سبز نیوا هم پس جبرئیل آب بر آن رنگیت و پیغمبر صلی الله علیه و آله
بر آن دست میباید تقدیر است الهی آن جامه مانند زرد و سبز باشد
اگر از طشت پر خون آورده با **امام حسن علیه السلام** و او پس جامه **امام حسن**
را در طشت نهاد و در روی سب و ی که در آن وقت **امام حسن**
پنجه که بود و گفت ای جان فد تو چه رنگ میخواهی گفت رنگ سرخ پس
جبرئیل آب بر آن رنگیت و **حضرت** دست بر آن مایید فی الحال
بقدرت پروردگار و اثر دست **سید** بر آن جامه مانند **سید**
رنگی سرخ شد **حضرت** او را پر خون آورده و **امام حسین علیه السلام**
جبرئیل نشان این حال گریان شد **پیغمبر صلی الله علیه و آله** گفت ای بزرگوار
در نیوقت که فرزندان کنش داشتند شما چرا گریان شدید جبرئیل
ای **سید** خواطر داد بد که در شب حراج در مینی که بهشت را هنوز قدوس
خیر آن نمیید و بر در جاست و منازک انبیا و مقربان مطلع شدید و رسید
بقصرهای **حسن** و **حسین** و قصر **امام حسین علیه السلام** از یاقوت سرخ بفرست
از بر جد سبز بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بنی چنین است که گفت جبرئیل
گفت ای **سید** در اینکه هر چه از آن **حسن** است سبز است و آنچه از آن
حسین است سرخ حکایت این است که **حسن** را بر هر شهید کردند
در رنگ بدنش از اثر زهر سبز است و آنچه از آن **حسین** است سرخ
حکایت این است که **حسن** را بر هر شهید کردند و رنگ بدنش از اثر زهر سبز
و **حسین** را بر ضرب تیغ از پا آورده و از خون او جدمه کش سرخ

عیدم عظیم شد و بسیار گریست و آنچه از اخبار معلوم میشود چندین تن
 از جنه حسنین پروردگار از بهشت ایمن فرستاده چنانکه از امام سلمه
 مرویست که دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله که بر سر تکیه ای ایستاده و در پیش
 پوشت بند و بر سر تکیه ای ایستاده که بر سر تکیه ای ایستاده و در پیش
 یکدیگر گرد و من تکیه ای ایستاده که بر سر تکیه ای ایستاده و در پیش
 این جامه را از کلبه آورده اند **حضرت** فرمود این جامه سیصد و هشتاد و نه
 بار **حی** میگوید فرستاده شده فرستاده آن **حق** و با خنده آن
 خیمه طه قدرت پروردگار از جبرئیل و پوشت شده آن **حسین بن**
 دینار از امام رضا علیه السلام مرویست که در نزدیکی از عید که امام **علیه السلام**
 برهنه بودند و لباس نداشتند که بر سر تکیه ای ایستاده و در پیش
 مهران دوی و **حضرت** از آن ایستاده و در پیش تکیه ای ایستاده و در پیش
 و بر سر تکیه ای ایستاده و در پیش تکیه ای ایستاده و در پیش
 ایچرا از جنه مابین حرمین میگفتی **حضرت** فرمود که در تکیه ای ایستاده و در پیش
 زار زار گریست و از جنه تکیه ای ایستاده و در پیش تکیه ای ایستاده و در پیش
 مشد در نزد خیمه طه است و پیش از عید جنه شما خواهد آورد و از برای روز
 عید پیوسته و چون روزی رسید که فرودای آن عید بود **حسین بن**
 آمدند و گفتند ای مادر خیمه طه لباس ما را بپوش و در **حضرت** فرمود که از برای
 ترحم بر فرزندان خود گریان شده و گفت پروردگار را ایت نرا و عده
 داده ام و نمی توانم دل ایت نرا بخون و شکسته منم که ناگاه شخصی در را زد
 و گفت ای دختر محمد صلی الله علیه و آله در را بکش منم خیمه طه که لباس سیاهی **حسین**
 در نزد من بود آنها را آورده ام **حضرت** فرمود که بگویند چون در را کشیدم شخصی را
 دیدم که هرگز با آن زن پانی و نیکی کسی ندیده بودم و بر وی خوشی از آن سالی

که و مدعی توان کرد پس قیام نمود و او را از نظر من غایب شد چون بگریه کشیدم
 در آن دو پیراهن و دوزیر جامه و دو قبا و دو رداء و دو حجامه و دو زنجیر و دو
 بوی **حضرت** فرمود که این جامه را بپوش و در آن ایستاده و در پیش
 پوشت بند و بر سر تکیه ای ایستاده و در پیش تکیه ای ایستاده و در پیش
 شد **حضرت** ایت نرا در بر کشید و سر روی ایت نرا بر سر کشید و ایت نرا
 بر کتف تکیه ای ایستاده و در پیش تکیه ای ایستاده و در پیش
 و در روی وی تکیه ای ایستاده و در پیش تکیه ای ایستاده و در پیش
 شد خیمه طه که بر سر تکیه ای ایستاده و در پیش تکیه ای ایستاده و در پیش
 او را نشستم که **حضرت** فرمود که این جامه را بپوش و در آن ایستاده و در پیش
 این آن لباس از جنه ایستاده و در پیش تکیه ای ایستاده و در پیش
 و ایت نرا که دو تکیه ای ایستاده و در پیش تکیه ای ایستاده و در پیش
 بر تو معلوم شد و خواهد بود که تا آن **حضرت** در حقیقت وی چگونگی خود
 و تکیه ای ایستاده و در پیش تکیه ای ایستاده و در پیش
 و غم است چگونگی چنین نباشد و حالیکه اهل اخبار روایت میکنند که
 در مواضع متعدد در نزد آن **حضرت** برین در گریستن و در هر گریستن او بر
 و موافقت اینها و حالیکه با او در گریه و زاری نقل کرده اند و از این اخبار و حکایه
 بر حسبیت که قابل غایت است از آنجا نقل کرده اند که در خانه کعبه طواف میکردم
 ناگاه مردی را دیدم که میگوید **ای** مراد مرا که تو ای آفرید چون این سخن را از او
 شنیدم ویرانم و زجر کردم که ناامیدی از رحمت خدا خوب نیست
 آن مرد گفت چه بیدار من تکیه ای ایستاده و در پیش تکیه ای ایستاده و در پیش
 پیچیدم که **حضرت** فرمود که بگویند چون در را کشیدم شخصی را
 دیدم که هرگز با آن زن پانی و نیکی کسی ندیده بودم و بر وی خوشی از آن سالی

بر او در چه قدر است و چنانچه میگویند شد که روح آن **حضرت** از گریه چنان
 مسرور شود و حال آنکه مرگ نیست که چون در جنگ حد حمله با جانی بسیار
 از حمله جود انضام ششید شدند و چنانچه **حضرت** علیه السلام بسیار با صبی بزرگ
 آمدند از اکثر خانه های اعیان آواز گریه شنیدند و از خانه حمله آواز گریه
 بهیچ جای آن **حضرت** علیه السلام نرسید **حضرت** گریست و فرمود **ایها**
حزنة کلاباکی له حمله حمله در این شهر زنی که بروی گریه میزند
 یعنی او غریب است درین شهر و غریبان کسی در غربت برایش شفقت
 نوزد و در مصیبت ایشان نگرید کمتر باشد چون انضام رویدند که **حضرت**
 از بیرون گریه می کنند گمان بر حمله محزون شده و خواطر مبارکت آواز
 گردید و بخی نهایی خود فرستند و زنان خود را گفتند اول بخی نه حمله روید
 و بروی بگریید بعد از آن بخی نهایی خود آید و برکت گمان خوشی گریید
 زنان انضام بخی نه حمله آمدند از اول شب تا صفت شب بروی گریستند
 و چون **سید عالم** علیه السلام آواز گریه زنان از بی نه حمله شنید پشیم
 که این چه آواز است گفتند این زنان انضام رند که بر غم تو میگریستند
حضرت نسیم خود از ایشان داد و داد ایشان را ضعیف با و هر گاه آن
 مبارکت آن **حضرت** از گریه نگران بر حمله شکسته شود و خاطرهای باری آواز
 گریستن بر او خرم شود و فی الحال گریه می کنند ویرای می کنند و از خدا طلب
 خوشنودی از جناب ایشان نماید با وجود اینکه غم آنها در قدست **حضرت**
 شنید شده و دیگر نعلی با و نرسید پس چگونه خواهد بود حال آن جناب
 از گریه **حضرت** علیه السلام نوز ویده آواز عزیزترین فرزندان در نزد او که در
 غربت با جمیع اولاد و برادران و برادرزادگان و بنی اعمام و اقارب
 و خویشان و دوستان و یاران به بدترین احوال بدرجه شده و گریستند

دختران و دختران او را که همه دختران پشیم بودند اسیر شده و بدیدار
 گردانیده حمله که شنید شد **حضرت** علیه السلام بر او مرقع و مرتبه نهادند و
دعای **حضرت** علیه السلام بهیچا و لغز شنید شد و کسی نبود که برایشان کند
 بعضی از بزرگان گفتند که حمله شنید اول **حضرت** علیه السلام چست **دعای** **حضرت**
 شنیدند و از خانه های آن چنان که **حضرت** علیه السلام را خبر کرد و بودند که مرقع و لغز را
حضرت علیه السلام در غربت شنید می کنند و کسی نیست که بر آن شنیدان
 غریب ناز کند لهذا **سید عالم** علیه السلام مرقع و مرتبه بر حمله نهادند
 یکی برای دی و باقی برای شنیدان گریه و لغزیه و گریه بر ویران مصیبت
 زوگان آخر الزمان و گاه داشت و تمام فرمود که نزد ایشان نثار آخرت
 بایشان رسد و مرگ نیست که در روز اکبر دی ندهد که **یا اهل بیت**
حق و البقاء که ای اهل بیت حمله دید که پشیم هم مردان و هم زنان و
 رسول الله می کند و علی گفته اند که محبت و چشم پوشیدن زنانان صیبت
 و حال اینکه محرم نیستند آنست که **حضرت** علیه السلام بپشتی بر صیبت در آید
 که هیچکس رایا دی دیدن آن نباشد فرمود زهر آلود **حسن** بر او کل را
 و جامه خن آلود **حسین** بر او دش چپ و جامه خون آلودی بر او بست
 و روی برش آرد و چنان بگریه شد که انبیا از منابر و کرسیها در آیدند
 و فرشتگان بنده در آیدند و **حضرت** علیه السلام دست در زانو می کردند
 و گویای پروردگار داد و دین بده و بفرمود **دین بر سر آید**

نبی طهارت بر سر نه	سید عالم پر خون گریه که نثار
مکنده بر سر نهایی چنانچه	بدست کو بر دهنه انبیا تعلیق
کشود و فرشته روزه	پشتی که خنده زنده بر زمین و زمان
گشت که خوش کس را	گند صیبت شنیدان گریه را

گشت و گفتای برادر درین محراب است را نشنا میگذاری بچهار

خدا بر دلی میردی درین محراب	برادر تو غریب نیست شهادت
جدائی تو درین محراب نیست	خواب هر آن تنهید چنگار نیست
من تو کردم غریبان این پیا با نیم	ولی سگونی آن کرد چیرانیم

ای برادر تو عذر این بجهی دلش نشکرین تو بجهی چنین که تو بروی
متفرق میشوی **جاس** گفتای برادر جان من فدای تو باد و عذر اری ما
بقیست افتاد و دلم از دنیا شکست آمده است و از زنده گانی دنیا ملول شده
و سینم از گشته شدن یاران و دوستان شکست خورده است
و از زنده ماندن ای که دیده ام و دیگر که بجهی یاران و دوستان
ندارم و میخواهم طلب خون برادران و موالیان از این سنگزاران بکنم
نمیشود و اول خویش را از این نشان بداین **بستم حضرت امام حسین**
چون دید که **جاس** عازم سفر افتاد و دیده گفتای برادر که مراد تو این است
باید شربت آبی از جبهه طفلان غنای تو در دست و پر و کینان سر و
عصمت و طهارت تحصیل کنی که پیش از این تاب تشنگی نداشتی

کنو که خواهم حرب طفلان داری	بسم برای انبیا درین محراب
بابل چو تل زده آب پیدا کن	علاج تشنگی بکسان حوا کن

آنچون حضرت عباس اجازت حاصل نمود تیغ مهربی حایل کرده و سپهری
پیش پست در آویخته و نیزه چون ارم بدست گرفته و دانی در بازوی او جبهه
افتاده و خودی روی بر سر نهاده و بر مرکب کوه پیکری رسیده و پدید
نمود و دل رفته در عذر صدای برق نمانی سوار شده و چون شیر زبان
بجوشش آمده روی بپیدان نهاد و عرصه میدا نواهنور جمال خود منور و زین
سنت و بهانه طریقه و جملان در میدان میدان عیان و مرکب باز گشت و گفت

ای سپاه کوفه دشمن و این بچه طفلان نه فرجام وای بی شرمان عیب وای
پدر جان بی وفا اگر بزم شما مکن و کاریم طفلان کنای ندارند برایشان ترحم کنید
و شربت آبی بدهید که ایشان بنوشند که دیگر تاب تشنگی ندارند
از سخن فرزند علی **عزیزی** در میان آن قوم و غافل و غوغا افتاد و جمعی گریه و زاری
افتادند و فرمود قوی بدشمن و هرزه زبان دراز کردند بعضی بغیر او و طفلان
بودند و برخی از ناصت و ندامت دستها بر هم میسودند و اشتیاقی چند
فریاد کردند که ای **پسر ابرو تاب** اگر چه روی زمین را آب کبر و قطره
از آبرو بشنیدیم بگریم برادر است چه نیز بجهت کند عباس چون دید
که موعظه و دلای ایشان اثر نمیکند ایشان را نفرین کرد و بجهت امام حسین
عزیز مراجعت نمود و کیفیت واقعه عرض رسانید آن **حضرت**
مبارک را بریز مرا کنند و تفکری نمود و اشک از دیده های او جاری بود که ناگاه
از جبهه فریاد و لعل طفلان و عورتان بلند شدند چون **حضرت عباس**
آن مجتنب را مشاهده نمود سر بر زمین گذاشت و نیزه در ریه و مشکلی برود
و سوار گشت و روی بآب فراست نهاد و گفت که میروم که از برای
لب تشنگان بکس آبی بیاورم و آیت ترا از تشنگی خلاصی دهم یا جان
در بازدم و خود را در دریای خون غرقه و غم و غصه لب تشنگان را از دل
ببرم و از دم و چون کباب فراست رسید چنان هزار سواره و پیاده که بر آفرات
موتل بودند سواره بر او گریختند عباس گفت ای قوم چپا از **حداشرم**
کنشید و از تشنگی روز قیامت یا داوید سبک و خوک و دود و دم
و دشمن و طیر و چرند و پرند از این آب میخورند و شما فرزند رسولان
را محرومی کنید شما شب و روز در کنار آب فراست میگذرانید
و خبر از لب تشنگان حواری بر ندیدار حدیث آب ز لب تشنگان را ندیده

تو قدر آب چه دانی که در کن رختی از چهار هزار شکر که کعبه است
 برده چو آن این خندان را از عیال کشیدند بر او حمل کردند و او را تیرباران
 نمودند آن هزار مرد که بجا و شیر که شیر خور و سر کشید و نیزه بر
 بنا کوشش کردند و بر آن قوم حمل نمود و چشمتا و نورالیه را از اسب
 انداختند و باقی را چون بنیست التعلش متفرق ساختند و اسب را در
 میان آب خراست انداختند پس از آب فرغ آمد مشک را از آب
 برکند و خواست که کف آبی بنوشد و لشکر از کعبه و کوه لکان و حورانت و کوه
 اراده که کعبه آبی بر آتش نشاندند

آب نوشند و در لشکر خود را	آب نوشند و در لشکر خود را
که بوشند و کوه لکان را	که بوشند و کوه لکان را
سند و بوشند و کوه لکان را	سند و بوشند و کوه لکان را
از این ملک نه دور شد که بی آتشند	از این ملک نه دور شد که بی آتشند
بوجوده پدر و مادران و دانی تو که	بوجوده پدر و مادران و دانی تو که

پس آب را از کف ریخته و مشک را بر دوش راست گرفت و سوار شد
 و از شط فرات پروان آمد و خواست که خود را با ابل پست رساند
 که سواره و پیاده و بر روی کشتند و حوب در پیوست و حضرت
 تیج را کشید و آن لشکر را بر هم درید و میزد و می انداخت و نزدیک بود
 که ایت ترا منضم سازد که ناگاه آن ملاعین پیکار نمودند و حضرت
 در میان کشتند و از میان دیس بر بر و حور و کشتند و عباس در میان
 حور و کشتند و از میان دیس بر بر و حور و کشتند و عباس در میان

شده و پیکار بی آتش میان جدل	شده و پیکار بی آتش میان جدل
نیکطرف شکر می بر جای مشرب	نیکطرف شکر می بر جای مشرب
نیکطرف سپه علم از میان سپه	نیکطرف سپه علم از میان سپه
نیکطرف خم عروسی از برادر نویش	نیکطرف خم عروسی از برادر نویش

و دیگر نامه براد تاب جنگ بر اعدا میدان لشکر کین نامه پیش نهاد
 دیدن آتشگاه که نوزل بن ازرق بنجر خود را پیش رسانید و حور و حور
 راست او که دوست راست او را از بدن جدا نمود پس چنان
 مشک را بر دوش چسب کشید و با آن کوفیان و مشکان بدین
 جنگ میکرد که ملعون غریبی بر دست چسب آلود و دست چسب
 نیز از بدن جدا نمود پس آن مظلوم غریب مشک را بدندان گرفت و
 بر کلاب دشمن را از دهان خود دور میکرد و چون دستی نداشت
 که دیگر دشمن جنگ کند پا بر کلاب میزد که شد پد از میان آن قوم دور
 و خود را بکینه های حرم رساند و آب بآن لشکان بها چست شد

بداشت دست که در حور و حور	بداشت دست که در حور و حور
نخواب که بوسه لکانی حرم	نخواب که بوسه لکانی حرم
که شایه آب سیتیم تشنه لکان	که شایه آب سیتیم تشنه لکان

چون آن قوم پیدا دیدند که عباس میزد و خود را بکینه های حرم رسانید که چنان
 او را تیرباران نمودند آه ناگاه تیری بر مشک آمده سوراخ شد و آب
 حبابس که این حالت را میست بده نموده آه از نهاد بر کشید و دل بکشت
 و او را که شرم داشت که بی آب بکینه های حرم رود آه چنان تشنه بود که
 برای دیدن اجاب آب تیری کشیدند

نما که ملعون تیری آمدند تیر کشیدند	نما که ملعون تیری آمدند تیر کشیدند
------------------------------------	------------------------------------

مبارکت او رسید و از پشت او زد که شست و دیگر ترا شست بر آب
 قرار گیرد و از آن نرم مشک را از اسب و از آتش و کشت یا انخاد و کشت
 ای برادر برادر است و ریاب

چه او شد و کجاست آن تشنه بی یاب	چه او شد و کجاست آن تشنه بی یاب
خطاب که بوسی حضرت اثم کجا سر	خطاب که بوسی حضرت اثم کجا سر

بیا برادر خون جگر را در پای **اما حمید بن عیسی** که آمد
 مجلس را شنید گریان شد و آه از نهادش برآورد و در آنوقت **حمید بن**
النس در نزد **اما حمید بن عیسی** ایستاده و بوی چون کریمه و نه که آن مظلوم
 دید طاعت نیار و دپیاده روی بمیدان نهاد و برای دریا فغان **حمید بن**
 چون نزدیک **حمید بن** رسید او را دید در میان خاک و خون جان
 داده و از زندان قمار روی بگشتن بقا آورده و خود را بر روی او
 انداخت و آن زمانه و افغان که داد و دیاجی سواره و پیاده در آنجا
 بودند پیکر بران نیکت بگشت حمله کردند و او را از ضرب تیغ و خنجر و
 شمشیر کردند و ذره ذره گوشت اعضا او را بسوزانند و برودند
اما حمید بن عیسی که این حالت را مشاهده نمود سب را بر آنجا نیت
 و شکرت کرد و در هر چه در دستش **حمید بن** رسید آه دید که برادرش
 در میان خاک و خون افتاده و مشکلی که برده بود از آب فرات
 پر کند غرق خون او شده آه افتاده دید غرق خون پاره پیکری
 بر سر پشته چند چینی را برادرش **حضرت حمید بن عیسی**
 که این حالت را مشاهده نمود آهی از نهادش برکشید که زمین گریه بگریه
 و کشت ایان **احمد غلیری** و قتل جلیقی این زمان پشت من
 و چاره من کم شد برضت آن بر من چاکه شدم زکوی خوش دلی آورده شدم
 تمام شبه مبر در دوزخم از هر ستم تمام بختی محزون
 در عصر یوم **چشمه شیر** در هم شهر شمال الکرم در شدت
 اندوه و غم امید از برادران ایام است و این
 خواندن کتاب عیسی مجرم نه بودند که در طلب
 مغفرت که از نیش برادرش **حمید بن** که توبه و توبه را در نزد

مجلس سیزدهم با شهاب نور و پیده عیسی

صالح بن عیسی که حضرت علی اکبر صلوات الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي عظمه و صيغتنا بمصيبة اول قتل من نسل خير سليل
 من سلاله ابراهيم الخليل و الذي جعل اصغر من صباح الخيل الامام الباقيل
 الذي طهره الجليل و فطره الفضل و انزل و ناعاه جبرئيل و عزاه ميكائيل
 الذي فداه اهل التعريف و التبديل الذين زخروا دينهم بالاجاليل
 و لم يفرقوا بين التهنيم و التحليل اشتهاء احباب اجل عليهم الغاين الله

جلا بعد جیل و قیلا بعد قیلا قتل الطغاة و جلیل القواة الظالمین
 قتل الظالمین و الا سیر یا یدی الکافین السید الشهدا و السبط
 الی الامنة و ابن خیر نساء الامنة الذی صلت علیه و تولدت دفنه ملائکه
 التمام مبتلی الیلة و المناوی بالولایة فی رضة کربلاء ذو حنانه و رسول الله
 ابن التول ابی عبد الله و اشکر الله الذی جعل ذیتنا علی صاحب الکرمات
 و خزان الغرات و دهرین الحرات و قیل العبرات الذی خرج به
 سفله الاعراب و در مخالفة الاحزاب من دار التوبة و الرسالة
 مستقر سلطان الولاية و الخلافة الی محل الاخران و الغربة بیت
 البهران و الکربة بضعة ثم المصطفی و قلعة کبد المریضی و ریح
 الانبیاء و الکلیل مفارق الاصفیاء ابن مریم الکبری سید الشهدا
 ابی عبد الله یا لها من مصیبتیه هدمت الکعبة و الحرم و اغارة
 علی دار هجرة فخر الامم نزل منها الی کن و المقام و اضطرب منها
 بیت الله الحرام و برزت المهاجرین و الانصار و الباقین و یحیی
 حی کویم ای برادران از مصیبت اسیر محنت و غم و غریب پنهان گردان

بنات

کشتی شکست خورده و طوفان گردان	در خاکت خون شد و دمیده ان گردان
کرشم روزگار را و خاشاک گردان	خون میزدشت از سر بران گردان
نکرته دست و پا بگردان	زان کل که شد شکسته بگردان
از آب هم مضطرب گردان	خوش داشتی حیرت معان گردان
بودند و نبود و هم سیراب گردان	خاتم قطره آب سیمان گردان
زان تشنگان و خور و بیرون گردان	توید و عطش ز پنهان گردان
آه از دی که کشتار و کشته گردان	کرده رو بیکدیگر سندان گردان
آدم خاکت بر نقش خیمت سندان	کز عرف خیم در غم سندان

ای برادران واقعه گردان چه غمنا که بر دلان گذارشته و چه داغها که بر رخاظر
 انداخته و تخته اندشت محنت و بلا چه خاکها که بر سر شیمان
 رفته بسبب صمد و لا سید و لب جفا را بکند و لب سینه را بکند

کرده لب و دهن را بدرد آورده	کرده لب و دهن را بدرد آورده
پس بر لب و دهن چه کردی	بر تن ست موج آب و شمشیر گردان
آه این چرخ است که در شکست برکت	نخل که سدره را بکشد بی شمر و
دست جفا و آتش در برکت	کردند سرفراز تیغ خنجر و
میراث زخم فرق ز فرق پدر و کشت	بر باد حلق تشنه ظلم گردان
از جلا و دگر دگر نهاد و در کشت	مطاب شهید الطاف

جسمی بخلا و کدرین دهری و عیش و محلا مصیبت شهید کربلا
 کا سید و روزگار و عیش مرا کدر کرد و اینده فاعل شهر العشا لا یجد
 بقلی اخوان یسئل فی لیل و اذ کویلا لی محسن و فاجری علیه من کربلا
 فیکت کربلا هرگز ماه محرم نیشکر مرا نیک اندوه من تازه میشود و محنت و طرا
 فرد میگرد و دی آدمی آورم آتی نموده حسین را و آنچه درین ماه و درین کربلا از آن
 چیه و در سید فوالله یا اسأله بالطفه قاتلا لعنة القوا الکرام و من تلا
 آلا فانزل فی هذه الارض و اعلوا بانی بفا اسوی سیریا جندلا
 بندهم که من فراموش نمیکنم حسین را در آن وقت که به زمین گردان رسیده
 و با بل سپت نموده کشت ای غمناک من درین زمین فردا آید و به آینه که من در
 این کشته خواهم شد و به ان بر این خاک فرود آید و واسقی بها کالین
 علی ظمأ و یبغج جسمی بالدماء مغتلا و من درین زمین جام شربت مرگ
 بکش میخورم نوشید و رسم مرا بخون من غسل خواهند داد و ضال علیه
 القوم من الکاتب و القوه من ظهور الجواد معجلا فراموش نمیکنم آن قوی

تجدد

که در روز شنبه دست امام حسین علیه السلام از آسمان برآید و شش قطره کلاه
 روستای ایش است در شرح خبر که از حضرت است اوست نقل کرده است
 که این سرنی که در آسمان پیدا است در روز قتل آن امام مظلوم ظاهر شد قبل از
 این سرنی در آسمان نوحه و باز نقل کرده است که در روز شنبه دست آن سینه
 عالیه آن هر سنی که از زمین بر میید استند در زیر آن خون میخورند و در
 آن روز خون می بارید و اثر آن خون از شجر و نبات باقی ماند تا مدت
 مدیدی با وجود این تا آنکه کسی که حال این مطلب را رسول الله صلی الله علیه و آله
 درین محبت چگونگی خواهد بود و خون عالم علی مرتضی در چهره خواهد بود و اندوه
 و غم حضرت سید عالم بیکه خواهد بود پس است و از این ماتم در کانون سینه
 باقی خواهد بود تا روز قیامت که حکم آن گمان این داور بخواهد هر کسیت که در روز
 قیامت تبه از در از برای حضرت علی مرتضی خواهد شد و گوی از آن اهل
 بهشت در خدمت او خواهند بود که خطب خواهد رسید که یا فاطمه اهل
 الجنة ایضا داخل بهشت شوند آن مصوم خواهد گفت لا ادخل حتى اعلم ما صنع بک
 من اهل بهشت نیشوم تا به آنم که چه بر سر فرزند من آوردند چه این علم را بر او روا
 داشتند پس خطب میرسد که ای فاطمه قلب قیامت نظر کن چون برین
 عرصت قیامت نظر میکنی بیند حسین بنی سرایستاده و سرفراز است
 دارد در آن وقت حضرت علی مرتضی خواهد زد و ناله خواهد که که جمیع عالمه دنیا
 کرین خواهند شد و خواهد گفت و اولاده و اقاربه و اهل پس جاده
 خون آلود را بر خواهد داشت و بیای عرضش الهی خواهد رفت و خواهد گفت
 یا عدلی یا نجیبی یا حکیمی یا پیری یا فاضل دلدی حکم کن میان من و میان کشته
 فرزند من دلنم یا قیل کاتی بنت المصطفی قد علقت یلا لخالک
 العنق والدمع اخوت و فی جوهها و ثعلب الحسین صلی الله علیه و آله

حج

شهرت

تخسرت تقول یا عدلی یا قی پیری یا فاضل دلدی علی ای بعد قصری
 و شرف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است ای کعبه استم که در آن وقت پرورد
 خود حکم از برای دشمن خواهد که پس ایش را که اسم او سب است
 و هزار سال ترا از خود تبه باشند تا سپاه شده و امر میکنند که کشته گان امام
 حسین علیه السلام را بر خواهر چید و آن آتش نمره خواهد زد و ایش نیز نمره خواهد زد

ترجمه جزای قتل او چون ترجمه	یکبار بر جبهه حضرت سلم زدند
ترجمه کربن آن شیعیان را در شمشیر	در نه شرم که کینه خلق دم زدند
جمعی که در بهشت ان مشور کر بلا	در شصت و نه آن کشته بهم زدند
از عجب حرم چه توقع کنند باز	آن کسان که تیر رسیدم دم زدند
آه از دوی که با کشتن خون گان ز خاکت	آل نبی چه عذر آتش علم زدند
فریاد آن زنان که چون اهل بیت	ککلو کفن بر سرش قدیم زدند
بخت بدی بدیده از ستم	چون اهل بیت دست بخت زدند

و بر اینند که برادران که گریه بر سر در شیدان و سبط سید آخر الزمان را
 ذقیر بر زرد در مانده کیست و چگونه چنین نباشد و حال یکدیگر بطریق مقبره دارد
 که روزی حسین و در بر خواهر عالم صلی الله علیه و آله شدند در وقتیکه آن
 سرور در سبک بهشت بر خواب رسالت داده و همه جود افاضه را در او عطف
 میفرمود حضرت سید عالم که ایش فرایده بغل گشود و حرجا گویان آن نوزده
 خود را در بر کشید و ایش ترا در دو طرف نهشت پند پس بهای حسن را
 بر سینه و بد از آن خلقم حسین را بر سینه حضرت علی مرتضی علیه السلام را از کف
 بهای برادر و نه بر سینه بهای اموالی بخوا طرا شرف در سینه کرین کرد
 بجزمت ما در آمد و عرضی که که جدم بهای برادرم را بر سینه و خلقم مرا بر سینه
 مرا بر سینه کرد این آن پیری دارد که جدم کرا هست داشت که بهای خود را باین

من سانه حضرت خیر الشرا که این را شنید برخواست و بگریست حضرت
تسلیت و کیفیت قصه سمیع شرف سینه حضرت کمال الدین علیه السلام
گفت و گفت ای فاطمه دین سیرت که گفتی آن بهتر است حضرت
ایمانه غفر له در بیان غم و غم آن سته حضرت فاطمه را که تقدیر حق
که در وقتی که من و تو و عروسی علی بن ابی طالب را از هر سو شانه و در آن
گشتند و حلقوم حسین را از تنج پدید ریخت و بر تن او را غریب و گیس
شنیدند و این چنانکه من دین حسن را و حلقوم حسین را بر سریدم
که این را شنید گریان شد و نه که از دل بر آورد و گفت ای پدر بزرگوار
خی ای شهر بقطیع رأس الحسین و خی ای دین یار من بکفل ایمانه
بعد و خانه یعنی آیه حسین من در چه مای کشته خواهد شد و در کدام
بد خون خواهد کرد و بعد از او که مشکفل بیتیان او خواهد شد حضرت
بقتل فی یوم عاشورا و یار دین فی دین که بلا مع اقربانه واجبه است
گشته خواهد شد و در یوم روز عاشورا و دین خواهد شد با غریب و یار
خود و در زمین کربلا و بعد از او طفلان و اهل بیت او را اسیر خواهند کرد
خیر الشرا که این را شنید آواز غم را بگریه و زاری بلند کرد و گفت ای پدر
پس حسین من کسی را نخواهد داشت که بر او که بگریه و غمزه او را بدارد حضرت
فرمود که ای فاطمه دین حسین غم مخور که او را ششیمان و دوستان خواهد
که از دین شهادت او را انقراض عالم چون ماه محرم در آید لای آخرت
بفرزند و در مصیبت او سینه چاک سازند و دلهای ایشان بپزد
و دید مای ایشان گریان پخته و طعمی که کدی پدر هر لاله ایشان
چنین یاری در حق فرزند من گشتند و در عرض ایشان چه خواهم کرد
حضرت فرمود که چون روز قیامت شود من و تو و اهل بیت من بر زمین

و من شفقت

و من شفقت مردان ایشان نایم و شرف است زمان ایشان
پس هر که شنید و از شفقت خیر الشرا که در آن روز و منزه است
و حاسب مراتب عیال عیالین و یقین می داشت دنیا و آخرت است
که گریه خود را در مصیبت حسین در این ندارد که این گریه است که در نزد
شایع گویا شد و محض فی لیلی و ما محض الدمع مع العتوه واجب دین
شده است بر من که عرض شک خون از دیده جاری کنم لغویب نافع الدن
خلی من معین از برای غریب و در آن روز و از دین و یار و یار و یار و یار
و اهل لوجه موضوع الحسین از برای آنکه در شک و خون آلوده بکشت افتاده
و چون بیدار گشت او از ضرب شمشیر و خنجر خود و در زیره بر زده شده است
ان شاء بادل لطف انوار اهل خبر و من ما اسم هذا الا دین قالوا اکیلا
الامین کی فراموشش خواهم که حسین را در وقتیکه زمین کربلا رسید
و گفت که خبر بیدار که اسم این زمین چیست گفتند ایفرزند رسول
این اسم این زمین کربلاست فکی شجر و نادی الفریحان جنتی است
این را شنید گریست و گفت ای یار من و من اجل سوگواری رسید
ارض کی ببلای کربلا باها حق فونی این زمین کربلا و محل محنت و غم است
که مرا درین بخت خواهند که و بها هتک النعمانی و منما یقتلون و درین
مرا خواهند کشت و چنگ حرم و محرم را خواهند کرد و نا عینی بخش
الحرم الفاطمات یلین قالایا اخت یا اخت هلی و یقین پس رو
بجنب و شران نه طهر کرد و گفت ای زینب دای ام کلثوم بیاید
و راع کشید و احوال التجار واجبه با جفان الصلوات و من فطمت کشید
زین ابی بدین را و او را در دیده کلان خود بای دید خسته ششم الاحقاد
ایلی الضعوان پس بداند زانی نیرای کینه و شمشیر عی عداوت و نیز

نسبت حکم کافر بنی ایمان و مخفی نیست که از جمله قبیله یاسی ل سوز و دوق میخ نیست
اندو زشت کرد بشیر شدن نوکل گشتان شهدا دست و سر و دست
بوستان سادست شبیه ترین خلق الله لب لیدینا و پاره تن **حضرت**
خیر الشیر و نور چشم سردار و لیا یعنی علی اکبر قرة العین **سید الشهدا** کفایت
این واقعه با یکدین طریق است که چون عباس عاشق شربت شهدا شربت
و بغیر امام حسین علیه السلام و علی اکبر و علی اصغر و زین العابدین و دیگر کسی انبالیست
باقی نه **حضرت امام حسین علیه السلام** در آنوقت صلاح بر خود پیاد گشت
و عزم میدان کارزار کرد و علی اکبر که پدر را عازم میدان دید که این کار با
پدر آمد و عرضی که ای پدر و اکتفا بر هرگز پیدا که پیوستگی روز در جهان با
چند تو شرف کن که من جان خود را در خدمت پناه زدم و زندگی خود را در دست
خدا سازم بعد از آن امر از شماست چون لشکری علی اکبر بسج بر دوید
حرم رسید پیکار را دور و خواهران و عتقا از حینها پیر و ن دویدند و آواز که یه
و شیرین برآوردند و گفتند ای علی اکبر با طاقت شهدا دست ترا انداز
بر ما غریبان یکس رحم کن و با بلبله عتقا دست تراست عتقا او را از رفتن بیدار
منع میکردند و امام حسین علیه السلام نیز او را اجازت نمیفرمود و علی اکبر تفرغ
و نزاری میکرد و پایی پدر را می بر سید و سوگند با میداد که مرا عرضی حریف
که دیگر طاقت ندارم **حضرت** چون بمالته او را دید تا چاکر شست و او را
در خدمت داده با بل پست گفت دست از روی بردارید که عازم
سفر آخرت شده و مشتاق لقای اجداد و نعمی که دید پس **حضرت**
بدست بمالکت خود صلاح در روی پرستانند و در آنوقت شاه زاده
پسیده لبخ و در حسن و جمال و فضایل و کمال عیال و نظیر داشت روی
چون ماه و کیسوی چون شکست سیه و در صورت شبیه ترین خلق

حضرت رسول الله در آنوقت که هرگاه اهل مدینه مشتاق لقای سید عالم
پنهانندی و بر روی شاه زاده علی اکبر نظر کردند و هرگاه شوق استماع
کلام سید عالم برایش غالب شدی به نزد وی آمدند و کلام وی را
می شنیدند اما چون **علی اکبر** بر آب عقب سوار شد و عازم میدان
ما در و خواهرش در رکاب و عتقا نشین او می شدند یکی اشک خون از دیده
میرگشیدند در آنوقت **حضرت امام حسین علیه السلام** آب از دیده های مبارک
فرز گرفت و دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت **اللهم**
اشهد علی هؤلاء القوم قد برز الیهیم **غلام الله** **الناظر خلفا**
و عتقا **ابن سولک** با ر خدا یا کوه یا پیش که فرزند رسول تو و شبیه ترین
مردم در صورت و سیرت و گفتار آن حضرت بسوی ایشان میرو
و ما هرگاه مشتاق جمال خیمه تویی شدیم بچال و نظر میکردیم پس علی اکبر
جلوه کنان مبرکه آمد و مانند خورشید تابان از افق میدان طلوع شد
و عتقا آن صحر که از پر تو شمع طلعت وی منور شد سپاه مخالف نظر
کردند و جانی را دیدند با قتی چون سر دروان و در خری افروخته تر
از کل ارغوان و دو کیسوی بافته مغنر محمد سلسل در پیش رواند افشود و دو
کیسوی چنین از عقب یک از جبال او حیران و او از لایچ و پیکر گویان
و **تبارک الله احسن الخالقین** بعد کردند فریاد برآوردند که ای سید
این جوان کیست که ما را بگرب او تکلف خواهی که عمر سعد چون نکبت
شاه زاده علی اکبر را بر اسب عقب سوار دید گفت ای قوم بتا
که این پسر بزرگ حسین است که در شکل و شمایل شبیه **حضرت**
پنجم در آنوقت **حضرت امام حسین علیه السلام** بن سعد خطاب کرد که یا و از بعد
که قطع الله دخل کما قطعت رحی فدائش ترا قطع کند چنانکه نسل

قطع کوی آماست زاده علی اکبر بر سبیت و شعیل که شنیدی اسب
 خود را در عرصه میدان بگردان در آورد و گفت **انا علی بن الحسین**
و بیعت الله اذنا بالتبی منم علی فرزند حسین علی ما خانه خداست
 پیغمبر ادلی و اقربم از هر کسی و هر چیزی **اصبر** **یا تبت** **یا علی** **یا خیر**
هاشی علوی و در حضرت و حمایت پدر جان نشانی میکنم و بشما
 شیرینم تا به ایند چگون است ضرب پساشی نب که فرزند
 شیر خداست و علی اکبر هر چند مبارز طبعی کسی بمیدان او در نیاید پس آن
 شیر بیکه شیر خدا شیر از نیام کشید و حق را بشکرش اف زرد و شور و غنچه
 در سینه و میره و قلب و جگر آن سپاه اکلند و بهر طرف که رو میکرد
 را بر خاک و هلاکت می اکلند و بهر جانب که متوجه می شد از کشته نشسته
 می خست تا صد و پست نفر از آن کرد و بی ایمان را بسوی جهنم فرستاد
 و لشکری بر او غالب شد پس مراجعت نموده پیش پدر آمد و گفت
یا ایتاه العطش العطش یا ایتاه العطش قلنی تشنگی مرا میکشد و قتل
الحدید اجهل و سبکی آن و اصل مرا بچ و قلب میدهد **فعل** **یا ایتاه**
من الماء سبیل آیه بگرد آب راه توان برد و تواند شد که درین
 صوا قطر آب پیدا شود که بگام تشنه من برسد **حضرت امام حسین**
 که این سخن را از فرزند ارجمند خود شنید برادر را کرست کرستی که برین
 مبارکش تر شد و گفت **یا یحیی** **یعنی علی محمد و علی بن ابیطالب و علی**
ای **ندعوه** **فلا یحیی** **و استغنی** **فلا یحیی** ای فرزند بزرگ منم
 که بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی مرتضی و پدر تو و شوهر راست که ترا
 باین حالت شده غایب و برایشان گرانست که ترا یش را بخواهی
 و نتوانند جا بهت تو نموده و پناه بایشان بری و نتوانند به او تو برسند

را تبه

پس او را به نزد خود طلبید و خاک از صورت و لب و دندان و
 پاک کرد ایند و زبان جگر کشته خود را به آن خود گذاشت و میکشید و بیشتر
حضرت سید **سید** در میان وی گذاشت و گفت ای نوز دیده برد
 بجنگت که درین زودی از شراب کوثر از دست جد بزرگوار است
 حیدر صمد سیراب خواهی شد و دیگر هرگز تشنگی نخواهی دید **علی اکبر**
 بمیدان معاد دست نموده و بر زبان نامدار و شجاعان روزگار مبعوض گردان
 آن شیر بیکه پروردگار آمدند و از دست او شربت جا کشت حشید
 و خود را بر قلب لشکر زد و شربت نقره بکیم فرستاد و فغان بشیون
 و شورش در لشکر این سعادت و دوز و یکت شد از یکدیگر متفرق شوند
 این سعد که این حالت را می پدید که حکم بن طفیل و ابن نوفل را که از شعیل
 لشکر بودند طلبید و بهر یکت هزار سوار داد و گفت باید که این دو هزار
 سوار بیکبار بر این جوان ناشی حمله کنید تا کارسزی او را بکنند پس
 آن دو هزار بیکباره بر **علی اکبر** حمله کردند آن شیر بیکه پیا خدا را یاد کرد و در
 بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و بیکت حمله آن دو هزار سوار را بگریخته
 لشکر بدو اند و مانند شیر که در میان رمله شد میزد و میکشت تا هیچ
 از ایشان نماند و کت که درین سعد که این حالت را می پدید که
 بر سپاه زد که ای نامردان این طفلی بیشتر نیست کردا که بیکبار بیکباره
 جمیع سپاه از جا بختند و دور **علی اکبر** را گرفتند و در آتش آن
 حاکم کشته رسول خدا در دریای حرب غوطه در گردید و آن قوم پیر خم
 از میان وی را دور می آمدند و بر او خم میزدند یکی از ضرب شمشیر زخم برد
 او میزد و دیگری بطعن نیزه جسم لطیفش را مجروح می ساخت یکی نیزه بر آن
 بجانب او می انداختند و دیگری خنجر بر آن حواله سینه می زدند و یکی

تا بعد از شورش از شیر و نیزه پاره پاره شد و با وجود این با انقراض
 بدین محاربه بیکر و دست از کوشش برنیداشت آه پس متعین حربه
 خلقی بر فرق هاجون علی اکبر زد که فرشتگان شگفته شد و بر روی زمین در افتاد
 و فریاد و آه بر آورد و چون حاکم استقامت نداشت یال اسب
 گرفت و غنای را بری گذاشت و مرکب آل در میان لشکر من افتاد
 و چون دید که چون به نزد یکت هر یک از من افتاد میر و غرق بر مرکب
 میزنند آن مرکب علی اکبر را برداشته از میان میدان پرودن برد و یکی
 برد که کتب لشکر من افت و در آنجا علی اکبر از نظر **امام حسین علیه السلام**
 عیسی **حضرت سب** برانخت تا کن روحانی میدان علی اکبر را ندید و فرود
 که **یا حسین** لاله از طرفی آواز بر آمد که یا ایتنا ادد کنی ای پدر مرا در باب
امام حسین علیه السلام مرکب را از آنجا راند و گفت یا علی از طرف دیگر آواز بر
 که یا ایتنا ادد کنی از عقب آواز برشت او را نیامست باز فریاد کرد که یا
 آواز نیاید **حضرت مضطرب** تغییر حال شد صف لشکر من افت را از زمین
 علی اکبر را ندید در سمت میدان نگاه کنی و را گشته فریاد یا علی بر آورد
 که لاله و دهنج غنای را دست صاحب رهنه و از لشکر لاله روی جنب
 با ویه نهاد و هر چند غنای را باز کشید تمکین نکرد تا مسافتی بسیار از میدان
 جدال دور شد و دم به دم **حضرت ندای یا علی** میگرد و آب از دیده
 مبارکت میگریخت و بزبان حال میفرمود **ز قوت تو دلی و دم من زان**
 ز جگر تو نفسی ام و هزاران آه در آشنای این حال نظر **امام حسین**
 علیه السلام بر مرکب علی اکبر افتاد و علی اکبر را ندید خواست که آن مرکب را
 بگیرد آن مرکب رو بر تافت و رو به با ویه نهاد و در جلو **امام حسین علیه السلام**
 میرفت و مانند دلاست کشنده کان را بر میگردد و اینده **حضرت** از

او برده و لهذا **امام حسین** علیه السلام از عقب مرکب میرفت تا موضع
 که اسب ایستاده نگاه کنی فرزند خود را دید که در میان خاک و خون
 و چون فرغ نیم بسط علی طبع
 رسید بر سر آن فرزند خود
 روانه که شریک از دو دید بر
 بهی بگر خون خاشاک و این
 شسته شده و بعد از آن
 نظر کنند سوی آن فرغ دیده
 بهیست پا زدن آن فرزند
 آه **حضرت امام حسین**

فی الدنیا و الدنیا و پیش وی است و دست بر پشتی وی نهاد
قتل الله قوما قتلوا خدا بکشد کرمی را که ترا بدقتی کشتند و بعد از
 خاک بر سر دنیا و دنیای آن در آن علی اکبر چشم شود و جال با کمال
 دید و گفت یا ایتنا منی **حضرت گفت** چه چیز را گفت **هنا جدی**
رسول الله قدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و قهر از شربت بهشت در دست
 دارد و یکی را بهین میدهد که بنوش و من میگویم که هر دو را بهین ده که بنایت
 نشد میفرماید ای علی آن دیگر از برای پدرت آماده کرده ام که او نیز به
 تشنه و جگر سوخته نزد من خواهد میفرماید **الجل الجلی یا حسین فانا شاق**
ایک شسته ای حسین دیگر طاقت مفارقت تر اندام **حضرت**
امام حسین علیه السلام علی اکبر را برداشت و او را بر اسب عقب بست
 بدینجهل آورد و وقتی که لاله رسید هنوز رقی از او مانده **حضرت**
 بر آورد که ای زینب ای ام مظلوم ای شهیده فریاد میکنی پیاده دیدار
 باز پسین علی اکبر را به پندید آه پر دکان سداقی صحت از خیمه پرودان
 و دیدند زینب منجم علی اکبر پرودان و دید و وجود آنکه دو پس او در کاف
امام حسین علیه السلام شنید شد و بودند از برای پیچید ام از خیمه پرودان نیاید
 بود چون شنید که علی اکبر را شنید کردند سر اسیمه زینب پرودان و دید **حضرت**

سوار او در کنار گرفت و مادر و خواهران و عیال و در او وقت
 ماتم زنده و با او و او با ز پسین نموده اند آه آه
 آتش افروخته در جهان گرفتار و در بر
 وقت تنگ چشم چهره چهره چهره
 آتش چهره چهره چهره چهره
 کرم نموده از شوهر و اقربان و اولاد
 بگویم چهره چهره چهره چهره
 از تن سوزنی چهره چهره چهره
 در تن چهره چهره چهره چهره
 سر چهره چهره چهره چهره
 از تن چهره چهره چهره چهره
 روزی از عیال چهره چهره چهره

سحر است و چهره چهره چهره چهره
 دل ستمند چهره چهره چهره چهره
 با دل پرده سرال خورشید کوپا
 کشت ده است و حرمیان قهری شربت شربت در دست دارند
 دستگیر ستمند این بخت و از محنت آقا و این سراچه فانی عالم جا وید فرماید
 و نقد جان کن آفرین است بیکم که در آنوقت فغان و غلغل از ابل حرم برآمد
 این چهره چهره چهره چهره
 چون خورشید چهره چهره چهره
 و فغان و اضطراب مادر از چهره چهره چهره
 دیده و مادر وای در خون طبعیده مادر چرا چه طبعی بر سران طبعان شده

خورشید لاله تر چون شمع افروخته شد
 چراغ بارشتم که کشت پرده است
 در جوش خشم بخون میگردیدند کشت
 کدام سسکه لاله چهره چهره
 ای جان پدر پیشین رفتی و دروغ را بر دل من نهادی ای عزیز پدر کی رفتی
 و ز من زید را چهره چهره چهره چهره
 مصطفی است میدانم که به نزد مصطفی رفتی
 فرج زهره مصطفی بودی سوی زهره مصطفی رفتی
 عالم و در دام چهره چهره چهره چهره
 فرزند دلبندش شده باشد پاک جان آن پسر داند که روزی
 از جوانی دور ماند و راوی میگردید که در آسمان نشین علی اکبر افروخته و اولاد
 حرم که پیر و زاری و شیون میگردیدند دیدم از سزا و قاتل عصمت و جان
 و نیمه های خوار و رسالت گردی بیرون آمد چون خورشید به بان و گوشت
 و از ده در گوش او بوی و از دهشت و حیرت بجانب راست و چپ
 میگردید و از خوف لرزه بر بدن آن طفل معصوم افتاد و بوی و گوش دارم
 آن از اضطراب میگردید ناگاه فانی بن میشت و لاله از شکر این معصوم
 شد و کشت من حرم و این طفل را بکشم پس آن معصوم یک سسکه
 تا حوالی آن طفل و بگریختی بر آن طفل معصوم زد که بر رو افتاد و جان فغان
 تسلیم کرد و در آنوقت شهره با فغان چهره چهره چهره
 و بارای سخن گفتن شد است و گویا مرغ روشن بریده بوی آه زهره چهره چهره
 آرام نمی و کون اضطراب است مرگ بخون فغان شدگان چهره
 خسته و شربت با عمل نه است و دیه آه ز آب دیده می گردید

کشتن زین سینه ناله کار	سوزده که گرفتار تبین غدا
هر چنانکه آنست زین کشتن	لذات دنیا و دل المعصیت
اخت محاربه من التکواث	ای دوست من من میگیرم برآ

دیار واد طایف و بر مغارت یاران داخوان کنی بکین علی حرم محمد یشون
 فوق غزاد **بکین** بکین بکین بکین بکین بکین بکین بکین بکین بکین بکین
 بر شتران بر نه سوار گردند و دیار بدیار در میان قوم است در آنجا گردانند
 بانی دیبانت لیل نژادیا من عظمه احران و طول شتاب پدرم و مادرم
 دشمنان نه علمه که از بسیاری اندوه و حسرت نوحه و زاری میکردند و التماس
 منقلب و زینب عند و دروغها تجوی علی لوجبات سینه رکت امام
 عیون سلام را بر نیزه نصب کرده بودند و زینب فانون در پای نیزه نکایان
 میکرد و دوا شکست خون را بر رخساره نمود جاری می نمود و تیغ و اخرا نه و یک
 یا انی حلیتی بظایم النکبات و صیحه میزد و نه میکرد و میگفت ای برادر
 دای پناه من در بنا و من لطفی عليك وانت ثاب بالعباء ملقی علی العضا
 فی الغلطات ای برادر واد وید که در این شدت گردان بدین مارت
 در صحرا ای گردان افنده لطفی علی انما نزل منک بکول من قتل بناء و صیحه
 و بنات و احسن از آنچه در گردان بود و سید از کشته شدن فرزند
 و اسیر شدن دشمنان لطفی لما اودعت قلب محمد و فاجاه فاطمة
 من الحسرات و صیحه از اندوه و حسرتی که نصیب شد بدین مظلومی و فاجاه فرزند

تا شد مجسم سیزدهم روز به سیرتیم که ب عرق افرو
 در عصر بوم یکشنبه شازدهم شهر شوال الحرم امیدار
 دینی از دست در میان خواندن کاتب حاجی محرم تبعه داور
 به طلب مغفرت کنی می شد به در میان من از تضرع و استغاثه و در گذر

مجلس پاروسم در پیمان دست سینه

فخر پانجا ب الشهد علیه افضل الثبنا

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
 محمدیایا من اعظم وزیننا علی ابی لائمة و سراج الامة ابن سبط المصطفی
 و شبل المرفق سبط التهاوی و اخ الحسن المجتبی معجزة الرسول و بعجه الله
 منوره و عبیده و دعبه مولانا و مولانا فاضلین ابو عبد الله الحسین و
 نقد سالت یا من اجل مصیبتنا بصاحب المصیبة الزائنه و الذمعة
 الشاکلة المذیوع الطمین و المقطع الوطن غریب الغریاء و اسیر الحوائی

قيل انما جسمه عرق بالدماء الذبيح العطشان والسلي العريان
 المحقر اتخذ بن ابي عبد الله الحسين يالهيا من مصيبتيه من يكن عليه السلام
 بالدماء ودمج بسيف نجفاه الحظاء من لفظاء السلوب الزناء والسبي
 النساء المطروح بارد كبرلاء المحروق الحباء الشهيد العريان صاحب
 الاخران باكي العينين ابي عبد الله الحسين واما عجباً من ذوقه من هوشه
 منحور وصدرة مكسور وجسده على التراب غير مستور وواسه على
 التراح مشهور وشبهه بدم تفضيد وخذة مطروح على الارض
 ترب ورحله نهيب وهو كبرياء شهيد غريب داعي كوردين
 ابي عبد الله الحسين ونستدعيك ان تصلي على نبيك ووليك
 ودلالة خصره على الشهيد الغريب والتسليك للترتيب الذي ^{غسله} غسله
 وشبه قطه والتراب كافوره وشع والزياد اكلانه وعيدان الوقاع
 نضه وقلوب من والاقبقر المقتول يوم الاثنين ابي عبد الله الحسين
 ونبهل اليك ان قد تبك الكفرة الفجرة الذين حيا ليا على رسولك
 وعترته وقتلوا الخاء وودج ابنته ودمجوا سبطه وابن كريمة طريد
 عطشاناً باغضته وحرقت ارحله وخباه وسلبوا بانه وانشأه الذي
 هو فاجوه للرسول بمنزلة الحسين ابي عبد الله الحسين

اي خرج برده شب در زشت در بده	از دیده ت مرگت که ای عجب
خون چینی بکشد یا دل زو الجاح	ای روزگار دست بخت بده
زهر دره فک کن چاک سینه	بر این شکیب چنان بده
سینه بل برت کول از چاک سینه	دست مل زدن تن کشیده

او از مصیبت زرد دیده مصطفی و جگر کشته زهر او فرزند علی مرتضی و برادر
 حسن مجتبی آب زکات است ن رسول الله و زنده ال برست و لی الله

غریب خندان و مشوای شیده ان و سرشته دهران و اسیر غمت
 و هومان آنکه یاران و فرزندان و برادران او را به تیغ سید برین از پا آورده
 و بدنه ای سطرالیش تراور زمین گردان در میان خاکت و خون اکلنده و آتش
 سوزان بر جنبه های ایشان افروخته و اموال و اسباب ایشان را بران رت
 برده و آنکه زمان و دشمنان او را کوفتن و شامیان بی شرم و حیا اسیر گردانده

ای خرج غالی که چو سید و کرده	در این جهان چو سیدم آید و کرده
در طشت این است که عذرت است	بیدار که در چشم تو آید و کرده
ای زاده نریا و کرده است	نمروان علی که نوست و کرده
کام نریه داده و گشت حسین	بیکر ابقول که گشت و کرده
بر خسی کار و گشت شهادت است	در رخ یان چه امل شست و کرده
دشمنان دین توان گردانیده تو	بمصطفی و جید و اول و کرده
حلقی که سوره لعل لب نهی دما	از دهان زنجیر سید و کرده

نیدام کدام نیست درین مصیبت سوزان نیست و چو سیمیت که درین گشت خون بر
 باشد زشت غار دل بر زهر است
 احوال برده که سید بی عزا
 بر دار و از زمین و بخت است

اگر بیده بصیرت تا تل کنی بر تو معلوم خواهد شد که اندوه قضیه در هر موجودی
 ساری داشت حسرت از دیده هر مخلوق جاری شیع جهان الدین محمد از اولاد
 نقل کرده که در عصر ما در مسجد کوفه در ای سبغ رنگت یا شسته و در آن این
 نوشته بودی که معلوم بود که از عمل آدمیان بموانا و در من التمام نشود و لی
 یوم تدریج و الدالت بطین یعنی منم در ای که در روز تو و کج ناطه مرا از آستان
 شکر دند گفت اسفا من الجین یا حیا صغتی دماء من الحسین از نقره حید
 در من ترانه ای که خون حلقوم حسین مرا سبغ رنگت که در بعضی از کتب

از عشق و علاقه خبر می گیرید	چای در آب مرغ روزی چهار
در تمام تنه که نگین گیرید	ای تشنه فانی می دود باز کن
که آب دیدم بر بزم فروخته اند	چربال تازه عیش و این روز گیرید

سوزی کہ کم نگرود و دروی کہ بیدار
والعین علی کا کہ مجروح
لاقوم علی الشہید از جویا

که چنان خفایت که در آن شکستند و آب آنها از دیده
روستان و هوا داران میطبلند پس هر که از جو بیار وید و آبی نکات
که چنان فرستد چنانچه شکستند و در محبت بل بیت رسالت
پس بدان آب دید و پرورش نماید و چون از منزل دنیا که مرز اول
است بیرون رود و محلول فیحیم و نسیم بیت خواهد بود پس بپزد
از شیعیان و پیروان خاندان ولایت لازم است که چون ماه محرم
در آید بکند و تا تم شده شبیدان نمایند و مشوجه خرا داری غریب که باشد
و ناله های زار زار از دل نکار بر آورند و سیلاب اشک حسرت از
جو بیار وید کالان جاری سازند و خوشی در روز دهم محرم که روز غم و مصیبت
حضرت **ع** است در روز اندوه و محنت فرزندان علی مرتضی است

احمد و در شهر بخار خجسته
و بعد از آن در شهر اصفهان

خوار طعمی و شراب بول غذا درین مصیبت پریشان و ویدهای فرزندان
شیر خدا و رحمت خون نشان **ان خضر الله رضا علیه السلام** که ماه محرم ماهی
که اهل بیت جنگ و جدال را در آن حرام میدانند و بسبب حرمت
و بنی ائمه در آن ماه حلال دانستند برین خون مار در آن ماه هفتک حرمت
دارد نموند و طفلان و زنان مار السیر کردند و آتش کجیهای مانند ختنند
و آنچه در آن بوی از اسباب و اسباب الله از فرزندان رسول خدا و شراب
طعمه را بودند و حرمت جدا را رعایت کردند **ان یحیی بن کثیر**

فقد اخرج بعضنا سبل دمو غنا آه روز **حسین** در کربلا چشمدای ما را
مروج کنی و اشکهای ما را جاری گردانید در آن روز عزیزان ما در کربلا ذلیل
شدند و آنروز ما را در اندوه و بلا گذشت تا روز قیامت **صلی الله علیه و آله**
الحسین فلیک الباکون پس باید گریه کنند و گریه میکنند کان مثل حسین
به درستی که گریستن بر او میریزد گناهان بزرگ را و از حضرت امام حسین
علیه السلام مرویست که فرمودند انا قتل العروة ختم کشته گریه و اندوه
مانند کشتن عروست مؤمنان لایکی و اغم مصابی در نزد هیچ مؤمن مذکور نشود
مگر اینکه گریان میشود و از برای مصیبت من محروم میگردد و در گذشتن میگوید
من بکوش خفه از امام حسین علیه السلام شنیدم که فرمود هر که بکوش خفه اشک
در مصیبت من بریزد خدا او را در بهشت ابد الایام و سال کنی که داند و از امام
بنی اله بدین حدیث مرویست که هر که چشم او از گریه در مصیبت من
تر شود خدا او را در غنای بهشت کنی و میگرداند و از حضرت امام محمد باقر
مرویست که خدا رحمت کند شیعیان ما را که در غم و اندوه و در مصیبت
قدم حسین علیه السلام با ما شرکت کردند پس هر که از ایشان بکوش خفه
از چشم او جاری شود و بر رخ او برسد بسبب مصیبت
خدا او را در مقصد صدق از جنات عدن بی میبرد و نیز حضرت
فرمود که آسمان چیل روز برای در گریست بسوف سرخی دهد که از هم
پاشیدند و پراکنده شدند و دریاها موج برآورد و جاری شدند
و ما که چیل روز بر آن شهید پس گریستند و هیچ زنی از ما خضاب نکرد
و سر نه کشید و موی خفه را نشانه نکرد و سر عبید الله بن زیاد او را زد
و همیشه درین مصیبت گریانیم و هر وقت اسم حسین در نزد جد
امام زین العابدین مذکور شد این قدر میگریست که از گریه او عا که

آسمان و هوا گریان می شدند و نیز از آن حضرت مرویست
که چون روز دهم پیشه کرد و بی بسیار از ملائکه نازل می شوند و با هر یک
از ایشان شیشه اند بر سر داشتند و در جوامع تفریح حسین میکردند و
اشکهای گریه کنندگان بر حسین را در آن شیشه میکشیدند و چون روز
قیامت شود آن اشکها را بر آتش جهم خواهند ریخت آتش از گریه کنندگان
هزار سال دور خواهد شد فیا شیعة الخناد نوح المصیع الشهید
و بالجمع الغریب بخیر و پس ای برادران و پسران رسول من و منسوب
از برای امام تپیل شنید و میگوئی که یقیناً اشک بسبب رقتا الحسین
الکجا دیات برکتها و یسوق علیه بعد فک صید گریه بر بدن که اشک
آنها مال کردند و بعد از آن با وفا گهای زمین را بر آن افشانند و **الرسول**
یشهدن فی لیلته و لای یفقد فی الخلد و قد قود آل رسول را در میان
مردم میگردد و آل پسرند در پشت پرده نشسته اند **فقدن النساء**
الفالحیات حسوا علیهن من نبع التکول بر دهن و خوران فطری که پرده
نشینان سر اوقات عصمت بپوشیده راه اندوه و مسرت
از خانه و چیمها پروردن آوردند و بهوش بپوش جانها از اندوه و غم
و از دست یحیی که از خوشی قحط و یلطمه بالایدی الحن خلد و کوشند
که رو کار میخواستند و دست بر رخ را میزنند **فقودوا ابا عبد الله**
فانه جلیل دقا غیبه فیه دای شیعیان بیا و آریه غدار که این عزیزی
بزرگست و غیران در جنب آن اندک است حضرت امام جعفر الصادق
علیه السلام فرموده است که هر که در روز دهم ماه محرم که روزی است
زیارت کند حسین را یا بر او بگرید و مصیبت او را برپا دارد و چون از
برادران ایما فی خفه را طاعت کند گریان باشد و تفریست گوید

سلام

و بر بستند بجا افتد بیل کردن و اندرون فاطمه و الیوم و غرض قدس
من جلا نبه و علاج بالخیل سادات المیادین امروز که بهما با لواحقین
ببخش آمده و بر آقیان مکرر اسب آخته اند سید ب برخواوند
ایشان بجم آورده اند الیوم تمام با علی الحفنا و ایم بقول من للیم
او المسکین امروزه کشنده و مزیه خوان غریبان کرنا یعنی زینت کردن
در بلند تاج زین کرنا ایستاده و میگفت که کیست بفرماید این یتیم
و بی زکات برسد الی القول عباد اید السیوف قنما علی وجهه

طريق

در آنوقت آن غریب پیدان کرد نگاه بطرف راست خفاهی کسی را دید
پس نگاه بطرف چپ خفاهی را دید و در آنوقت آبی کشید که زین
که بازید و از میثی فرزند آن و غریبی و یکی زمان و خواهران و دختران
برآمد و شید و خود را از کزیه نخواست نگاه داشت پس اثبات ازیدی
او هم سبب گرش جاری شد و سر وی است که و گفت **اللهم**
انک تری ما نضع بولد بیک خدا ی تری منی که به فرزند منمیر و چه بیند
و با او بیند و او را که صلح ما صیغ **ال محمد الخنا** زاب بدای
عن الذریة الاطهار آید و دیگر یاری نمند همت که یاری کند اهل

گفته شدن بن براسیمه خوابید گشت و در این محل محمد رات جرات عفت
 چنانقت مشهور بنوی کرد به آغا زکر دند که صومعه داران است از آه فری
 ایشان بنا آمدند و سینه نظر بطه لست از ما در پرسید که این نظر را
 دخی بر شش از چه راه است ما در گفتی نور دیده چگونه با تو شرح این حکایت
 کنم بگوام زبان با تو بیان این محض بچشم ترا پدر شده اکنون عازم میدا
 باز روی شناسد که نشسته است سینه که این را از ما در شنیده
 و دیده و خود را پی پیر انداخت و در از زاکریت و زبان لکشتی پدر

ترا بچشم جگر تامل می بینم	معصوم تر به نعل می بینم
براکش خردی گشته فری	فر میروی مرهیت بی بی چرخ
تو چون شیشه شوی منظر مکرر	یتیم بی پدر و خوار زار میکردم
تو چون شیشه شوی منظر مکرر	بگر چرخ کنم بی پدر بچشم
چون بی پدر و خوار زار میکردم	به نیکی و کسری خطا می بینم
در دما که من دارم بی پدر	ز دردی پدری مانع بر جگر آ
در دما که من دارم بی پدر	کلی ز کشتن فرغ پدر سوزا چه مید
هر کج که روی ای پناه خلی الله	مرا برای رضای خدا به بر جگر
بقی الله من کرمست زهر	کن جگر برای خدا ز خرق

چون شش شیشه این این نخلان را از سینه ششید بنی گشت و او را در بر
 و رخ مبارک بر رخ او نهاد و او را تسبی داد و بخواهرانش سفارش او را نمود
 دوست بر سر روی او کشید و گفت امروز دهم یتیم خواهد شد زنده را که
 من مرا می ست او را بکشید و بی التفاتی با و کشید و به نیت بر روی مزیند
 که دل تینان نازک می کشید پس فرمود علی اصغر طفل شیر خواره مرا به در ده و
 و دایع کنم اهل بیت که این را شنیده اند بیکبار حق و دشمنان آغا زکر دند گفتند

ای سینه علی اصغر زنی شیر و ششکی پاسب و زاری میکند و شیر در پستان
 مادرش از ششکی خشکیده و آن طفل شیر خواره نزد یکت بهماکت است
 حضرت فرمود و او را باری پیاوردید بگو نظر آبی از چشم او تحویل کنم پس
 علی اصغر را آورد و در حضرت داد و حضرت آن طفل را گرفت و نگاهی بر
 گشت و گفت دای بر آن کافران در روزی که جد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 خدای کن پس سوار شد و قنداق او را در پیش ترویس زین گرفت و نزد یکت
 صف من لاف آمد رفت و آن طفل را مانند که هر غفلان بر روی دست گرفت
 و به آه و ناله و گریه نهاد و که ای قوم اگر بزم ششمن کنه کارم و باید آب
 از من منبغ آب این طفل شیر خواره صیغری بکنه است و در همه مذاهب
 بی تقصیر است که او از بی آبی جان او لب رسیده و نزد یکت بهماکت
 است و شیر در پستان مادرش خشکیده ویرانیت جگر آبی دهید
 و او را از این لب خلاص کنید آن کافران سیکه بی ل در جواب گفتند
 که ای حسین محبت که ما ترا وادی از او و ابل پست و پاران ترا
 یک قطره آب دهیم در آن آتش مردی از بسید بی اسد که او را هر طبع
 کابل گفتندی تیری بچشم اما حمید بن عبد الله انداخت آه آن تیر بکن
 تشنه علی اصغر آمد و مظلوم آن طفل محبوم را شش کاخه و از طرف دیگر
 گذار کرد و به زوی اما حمید بن عبد الله شست و خون از حق علی اصغر جاری
 شد و آن طفل از آب و در بر شوی حمید و در خون غرق می شد پس
 تیر از حق آن مظلوم پرون کشید و دست مبارک خود را از خون که از
 حق دی می گرفت پر میکرد و بر آن می اکند و نمیکد داشت آن خون برین
 رسد و میفرمود چون در راه خدا است همه مل است و چون عادت
 طفلانست که در وقت رفتن بر روی پدر و مادر نظر میکنند و جان می سپارند

آن طفل بکند نه نگاهی به پدر که و بر روی او بستی که در خوشی است خست
 سدره الشبی بر و از غش دور آن وقت حضرت امام حسین علیه السلام می فرمود
 که زمین کرنا لرزید و گفتند این فرزند من در نزد تو کمتر از یک نهفته
 صالح نما به بعد پس حضرت رو بجنبه های حرم نهاد و چون به نزدیک چمنها
 رسیدند داد که ای ام کلثوم ای شهره با تو پیاده و این طفل را بگیر که که او را
 از شراب حونی که شیراب کهم چون صدای امام بگوش بکن که
 پرده رحمت و طهارت رسیده چه یکبار از خمیه دویدند و فرمودند که این طفل را

بسم الله الرحمن الرحیم	بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم	بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم	بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم	بسم الله الرحمن الرحیم

چرا که در آن روز	چرا که در آن روز
چرا که در آن روز	چرا که در آن روز
چرا که در آن روز	چرا که در آن روز
چرا که در آن روز	چرا که در آن روز

پس آن طفل را در میان سیر شدند آن گذاشتند و در آن آینه نظر
 افتاد بهشت و دو تنی از اهل بیت و در آن او و حشمت حق گردید از جبهه
 و گفتند یا سینه یا طمه یا زینب یا ام کلثوم یا شهره یا نو علی که
 متی السلام و استودعک سلام من بر شما باد و دواع میکنم شما
 دواع با پسین دو عده که این و شما روز قیامت است در نزد

حق مصطفی ص الله علیه و آله پدرم علی مرتضی و ما درم حضرت خیر القیاس
 هر یک از دختران و خواهران را در بر کشید و ایش ترا دواع می نمود و شهادتی
 حق است میداد و در آن وقت صدای شیرین و دقان ابل حرم بلند شد
 و صدای دواع و دواع و الفراق الفراق از زمین تا سمن رسید و در
 حال شد و داده و در آن وقت که با این منقل مترنم بود اینک آمدن و رفتن

دواع ای حضرت من	دواع ای حضرت من
دواع ای حضرت من	دواع ای حضرت من
دواع ای حضرت من	دواع ای حضرت من
دواع ای حضرت من	دواع ای حضرت من

وزبان حال شعیان دوستان این کویا بین ضحون نطق بود
 بگزار تا بگویم چون بار در جهان
 پس حضرت خطاب که بر زینب که ای خواهر دای پسینی یا و کار از مادر
 جدا نمی آید و در شهید خواهم شد و از دیدن شما حرم خواهم کرد و یاد

دواع ای حضرت من	دواع ای حضرت من
دواع ای حضرت من	دواع ای حضرت من
دواع ای حضرت من	دواع ای حضرت من
دواع ای حضرت من	دواع ای حضرت من

چنین سیده پیام از خدا به پیغمبر
 که در جهان را روزگاری خواهد شد
 نه آنکه گفت که ای خواهر من تو مقدر
 ویت است مرا با تو ای سید من
 چنین بر من میدان کن شهادت شود

سرم چو کند جدو بر خوار
 تو در میان سپاه و جنگان
 که کوفت این طغیان کردند
 خود را ست بر سر و بر سر
 نظر بد از پناه اندازند
 درین حین تو را بل جت پادشاه
 مت بشد و غفلت زایل بشد
 بگری خود طر فرزند خدای
 که از تنم ابل جت پادشاه
 به خزان تیمیم بر دور پیش
 علی المری بغر زندی قرینه
 که از ابل جرم غم نکشید ترا
 بد و گشت من تن است و ترا
 ز نامم ابل جرم دفع و از تن
 شود چه بی در آن نایب سیکند
 تو بش سوس آن بی به بر سر
 به نگرانی آن یکس الم دید
 تیم بر دوری بر کرد خوار
 تیم بر دوری بر کرد خوار

مرویت که در آن حال سینه نهفته از بر کشید و گفت ای پدر تن برکت
 داده و ختم گشته شد آن گشته و نمیدانم ما را در این پادان بکه خواهیم
 گذاشت **حضرت** فرمود ای پسر که یک سینه و یا در اند و چه سینه اند که بفرز
 آنکه تن برکت دهد و زینب که در آن حال از امان شیند گفت ای پسر

دل مرا پاره پاره کن برادر من از یکس تن برکت داده است پس سینه
 عرض کرد که ای پدر ما را بر و خسته ما بر کرده آن **حضرت** فرمود چه بپای
 این خیالی نیست پس **حضرت** تا من رسول **حضرت** بر سرست و در وقت
 شد و ولایت محبت که در سپهر عزه سینه شد و بر پشت انگشت و چرخ غلام
 در جگری از **حضرت** باقی نماند و بقی که مرکب آن **حضرت** را حاضر نمید

در کاب و در انجیر و اندا قدحان سر و دلیج کرد اند امید نغمه نام و سر و آبل کشید دست میان آن بی بر به نماند و کز نشد رسول عرب رسید وقت که طغیان کرد پنهانی بر کاب کن شد سوار غلبه نمید و ملک بر سر و بوی کشیده و خود را شیند و خود را چو خیزد آن بر شمشیر که از برای شعلت سوار شد کشوده وید و هر سوخته میگرد	تو خنجر است از تنم بکف کف و کاب شد و چرخ و آن سر و شیند آن چرخ بچشم شک خنجر و بر سر خواب کرد و سوی دلیج کرد بچو بگاه هدف تیر کفیان کرد او بد و دلیج بر آمد شد بفرج که قبل جرم دور مرکب او را بد و دلیج چه سبک و لاشه سوار خبر رسید بنگان آسمان در این سراز جاب تدبیران بر آوردند اما چون آن شد عرصه ای چاک
---	---

میدان کرد و پرده نشینان مجله عصمت از عقب او روان شدند
 خواهران یکفتمای برادر و دین رختی و دیگر تر از ابریم دید و دختران گفتند
 ای پدر و اصحیت که کاشش ما پیش از تو پاک می شدیم و برادر زادگان
 می گفتند ای عم و اخوند کاشش جد و پدر تو می بودند و ترا باین حال شد
 می نمودند و حرم محترم یکفتمای آن و غایت به ما را بکه میگذاری و کینه آن گفتند

ای مولی داکر تها و این غریبان پس را که می سپاری و یکی خود را به دست
دیدی هر کس باشد زاده اکلند نه و نه و به پسر اری میگردند

تمام خاک زمین را بر سر نشانیند	تمام خاک زمین را بر سر نشانیند
یکی به در سر دو جناح میگردند	یکی به در سر دو جناح میگردند
یکی به خاک زمین میگردند	یکی به خاک زمین میگردند
یکی به پیشانی میگردند	یکی به پیشانی میگردند
یکی به پیشانی میگردند	یکی به پیشانی میگردند
یکی به پیشانی میگردند	یکی به پیشانی میگردند
یکی به پیشانی میگردند	یکی به پیشانی میگردند
یکی به پیشانی میگردند	یکی به پیشانی میگردند

و جوی حقان و زاری از آن اسیران که با برخواست که آن غریب
پس چنان شده و از هر طرف بگران بود و حالتی از آن مظلوم که در پیشانی
که کسی هیچ دشمنی نمیتواند از او است داشت به دشمنی پس غنی گشت
و گفت ای کرده غریبان و پیکان شمار را بجا می سپارم و او و کس را
در مقامات شما پس آن سرور در مقدم نقیض و ایمان و شوق لای پرو
و کار عالمیان بکتاب آن کافران روانه شده و چون بمیان میدادند
نیزه خود را استوار گشت و گفت که القوم و قل ان رجوا عن ثواب الله
دنيا القوم کافر شد به قوم و از ثواب پروردگار رو بر تافتیم
قتل القوم علینا و ابنا حسن الخیر کیم الامون خفتا منهم و قالوا اجمعوا
واحشروا الناس الى حربنا کیم الامون خفتا منهم و قالوا اجمعوا
او حسن را از روی عداوت پس گفت که هر که بکشد بکشد حسین را
یا القوم من اناس و یجمعوا الجمع لاهل الحرمین چه رود داده است این
قوم زل بشوم و حیار که لشکر می کشند بکشد کسان عزم خود را بر نهد
ثم صاروا و اتوا هوا کلمه با حقیقتی لولا الخلد پس بهشت شد نه
و با یکدیگر وصیت کردند که هر که از جنت خود شش روی رود و با خدا

حدا

چیزی

فی مثل هم

فی مثل هم الله لعل المکافون آتی می ترسند از خدا که خون مرا میریزند
از برای عیسای بن زید که پدر دعا رواه هر دو کافر بود و با بر سجد
قد و ما فی عنوة بمجود کوفت الحار طلیح لا شی کان و فی قبل فافض
نحوی بضیاء النیرین لعل المکافون بعد التبی والتبی القوی الی الدین
و پس سر از قدر و غضب برین رکعت شکر متواتر مانند باران پی در پی
بدون اینکه ازین تقصیری سر زده باشد مگر کون کن به پدرم لعل المکافون
و قدم سید المکافون فی قریة کثیرة الله من الخلق الی امتی فکان من
النجین بهترین خلق الله پس ما درین پس فرزند بر کزیده بود و در
فضة قد خلصت من ذهب فانما الفضة و ابن المذهبین و من نقره کاز
هنا بر سیده ام بعضی نقره فرزند و درین من له جلی کجادی فی الودی و
کشی فکان بن العلمین کیم است از مردم که جدا و شل قد بن باشد و با پدر
شل پدر بن باشد پس نهم فرزند و در علم هدایت فاطمة الزهراء و ابی و اوث
الرسول امام الثقلمین ما درین فاطمة زهرا است و پدرم و در شت پیغمبران و
دری من دانست عروة الدین علی المرتضی هانم الجیش مصطفی القلیین
در وقتیکه قوم بت می پرستیدند در اوقات پدرم در دو و قبل از میگرد
بعد الله علما یا فاطمة و ثقیل بعد دن الرشین و در وقتیکه طفل نابالغ بود
نبد کی خدا را میگرد و حال آنکه قریش بت پرستی بودند من له عم که جعفر
و ذهب الله له اجنین کیم است که عم او شل عم بن جعفر باشد که خدا و شت
او را و وبال کر است فرموده است فی سبیل الله ما اذا صنعت اهنة
السنه مع اباه القوی عروة الدین الرسول المصطفی و علی الودایوم چه بدید که
این اهنت بد کرد و در بقرت مصطفی و قدرت شیر ریشه بی پس آن غریب
پس هر کس را فرستاد و او به نزد و یکت لشکر خرافت زشت با شمشیر بریزد

لجفان

و بپایس زجیات و عزم بر سوست در برابر ایشان ایستاد و گفت
 انابن علی الملقب من ال هاشم کفانی بهذا مقصود این افروزم فرزند علی و هر
 ناشی و همین فرزند است و جلدی رسول الله اگر من مضی و سخن
 سواج الله فی الاوش پوزهور و جد من رسول الله است که خبرین پیشین
 و ما نورای پروردگاریم که در زمین میدرخشیم و ناطقه اتی من سلاله
 و عتی یذی ذوالجناحین جعفر و ما در من فاطمه است از سلاله احمد است
 و تم من جعفر است که خدا با و د و بال در بهشت کرامت فرموده است
 سخن و لا اله الا انت سبحانک انی انک انت الله ما لیس ینک و ما یم
 صبحان حرفی کوثر که آب میدهم و دستن فرود آید که رسول الله
 معنی نرسب است خبر که نیستوان انکار نموی و شیعتنا فی لئال کوم شیعه
 و مفضلنا یوم القيمة بخیر شیعیان ما بهترین مردمانند و دشمنان ما در روز
 قیامت زیان کاران خواهند بود پس گفت ای قوم بهتر سید از فدائی
 که میبایند دژنده میکنند و شب دایر دور و زرا آورد و در زرا بود و شب را
 آورد و اگر کجده اقرار دارید و هر سوش که جد من است اعتقاد آورده اید
 و منکر روز قیامت نیستید بر منستم کنید و بیدار و دایر آفرین من
 پیر و محمد مصطفی ام آفرین پس شیر خدیم آفرین ما در من حضرت خیر است
 که مریم این است است آفرین پیغمبر شد مکرر مراد سیده و مکررات
 و قرأت مراد بر کف خود نشاند آفرین پیغمبر شد مکرر رؤی خود را
 بر روی من گذاشته و از برای فاطمه از خوا طلبیده آفرین پیغمبر
 مکرر فرمود که حسین خنی و نامن حسین و لبیا را از و شنیده ایم که گفته
 است حسن حسین آقایی جوانان بهشتند آفرین فرزند فاطمه و دختر غیر
 شمایم که پیغمبر فرمود که هر که فاطمه را از تیت برساند مرا از تیت رسانیده

و هر که

و هر که مرا از تیت رساند خدا را از تیت رسانیده آیا هرگاه ما در میان
 مراد بخیال به چند و مخزون و پریشان حال نخواهید شد آفرین من خدای
 خدا است که بر من است و این در آن است که در بر من است آفرین
 این شیر خدا است که در دست من است و این سپهر است آفرین
 که بر کف من است پس به نیت نشاند از اینکه فدای قیامت جد و پدر و مادر
 باشد و خیر است کند اینک هفت و نظاره برادران و برادران و کانی و خردان
 و خورشید و دران مرا گشتند و حال را در کشتن مرا دارید اگر نه برای محبت
 سر راه بر من بخیرید و بگذرید که عیال اطفال حق را بر دارم و بر دم بگشاید
 و دم و این زن و اطفال بکنند را که از نسل پیغمبر شد خداوند مقدس
 آب بگشاید که بگرایشان از شش بی بی است آفرین

در زمین جانش و دیگر سیرند	مخدر است کن فرزند آفرین
پیغمبر حضرت زین العابدین است	برای جرحه آبی تنش در آفرین
برادران و وزیران و دوستان مرا	فروغ دید و علی کبر جوان مرا
بضرب تیغ جانش من جدا کرد	چو جود را بش میدان کرد
بدست گیریم ایادان نمائند کسی	درین مصیبت ما و دوست
حوالین از تیغ ظلم کشیده شدند	لبه جود را بش میدان کرد
زنا نشنیدیم چون نمائند دست زد	از آن بعد که لا اله الا الله
بگزارد شب آرد بر روز و شب	بیدار بیدار شب خجی غریب
که رحم بر من اطفال بکنند	با شک آید چنان کنی غایب
و پید راه مرا تا بگنجی و دم	ترتیب حرم کعبه بر کن و دم
کنید دم به شهادتی و نوی من	ز یاد در اجاب بر پیغمبر
و کمر چو ناف و کت الم کنید	ز حد که شست و جوی و این

او در شام و عواقب و مصروف و مشغول با نکت بر سپاه زد که ای قوم
 به حقیقت شما از نیکو تنی و خورشید اید به پیش که من چگونه کار و بر می کنم
 پس صبح بخود راست که و اسب خود را چنان داد و به نزد **امام حسین**
 آمد و چون لشکر این سعاد را در مقابل نام دیدند لب و دهان خود کشیدند و خود را
 و اطعمه **امام حسین** عید الله نام گریان شدند اما چون آن ملعون به نزد **حضرت**
 رسید **حضرت** با نکت بروی زد که ای ملعون تو مکر مرا نمی شناسی پس این
 کتافان به نزد من می آیی آن شقی جواب نه داد و شمشیر حواله شد و زاده کرد
حضرت پیش دستی نمود و شمشیر بر کمر او زد و او را چون خیار ترید و نیم کی **حضرت**
 مرکب برانجخت و چون لشکر بر او غلبه شده بود آهنگت شطرها
 لشکر با نکت بر لشکر زد که زنده نگذارید که **حسین** شو را با آب برساند
 که اگر یک شربت آب پاشاید یکی از ما را زنده نگذار و پس چهار هزار کافر سر راه
 بر آن حضرت گرفتند **حضرت** تیغ کشید و در میان آن کافران افتاد و از
 کربش تیغ آن سر در حالیه آن سیه ای آن کافران مانند برکت خزان
 بر زمین بر کینت و ایش ترا مانند بنات العرش متفرق رخت و خود را غلب
 خزان رسانید و ذوالنوح میان آب راند و خطب که که اند **عظمت**
و انما اعطشان و الله لا ذقت الماء حق شرب یعنی تو تشنه و من تشنه
 بخندم که آب نخورم تا تو آب بنیاشی ذوالنوح چون این حکام از حد
 شنیدند سر خود را از آب بلند که و انظر می کشید که اول آن امام ظاهر تشنه
 لب پاشید **حضرت** که ای را دید فرمودی تو آب بخور من نیز بخورم کنی از آب
 بر داشت و داده که که پاشید ملعون فریاد که ای **حسین** تو در آب
 نوشیدی و حال آنکه لشکر مخالف بنیهای حرم در آمدند و چون تقدیر چنان
 شده بود که آن **حضرت** در آن روز از آب کوثر پرست خیرالشیرین را به

آبر بر کینت و در بنیهای حرم روانه شدند و تا نیمه کار رسید چهار صد نفر از آن
 کافران شربت مرگ چشاندند و کجاکت هلاکت انداختند و چون نیمه کاره
 دید که آن خراصه نداشتند و آن سخن را بکار نداشتند و دانست که حکم دوست
 چنانست که آن شب در دوزخ شربت مرگ پدید حضرت با
 دیگر اهل بیت و مخدراست را در دایره که و این دایره آخرین و دیدن با **حسین**
 و گفت ای پردیسان حرم دای اسیران محنت و الم چه در ما بر سر کشیده اند
 مصیبت شوید اما جانم بدرید و مو پریشان کشید و تنیان مرا نیکو دارید و اما
 این عالمی سوار را طلبید و او را در بر گرفت و بوسه بر روی او داد و در میان

چه جان که تا جانم بکشم بشو و جزم و امل کم ز تاب کربا بریان پس گفت پس چون بدیده رسی	کتیغ از استخوان کشت و آب فرق کاران بشو و جزم و امل کم ز تاب کربا بریان پس گفت پس چون بدیده رسی
--	--

دوستان و شیعیان مرا سلام برسان و بگوید مرا چنان فرموده که هر کجا
 برنج غریب مستند کردید از غریبی من یا آورید و چون کشته من پدید از حق
 من فراموش کشید و چون آب خوش خورید از لب تشنه و جگر تشنه کن
 غفلت نور زیدای همه **حسین** دایره و آن

با و آورید واقعه و داستان از بهر آب و اوان سرور و آن صد کوفتی جان شما را زبانی اندم که غرق گشت ببولی حسین تا دید غرق خون رخ چون از غرق دقتی که تشنه لب کو چشت حسین	از جوی دیده چشمه غنیمت روان کشید که نیکو غنیمت است که میرسد ز دستان عمامه نورشید بر زمین پرده شد ز غم کل عید برکت آفتاب آب ذرات کف بر سر برکت زد
---	--

مردیست که در آن وقت شهره با نوعی که که ای سید من درین مملکت
 غنیم و غنماری و عکساری نه دارم و خواهران و دختران تو اول در سر کشید

کسی را برایشان دستی نباشد و ایشان را محترم دارند اما من و خدیجه
 و در شهر یازم و غیر از تو کسی را ندارم می ترسم بعد از تو محترم مرا نگاه ندارد
حضرت فرمود ای شهره با تو غم مخور که کسی را بر تو دوستی نباشد و بهیچ
 محرم باشی و روایتی آنست که فرمود در آن وقت که مرا شهید کردند و از
 مرکب در اندازند و در الفنج سراسیمه به نزد تو خواهد آمد و تو بر آن سوار شو
 و غنای بد و سپار که ترا بگانی که **حضرت** را خواهد پرسند و چون لشکر
 در انتظار آن مظلوم بودند آن **حضرت** را فرصت نکشت پیشتر در زمان
 پیکان و یا در غربت نه کسی تا تل کند میفهمد که در آن وقت **امام حسین**
 و هر یک از آن پیکان در چه اندوه و محنت بودند سواي پرده نشینی که
 خانه و کعبه ای بجز از **تبار حسین** **حسین** که به کنان در دوع فرزند
 ستاده که چید و در **شکر حسین** پس آن مظلوم و یا که با بنظر حضرت

بر روی طفلان چنانکه او را فرستاد و دست محنت و بلا نگاه و غمان
 ذوالجرح را یکی نباشد که خلاف کرد اینده و بزبان حال میفرمود که با
 او دوستی از جهان نخواهد شد **استین** بر دکان خزانان خواهد شد
 پی غیرت بر بر کوکان خواهد شد **دست** بر رخ جانان خواهد شد
 اما چون آن جناب بمقتل لشکر رسید بهر رز طلبید کسی جرات نمیکرد که
 در برابر او آید آن فرزند شیر خدا بر زمین و میسر آن لشکر چپا زد و بهر جمله
 جمع کثیرا بگفتند فرستاد و بهر جانب که حمل میکرد آن کرده مانند کس و غوغا
 میکردند پس نهی را بر قتلش کردند و چون شیر خزان با تیغ بر آن در میان
 ایشان افتاد و متواتر و پی در پی جبهه ای بنه می گفت **انا ابن رسول الله**
 و کارکان زمین را باین ندا در تو لعل آورد و میزد و میکشت و از ضرب تیغ
 سرهای آن کافران چون برکت خزان میرکینیت و از هر حمله که میکشست از غلبه

تشنه

تشنه توقف می نمود و میگفت **لا حول ولا قوة الا بالله** و کار بر سر رسید
 که نزدیک آن بود که محبت تفرق شود و هر روی بهر سمت که از رند بعضی
 مشایخ شیعیه نقل کرده اند که آن **حضرت** از حمله که بر زمین و میسر و کشت
 پیشتر از ده هزار نفر را بقتل آورد و خطابی رسید که **حسین** اگر باین قوت جهاد
 خواهی که پس امروز چگونگی در راه عاشقید خواهی شد و بهایات مانع
 خواهی کردید **حضرت** تیغ را در غلاف کشید و گفت **انا لله وانا اليه راجعون**
 باری این سحر چون حال را بدین منوال دید فریاد بر آورد که ای قوم بد این
 که این فرزند اسد الله است و شجاعت را میراث از پدر و در دین
 طریق که شما با او حرب میکنید غالب بر او نخواهد شد اگر تشنه بود
 غالب نشد بهر جمع شهادت را در بیکت حمل بر طرف میکرد اما چون از تشنه بود
 بهلاکت رسید و ممکن است که اگر هیچ لشکر سپهر بر او حمله نکنند شهادت
 غالب شوند چون آن ملعون این سخن را گفت همه لشکر سپهر ریختند آه

سپاه عظم از قریح این سحر حسین	در آمدند جمله از لیا ربیان
روان چرخ بدینا که گشتند	در آن محیط بشهزاده حمله داشتند
یکی نیزه با وطن بکران میزد	یکی به پیکر او ضربت میزد
یکی پشت بر شمشیر جوی میزد	یکی کشتی تیغ بی حمله داشتند
یکی فداکت با خنجرین میزد	یکی به پیکر او ضربت میزد
یکی بربند تیر کشید میزد	یکی شمشیر بر دوش میزد

و بعد از آن که مردان چپا آن مظلوم و شهادت کردار را در میان گرفتند و چند
 زخم و جراحت کاری بر بدن آن کزیده باری زدند که دیگر تاب جنگ
 و حرکت نداشت و اینقدر تیر در زده آن **حضرت** نشستند که گویا بر روی
 بر دوازده دست پر و بال بر آورده بود و در دست که غیر از جراحت

و بگردان تیر و نیزه و شمشیر هزار و نه صد زخم بر بدن شریف آن سرور رسیدند
رسیده بجای آن از آن خدایتان زخم بکران آن که روز شنبه در میان ما گشته شمرده
و همه آن زخمها در پیش روی دیو بود زیرا که هرگز پشت بر آن دشمنان نگذاشته
و روان آن سپیدان بر نگردانیده تا بدرجه شهادت رسید و چون از این
جراحات دیگر آن سید الشهدا جان قدرت بر حرکت نداشت
لطف توقف نمود که تا اول الفجر جعفر علیه السلام و الهذا سب تیری انداخت
بر پیشانی نورانی آن امام مظلوم آمد که پیشانی مبارک او را شکافت
و از پشت سر او پروان رفت و خون بر روی مبارکش مانند جوی جاری
جاری شد و هفت خداوند امیدانی و می پویی که از دشمنان در راه رفتی
تو بمن چه میرسد خدا یا تو ایست از اینجای خود برسان پس چایم بردا
که خون از خسران منورش پاک کند که تا تیر زهر آلودی که سینه شریفش
آمد و بر سینه بی کینه اش که مخزن علوم الهی بود نشست در آن حال
بسم الله و بالله و علی ملکه رسول الله و چون تیر را کشید خون مانند دانه
جاری شد و بگفت مبارک نمود آن خون را میگویند و یکی من سحران
می انداخت و یک قطره از آن بر پیشانی و کفی از خون گرفت و بر سر
در روی خوی ما بعد و فرمود **الحق الله تعالی و جعلی وانا مظلوم بکرمی** یعنی
حق است خدایم که پروردگار و جد حق را در حالتی که مظلوم باشم و تو
حق را بگفته باشی و ای اقایان خود را بآن خوابم گفت و چون صفت
بر حضرت سترگ شده بود دیگر طاقت سوار شدن نداشت و دست
که بر پشت مرکب قرار گیرد و ذوالفجر نیز از کار مانده بود و دیگر یارای حرکت
نداشت لهذا آن خلاصه یکبار و مقتدرای جمیع عباد را از کار کاشیه
و بر زمین گردانید و آه بلند مرتبه شاهی ز صد زمین افتاد

اگر غلط بودی بر زمین افتاد	شفیع روز قیامت بکمالی کرد
زین باریه را هم چه پشت این کرد	در مصیبت و در آنوقت زمین کرد

از خجالت بر خود گردانید و خجاری زردی از او برخواست که بر هر چه شستی

زود شدی فتن زجرات کفایت رسول الله	لای کسب یا رسول الله
کشتی دیده بگو که نور دیده گشت	غریب پیکس بی یار رسول الله
بختی تشنه افغان شیر نزاره رسید	زال چشمه سوغا یا رسول الله
کشتی نده بغیر از حسین یکت فرزندان	کیست جبر کربا یا رسول الله
کل جلیقه بر استنای شاه ده بکون	شکسته در بگوش یا رسول الله
سری که بر سینه خورشید هزار بار زدی	ز خاکت هر که بر داری یا رسول الله
درید چپ مید و جبهه پیش شکست	گردست تنه این یا رسول الله
زور و جگر پر نور دیده عیب و	ز عمر خود شده پیر یا رسول الله
رو و دیار غری بکار نیاید	ای سر و عا جز پیر یا رسول الله

و حدیث که در آنوقت آن غریب پیکس بر طرف نگاه میکرد و غمخواری

و هواری نمیدید بخواه	بهر سر آن تشنه گاه
نداشت خوراک پاره پاره و دارا	کسی خون در شست بکمال
کسی که سخت برادر خدای گری	کسی خوی که بیای آن نام زن
زین که شست بکیش در دامن	دور آنوقت جمعی از اشیاء شریفه

چینما شده اند آن حضرت ندان که ای قوم چپا اگر این ندانید محبت غریب
شما با من کار دارد چرا امتوجه چینه های حرم می شوید باری تا من زنده ام
کسی متوجه چینه های حرم من نشود شمر این گفتاری پس نه طبع این است
با محبت مفرد دست پس از میان سپاه پروان آمد و مردم را از رفتن
بنیمهای حرم منع نمود آه سینه شهادت و نور چشم سید شای در زمین

پس دشت در میان خاک و خون میغلیه کاهی می نشست و کاهی ازین
 عجزی شده بر زمین می افتاد و کسی جرأت نمیکرد نزدیک او بیاد بعضی
 از بیم و برنجی از شرم در آن حال عمر سعد ملعون آنست که **حضرت** نگاه
 که و گفت ای پسر سعد تو حق تعالی را می بینی یا آن ملعون شراب رشنه غلبان
 مرکب بر گردانید پس ملعونی که او را مالک بن بشیر گفتندی آمد و فرستی بر
 بنایانش زد که عمامه بر سرش بپوشانند و در آنوقت عبد الله پسر
 امام حسن علیه السلام که طفل مغیر بود بر زمین افتاد بود چون هم غرق با بدن است
 بر فرق خود زد و یک نب هم خود دید و **حضرت** با او بلند زینب را انداد
 که یا **الخاندان حبشی** یعنی خواهر او را نگاه دار و نگذار تا پاید زمینش تون
 هر چند خواست او را بر گرداند متوانست و خود را بزم خود رسانید و بر روی
 هم غرق افتاد و در آنوقت ملعون شمشیری حواله سینه شد که اگر آن طفل **حضرت**
 گفت **و یلک یا ابن الحبشیه قتل عتی** و ای بر تو ای ولد زنا میزانی هم مرا
 بکشی و آن کودک دست خود را پیش داشت که بشیر بر آن **حضرت** نیاید
 آن ملعون تیغ را بر دست عبد الله زد و دست او را از بدن جدا کرد
 حاضر فرمود و بر آورد که یا **غاه** **لقد قطعوا یدای** ای هم بزرگوار دست مرا از
 بدن جدا کردند **حضرت** آن طفل را در بر کشید و فرمود ای فرزند برادر من مگر
 که بین سمست در رو صفت جان به پد روا جدا و خود طاعت فرمای که
 نه کاه هر ملعون و له الزنا تیری بر آن طفل پسندی زد که فی الفور در دامن هم
 خنجر کشید و مرغ روشتن با تشیبه پرواز نمود و در آنوقت آن **حضرت**
 رو بقبله نشست با پروردگار خود را می گفت و آن کافران یکلیک و دو
 بغض قتل وی می آمدند و چون نظر ایشان بر روی می افتاد و شمشیر میزدند
 و بر کشتن می گفتند ما نمیخواهیم فردای قیامت این خون در گردن ما باشد

سلسله کار خیریت خون الی **حضرت** خاک هم بر فرق فرزند محمد علی
 مردیست که در آنوقت شخصی بقبر آن **حضرت** آمد و چون نزدیک رسید
حضرت در وی مکرست فرمود که برو تو کشته من نیستی و مرا در بی
 می آید که تو با تشن جنتم گرفتار شوی آن شخص گریان شد و گفت جنت
 خداست یا بن رسول الله تو به حال رسیده و هنوز غم مرا میخوری و نمیخوای
 که با تشن دوزخ بسوزیم پس بشیر خود را که بکشته کشتن امام حسین علیه السلام
 کشیده بود بگریخت آورد و در آن بدو نزد عمر آمد این سجد و گفت
 که کار حسین را تمام ساختی گفت نه ولیکن آمده ام کار تو را کار ملعون را که
 این را گفت و تیغ خود را حواله وی کرد غلمان و نوکران وی از هر طرف
 فر آمدند و آن سعادتمند را کشته زخمهای کاری بسیار بر روی زدند و چون
 از جیات مایوس شدند و نزدیک بناگشت رسید روی سینه
حسین علیه السلام کرد و گفت یا بن رسول الله کواه باش که بر سر گویی
 محبت تو شنیدم شدم فردای قیامت مرا باز جوی و در میان شنیدی
 لشکر خود داخل کن و به بهشت برو **حضرت** آواز داد که خوش حال باش
 که چنین خواهم که چون بر سر گوی **حسین** کشته شدی از عده خون
 پر دین ایم پس آن نیک بخت بان کافران جدا و کشته شد و شمشیر
 چشید پس ملعونی که او را اصلح بن و هب گفتندی آمد و نیزه بر روی
 مبارک آن **حضرت** زد که بر روی در افتاد و چون آن **حضرت**
 باطل است خود وصیت نموده بود که در حال کشته شدن او صبر
 دینی تا بی نهند آنرا پس این همه بلا و مصیبت میدیدند و میگریختند
 چون از نیزه آن ملعون **حضرت** بر روی در افتاد و طاعت زینب
 خاتون طاق شده از خیمه پرده دوید و فریاد برآورد که واسعه

و انا و احمده و اعليها كاش در آنوقت آسمانها بر زمین می پاشیدند
پاره پاره می شده و بعد بعد گفت ای پسر خداوند رسول خدا را نشنیده
و تو نگاه میکنی و آب از دیده آن پچی سبکی این چری شاد پیش لبین
باکت بر آن کافران زد که چرا شطرا می کشید و چرا کار و پرا تا می کشید پس آن
کافران بر سر آن سر در عیالان هجوم آوردند و در جبین میگریزید
و آن مجرمان آن حضرت زد که وانش بران خون شده و باو ایون غنوی
تیری بر خلق مبارکش زد که خلقش شکافته شد و در عین شریک خرتی برست
شرعش زد و ملعون دیگر خرتی بر دوش مبارک زد و دستان ملعون نیزه
بر آن سر در عرب زد و او را بر روی در انداخت و خولی صبی نزد یکت
که سر او را جدا کند و ستنش لرزید و جرات نبرد پس عمر سعد فریاد کرد که
که این سید عرب را شنید کنده جایزه خطبی با و هم شر گفت ای کافران
پس آن ملعون دلد الزنا نزد یکت آمد و در وقتی که بهوشش شده بود بر پشت
منور آن نوز دید و پیغمبر صلی الله علیه و آله نشست حضرت دیده باز کرد
گفت تو چه کسی گفت منم شتر ذی البوشن حضرت گفت ایامید آن
من گفتم گفت توئی حسین بن علی و ما در تو فاطمه و جد تو محمد مصطفی
است گفت با و جو دین مرا می کشی گفت بلی حضرت از برای اتانم
گفت باری هرگاه مرا می کشی بقطره آب من ده آن ملعون گفت چه بدایت
چه بدایت بنده است قطره از آب شما ای چشمه شربت مرگ ترس
حضرت فرمود این زره از روی خود بر کمر چنان که او روی خود را برهنه کرد
حضرت دید که دندانهای او چون دندانان خاکت از دناش پرورد
آه حضرت فرمود این یکت لثان که قدیم فرمود پس فرمود سینه
خود را برهنه کن چون دامن زره را برداشت دید که داغ بر می دارد حضرت

فرمود

فرمود این لثان که دیگر صدق جدی رسول الله توئی کشنده منی شمر حضرت
فرمود ای شمر میدانی امروز چه روز است و این رحمت چه رحمت است
ملعون گفت امروز روز جمعه است و روزی شورا و این رحمت وقت
نماز جمعه است حضرت فرمود در این رحمت خطبی است قدم بر بالایی
خطبه بخوانند و حضرت قدم بر کوارم بر زبان میرانند و تو با من این معاد می کشی
ای شمر رسول خدا صلی الله علیه و آله روی خود را بر روی سینه من گذاشتی
و تو برانجا نشسته دادی بوسه بر خلق من و آنچه در تو تیغ بر آن میرانی و بد آنکه روی زکریا
مظلوم بر طرف راست من است و روح یکی مظلوم بر جانب چپ من
در آنوقت تشنگی آن سید جوانان بهشت به نهایت رسیده بود و آن
غایت عطش زبان خود را میزد و چون در وقتی که جبریل خرقل آن مظلوم را
به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانید و گفت پروردگار ما میفرماید من پیوسته
در راه من شنیده شنیده بشیر عارضی او و پیغمبر صلی الله علیه و آله آن خبر را پس
رسید امام حسین علیه السلام گفت را خضی شده من بشرطی که چون اول
قطره خون من بر زمین رسد مرا شفیع کند کاران شیعیان خود کشید
و کینه ایش ترا می بخشد لهذا در آنوقت رو بدر کاه پروردگار رحیم
و گفت خداوند امن بعد خود و نا کردم تو البته نیز بعهده خود و نا خواهی
ندار رسید که ای حسین دل خوش دار که نیز بعهده خود و نا میکنی و نقد
از کینه کاران شیعیان شما را بگو بگو بگو که تو را خضی شوی امام حسین
گفت الا ان طلبت لی الموت حال دیگر مرگ بر من کوار است
آه دادی و او مصیبت پس شمر ملعون مطرود دست فرا کرد و محاسن
مبارک آن امام مظلوم را گرفت و شمشیر خود را بر خلق مبارک اویند
و گفت والله انی لا اجد راسک و انا اعلم انک ابن رسول الله

و خیر انما سئل ما ابا محمد استم که ترا می کشم و میدانم که فرزند رسول خدا
 و میدانم که بهترین مردمانی از حیثیت پدر و مادر و در آن حال آن حضرت
 میفرمود و اجداه و اجداه و ابوالقاسم و اعلیاء اقل عطفه و جدی
 رسول الله تشنه گشته می شوم و جدم محمد مصطفی است و اقل عطفه
 و ابی علی المرتضی و اخی فاطمه الزهراء تشنه گشته می شوم و پدرم محمد
 و مادرم خیر النساء است و به از زده خربست سرش رکت آورد از بدن هرگز
 انا لله وانا الیه راجعون در آن وقت زمین گریه برخواست و آسمان
 طبعید غلغل در ملک و ملکوت افتاد و دودله از جبر دست برآمد و مرا
 از آشیانه متفرق شدند و وحشیان از کنجها بجا کردند گشتند در راه
 موج حسرت بر آوردند و ماهیان غم را از دریا بیرون افکندند و درشت
 در هوا ناله برداشتند و حبشیان در نواحی گریه مآتم افراشتند فاک
 نعم بر فرق دوستان رسول ریخته شد و غبار ماتم بر سر هوا داران
 خاندان قبول بغیرال حسرت چیده شد و غبار سرخی پیدا شد و غبار
 شد چنانچه مردم یکدیگر را نمیدیدند و گمان بردند که حال عذاب الهی بر
 نازل میشود و او را و یلا و
 خروش غلغلش در جهان
 که چشم اهل زمین چون بگریه
 که آتش جنت تاب هم گشود
 فلک سیاه شد از دود آه عظیم
 چو از زمین جرد و غرش برین
 طوفان چو ز غبار زمین رسید
 که از زمین بر خاک نهان رسید

زمین بلرزید و آسمان
 زمین نه حال سمواتیان
 زمین نه در شب نوزده خسوف غم
 زبک نه که شد از سینه بگریه روان
 و اصبته چون من تشنه آن بزمین رسید
 نخل بنده چون بزمین رسید
 با دال غبار چون بزمین رسید
 پر شد فلک از غلغل چون نوبت خروش

از انبیا بر کفرت روح ایان رسید
 چو این خبر رسیدی که در آن زمین رسید
 تا در آن حال جهان ازین رسید
 یکباره جامه در نعم کرده ان بنیل زد
 که اینها ان هم غلط کار گشت
 است از حال که بری است در حال

ادور دست هیچ ولی نیست قال
 تمام شد بصر چو در هم زدیم سر سبز
 در او خورشید شوال الکرم کبب الزهرا شریک
 عنت و سست نشن نظر علی لا است
 در خراشیدگان در تشنگان دست و در
 خواندن و در تشنگان کاتب یحیی مجرم
 روزگار را بطرب مغفرت یاکرادر
 نه خندشید از هم آرا عین از صدقه
 سراب عید اله کسین عید السلام
 بر گشت دی سر بردن خاندان
 علی بن ابیطالب علیه السلام
 تقصیر استنیر و رسید
 در که تو بختی محمد واک
 دیدم دارم هر گشتی
 در زبانه در زبانه
 تیغ بر تیغ
 شفق با
 شد
 ۴

مجلس با بهم بعضی از قاضی که شهابی بنام می باشد

حرم کچن و درین کچن بنام می باشد و برار و ضایا

و قاضی ال اطمینان صلوات الله علیه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نزل اوليائه في بياد من الكوب والبلاء واحل اجالته في عرشه المنه والابلاء ورفع درجاتهم في جنات اللؤلؤ ونصب

بيادة

الزينة

الزينة مراتبهم في روضات الاعلاء وشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له رب الارض والسماء وان محمد عبده ورسوله ارسله
لارشاد العالمين وان عليا ولي الله وسيد الاوصياء الا انهم صل
على سيد الانبياء وعلى الانبياء واشرف الانبياء فخر الحرم والبط
اشرف بريته الله في القاسم محمد بن عبد الله وصل على سيد الاوصياء
والمزوج في السماء بسيدة النساء وواله الائمة الجباء ابي الحسن
على المرتضى وعلى زوجته البتول لحدراء والاسنية الكوراء فاطمة
الزهراء وصل على اريب معلمة الاسماء والعارف بحقبات الامم
الامام بالحق ابي محمد الحسن المجتبي وصل على سيد المظلومين الشهداء
واشرف المقتولين الشهداء الامير بايدي الاعلاء القليل بسيف
الاشقية وصاحب الزينة العظماء ربيعة رسول الله واثالث شروط
لا اله الا الله الحسين المظلوم ابي عبد الله وعلى تقية امته الاطهار
الامناء وساداتنا الاختيار الكرماء عليهم افضل الصلوات واحمل لثناء
عظم الله اجرنا بمصيبة سبط المصطفى وابن المرتضى وفلذة كبدي
الزهراء مصيبة ما اعظمها واعظم رزيتها في الاسلام واجل بيتها
في الانام مصيبة بكت منها الارض والسماء وسقطت منها الجبال
في الهواء مصيبة انه لم منها ركن الدين وانحل منها عن واليائه
الموحدين وحرمت عنها بيعة نساء العالمين وضع عنها من
الانبياء والمرسلين فراغها من مصيبة ابكي بها عين الرسول واخو
بها فؤاد البتول الام من الابدان المطروحة على الرض لما ربه اء من
الروس المشهورة على رؤس الاسنة اء من العيون الباكية اء من
الاجسام الثانية اء من الاكباد المحطشة بنفسى على ما نازعا عن

و نایده تر بیت الحجازی الجسم مختلفه فدای تو شوم ای حسین بر
 زمین افتاده و دور از دیار خود مانده و باروی خاک آلود و بدن پر
 زخمی که با آنجهت بنفسی نشاء السبط بهیچن حمله طایان سار و طاموشا
 و شکلا جانم فدای تو ای حسین که دشمنان پیغمبر و دشمنان دکان پیغمبر
 در دور تو میگرستند و همه تشنه جگر و حیران و سیه برهنه فریاد میکردند
 بنفسی علی بن الحسین عقیدت ثقیل بالحدید مشکلا جانم فدای تو ای
 اله بدین به بند و غل و ریج و کران و شمشیر کشیده و نثار و بهشت
 العظیم سکنه لیا ابناه ما زادها ناسکلا سینه و قمر حسین سیه
 به پدر خود نگاه میکرد که ای پدر بزرگوار این چه صفتی است که بگریه
 و چه چیز ما را از پدر خود دور گردانده و زینب تدعوا جدها یا محمد
 ایابا جدها یا صغوة الله ذالعلی و زینب خاتون جده خود را ندانید
 که ای محمد صطفی ای جده بزرگوار فدای برگزیده خدا **ایا جدها یقربک**
بان تری جیبک مقنونا عفیوا عجلای ای جده بزرگوار سخت بخوار
 است بر تو که به پستی جیب خود حسین را که گشته و بر روی رلیت
 کرم سپاهان گردانده و ساقا التبا یا الخاسرات اذله و غاد و اعلی
 الحسین مغللا رانده اسیران گردانده و سر برهنه و بکباری و ذاری
 کشیده زمین اله بدین را در غل و ریج و کران و شمشیر کشیده و نثار
 الطاهرین و خلفوا حسینا با دخل الخلف سلا عجلای سرای سرور
 نیزه کردند و شرم بردند و واکذا شتند جبهه بر حسین را
 در محرابی گردانده با اعضی یاره پاره و بحر علیه الصلوات ذیو القل
 و تبکی علیه الوحش و الطیر فی الفلا حسین را کشته اند که
 خاک آنخیز بر آن بدن دامن میکشیدند و گریه میکردند و بر او حشیدان میرا

و مرغان هوا ای برادران خدا زیا و کند اهر ما و شهادت صیبت فرزند
 مصطفی و نور دیده علی مرتضی و پاره جگر فاطمه زهرا ای عزیزان این مصیبت
 که زبانه دستان از او گردان و مرغان هوا و ما چنان دریا از او در غل
 و قتل حسین آن چه گشت **جانم فدای تو ای حسین**
 تمام کشتن تو بکون شده **چند گل مرغ نیزند بر سر خویش**
 این مصیبتی است که بر تمام گشت ارکان دین و ایمان و تار و پودت کردید و تار
 علم و ایمان آری صق تشنه فرزند رسول الله را بنج و آب دار بریده و جسد
 نازنین او را خورده خون ساقان نمک مصیبتی است و دافع غم هر جگر مصطفی
 نهادن دالم و تمام بر دل نهاده و گردان که محنتی نه گشت کیفیت شد و صفت
 و یارانش شنیده و سمعت خبر طوری آن شهید گردان و هوا دارانش سیه
 و گرانگر سینه و تشنگی اسیران و یار محنت و بلا خبر دار نیستی و اندوه
 و بخوان مصیبت زوگان و شت گردان بیدار نه و گویا نمیدانی که کوفیان
 چنان و شش میان بنی شرم و حیا با نور دیده فاطمه زهرا در حیات آلود
 از محنت وی چه کردند **صد لمن یوفیان که صفها بستند**
 از کینه دل شمشیر بستند **آبی که بر نه کی نده اند با و**
 چون شمشیر بر سر بستند **آه از بدنه های پاره پاره افتاده**
 بر زمین گردان چون ستاره درختان آه از سرهای برهنه بر دل
 نیزه های دشمنان مانند ماه تابان و دیلا از چشمهای خونبار دیده
 رسول دوا خزان از بدنه های برهنه اولاد فاطمه قبول دوا مسترد از
 جگرهای تشنه آب ندیده و دوا نموده از پستانهای شیر در خشک
 دوا مصیبت از بدنه های رنگور خسته دوا خزان از دستهای و پامای نیم
 بسته ای عزیزان و قتل این مصیبت گریه راضع نثران نموده و در مانند این

دقیق کریم بخشید که از معجزه در باید داشت عجیب دارد اگر بر دیده خوانی

که موسی هم در مقام تمام شد	آه ماه محرم است حرمت زندگی
که در حرم دل نشین غم بخوری	باز این چنین آیین چه عظم است
که دیده غمخیزین و سوز غمی	دیگر بروی سینه در داغ بگوش
دلای پر کس چو سرست که از	که دیده طرز ناله از این درد که نه نو
تا نفس فراقه متیاری نشد	از شرم چو کشته که آید کوفت
فریاد از جفا که بل مجاری	آیا کدام کوشش را طاعت

شنیدن این محنت تواند بود که ام دیده از عجزه اشک ریزی این مصیبت

پرو دلی تواند آمد و میانه	که از حضرت آن شد بهان سیرت
لبه از غیرت آن خسته و آن سیرت	آه از آن شکل خبر تیره در دل
که ز غیرت کشاده در غم نشد	دور رویات معتبره وار و نشد

که بر منقذات الهی بر چنین کریتند از آن جمله کرده حبیبان بود
که بر شهادی که با نوحه و زاری نمودند زمان بی و بری در مصیبت نوحه
موافقت با زمان نبی هاشم که دنا اهل غاضیه نقل کرده اند که و سیکه
لشکران بسد سرهای شهیدان که با بر داشتند در دانه کوفه شده
ما خبر دار شدهیم که بر جان رستم تنی چندی سر دیدیم در آنجا اشته ده و زنده بودی
می شنیدیم که گریه می دیدیم و آن نوحه و زاری حبیبان بود و همه
طایفه نبی طی نوحه و زاری حبیبانرا شنیدند و در بعضی کتب مذکور است
که یکی از ثقات میگوید که شخصی از حبیبیه نبی طی لقمه که راست است
که شهادت نوحه و زاری حبیبانرا بر امام حسین علیه السلام شنیدند
گفت آنرا هیچ آنرا ندیده از این حبیبیه نیست مگر آنکه نوحه حبیبان را
چنین شنیده اند لقمه میخوام از تو بشنوم نوحه و زاری حبیبان شنیده

گفت

گفت من از ایشان شنیدم که میگفتند فتح الرسول جینه فلید یوت
فی الخلد و یعنی بجز این از عید و آنکه بدست یاب روی مبارک نموده چنان
حسین را مسح فرمود و باین جهت بارقه نور جمال بر رخسار بشارت آن امام
ظ هر بعد احواء من علیا قریش و جده خیر العجد و پدر و مادرا و از ابا
قریش بودند و جد او بهترین اجداد بود صفوان جمال نقل کرده است که
حضرت صادق علیه السلام از مدینه بکوفه میفرستیم در موضعی از میان الحوین آنجا
داند و از رخ را نور آن بر گزیده کوفین مشاهده نمودیم با جلی است
طایب یا بن رسول الله مالی ذالت کبا حنینا منک و ایضا پدر و مادر
خدای تو بود و یک سبب است و شما را مخزون و شکسته خاطر می بینم گفت
ای صفوان اگر شنیدی تو آنچه را که من می شنوم هر آینه ترا باز خواهد داشت
از این که از من بول کنی عرض کردم که چه هست که میشنوی گفت که به زاری
حاکم و حبیبانرا بر چنین و شدت نوحه و زاری ایشان بر آن غلام صحیح
ماند که پدر کار خدا در لعن کردن بر قاتلان آن حضرت ای صفوان کیست
که این را مشاهده نماید و دیگر اهل و شرب و خواب بر او کار دارد
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که آنس و شوش و طبرستان چنین کردند
بهریکه اشک بر کوفتهای ایشان جاری شد و یکی از ملاکمه فرود آمد
بر دریا نازل شد و باندای غمی را بر روی آنها پهن نمود و گفت یا اهل
البحار البسوا ثوب الحزن فان فتح الرسول مذبح ای اهل دریا که با
ما تم در بحر شنید و خاکت بر مصیبت برسد نماید که فرزند رسول خدا
در زمین که با شهید شد و آنچه از امام معلوم میشود مصیبت امام حسین
سراست بجهت دانستن غمخیزان که نقل کرده اند که در بعضی از بلاد در و در
صودت شیرین از سنگت و در هر سال چون روزی شود از آید از و

آن شیر و چشمه خون جاری می شود و تا شب منقطع نمی شود و مردمی که
در آن حوالی سکن دارند در آنجا جمع می شوند و در تخریبیت اهل بیت
میگویند و نیز نقل شده که در وقتی که لشکر آن زباده اهل بیت
شید از ابله است می بردند و در آنجا در راه چون به نزدیکی شهر موصل رسید
کسی به نزد امیر موصل فرستادند که شهر را بیا که ما **حسین**
با برادران و فرزندان و یاران او با اهل بیت اوستی آوریم و بگو
مردم بطرب و شادی مشغول شوند امیر موصل چون مردی بود با کینه و بغض
با اهل بیت و اهل موصل گفت اگر ما مردم چنین امری شویم البته عذاب
برمانند و خواهد شد پس بپایه عذوه و از وقت از جنت ایشان فرستاد
و نگذاشت که ایشان داخل شهر شوند و موصیان چه دوی شفق شده
چنان کردند و لشکر دیگر سخن موصل فرود آمدند و در آنجا **حسین**
با برادران و فرزندان و یاران او با اهل بیت اوستی آوریم و بگو
مردم بطرب و شادی مشغول شوند امیر موصل چون مردی بود با کینه و بغض
با اهل بیت و اهل موصل گفت اگر ما مردم چنین امری شویم البته عذاب
برمانند و خواهد شد پس بپایه عذوه و از وقت از جنت ایشان فرستاد
و نگذاشت که ایشان داخل شهر شوند و موصیان چه دوی شفق شده
چنان کردند و لشکر دیگر سخن موصل فرود آمدند و در آنجا **حسین**

در رکعت در پیشانی او جا کرده و دست در پیشانی او می گذاردند و در آنجا
چگونه در نوحه و زاری خود داری می بیند **عاشقا** که شب پیمان علی در
آیه مصیبت فرزند بر کزیده او در گریه می کشند و خود را از ثواب جزین
محروم نمایند آیا که ام طاعتیست که اجراء با هر یک **حسین** است
برابر می نماید و که ام عبادت است که ثواب او با ناییدن بر نصیب او
همسری کند و دست که در آیه محترم و عمل خراجی بکشد **حضرت** امام
رضا علیه السلام رسید در وقتی که آن **حضرت** ششست بود و اوصی او
در در راه و حلقه زده بودند و **حضرت** بسیار محزون و شکسته خاطر بودند
همینکه وصل با پدید جانم و تخطیم و در آنکه و فرموده موجب با صی بنا بنفصه و لاشا
خوش به حال توای یاری کشنده ما بجان و زبان خود فرمودند ای و عمل
میخواهم شری که در ماتم قدم بای عیب است که بانی ای و عمل هر که نصیب است
یا دکنده و بگریه یا بگریه اجراء با خداست و هر چشم که در نصیب جدم
حسین تر شود و در فردوس من عذابا خواهد بود پس پرده از نصب خود
و اهل محرم را امر کرد که پشت پرده آیدند و و عمل را گفت بگوای شری
در نصیب **حسین** علیه السلام پس عمل شده و بگریه که و گفت تا ناظم
لو حلت الحسین عجل لا قتل مات عطشاننا ببط الغزاة ای
اگر خیال تویر رسید که حسین با لب تشنه در کنار شط فرات شهید
شود و بدن او در زمین گریخته و با **عجل** اذ لا طمئنت الاطمئنت
طاهریت دمع العین فی الوجات هر آینه بر روی خود میزدی و صورت
خود را میخراشیدی داشت که ی خونین بر رخساره خود جاری میکرد
با موی که بود و رخساری پر از خون حسین که دیدی فطره در **عجل**
انچنان بگریستی که گریه ای ندارد **عجل** ان استمان بگریستی بر عذاب

انما الله تعالى يا بنه الخیر واندیشم صفوات با وضو ملاه ای نه مله
 ای و شویترین خلقان بر خیز و نوحه کن بر ستارگان درشتان همه
 لبت سخنان که ریخته شده اند بر روی حوا و بیا بان قبول بگو فان و آخری
 نفع یالها صلوات و از خانواده رسالت قبوری چند در کوفه است
 و قبوری چند در مدینه است و قبوری چند در قم است که در قرب
 مدینه و اقصی و آنجا که در دو کتیبه است الهی ان قبور میرسد قبور
 بطن لثهر می جنب کیلا مقرر شده فیها اشتقاق است قبوری چند
 ارا اهل بیت رسول الله در حوائی نه نیست که در جنب کربلا واقع است
 و باران از ایشان در کتب شرط فرستاده اند و اعطایا نا با العزایه
 غلبی توفیق فهم قبل من و فانی رسیدند به بیابان پیکر در کتب
 که تشنه بودند و گشتن هم در میان ایشان می بودم و پیش از آنکه
 من بر سر تربت حرکت می نداشتیم و قبر بخدا و انفسی که تشنه
 الرحمن فی العرش و قبری دیگر در بغداد است و آن از نفسی که زنده است
 و ضامن شده است پروردگار بهشت را از جهنم و دستان او برود
 که چون در میان سید حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که این شهر را
 داخل کن و قبر بطوس یا الهامان مصیبتی الخیر علی الاحشای بالزخافات
 قبر دیگر در خراسان خواهد بود ای وای از مصیبت او که ناله می شن
 از دلهای برمی آورد و در عمل سؤل که آن قبر گشت حضرت فخری آن قبر
 من است که تقدیر من شده که من در این زمین مدفون شدم الله
 اشکو الوعه عند ذکرهم سقانی بکاس لیکل الفضاحات شکایت
 میکنم بسوی خدا سوختن دل خود را در ناله و گریان ایشان چرا که این چنین
 دل نداشتن بزمین جام اندوه و غم و حزن و الم را از انفس دایم انجیل

و آخری

و بر بزم

و اهلان بر اسرار

و جبرئیل و الغوثان و التورات اینطریق جاف می هستند که هرگاه قور
 می آورند محمد و جبرئیل را و قرآن و سوره های او را ساجده طاعت الله
 را کب و ماناع ضروری علی التجارات خواهم گریست بر اهل بیت رسول
 ما دایمی که از برای سوره می گوید و ما وای که قری بر درشتان فریاد کنند و ناله
 ابیکم و جودی بعبودت تقدان للنبکان و الهامات ای چشم گریستن بر
 وینکی کن در گریستن بدستیکه رسیده است وقت که لیکن نیست
 رگین بنات زیاد فی القصور مصونه و آل رسول الله منهنکات
 و شران زیاده و در قصر محمود و از افیاد رسد رند و آل رسول خدا بر
 و در وشت کربلا چنانند و آل زیاد فی الحصون میعه و آل رسول
 الله فی القلوات و آل زیاده و ملعون در خانه در کمال عزت و اعتبار
 اند و آل رسول الله در پناهها خوار و زارند و یار و رسول الله اصبح
 بلقعا و آل زیاد و تنکی الحجات خانه رسول خدا خراب و ویران
 و آل زیاده در حجرهای مسموم و آیه و نشسته اند و آل رسول الله محض
 جومهم و آل زیاد غلظ القضاات به نهی عزت رسول الله
 گامیده و ضعیف شده و او لا و زیاده و کبر و نه را بزرگ و محکم می نمایند
 و آل رسول الله بدی خود هم و آل زیاد بعبودت الجلاله از حقوق می ریزند
 رسول الله خون جگریت و او لا و زیاده و صاحبان خیمه و سر پرده اند
 و آل رسول الله شبی حرمهم و آل زیاد امنوا السوبات حرم فرزندان
 پیغمبر الله که بن رست خست و فرزندان زیاده و ملعون از غارتها می بینند
 ساجدهم ما و فی الافق شادق دنادی منادی الخیر للصلوات
 زود باشد که بحرم برایشان ما دایمی که غرر شید عالم را روشن کند
 و ما دایمی که منادی نازند کند و ما طلعت شمس و عمان غروبها

و باللیل یسکیم و بالغد و اهل هم برایشان کسیت ما دمی که
 برای آتش ب طوع و غرض باشد و خواهم کسیت برایشان
 ششها و صیقلها و از جمله حکایاتی که باعث اندوه و غم و حزن و الحسا
 و در آن خانه است بعضی دقیق است که بعد از شهادت است
 و سلطان السعداء باهل بیت روداد از رفیق ذوالنجاح بی حجب و زلف
 و غارت نهون سرادقات و گذر ایندن ایشان بقصد شهادت
 کیفیتین و قیام این طریق است که مقارن شهادت است
 علیه السلام با دی و زید و زین که زید و غیاثی پدید شد که جهان تیره و تاریک
 گردید و خورشید کسفت شد و سحر در آسمان ظاهر شد و مردم
 کنان حاصل شد که قیمت برپا شد و در آن آتش در میان لشکر این سعد
 شخصی پیدا شد و شهادت کرد و فریاد کنان مردم بری گفتند
 این چه حرکتی است که از تو صادر میشود گفت ای مردم بدانست که من
 حضرت رسول الله را که ایستاده گاهی نظر بآسمان میکند و گاهی نگاه بر زمین میکند
 و زمانی ملا خطه احوال شهادت می نماید و می ترسم نفرین کند که همه اهل زمین
 چاک شوند و بعد از زمانه که هوادار شدن شد ذوالنجاح غبار را که در پیش
 میدان پیدا شد و فریاد کنان و سر اسیر از هر طرف دیدن گرفت
 و در پی کتب صحیح در میان کشتگان فریاد کنان میکرد و در سب
 هر یک از کشتگان که میرسید ملا خطی می نمود و میکشید تا به کشتگان
 شهادت رسان رسید آه
 شاد و در خطه با بختی می رود
 کسی شهادت می نمود می رسید
 پسند و در کسی از زمین بیابان
 نظر کن بر کتب شهادت شهادت
 کجین کف پای شادی می یابد
 کسی زنجیر بر زمین شهادت
 نظر چه بر تن آن شهادت است
 شهادت

خمش می شد سر روی آسمان میکرد آه چون در جنب خود را کشید و صیقل
 کشید و اول بر شکر فرشت حد که و چهل نفر از ایشان را بکشم و اصل که
 بعد از آن بر شکر شهادت شهادت مع دوست نموده و زبانه در آید
 اول در آن رسید و بعد از آن جسد متورش را برب خورشید
 و یال خود را بخون آنجناب آلوده و شهادت و آتب از دیدن روان نمود
 زنان و فریاد کنان و کشتگان
 است و در سب و در شهادت
 و برود امام زین العابدین صفا که صدای ذوالنجاح بلند شد یکی
 و پی بر منته از چنبره پر خون دیدند ذوالنجاح با روی خون آلوده
 پیدا نیست چه ذوالنجاح که زمین بر کشتگان
 زبانه در شکر تیر خنده کرد
 زخمی در شکر کشتگان چنین کشتگان
 اهل بیت چون ذوالنجاح را بان دست دیدند و شهادت رسان رسید ان کشتگان
 ندیدند تمام بدل پر خون باین کشتگان
 یک بد و سر ذوالنجاح میکرد
 یک غنچه پر شهادت رسید
 کشت و رسید سجده خانه آغوش
 سینه آمد و بر پای ذوالنجاح
 پس آن فریاد کنان و شهادت در کتب راضی طلب شهادت
 ذوالنجاح شهادت را چه کردی و چنانچه بر روی چو اینا و روی دست
 آلوده که او در میان و شهادت کنان کشتی و بی او و کینه گاه نهادی
 ای ذوالنجاح بگردی خداوند اسلام
 چه کسی شهادت است آیه م

بغارت بر آوردند و در آن چینی که مشقه غارت امانی حرم شده اند
از چینه بکین و ابل که در شکم نخس بپوشان آن است شمشیر را
نوشته شیر برداشت و در وی بایشان گذاشت و گفت ای رویا
پر حفا دای ناک نانی و فادخران **رسول** در غارت میکنند
پس شمشیر طعنهش پیش آمده و او را برادر داند اما لشکر کفر بجهای حرم زنند
نخوی دست تقدی و ظلم نسبت بابل بیت کشودند که وصف توان
ز جوش حرم در آنه شست بکفر
سپاه بکین چه بزدلیک بجهای رسید
بشدت انگرده و غارت جام
یکی بسوختن فیه از شقا و ست
یکی به نیزه سرا پرده و از کون میگرد
یکی بابل حرم طعن بکیران میسند
یکی ز کینه دیرینه می برید از هم
بغیر از کز ابل سرم بکیران خشت
بضر نیزه شمشیر حمله غنیمت
القصه آن بد بختان روسیه و دست بزرگ برکشودند و آنچه در غنیمت
یافتند برداشتند تا آنکه کوشاور ما از کوشش زنان پروان گردند و کوشش
ام کشور را در یزد بخود که خون بر دوشش ریخت و کوشاورهای او را برونه
فاطمه دختر امام حسین علیه السلام میفرمایند در آنوقت گودک بهم و طفلان
طمان در پای من بعد ناهردی خیال از پای من پروان میکرد و دوازده میکسیت
با و کوشش ای دشمن چند چرا که میبکینی گفت چکونه بکیرم و دختر رسول خدا را
میکنم نعم هرگاه این معنی را میدانی چرا متعزلی غارت من می شوی گفت اگر

من بکیرم

من بکیرم دیگری خود چاک گرفت و چون شمشیر بکینه نام زمین الی بدین حدیث
در آنجا بر لب تر سپاری خوابیده بود و آن شمشیر کشید و خواست که او را
بقتل رساند و نفره میزد که **اتلوا علی فراشه** بکشید پس بداد که
چنین فراموش نمیکرد و حمله بکین **بسم الله** ای شمشیر هنوز
انگشت من و دانه طمعه سیر شده و همه اهل بیت رسول الله را کشید
از سر این گودک بهار در گذرد و در آن اثنا عمر سعد و اهل آن خیمه شدند و
هر دو دست شمر را گرفت و گفت ای شمر از خدا شرم نداری که در قتل
این طفل سکنی که در دام حرفی گرفتار است و از قتل پدر و برادران و اعیان
نالا و در آنرسی می نانی پس عمر سعد فریاد بر آورد که کسی متعزلی زنان و طفلان
نشد و ای سببی نام زمین الی بدین نرسند بعد از آن التماس بر خیمه زنند
مخدرات اهل بیت رسالت با اطفال و گودکان سرودی بر سر زنند
خیمه پروان و دیدند فاطمه دختر جناب **الشیعه** را گوید من در آنجا شش
هستم که آیا مرا خواهند کشت یا اسیر خواهند نمود فاطمه دیدم سواری پا
شد و نیزه و دست داشت و بر پشت زنان میزد و ایشان میکشید
و آنچه داشتند غارت میکردند و ایشان فریاد میکردند که **والجدا**
وابقاء و اعلیاء و انشاء و الفاحواه و احسینا آیه میخواندند در میان این کرد
نیست که ما را دری کند آیه میخواندند در میان این جهالت نیست که ما را
پناه دهد از دست پدر این حال بر فاطمه رسیدیم و عهده را می بستیم که پناه
برم که ناکا چشم آن ملعون بر من افتاد و مستعد من شد من گریه کردم و او را غنیمت
من روان شدند ناکا مستعدان نیزه آن ایمن بر من کتف من آمد بر روی
افتادم آن ایمن آمد و کوشش مرا با ره کوه و کوشاور را برداشت و مقصد از
کشید و مرا کز داشت در دست دهن پرورش شد من چون بر شوم آدم دوم

جریمت از زنان و دخترانرا پیدا نموده و بیک در دو رکاع نماز بین الی بدین
جمع شدند پس هر یک را بیست و نه بار بقبول قسمت نموده و آن
کاغذ را آن روی سر او نهادند و بر او یک کمان زین و دستگیره
بر نیزه گذاشتند و چون بر سر رکاع بیست و نه بار نماز کردند و در وقت

از زمین و زمان و فلان از خاک است که آسمان چنانکه دید آه زودتر شد بنیزه کسب
 خود را شید سر بر نه بر آید ز کوه سوار
 ایوی بکش آید که نیست زانو زار
 کشتی شاد از حرکت پرست
 افشادودمان که تیر مست
 شد سرگون زبانه لغت حساب
 شستنی چندی محل شتر سوار
 روح این زودی کشت شتر
 ان بدین چار را در غل و کچر کردند و پیر و دیکان سراق صحت و با شکان
 سپید و ده صفت را بر جمله ای بی یار و دشتان بر نه سوار کردند
 و ایش ترا در در وجهه دهم حرم سال نصرت یکم زجوت با تاق سرای
 شهیدان روانه کوفه صحت و خود در آفرود حاجی شکر شقاوت اثر
 در کربا مقام کرده کشتگان نور ارجع کوی و نماز برایان که از دو بنو
 تا وفن کردند بدن آن شاه زاده و شهیدان از اینچنان در میان خاک
 و خون گذاشتند آقا چون که از اهل بیت بر قتلگاه افتاد و جبهائی
 کشتن را دیدند غرق خاک و خون در زمین کربا پاره پاره افتاد و بجز
 دسرهای ایشان از آن کافران بر سه نیزه کرده و در برابر ایشان در اند
 قتل ایشان بر آید و زلزله در میان آن یکسان و غویان افتاد و چون
 نظر ایشان بر جسد متورما حمید علیهم السلام افتاد و صدالبشیران بلند کردند
 و خود را از شتران افکندند و بجوی نوحه و زاری نمودند که کس کنان علم با
 دقدسیان را حار علی را بگریه در آردند و دلهای می حاضران از دست و کفن
 بکش حسرت سوختند ای برادران چه گونه آنز پنهان یکس در آنوقت نوحه

میسند بیدار جمیع غرائز بنا که و گریه در آورد و این قدر گریست و بر فرق
 خود زد که پیوسته گریه آید اما مژگین العابدین چهار که با وجود رنجوری و سختی
 و تشنگی و در غل و زحمت چون آن حالت را از عظمه و خواهر و برادران
 پست تر شد بدو نموده و منور بدو را چسبید و ای برادران و ای عم
 که در میان خاک و خون افتاده و کسی متوجه و فانی ایشان نشده
 حالتی با و عارضی شده که نزدیک به مرگ و تشنگی از تشنگی بدن
 پر و از گرسنگی و به پیر و بزرگوار خود عظمی شوق که زینت آن او را دید گفت ای
 جان عمه ای یا و کار بزرگواران و ای نور دیده مستمند این چه حالت
 است که در تو مشاهده میکنم گفت ای عمه چو چنین پیشم و حال اینک
 شما را باین حالت مشاهده میکنم و پیر و بزرگوار خود را با برادران و عمه
 برهنه در میان خاک و خون می بینم و گویا ایشان را از مسلمانان نمی
 دانند که بدین ایشانی پیر و از نرسیده خاتون که جگر کشته برادر خود
 بآن حالت دید از جهنم دریا فتنه ادا کرد و جوع باز ایستاد و گفت
 ای نور دیده این حالت را چه تو به پدر و عم تو نام **حسن عیسی** را
 و فرمود که حق تعالی که دمی از این است را خواهد فرست و که این عظمی
 متفرقه را به نهی پاره جمیع خواهند نمود و فون خواهند کرد و تشنگی
 برای **جبرئیل** شید بیدار درین محراب غیب خواهند نمود که اثر آن هرگز
 بر طرف نشود و از اطراف و کائنات عالم مردم بترسند و تشنگی
 و **نرسیده** آید و او ای عظیم ایشان که هست و گویا ایشان را در **نرسیده**
 تمام شد و عصر پیر و عم در صبح یوم شنبه شش
 شوال الحرم امید لرز برادران ایمان در عین خواندن
 کتاب عیسی بحر تبه روزگار در طلب مغفرت یار فرامید

مجلس نهم در برودن ثبوت کربلای معده

بگویند که از ایشام نهم و در کوفه و راه مایشان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی یزین عبادنا بعزائمه من عزیة فخر الانبیاء و محبت بالانوار
 العزراء فاطمة الزهراء و اختلف جنود الملائكة المقربین بعرسی به
 ائمه العزیزین و ائمه علیهم السلام علی علا علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام
 الذی استیخ اهله و جماعه و هو سبط رسول الله و ناه و من سبب اهله
 و ذراریه و وقع الخدود بعترته و اهلایه نود حدیقه رسول الله
 سیدنا ابی عبد الله و الشکر لله الذی نزع عیننا بالکساء علی من یکت

نخیزند و جسد آنها بیدارند و جمیع اهل زمین را میسوزانند پس فرمود ای ابو بصیر از این
از آنست که گفتیم اینها میگویند که از کسائی با شکی که در کربیه یا ری یا طبرستان
میکنند پس من بگریه افتادم از بسبب آن که به سخن نتوانستم کرد و میفرمود
حضرت مرویت که چون زیارت میرید سبکست پسید مگر نمیدانید
که ملائکه می و در **حسین** اند همیشه در آنجا گردانند و ملائکه حفظه اعمال از
اند آسمان فرود می آیند چون زیارت امام **حسین علیه السلام** می
آیند با ملائکه می بر سر می میکنند و با ایشان سخن میگویند و ایشان
از شدت کربیه جواب ایشان را نمیکویند پس ملائکه حفظه توقف
میکنند تا وقت بدو که ایشان را در آنوقت اندکی از کربیه
باز می آید پس در کربیه ملائکه سؤل و جواب می شوند و چون ملائکه
می بر همیشه در آنجا می و رند و هرگز بیرون نمیروند تا مطلع از امر باشند
لذا بعضی از امور از ملائکه حفظه سؤل می نمایند و چون ملائکه حفظه
میزوندند **حضرت** پیغمبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام و امیرالمؤمنین
و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و سایر ائمه که از دنیا رفته اند میگردند
و ایشان از حفظه می پرسند که در جای حسین که ایدید و اسم
جای چیست که زیارت **حضرت** امام حسین علیه السلام می ضرر شده اند
می پرسند و حفظه میگوید نه فلان و فلان را در جای دیدیم که زیارت
حضرت امام حسین علیه السلام می ضرر شده اند **حضرت** میفرماید
که ایشان را که به پیشید که زیارت امام حسین علیه السلام می ضرر شده
باشند و می ما بر سبب ایند و از جانب ما ایشان را بشارت
دهید حفظه عرض میکنند که ایشان را ملامت ما را نمیشوند با وجود این
چگونه ایشان را بشارت دهیم **حضرت** امیر میفرماید همینکه شما از

جانب ما ایشان را می پرسید و طلب خبر و برکت از بشارت ایشان
این بشارت است که بایشان خواهد رسید و چون ایشان از زیارت
برگردند بشارت را بایشان می فرود گیرید تا علم بیرون شود در آنجا
و جمیع زیارت کنندگان **حسین** را می سپاریم بخداوندی که امانت
در نزد وی خایع نخواهد شد و اگر زیارت کنندگان **حسین** علیهم السلام
قدر و شخصیت زیارت او را بدانند هر آینه جمیع مالمای غنی را در راه او
او بذل خواهند کرد و شمشیرها را خواهند نمود تا زیارت او می ضرر شوند و هر که
زیارت وی می ضرر شود **حضرت** فاطمه علیها السلام میگوید و او را می میگوید و هر چه
دینگوئی را از بیرون و در کار جهنم او سؤل می نماید و از این محبوب مرویت که
در زمان ایلست آل مروان قدس زیارت **حضرت** امام حسین علیه السلام
کردم و از کوفه بیرون رفتم چون مروان بن ابی ایمن را بهما را زیارت
کنند که آن **امام حسین علیه السلام** بسته بودند و هر که از ایشان میگردند
تقبل میسازند من را بهمای غیر متعارف خود را بگریه رسانیدم و در
خود را می بر سر و شنیدان افکندم و چون اراده کردم که داخل روضه مقدسه
شوم دیدم شخصی بیرون آمد و گفت زیارت تو قبول است بمنزل غنی
که که حال وقت زیارت تو نیست من کفتم از کوفه با خوف و شقت
لبی رخصه زیارت **حضرت** امام حسین علیه السلام آمدم با وجود این که
مرا منع از زیارت کنی من ای پسر محبوب درین شب **امام حسین** علیهم السلام
و کسی که در روضه روح الله و محمد صلی الله علیه و آله با کربوی از انبیا و مرسلین و
ملائکه مقربین که عدد ایشان را بغیر از حد کسی نمیدانند از بیرون بیرون
گرفته اند و زیارت امام حسین علیه السلام آمده اند و تا صبح در روضه او می
بمانند و هیچ و تقدیر این سخن را نخواهند گفت و این بشارت دیگری را بدون نیست که

در این شب داخل شد حال سعادت کن و چون صبح داخل شود بزیارت
 حاضر شوم گفتیم که تو کیمستی گفت من از جبهه فرشتگان ام که بفرستی
 موافقت من چون این را شنیدم خوش حال شدم و در گوشه خود اینها
 کردم تا صبح داخل شد بروم و تقدسه رستم و زیارت کردم و در آنجا بودم
 تا شام شد بگوشه رستم و از این اخبار معلوم میشد که اقرب قربات
 و افضل سعادت زیارت امام حسین علیه السلام و چنانچه چنین باشد
 و حال آنکه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند که هر کس زیارت او در ثواب
 مقابل سی حج مقبولست که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد
 همین که هر کس زیارت کند در وقتیکه آن حضرت در کوفه بود شخصی از اهالی مدینه
 زیارت حضرت امام حسین علیه السلام بروانده که با شام و چون کوفی تا رسید
 حضرت و بر او طبعید و با و گفت که شما از زیارت حضرت امام حسین علیه السلام
 چه ندانده می پسید آن شخص گفت شفا و عافیت و حاجت ابد آن و شفا
 و عیال و فرزندان و قضای حاجت حضرت فرمود ای برادر منی میخواهی از برای
 تو فضیلت زیارت و پرازی و ترجمیم آن شخص گفت بل ای بن رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرمود یک زیارت و ده دی کیت حج مقبولست که کسی بپوشد آن
 در یا بعد آن شخص تعجب نمود حضرت فرمود ای برادر منی تعجب کن زیارت و بی
 و حج مقبولست که با پیغمبر و او باشد با آن شخص تعجب نمود حضرت گفت
 زیاده و همین آن شخص تعجب می نمود و حضرت زیاده و میفرمود تا آخر فرمود تو را
 یک زیارت و ده دیست با ثواب سی حج مقبول که کسی برساند خدا
 در یا بعد آن شخص گفت اذاکان هذا افضل زیارت آن حسین و الله
 لا انا و الله حق اوست هر که فضیلت زیارت حسین علیه السلام درین
 مرتبه است بزرگتر است که از قبر وی جدا نمیشوم تا مراد است در یا پس

در روز شنبه حضرت علی در شد تا فوت شد پس بد شیبان در شد
 آن سه در شهیدان کوتاهی ننماید و در ضحی الحیر و ان هابی الحین
 فاطمه الزهرا ای شهید زیارت کن هر کس بهترین خدای از دور و نزدیک
 یمنی پس سه طهر همراه غریب بکمال صبح طال کرب لای ذکر و دعا
 زیارت کن هر کس شهید غریب که با را که بطلان کن میداند و و غم کن از
 برای او فاذا ذرت فقلنا قتلنا حزنا علی سیف شجاعی پس آن
 زیارت کنی بکوی کشته که حزن داند و تو مرا گشت یا خیر یا جلجل
 صرت ای اسفا بعد علی الخیر ای غریب پس که سبب
 غریب تو چون غمناز می بنم برایشان میکشیم یا خضیب یا خضیب
 خدی بدو مع موجه بد فاشی ای آنکه من حسن تو چون سر زشت
 شد بسبب تو ز سار من با شک خون خضیب گردیده است
 لیکنی بالظفوف کنت فذاک یا سیدی و قل ذلانی کاشنی آه در کرب
 می بروم و خود را ندای ششامی نمودم و چه بسیار اسلحه ای بود ندای من
 من خود را از جبهه شما و اگر خواهی ثواب زیارت امام حسین علیه السلام
 زیاده و ترا آنچه شنیدی بشنوی مستمع باش جا بر جوی میگرد روزی
 نه حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام رستم آن حضرت فرمود ای جا بر چه
 قدر دست است از منزل شما تا که با عرض کردم یک روز من رفت
 میان و میان منزل و قبر امام حسین علیه السلام است حضرت فرمود حج زیارت
 آن حضرت بروی گفتیم بل ای بن رسول الله حضرت فرمود میخواهی ترا بشود
 زیارت او بش رست و هم گفتیم بل ندای تو شوم فرمود هر گاه که هستی
 زیارت بدم حسین شود و اهل اسما ندای یک زیارت است میدانی
 که ندای پس عازم زیارت سه در شهیدان شد و همینکه از منزل

خود چون میرود حق تعالی چهل هزار سال که بر او مقرر میگردد که بر او
میفرستند پسر **حسین** را و هر گاهی که در راه زیارت او بر
ثواب ششصدی که در راه خدا در خون خود غلطیده باشد باو گشت
میفرمایند و همیشه داخل در نعمه مقدس می شود و دست بر هیچ او نمی گذارند
و سلام بان **حضرت** میکنند و میگویند **السلام عليك يا حجتنا الله**
في وجهه پروردگار و جمیع فرشتگان او بر او صدوات میفرستند
تا از نماز زیارت فارغ شود و بعضی هر رکعت نزاری که کسی در جای
امام **حسین علیه السلام** بجا آورد حق تعالی ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار
نبهه آزاد کردن و هزار چیز را و در راه حجت باو گواهی میفرماید
و همیشه که از نزد قبر بر میخیزد که بمنزل خود و منادی از جانب پروردگار
ندیدید به که **طوباك ايها الجليل غنمت و سلمت قد غفر الله**
ما سلف خوش بکمال تو ای نبیه خدا بدو رسید که غنیمت یافتی در مسکن
شدی **حجت** تمام جمیع کنان تو از آن عزیز و اگر آن زیارت آن سال همیشه
حجت تمام بید قدرت خود تقاضی رخص او را میکند و او را بید بگری و او نمیکند
و هر گاه زیارت آن **حضرت** اراده کند که بوطی غفر می دودت کند آن چهل
هزار سال که با و رفیق میشوند و بر او صدوات میفرستند تا بوطی غفر کند
چون داخل خانه شود ملک میگویند پروردگار را نبهه تو زیارت
بلی ترا اختیار را در آن نمود بمنزل خود رسید با بجز رویم خطا بپیر
که یا ملائکتی تفوا بباب عبدی و سجود و تقدس و کبر و
و هلكون و اکتون في حسانه الى يوم وفاته ای ملک من
در خانه نبهه من بایستید و وقت وفات او تسبیح و تقدیس و تهلیل
کنید مرا و ثواب آن در نامه حسنات این نبیه ثبت کنید

و هر گاه او را وفات در سید فضل و کفایت و غمزدی میفرستند و در روز
وفات او ملک میگویند تا چون او وفات کند گویند پروردگار را نبهه
تو او وفات رسید با چهل خط سیر که یا ملائکتی تفوا
بقبری فحجوني قدسوني و هلكون و اکتون في حسانه الى يوم وفاته
پس ملک در سر قبر او می فرستند تا روز قیامت و ثواب آن را در روز
حسنات او بنویسند و **حضرت صادق علیه السلام** در روایتی دیگر فرمود
که من زائر **الحسین** عارف با حقه گان کن **زاد الله في عرشه** کسی که
زیارت کند و عارف بکلی او باشد چنانست که خدا را در عرش عظمت
او زیارت کرده باشد و کسی که یک شب عا شورا در کربلا می
بخون داند و هر روز او را و شل گشت که دو هزار هزار حج مقبول و دو هزار
هزار عمره مقبول و با **حضرت خواجه علیه السلام** و ائمه هدی بعال و دو هزار هزار حج
کند در راه خدا در **حضرت سید الشهدا علیه السلام** و ائمه شهادت و ائمه عصمت و در
روایتی دیگر آن **حضرت** میفرماید من زائر **الحسین** و من **مهموم اهل البيت**
و هر مغمومی او را زیارت کند **حقت** تمام نعم او را زایل کند و من
زاده فقیر **اذهب الله عنه الفقر** هر فقیری که او را زیارت کند
حقت تمام فقر او را و صلب کند و هر در دمنده ای که او را زیارت کند
و در **حقت** تمام او می کند **حقت** تمام او را شفا عنایت کند و مرض و غم
از او زایل میکند و **حضرت ابو جعفر علیه السلام** میفرماید که من زائر **الحسین** و من
بایسته و لا یکنی الا الله آنچه که بر او بعد از وفات من زیارت کند
من او را در روز قیامت زیارت میکنم و اگر او را در جهنم یا بهر جای
آورد و نیز از **حضرت علی علیه السلام** روایت است که هر که در شب عا شورا از قبر حضرت
آن **حضرت** باشد او را زیارت کند در روز قیامت محسوب شود

بخون خود آلوده بهشت شهدای کربلا و در میان ایشان محشور گردید
 و هر که در شب و روزی شورا زیارت کند آن حضرت را چنان
 باشد که در پیش روی آن حضرت شمع شعله باشد چنانکه در پیش
 پدید آید که زیارت امام حسین علیه السلام را خصیصتی و زمین کربلا را خردی
 که شرح آن نتوان کرد و حضرت فرمودند که از قبر حسین علیه السلام بپوشید
 مملکت فرشتگان است که بعضی فرود می آیند و بعضی بالا میروند و فرمود
حق که کربلا را بیست چهار هزار سال پیش از کعبه فرود آورده اند و آنرا مقدس
 و مبارک گردانید و همیشه این زمین مشرف و مشرفتر خواهد بود تا روز قیامت
 و چون قیامت شود کربلا خصل بقعهای بهشت خواهد بود و بهترین
 منزل بهشت و بلندترین مکانی که انبیا و اولیا و رسل کن
 خواهند بود کربلا خواهد بود و چون شیت **حق** تمام شدن دنیا و پو
 شدن قیامت نقلی کرد و زمین را زلزله گیرد و ملائکه چند بار هر روز و کار
 زمین کربلا را با آنچه در آن پنهانست برخواهند داشت و بلند خواهند
 کرد و در آن وقت نوزادی در روشن خواهد بود بنوعی که عالم را روشن خواهد
 و آنرا در بهشت خواهند گذاشت و خدا تعالی آنرا در روز قیامت
 خواهد کرد و آنرا در آن ارض منزل اهل بهشت خواهد بود و درخت جنة
 اقیانوس و ماه در میان زمین میگردانند و نور آن دیدهای اهل بهشت
 فرود خواهند گرفت و آن زمین ندا خواهد داد که **انا الامم المفضلة**
الجنة المباركة التي تعفنت جسد سيد الشهداء و سيد شباب
اهل الجنة ابي عبد الله الحسين منم من مقدس و تربت مبارک
که در بهشت جسد مطهر سید شهیدان و آقایی جنان اهل بهشت
خلیل مای علی بن ابی طالب و اهل الفاضل المعفول ای و

توضیح

مرا بخدا اید بر زمین کربلا تا زیارت کنم امام فاضل و آقا سلیل رسول
 الله و ابن و حنیفه و سید شایسته المومنان حسین بن بنت المصطفی
 خیرة الودی و اکرم خلائق الله طوا و افضل زیارت کنم سید رسول الله
 را و فرزند و حتی او و آقایی جنان بهشت که در قیامت با او میسر
 و ابریم یعنی حسین پس و شمر مصطفی که بهترین مردمان و اکرم و افضل جمیع
 خلق است قاتل فی حرب و **والله** قاتل قاتل المظلومین
 آن جناب که کشتار حرب و بی ائمه است جان بن فدای آن کشته
 در سپاهان افتاده و **و جعلنا التریط علی القبا فی مملات الی فی مکتوبات**
 کربلا آن جناب که در شب و روز راه رخت و پیا با نرا قطع نمود تا برین
 کربلا رسید فلما بلغت مفر الحسین خطبة قال **ایا صاحب ما**
هذا الملاقاة الواقیة کربلا قال هو قوامی و کربلا قوامی و کربلا
 چون برین کربلا رسید مرکب ادایستاد و هر چند او را نایب میسر
 قدم برین داشت پس گفت ای یاران این چه زمینی است گفتند
 این را زمین کربلا گویند چون نام کربلا را شنید گفت ای یاران دیگر
 حرکت نکنید و از رفتن باز ایستید که جانان زل شد این زمین
 محل اندوه و غم است و این محو موضع صیبت و ماتم است
 هر دشت و طیری که درین زمین است بقصه و غم بدهم است
 و هر جنبه که در اینجا سکنی است در نامه و اهل است هر سنگ این
 محو است غم بر سر میزند و هر گیاهی که از اینجا میروید با آه و حسرت
 سری آورد و در حرکت که بهشت بر شما چند و روی ناخانی هزار دست بپوشد
 از دیده حسرت چرخش مگر ای یعنی عورت است و برایش بی چند
 آنچه مذکور شد در خصیصت کربلا تعجب نیست مگر غمناکی در آنجا که مذکور شد

المستطام

و کوشیدند که قدر و منزلت و مرتبه **حسین** در پیش خدا و رسول
 بچشم آینه است روزی **حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله** بموضع میفرستند
 در راه کوکب چند را دیدند که بازی میکردند **حضرت خولانیا** در
 پیش یکی از آن کودکان بر زمین نشست و دست بر سر دردی
 مایید و او را می پرسید و بسیار ملاحظت میفرمود و این قدر او را
 و با او ملاحظت نمود که با صحنه باقیب نموند و سبب را از آن
 پرسیدند **حضرت فرمود** که دیدم این طفل را که **حسین بن علی** میگوید
 و او را دیدم که خاکت قدم **حسین** را بر میزد شست و بر رو و دیدگان نمود
 میکشید چون او **حسین** را دوست دارد و من نیز او را بسیار دوست
 دارم و جبرئیل مرسل را دیده که این طفل در کعبه ای یاری نموده **حسین**
 خواهد بود و جان خود را فدای او خواهد نمود و عید الله عز و جل را است کرده
 است که روزی **حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله** در منبر بود مردان را عطف
 میفرمود و جمعی مباح و ارضاء در پی میفرمودند که ناگاه امام **حسین**
 داخل مسجد شد و آن **حضرت** در آن وقت کودک بود و با بر روی
 میکند و بخت بد و شوم است که ناگاه بر او افتاد و **حضرت**
کاینات چون نوردیده خود را افتاده دید خود را از منبر بر زمین کند و
 وی آمد و او را برداشت و بر سر پیشه خود سپارید و میکشید و او را
 می پرسید فرمود پس قسم که ای که جان من در دست قدرت
 اوست که همین که این طفل افتاد دل من از جفا کننده شد و در وقتی
 که امام **حسین** علیه السلام طفل بود روزی **حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله** شنید که آن
حضرت میکشید **حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله** فرمود که ای فاطمه او را ساکن کن
 که گریه او دل مرا بدردی او را پس آوردی گرفت و در کنه رخسار نشاند

و اشک از دیدن ای او پاک کرد و روی او را پوشید و او را از کسایت
 نهی و حریمت که روزی **حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله** کرمان بخت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت **حسین** موقوف شده و هر چند او را
 تقصیر کردم بنام **حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله** کرمان شده و برخواست و در جوار
 امام **حسین** علیه السلام برآمد و ایشان را یکی از جودان در رسید گفت
 یا رسول الله سبب گریه شما چیست **حضرت فرمود** فرزندم **حسین** گم شده
 است و بر چند نفر میکشیم او را نمی یابیم آن یهودی گفت یا رسول الله
 خاطر مبارک مجدداً که **حسین** در فلان محلی است و من او را در آنجا
 دیدم **حضرت** با جمعی از اصحاب در نهایت سرعت و شتاب
 بجانب آن محل روانه شدند چون آنجا رسیدند دیدند **حضرت امام حسین**
 خوابیده است و آهوی مروارید شمع سبزی از ریاحین در دهان او
 و با او را میزنند چون آن آهوی پیغمبر را دید برخواست و در کمال ادب
 ایستاد و گفت **السلام علیک یا زین العابدین** سلام بر تو
 ای رحمت روز قیامت **اشهد ان لا اله الا الله و اشهد**
ان محمداً رسول الله ای پیغمبر خدا من هیچ اهل بتی را مبادرت ترا ایل محبت
 تو ندیدم مرا طفل بود که سته سال بود که گم شده بود و در اطراف واکان
 می گم کردیم و آنرا نیافتیم تا امروز که بخت فرزند تو رسیدم برکتی
 بخت من رسیده پس آن کچه آهوی گفت یا رسول الله سته سال قبل
 مرا سپید برد و در فلان دریا افتاد و موج مرا غفلان خیره اکنند و مرا راه
 پیروان آمدن از آن خیره بود و درین سته سال در آنجا ماندم تا در قوت
 با وی دیدم و مرا برداشته و در آنجا اکنند **حضرت** از آن خیره تا این
 هزار فرسخت پس آن یهودی اسلام آورد و گفت **اشهد ان لا اله الا الله**

卷之四

لبساری برداشته بآن لشکر بیرون رفت و در لشکرگاه اصلی
آن کاوازا اصلاح میکرد و حدود او را دید و نوزده روز بآن لشکر رفت بودم و
ایشان می نمودم و بعد از شهادت آن **شیر** بگفته خود رجوع نمودم
بنت شبی در خواب دیدم که قیامت برپا شده و تشنگی برآل تشنه
نموده و آتش بزرگ است مردم ایستاده و من از غلبه عطش
و شدت حرارت بدشوش بودم و از تشنگی راغی بگویم که اعضا می
پاره پاره میشوند و خون از بدن من بیرون آید بعضی آب بن و هند که بنام
که نگاه دیدم که سواران در نمای حسن و جمال و غایت عبادت و قبول
پیدا شده و چندین هزار کس در کلاب اوی آمده اند و تمامی محشر از نوز
جال اور و شش گردیده و بعبادت گذشت و بعد از ساعتی سوار و دیگر با بنید
دوستان و غور شید و دشمنان پیدا شده و عرصه قیامت را بنور جمال
منور گردانید و چندین هزار کس در کلابش می آمدند و هر یکی که میگردید
می نمودند و هر که او را میدیدند از مهابتی که داشت لرزه بر اعضا میافتاد
و چون بنزد دیکت من رسیدند آن مرکب کشیدند و این شخص را بگریه
نگاه دیدم که یکی از آن پادگان بازوی مرا گرفت و چنان کشید که
مردم که دستم جدا شده اند او پرسیدم که بگفتی این سوار تراست میسم
که مرا خبر دانی سوار کیست آن شخص گفت که این **سوار** است که از
سواران اول که بگفت **محمد** از خشم من جفاست که در کلاب **محمد**
اند چه جفاست اند گفت ملاکه پروردگار عیان گفت که سبب مرکب رفتن من
گفت حال ترش حال این جماعت است چون نظر کردم عمر سعد را به جمیع
لشکری که همراه او بودند دیدم در زنجیری از آتش از چشم و گوش او شعله
میکشید و طالع دیگر در زنجیر آتش بودند و طالع دیگر غنای آتشین در گردن

داشتند و بعضی مانند من عاقل که با زوی ایشان چسبیده بودند و چون بر
قدری راه بردند سوار اقل را دیدم که بر کسی اندک اندام و آید نشسته و در
پهلوانی بر راست چپ او ایستاده اند از منی پرسیدم که این
یکست گفت نوح و دیگر پرسیدم است پس **حضرت** فرمود که **حضرت**
کرده پرسید که با علی چندی آن **حضرت** فرمود که یکی که تان **حسین** را
کردم و نه بدست شما آوردم پس **حضرت رسول** **صلی الله علیه و آله** از یکت رسول
میگو که با فرزند من **حسین** چندی دیگر است و همه اهل محشر از گریه میگریستند
و یکی جواب میگفت که من آب بر روی او بستم و دیگری میگفت من فرزند
او را شنیدم کردم و یکی میگفت من برادر او را گفتم و یکی میگفت من فرزند
برادر او را بضر بستم بر زمین انداختم یکی میگفت من آتش در زمینهای حرم
انداختم یکی میگفت من اهل بیت او را غارت کردم و دیگری میگفت
من اسب بر جسد او شتم پس **حضرت** **صلی الله علیه و آله** فرمود که **حضرت**
و اعلی و اقله همراه گای فرزند غریب بنی یا در من دای اهل بیت بنی
یا در رضا من بعد از من باشد پس رو به **حسین** کرد و فرمود
که ای پسران من آوم و نوح و برادر **حسین** پرسید که است من با ذریه من
چند نوع سوخت کردند پس فرمودن از انبیاء و اوصیاء و جمیع اهل محشر
بر آمد بعد از آن **حضرت** بر بانیه جنت فرمود که ایشان را بگویم بر نه پس
از آن جنت را میگویند و می فرمودند و یکی اهل محشر فریاد میکردند که از
حکم خدا و رسول و وحی و چون مرا گزشتند که بگویم بر نه پس از
بیدار بیدم و نصف بدنم خشک شده و دل همه کس از من پزازی بسته
بر من میکنند و بعضی از کافران نقل کرده اند که مردن پیشانی را دیدم و از سبب
گواهی او پرسیدم گفت من از آن جاعلی بودم که بجای **حسین**

در قتل

رفته بودند و ما نه رفیق بودیم اما من نوع عرب و صلاح در آن کار را بر کار
نبردیم و چون آن **حضرت** را شنیدند گریه کردند و گوی نه غم بر گشتم و نه زلفان
کردم و خوابیدم در خواب دیدم که مردی نزد من آمد و گفت **حضرت**
تر است بلند و گریه کن مرا گرفته کن که مرا بگردد **حضرت** بر نه گاه دیدم
آن **حضرت** بخون و عین در محرابی نشسته و بزم برکت را از دستها
بالا کرده و هر چه بدست مقدس گرفته و طبعی در پیش آن **حضرت** انداخته
اند و یکی بر بالای سر آن **حضرت** ایستاده و پیشانی از آن **حضرت**
دارد و آن نه نفر که رفیق من بودند بقبل میرسانند و هر یک از ایشان که
بیزنه آتش در او می انداخته و میسوخت و باز زنده می شد و بار دیگر از
بهان نوع بقبل میرسانند و من چون آن حالت را مشاهده کردم پیشانی
و گفتم **السلام علیک یا رسول الله** **حضرت** جواب سلام گفت و من
سر بریزم کند پس هر دو داشت و گفت ای دشمن **حسین** ایستاد و گفت من
کردی و عذرت مرا گشتی و ای بیت حق من مگر دوی گفتم یا رسول الله
هیچ چه به کار نمردم گفت ای ملعون نه در میان لشکر ایشان بودی
و سیاهی ایشان ترا زیاده کردی به نزدیک من چنانچه نزدیکیت رستم
طشتی پذیر خون دیدم که نزد آن **حضرت** بود فرمود که این خون فرزندان
حسین است و از آن خون و دخیل و دیده های من کشید چون سیدم
با پنا بودم و از جمله قویانی که باعث خون دانه و قلوب شیعیان
و اقله رفیق اهل بیت است از کربلا بگوشه و آنچه برایشان در آنجا روی داد
و رفیق ایشان از کربلا شام و آنچه در آشنای راه نموده و کیفیت آن این
طریق است که چون امام **حسین** **علیه السلام** و برادران و فرزندان و یاران
یکی شنیدند شام و پذیر از خانه راست بر برده عرصت و پرده کن

خیام عفت و امام زین العابدین علیه السلام دیگر کسی ندانند و لشکر کفار و جنی
 ایشان کینه و اسباب در خوست ایشان تراغرت نموده
 و با وجود این دلم تشنگی و کرمی گشته بودند و نمیدانستند امر ایشان کجا
 خواهد رسید روزگار برایشان تیره و تاریک شده و هر یک از ایشان
 بگوشه افتاده و تنهایی نموده و یکی شده اند و تشنگی شده و پشیمانی

یکی زنده و جدا دوستی کردند	یکی غرق و غرق از سوز سینه شدند
یکی بنده دل شکسته و رنجور	یکی بنده دل شکسته و رنجور
یکی تنهایی و تنهایی	یکی تنهایی و تنهایی
یکی چنگ تیران و چنگ تیران	یکی زنده و جدا دوستی کردند
یکی زنده و جدا دوستی کردند	یکی زنده و جدا دوستی کردند
یکی زنده و جدا دوستی کردند	یکی زنده و جدا دوستی کردند
یکی زنده و جدا دوستی کردند	یکی زنده و جدا دوستی کردند
یکی زنده و جدا دوستی کردند	یکی زنده و جدا دوستی کردند

از بیم پشیمانی و سینه شش از غم و غصه و غمش از باقی محنت
 زندگان که با افزودن تر و دور و دویشتن از سبب بر غم آن دست

یکی زنده و جدا دوستی کردند	یکی زنده و جدا دوستی کردند
یکی زنده و جدا دوستی کردند	یکی زنده و جدا دوستی کردند
یکی زنده و جدا دوستی کردند	یکی زنده و جدا دوستی کردند
یکی زنده و جدا دوستی کردند	یکی زنده و جدا دوستی کردند
یکی زنده و جدا دوستی کردند	یکی زنده و جدا دوستی کردند
یکی زنده و جدا دوستی کردند	یکی زنده و جدا دوستی کردند
یکی زنده و جدا دوستی کردند	یکی زنده و جدا دوستی کردند
یکی زنده و جدا دوستی کردند	یکی زنده و جدا دوستی کردند

مصبوب روزگار برایشان سخت تر گرفت و این سعد لیلان امر کرد که

ایشان را با سرهای شیبیدان بگوشه بردند و با این جبهه محنت و جبهه ایشان
 افزودن تر شد پس بر دینان حرم عصمت و محمدرات حرم عصمت را
 برشته تران سوار کردند و امام زین العابدین علیه السلام را در غل و در غل
 در راه را بر قبیل عرب بست نمودند و بر نیزه کردند و **سعد**
 را این سعد بنویسی سپرد و اهل بیت را با سرها را دانه گوشه نمود و چون
 بگوشه گوشه رسیدند شب در آمد و آتش فرو دادند که صبح اهل بیت را داد
 گوشه نمایند و خولی را منزلی بود در یکفرخی گوشه **سعد** می ایستاد و بر داشتند
 بمنزل خود رفته در آنجا فرو افتاد چون خولی و زن داشت یکی از بی
 و یکی از بی خرم و زن حضرت از شیعیان و دوستان اهل بیت بود
 بهینه قطع شدند از سر **سعد** حرم **سعد** را بخوبی که زنان وی مطلع شدند
 در روزی بیانی که به نزد زن حضرت رفت آن زن از وی پرسید
 که کجای بودی گفت شخصی بریزید یا غی شده و بعد بگفت وی رفته بودیم
 پس آن زن طعنه می حاضر کرد و آن طعن را زهر مار کرد و خوابید و آن زن را
 می دست چنان بود که بجا نماند چون شب از نصف شب و زکر و آن زن
 برخواست از برای نماز شب دید آن یورقی که سر در آنجا بود روشن
 است بش به که کویا صد هزار مشعل و شمع برافروخته اند چون داخل آن
 شد دید که آن روشنی از سرست که در آنجا است و دید که نور عظیم از آن
 سرس طبع است و بهمان بالا میرود و ملائکه را بصورت مرغی سفید کرد
 کرد آن سر بر آید و اندک ناگاه چنان زن از آسمان فرو افتاد و یکی از ایشان
 آن سر را بر گرفته می پوشید و بر سینه خود می نهاد و در زار میگردید
 و می دید و میگفت ای مخلوق ما دروای شیبید ما درای غریب ما در **سعد**
 و او را از قتلان تو بستاند و تا دامن نداده دست از قتل تو برکش

بریکسیرم پس از آن در آن دیار بسیار گشتند و سر را گذاشته عیالیشان
پس آن زن بختیخته برخواست و به نزد آن ستمگر و مکرر میفرمود
این عیالیشان را رسیدن بختیخته و او را بسیار دید و چون نیک و روان
گشت و بد سر اقامت عیالیشان گشت سرگشته و بر روی فتنه زد و
بهوش شده بپشتن دناگاه با فتنه داد که ای زن بر غیر که ترا بمل شربت موافقت
نخواهند کرد زن از آن با قف پر رسید که این چهار زن که گریه کنان و دنا
به نزد این سر آمدند یکی از بوند جواب گفت که آن زن که از همه شیر
میکسیت می نماید ما در **این عیالیشان** و دیگری مادرش خدیجه
گبری و سیم بریم و عیسی و چهارم **این عیالیشان** زن فرعون بود پس آن زن
برخواستند آن ستمگر را بر گرفته بر سید و پشت و جنبه و کلاه
و کیسوی ببارک شمشاد را شانه کرد و در موضعی پاک نهاد و باین
خولی آمد و او را بیدار کرد و گفت ای ملعون چیا این **سکسیت** باین
خانه آورده و از **حاله** اشرم نموده آخر این ستمگر زن رسول خدا
برخیز و ملاحظه کن که از زمین و آسمان فروش و فغان بر پا شده و فرج
از فرشتگان و مقربان بارگاه احدیت بزیارت او می آیند
و که بخواهی میکنند و بر تو لعنت کرده و دوست می نمایند پس از
تورود و جهان بپارم این بختیخته و چه در بر سر کرده از خانه وی پرود
رفت خولی گفت ای زن کی میروی و طفلان مرا بیتی بکنی آن زن گفت
ای ملعون تو طفلان **مصطفی** را قییم کردی و باکت نداشتی گویا فرزند تو
شوند پس آن زن پرودن رفت و دیگر کسی از آن نشان نیافت اما
چون جمع شد خولی باین آن ستمگر را بر داشته لب بر سر دار این
عقبت شده و بکجه متوجه گشته شد و چون خبر آمدن سپاه و اهل

باین نیا در رسید امر که اهل کوفه هیچ صلاح و دوی پرودن نرود و ده هزار
سوار فرستاد که سرای مجله را گرفتند که سبا و چون مردم اهل بیت
با تحمل به پیشند فتنه و خوفا میام بر پا شود اما چون اهل بیت به نزد
او روانه گشته رسیدند بی شرمان گشته از برای نظاره از شهر پر و فتنه
اما هر که چشم بر آن سر را و نظر بر آن مجله می افتاد حق و دنا له بر می آورد
و زار در میکسیت و چون داخل در وانه شدند زن و مردان
کوفیان اقامت زین العابدین علیه السلام سپار و در کجور را در غل و زنجیر و محذور
است و عیالیشان را بر شتران برهنه سوار دیدند صد ابگر و وزارت می
کردند اقامت زین العابدین علیه السلام با و از ضعیف فرمود ای کوفیان را
میکشید و اسیر میکنید و بعد از آن بر ما میکسید پس در آفت زین
بر پشت با می ایستاده بود و نظاره آن اسیران را میکرد و میخند
که ایشان گیتند از یکی از اهل بیت پرسید من **ای الانباری**
انباری شما که ام اسیر اینید در جواب گفت من **انباری** محمد
آن زن که این را شنید گریان شد و به سرعت تمام از بام خانه پرز آمد
و آنچه در خانه داشت از چادر و متعه برای ایشان آورد که خود را
باین پیشند آتایم فتنه و دید که زنان و مردان کوفیان میکشند
متوجه ایشان شد و آخر تکلم کرد و بگوید پدرش امیر **انباری**
تکم میکنند و گفت ای اهل کوفه و ای اهل مکر و حیل آیا بر ما میکشید و هنوز با
دیدن ما از جور و جانی شما نیستاده و دنا له وزارت ما را ستم و ظلم
شما کن نشده اما بر ما میکشید و حال که خود ما را کشته اید بر دودار
چش ما شکست می بارید و از روح مقدس **حضرت زین العابدین**
بدترین عیالیشان بر بهترین آدمیان **مصطفی** سید و از دور نظاره کنان

از نصرت و یاری حق پرورش میبخشد **استم** که می باید بسیار بگریید
و کم بجایید بسبب آنچه از شما در شد عیب و عاری از برای خود خیر
که اثر آن هرگز ذایل نخواهد شد کشتن جگر گوشه خاتم پیغمبران و بهترین جوانان
این پشت را هیچ چیز تداوت نتوان نمود کشتن شخصی را که پشت پناه بر
گزیده گان در دشمن گشته مشکلات قرآن و طاعت پرستنده دین و ایمان
بجای نصرت **جند** ابر شما با و دوستهای شما بریده با و چه جگر گوشه های
پیغمبر را که نیزه و شمشیر پاره پاره کرده و چه پروکینان محمد را در حرات
اورا اسیر کرده و چه خونها که از فرزندان برگزیده او ریخته و چه حرمتها که از
او ضایع گردیده با آنچه گردیده که از آسمان خون باریده آنچه در آخرت بر شما
طاف خواهد شد از عذاب و نکال عجز و عظیم تر خواهد بود پس گفت
ما ذا اتقون اذ قال النبي لكم ما اذا صنعتم وانتم اخرا لا تم بقرنی و اهل
بعد معتقدین **ما را** و نه **ما را** چه خواهد بود چه خواهد گفت در وقتی که پیغمبر
شما گوید که ای آخرین است این بعد از من شما چه با قدرت من گردید
اسیر کرد و جمعی را بخون خود غلط نینداید **ما کان ذلك اذ نصحت لکم**
ان تخلقون بسوء فی فی دمی آید اجر رسالت و مزد نبوت من این بود که در
میر کشید و اسیر نینداید و ای گوید **استم** که از سخن آن جگر گوشه
فاطمه سر در اجابت و اضطرابی عظیم روی نموده و بر دل خود میکشید و دستها
بندان میگزید و مرد پیری از خواجگان گفته ایستاده بود چندان گریست
که محاسنش تر شد و میگفت راست میگوئی ای دختر فزون قیمت
پدر و مادرم فدای شما باد پیران شما بهترین پیرانند و جوانان شما
بهترین جوانانند و زنان شما بهترین زنانند و طفلان شما بهترین طفلانند
پس ام کلثوم شری چند در مشیت **یوشمدا** خواند که فروش و داد و بیا و از گفته

جنت

برآمد و احسرت و دو مصیبت از ایشان چند شد و صدای ناله و زاری که
دو کوهاری باستان رسانیدند و زنان ایشان موی سر پریشان کردند
و خاک حرمت بر سر ریختند و روی خود را خواشیدند و چنانچه بر سر
خود میزدند و داد و بیداد میکردند و التماس حشمتی شده که دیده روزگار هرگز چنان
ماتمی و آتشونی ندیده بود و فاطمه دختر امام **حسین** این عجز و در آنوقت میگفت
و بزبان حال میگفت ای یا ابی یا خیر و خود گفتند یا خیر **من یا الصبی**
ای پدر بزرگوار من دایم گشته و دوزخ را می بینم بعد از تو که امید خواهم
ابن ابی ما کان اسیر و قتل و غنیمت **لین** **لین** **لین** ای پدر من چه پدر
رند و بود که تر از من مفرقت کنی و بعد از تو که با من پدری خواهد که کشت
پناه من خواهد بود و لشکر **الزهره** **بنیت** **تحت** **بقلب** **عزیز** **بالکاء** **مقتل**
و شکایت میکرد بسوی قلمه زیر او و در هر محله مصطفی با دل شکسته فریادند و
دغم کرد دل و در افش زده بودند **ابا جناد** **و من** **الغیر** **و انظر** **حسب** **مسلو**
الکین **مقتل** و میگفت ای جد بزرگوار از قبر بریز و فرزند عزیز خود را به چنین
گشت در خون غلطیده و چنین او نکات چسبیده عریا علی غاری **الحریف** **محقق**
قتل **خضیب** **باللذات** **مقتل** به چنین فرزند خود را کشته که برهنه در میان کینه
اشد و و محسن او بخون او خضاب شده و جسدش بخون او غسل داده
و مادر و بنایا جگر **تا** **اخر** **اوا** **و جنان** **بعد** **التقر** **شکل** **ای** **جده** **بزرگوار** **مارا**
اسیر کردند و برهنه دیا بر بدن او کردند و روی او را که در محراب حرمت
و عصمت بودی ستر ماند **سبایا** **علی** **الاثاب** **تجد** **للمنا** **ایا**
بالخل **بمقتل** **مارا** اسیر کردند و بر شتران سوار کردند در حالتی که بدنه
برهنه بود و در آتش کرم بهرم و سیاه بود که پناه بریم آما زمین **الیه** **بدان**
خطبه مشتمل بر حمد الهی و درود بر **حضرت** **سید** **است** **سید** **ای** خواند و بعد از آن گفت

دالعمیر

ایها الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فلانا علي بن الحسين بن علي
 ايضا لب اي مردمان هر که مرا شناسد شناسد پدرم که نشاند
 بداند که من علي بن حسين بن علي بن ابی طالبم انا بن المذبح بشط نرات غي
 ونخل خوات منم سپه آنجا و را بنی تقصير و گناه در گناه رشت خراست باشد
 کوفته سهر بر پند انا بن من انهلک حريمه وسليب فبعه منم فرزند
 آنکه شکست خورست او نموند و آنچه از او بخت شد بر دهنه انا بن من انهلک
 ماله وصبي عيال منم فرزند آنکه بالش را بن رست بر دهنه و عيالش را بر
 کردند انا بن من قتل صبر او کفن بلك نخواستن فرزند آنکه صبر کرد تا آنکه او را
 در راه خدا سر بریدند و همین غم را پس است پس گفت ای کوفیان
 دای بر شمع که ناچارم پدرم فرستید و او را غریب دادید تا نزد خود
 آوردید و دوشین را بر روی مستط کرد و آیدید و با و کردید آنچه می پسندید
 بگردام دیده نظر خواید کرد و بسوی حضرت پنجه در در و زی که بشما بگوید بشتید
 از امت من چرا خیرت مرا کشید و شکست خورست مرا کردید پس فرمود
 لا تغروا قتل الحسين و شجرة قد كان خيل من حسين و اکما عجزت
 اگر کشید بش حسین زیرا که کشتن پدرش از کشتن او عظیم تر بود فلا
 تغروا انا اهل کوفان بالذی صيب حسين كان ذلک اعظما
 ای اهل کوفه بکشتن حسین چه شاد و نشوید که کشتن او عظیم تر بود
 قتل بشط النهر و حی فلان ذلک الذی دام ناد جفما کشتن
 در گناه رشت خراست منم فدای او باد و دستهای هر که با او این عمل کرد
 آتش جهنم است و منم بپا گوید من در آن روز در خانه این زیاده مشغول که گاه
 بگویم که گاه صدای شیون و غوغای عظیم می شنوم رسیده از خدای
 پرسیدم که این صدا چیست گفت نفسی بریزد و فریاد کرده بگو امروز

لشکران زیاده و سر او را و اهل بیت او را و اهل کوفه می کشند پرسیدم که
 شخصی که بکشتن حسین بن علی بن ابی طالب از ترس خدا دم سبک است
 و چون او رفت چنان چنان بپای خود بروی خود نمودم که نزد یکت بود حشیدم
 پسران آید پس از راه پشت کوشکت و هر پسران رستم تا بکشته کوفه رسید
 دیدم که مردم ایستاده اند و از شرطی را آمدن اسیران کرمان در سیدان
 سرهای شده می کشند گاه دیدم قریب یکپل کی ده و محل پیدا شد
 که حرم محترم می کشند و فرزند ان فاطمه زهرا در آن کجا و کوفته گاه
 دیدم امام زین العابدین علیه السلام با غل و زنجیر بر شتر برهنه سوار است
 و چهار و پنج و هجرت و خون از بدن مبارکش میریزد و میکشد از روی
 حزن و اندوه میگوید یا ابا القاسم لا سقيا الوبعک یا امه یا اخی جدنا فانا
 ای پدرترین استقامت شکر شما را خیرند چه که رعایت جدا کردید و دلنا
 در رسول الله بجهنا يوم القيمة ما کتمت لقولنا در روز قیامت که ما
 دشمن و در نزد رسول خدا را فرستیم چه جواب خواهیم گفت
 تسبیح اعلی کتاب عا دینه کانتا له فی شرف دیننا ما را بر شتران
 برهنه سوار کردید و مانند اسیران می بریدید که یار دنیای شما
 نیامده ایم الین جندی معالی لله و لیکر اهدی الی الله من سبیل المضلین
 ای بر شتران که می بینید که رسول خدا چه من است که مردم را از گمراهی
 هدایت کرد و با وقته الطف قدا و دشتی حزنا و اقد یعنک اسنا و الشنا
 ای واقعه گردانده ای بر دل گذارستی که هرگز تسکین نگرانده با خست پس
 از خست دیدم که کوفیان از مرد و زن و طفل بر کوفگان اهل بیت ترم میگرد
 زن ان و فرما و کرد و پایشان میدادند ام کلثوم صیحه برایشان میزد و
 تا که دفعتان و گریه آنها را از دست کوفگان میگردشت و بر زمین می انداخت

در شید

وَكَيْفَتُ يَا أَهْلَ كُوفَةِ أَتَاكَ عَلَى أَهْلِ الرِّمَالِ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ أَحَدٌ إِلَّا كُوفَةُ
أَصْدَقَ بِمَا رَوَاهُ نَحْوُ ذِكْرِ قَاتِلِ وَلَا يَصْطَفِي نَحْوُ أَهْلِ كُوفَةِ أَتَاكَ
إِنْ لَمْ يَكُنْ لَيْسَتْ بِهَا مِثْلُكُمْ جُودَ صَدَائِ كَرِيهِ الْإِثْرَ أَشْهَدُ أَنْ لَا يَكُنْ
كُلُّهُ أَهْلُ كُوفَةِ حَرَمِ أَنْ شَيْءَ مَا يَكُنْ شَيْءَ زَنَانِ بِمَا يَكُنْ فِيهِ وَرَأَيْتُ
شَيْءَ عَظِيمٍ لَمْ يَكُنْ شَيْءَ كَاهِ دِيمِ كَسَرِ كَاهِ شَيْءَ مَا يَكُنْ كُوفَةِ
مِي آتُورِدِ وَدَرِ مِثْلِ أَنْ شَيْءَ دِيمِ دَرِ مِثْلِ شَيْءِ وَجَاهِ وَصَفِ
وَنُورِ وَنُورِ وَنُورِ وَنُورِ وَنُورِ وَنُورِ وَنُورِ وَنُورِ وَنُورِ وَنُورِ وَنُورِ
بُحْ وَبُحْ بِيْتَرِي حَرَمِ بُوَ رَسُولِ خُذْ وَارْثُ خُضْبِ دَرِ مِثْلِ وَجَاهِ
بُحْ جُودِ زَيْمِ خُذْ بَرِ أَنْ شَيْءَ دُخْرِشِ وَفَانِ بَرِ آتُورِدِ
خُفِ مَا يَكُنْ بَرِ جُودِ مَحَلِ زَكِ كَسَرِ مِثْلِ وَشُكُوتِ وَخُذْ أَنْ
جَارِي شَيْءَ بَرِ زَيْمِ رُحْمَتِ وَفَرِيَادِ بَرِ آتُورِدِ كَاهِ مَا يَكُنْ شَيْءَ
كَاهِ جُودِ تَرِ رُزْدِ أَنْ شَيْءَ كُوفِ دِي وَارْثُ شَيْءِ سَهْمِ خُضْبِ كَاهِ
كُوفِشِ رُزْدِ كَاهِ رُغُوبِ نَحْوِ اِي خُذْ مِثْلِ بَرِ خُذْ هَرِثِ خُذْ اِي
بُحْ وَفِ طَلِيقِ نَحْوِ مَا يَكُنْ دَلِ اِي كُنْ اِي بَرِ اِي رُزْدِ اِي خُذْ رُزْدِ رُزْدِ
مَا تَمِ زَكِ نَحْوِ اِي مِثْلِ اِي بَرِ اِي عِلْدِ اِي جُودِ اِي كُوفِ اِي رُزْدِ اِي
جُودِ اِي رُزْدِ اِي مِثْلِ اِي خُذْ اِي مِثْلِ اِي خُذْ اِي خُذْ اِي خُذْ اِي
فُضْلِكَ يَا صِلَا دِي يَا دِجَانِي اِي پَنَاهِ مِي وَفِ خُذْ اِي مِثْلِ اِي
چُكُنْ كَاهِ كُوفِ اِي رَسُولِ اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي
اِي بَرِ اِي اِي رُزْدِ رَسُولِ خُذْ اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي
كَاهِ اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي
بَرِ اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي
بُخْتِ اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي اِي

اصول و بعد از آنکه علی بکافران ای آقا من همیشه بر تو میگویم و در حق
هر که بر تو میگویم میگویم که اینها از ائمه ذات صون و سخن شایق
چهار باطله ای برادر اینک زن آن بلی تیره در چندی غرت و باز
نشسته اند و ما را برهنه در سپاه میگویند و اند **صَلَاةُ اَيُّمَةِ وَجَاهِ**
و در حق من خیال **اللباس** و زن آن بلی تیره در سپاه بر ما در نهیت
ایستاده اند و ما را از سر بر ما با سیری بیرون آورده و کافران
بنات **الزنج تَبِي وَتُصَوَّبُ بِالْأَسْبَابِ بِالْأَسْبَابِ** و کویا ما از دختران
خون در کعبه میگویم که تازیانه بر ما زده و جود و جف بر ما کرده اند از این سخن آن
سُورِ آن نُورِ دید که زهر افشان و ناله از این ضران بر آید و از اشک زدن
ایشان روی زمین لکون شده و در اخبار رسید که هر که از نظر بر
اَبَا حَسَنِ عَلِيٍّ علی شاه و در نهیت و سطوت آن حضرت
پیشش می شد و در در میان سب بر سر ما مانند خورشید و ماه
در میان ستارگان می درخشید و نور آن در و دیوار کوفه را روشن
نموده بود زید بن ارقم گوید که چون آن سب برکت را در کویا میگویند
من بر غنچه خانه بودم که کاه صدای هجوم عام و خروش عوام می شنیدم
چون سب از غنچه بیرون کردم دیدم که سب با بر سر نیزه کرده اند
و یکت سر در میان آنها مانند آفتاب می درخشید و نور آن سب
چون نیک نگاه کردم دیدم سب **اَبَا حَسَنِ عَلِيٍّ** است و چون
نزدیک غنچه من رسید غنچه از شمع نور آن متور شد دیدم که بیهوش
او حرکت میکند چون کوشش فرا داشت سوره که گفت تا دست من
باین آید رسید **اَبَا حَسَنِ عَلِيٍّ** و اَلْوَقِيمِ كَانِ اِي
عجبا از نهیت ایل موی بر اعضا من بر خواست و کفتم یا بن رسول

خدا چکر دبا برادر تو و اهل بیت تو زمین کشتند بدیدم مگر نیکی ایشان
 بسبب دست شهادت خایر گردیدند و جده و پسر را از آن هاست خبر داده
 و ایشان را غنی شده بودند ای پسر مر جانم غریب **است**
 ترا با ایشان جمع نماید تا با تو می جمع کنند و در آنوقت معلوم خواهد شد که شیخ
 و غریب که با شاه ای پسر مر جانم هیچ میدانی که چکار کرده بهتر و مختار تر است
 کشتی و اصل و فرع شجره برستان رست قطع کردی اگر این بدست
 سپید است دای بر تو دام کاشتم کشتی این زیاده اگر دیده تو روشن
 بگشتی **چنین** دیده جدش روشن شده بدیدن او و مکر او را می بیند
 و لجهای او را می بیند و او را بر دو دشمن خود میسوزاند و این زیاده معلون از آن
 سخن زمین و چشم شده حکم قتل وی که اهل بیت یک مضطرب و
 لرزه در آمدند عمر بن حریث مخوفی برخواست و گفت ایها الامیر بگفته
 زنان ماتم زده و مصیبت دیده موافق معقول نیست تخصیص زنی که از او
 و دیار خود آواره و بد رو غریب و پیکسی گرفتاری و با لم مصیبت برادران
 و برادر زادگان مبتدیان و از فراق دوستان و خویشان مجوری
 و از غم کودکان و یتیمان برادر و برادر بزرگ و با وجود این اسباب و احوال
 بنات رفته و او را اسیر نموده و شهر بشهر و دیار دیار گردانیده پس
 از سر قتل وی در گذشت و وی گردانیده متوجه امام **علیه السلام**
 شده پرسید که این پسر کیست گفتند این علی پسر امام حسین **علیه السلام**
 این زیاده و کشت که شنیدم **علی بن حسین** در کار کشته شده امام **علیه السلام**
 گفت آن علی که برادر بزرگتر من بود که کشته شده و ملحقان **له مطالبان**
 نهیم چشم که در قیامت کسی خواهد بود که بگوید خون او کشته پسر زیاده از منی او
 در غضب و کشتن این پسر را بد نظر برید و برادرش عقیب زیاده و سر

نزد من آید جلا دان چون آنوقت گرفتار وی کردند زمین خاکی سپید
 و از او جاست و کشتی ای پسر مر جانم هنوز از کشتن اهل بیت **است**
 سیرگشتی و خونی که باقی از دیکختی ترا کشتیست نکرد که حال پیروای این طفل
 بقتل رسنی ای پسر مر جانم اهل بیت رست همین طفل باقی مانده و از
 برای ما اسیران و پسران غیر و محرم نیست اگر او را شنید خواهی گفت
 مرا بقتل رسن بعد از آن آنچه خواهی بگو و امام **علیه السلام** گفت
 ای پسر مر جانم از قتل می ترسی نمی دانی که کشته شده **است**
 و دست ماست و همیشه شهادت آورده این زیاده و لطف سر بر
 افکنده تا تل نموده بعد از آن گفت مرا از کشتن این قوم خلاص کن **است**
 نموده که ایشان را نکند برودند که در پهنوی مسجد بود و در آنجا حبس نموده و از آنجا
 که سر امام **علیه السلام** را بر سر نیزه کردند و در بازارهای کوفه کردند
 که مردم بدینند چون سر مبارک آن **حضرت** را داخل بازار کردند
 و بر بالای آن سر را تعلق نهادند و بگو که اهل کوفه شنیدند و با و از پند ایشان
 فرزند **علی بن ابی طالب** و وصیه **للمسلمین علی قاتل یرفع** چه بسیار
 و عجب است که سر پسر و سر محمد و پسر خلیفه محمد را **است**
 کرده اند و **للمسلمین** **یفعلون** و **بسمیع** **لاضلع** **منهم** و **لا مشیج** **و** **کشدان**
 می بینند و می شنوند و هیچکس از وی دفع نمیکند و دل کسی بدرد نمی آید و از
 خوف این زیاده و هیچکس از اهل کوفه بدینترایشان نبرد و می شنود و مانند اسیران
 چند روز شهادت بر سر بردند و بعد از چند روز این زیاده و بی نهایت
 و مشیت بن برسی و عمر بن حجاج و در جردن قیس را طعین و پندار کس از عیانی
 نامزد ایشان کرد و مقرر کرد که سرهای شهادت را از سر راست اهل بیت
است **علی بن ابی طالب** هم بردند ایشان بطریق سببی سرها را بر نیزه کردند

و اهل بیت را بر شتران برهنه سوار نمودند و اما **میرزا علی بن علی** السلام
در غل و دزدی کرده بچه را در دانه شمشیر نمودند و بسیاری از وقایع و کرامات
در عرش راه ظاهر شده و بعضی آنها در مجلس بقعه بقریه پست چند نفر
و در عهد آنکه چون آن لشکر منزل خیرین که در نزدیکی دمشق است رسیدند
و در آنجا دیری نماند و اهل آنجا را همی اصرار می نمودند که در نزدیکی آن
حضرت بر آن بفرمایند استوار شوند و راهب از دیر بیاورد و چون
برآمد **حکیم بن علی** السلام آمد و دید نوری عظیم از آن سر برکت برآید
آنکه با طبع است و بهیچ عظیم آن در دل راهب نشاند و پیراهن
نه در دو کف دست که شهابی آید و این که گیسوی کف دست از عرق
می آید و کوب جفتی از دشمنان و اهل شام در شوم و این سر برکت
که از جبهه می آید بریم کف دست اسم مقرر است چنانچه گفتند **حکیم**
راهب گفت این آن **حکیم** است که پدرش پسر عم پسرش است
و مادرش دختر دوست گفتند آری گفت است **حکیم** را بر شتر
و اگر عیسای فرزند یهودی مادر او را بر دیدای خودی نشاند پس گفت
ای قوم الله پس آن مردم که سر کرده خود را بگویند که ده هزار درهم دارم که
پدر برادرش می رسیده آنرا از من بگیرد و این سر راهب را دید که آتش
نزد من باشد و چون وقت بازگشتن شد راهب را در دیر نیم شکران
شهر را از منی راهب خبر کردند از نوید شده زاهدان سه منور در آن
پس زاهدان گفت صراحتی نمونی و در کیسه کرده مهر خود و پس از معتقدین خود
و آن سر منور را بر راهب داد و راهب چون آن سر را داخل دیر
خود نمود از آن سر دیر او روشن شده و باقی نماند و اهل آنجا
حال تو و حال هر کس که در دست این بزرگواران دارند پس راهب آن سر

بشک

بشک و کلاه شست و در سجده خود که داشت در یونانی و خود
دیگر رشت بعد از آن مانی دید که یونانی که سرش در آن است روشن شد
و هر ساعت روشنی زیاده می شد تا بحدی رسید که تمام صومعه را
روشن شده و هیچ دیده تا شب شده آن نور نداشت و گاه دید
که سقف آن نورست بشکافت و عمارتی خود آمد و از آنجا مانی زیاده
رونی پرورد آمد و حوریان بسیار از اطراف و جهانب و فریاد میکردند
که **طریق اطراف** راه و پدید که مادر او زمین یعنی خواستگزار و دین طریق
سار و حرم محرم **ابو یحیی خلیل** و مادر او **سید** و صفورا و **شعیب**
و آیه زان فرعون و حرم مادر عیسی خود آمدند و هر یک زیارت میکردند
و احترام آنجا بجا می آوردند و گاه خودش و حق برآمد و عمارتی در بر
و خدیجه کبری و بعضی دیگر از اولاد مطهرات **حضرت محسن علی** علیه السلام
آمدند و آن سر را طواف و زیارت کردند و گاه ناله و زاری عظیم
پدید آمد و خودش و اولاد بر سر آن استخوان و غنچه بر زمین و زمان
افتاد و عمارتی نورانی پدید آمدی با نکت بر راهب زد و که چشم پشیمان
که سر فرعون عظیم و **شعیب** روی **حکیم** معنی خاتون قیامت و با نکت
حکیم که است می آید از حیرت و وحشت پند شده و معنی پیش نظر
دی پدید آمد که کسی را نمیدید اما فریاد و خودش زمان بکوش و می رسید
و زمین یکی میگفت **السلام علیک** ای مظلوم دای شهید مغرم مادر او
غریب مظلوم مادر ای نور دیده من دای سر در سینه غمیده من
مادر است بفدای تو با دغم نمرد که داد تو از قاتلان بستانم پیر راهب از
استماع این سخن پشیمان شد و چون پشیمان شد اثر از من خوانم
و عمارت بیاضت برخواست با گریه و زاری نزد آن سر

آند و بزاو آب در آمد و گفت ای سرسره دران عالم وای مظهر و بهتر
 بنی آدم یقین دارم که تو از آن جناب هستی که وصف الیث را در تورت و اینجاست
 ام بکن پروردگاری که ترا این جاده و منزلت داد که حرمان اینجن قدس
 یا شکان خون من نه انس بریارت تویی آینه که با من تخم کن و بزبان من بگو
 که من گفتم که بفرمان الهی **حضرت امام حسین علیه السلام** در آمد و گفت
 ای راهب **انا للظفر انا للمعوی** منم نمیده **انا الشهد و انا الغریب**
 منم گشته قوم به کار منم آورده از خویش و تنه منم غریب منم پیکس و منم مظلوم
 منم قتل و منم گشته منم منم شید جفا کفیت حاله شد انتم اسیر
 کفیت حاله اسیری منم که دیده ام از اشک وید **لکون**
زین العابدین سر بریده **انا المقول** منم گشته تیغ منم لکون
 منم گشته ای اندوه و منم منم خسته بدلی نه توانی نه یاری نه کاری نه خانی نه
 مانی اسیری غریبی شید ی غریبی نه بهره ای منی نه از کس اما منی راهب گشت
ایها الیاس المبارک دینی بی نرازی دکن که میرا هم بگویش خود از زبان من بگو
 سب و سب ترا بشنوم سر برکت تو **انا بن محمد المصطفی ابن علی**
 منم خورده محمد مصطفی و جگر کشته علی مرتضی **انا بن فاطمة الزهراء** منم سرور و سرور
 منم هر سلب و دشمن خویش نشانه منم که روح این کا جواده ام جنب نه
انا الشهد بگو بلا و منم شایب مظلوم اهل جور و جفا منم خود و چشم مظلوم
 خورده علی مرتضی منم نه که غریب منم منم مظلوم شید **سر بریده**
 پر پر بر آن که این بخان بشیند خویش از نهاده بر آورد و برست بر روی
 مبرکت او گذارشت و گفت ای **سید** در جان روی خود بریدم
 تا بکونی که خدای شفیع تو ام نه کا آن سر برکت منی در آمد و گفت ای پسر
 بدین قدم در ای نه خدای روز جزا ترا شفاعت کنم راهب گفت **اشهد**

ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله پس حضرت قبول شد
 وی که و چون روز شد شکران سر برکت را از راهب خشنه
 راهب به نام دیر آمد و گفت منم به مهر سپاه منم بگویم شید
 آمد راهب گفت ترا **بگو** داد جده حب این سرست میدهم که این
 در صندوقی گذاری و آن انامت نرسنی که از جله مقربان بارگاه اخص
 است شمر قبول نمود و آن پیر با میدان نمیدست **امام زین العابدین**
 رسیدند و دست و پای ویرا بوسیدند و خواستند به آن لشکر
 کنند **حضرت** لایت ترا منعت نمود و چون به نزدیک دروازه و شق
 رسیدند و آن هزار و دریم پول راهب از سفیدان خود طلبید چون رسید
 آوردند و در آنرا کشودند چه آن زمان سفال شده بود و بر یک روی نقش
 بود **ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون** یعنی کن کن که خدا غافل
 از آنچه کار کن میکند و بر روی دیگر نقش بود **سبط** **الذين ظلموا**
منقلب **يققلبون** یعنی رز و خواهند داشت استکاران که باز
 کشت ایشان بجای ست تاش
 تمام شد مبرشت نزدیم از راهب ستم کتب محرق القرب
 در یوم شنبه سیزدهم شهر ربيع الاول ام در قریش
 من تالشده بر امید داشته از برادران
 ای بی انت ه در عین خواندن در مکتب
 دی ست کاتب می جویم
 روز کار در طلبت
 یاد اوری نمید

مجلس مقدم في كفايت الابرار وبرزون شام

انچه درم بایشان رود

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
في هذا من اعظم مصيبتنا بحسبته من تحميت نفسه بجهته واطاع الله في حقه
وعلايته الذي جعل الله الشفاء في ترتيبه واجابت الدعاء تحت قبته والامنة
الهداية من ذريته ابن سدرته للنفوس ابن حجة الماوي زين مكة ومن وعظ من
وصفا مذهب الكمال الحق وصريح التهمة البري حجة الله الكبرى وسيد الشرف
الذي والعقبى الذي يكت في صوابه التتموات العلى وزلت لفقده الاصل

التفلي

التفلي سليل خاتم الانبياء وابن سيد الاولياء وبضعة كبد سيرة النساء
مولانا ابي عبد الله وشكرت يا من اجل وزيننا على سيد الشادات وفاد
القادات القطع الزين والخاص بله حين المعصوم من الزمان والمهرى من كل عيب
لحسب اصاحي والظلم بلانا صونا كل التربة الزكية وضاحب لربة الشاه
المستطام المباح والمغسل بدم الجراح والجرح بكاسادات موالادات الزمان
في القلاء والمغزو العزاء سيدنا ابي عبد الله ونقد سات يا من ثقل بليتنا على
ذو لشيب الحبيب والخذل القريب والجسد السليب والشر المفعروغ
بالقصيد ومناحب الدرع المقطوع والزمان المرفع والشكر الموضع الذي
نكت وزمة وذمة حربه واشتكت حرمه الاسلام في زانة ومعه المرمي
بالدماء والمهول الخباء غريب الغرباء وشهيد الشهداء وقيل الايام
وساكن ارض كربلاء ومن بكنه ملائكة السماء والعسك من الظلم ابي عبد الله
نصلي على نبينا المصطفى واولاده واجبا انه الذي مكنتهم الله على منابر النور
واجلسهم على سرائر النور وخصوصا على سبطه للظلم وولده القليل المحرو
لجأه في سبيل الله سيدنا ابي عبد الله من مصيبتنا ما اعظمها عند
اصفياء الله واوليائه واجلها عند ملائكة الله واوليائه واولاد من ذرية
ما اصعبها عند المصطفى واولاده وما اشقها عند المرتضى وشيعته واجتبه
اه من الاجسام البالية الناريات اه من الاجساد الجذلة في القالات
اه من الزمان المفرقة من الابدان اه من الشادات المدفين بلانا
والزمان الزين عن الاقارب والاولاد ان لعفى على الجسد المفاوم بالحوار
شلقه خدود خلات وحسره انزل ان تنجروح برهنة الله ودينه
كره ان يآدمه وادراي برهنة الحفي على الخد السليب خد صفها جا
طواف القنا صفها ليد وحسره انه ازحف ربه برهنة حبيبته

المعجزة

است بر سر نمره کرده لکن یا رسول الله فی بدع الحفاة خارج و این
 و این از برای اهل بیت قرائی پیغمبر خدا که در دست طایفه اهل بیت گرفته
 بودند و یکی زخم میگردید و دیگر استند طایفه نادیده و این مودعه فی انوار
 معاندا ناک و اهل بیت تو بعضی فدای دانه می نمودند و بعضی اسیر در دست
 معاندان بودند و این سبب فاشی در زمان بودند با الله لا اله الا الله
 زینب و اهل بیت و اهل بیت فضل و اهل بیت است که فراموش نمیکنیم
 ای زینب در حالتی که دشمنان طرف چه در ترا گرفته میباشید نه یا ای
 الهی سخت و موعظت فلیکن خنا علی سبط الرسول بکالتی ای چشم
 اشک از تو جاری میشود باید از برای مصیبت سبط پیغمبر خدا و اهل بیت جاری شود
 و ای لقتیل المستظلم و من بکت لصلابه فلا ملأک فلا ملأک ای چشم
 که چه کن گشته مظلومی را که فرشتگان استخوانها بر مصیبت دی گریستند
 و عداوی کریمه اهل زینب با دشمنان رسید تا که کریمه صبح خون گردان

خدا

فراست دیدم تا آردی چون برو	عدای کو من مصیبت بنام دل برخواست
سپاه زخم با بر سر کشتن خون	مقرانی بدل از چشک خناب بودند
و لیکت شامشید لکن جلازدن	زهی چیده و دودت زهی لپرسم
زمانه پیش روی آن غم جوین	حق آن نیکو حق آن از دوری پرو کین
دل بگریمد همراه خون برون	چکار بگو که ایام گردوی بر او
حسین ز برای زید طوفان	فرخنده الله اشیا عایب کون علی

الحسین و یقینا کنی خدا رحمت کند شیعیان را که بر حسین میگردید و این
 بر گریه میدارند از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که فرموده
 است خدا لعنت میکند گشتنه گان حسین و دوستان و یاران ایشان
 و لعنت میکند کسی را که در این گردن برایشان شک داشته باشد که لا

و علی

و علی الله علی الباکین علی الحسین و المقیمین عزاء آگاه باشید که خدا
 صواب است میفرستد بر کسی که بر حسین گریه کند و عزای او را بر پا دارد و
 میفرستد بر کسی که از روی رحمت و در وقت بر حسین علیه السلام گریان شود
 آگاه باشید که خدا صواب است میفرستد بر کسی که بر حسین گریه کند
 و آگاه باشید که خدا هر میکند طایفه متعجبین را که اشک دیده های گریستند
 بر حسین را جمع میکند و بجز زمان بهشت می سپارند که اثر آب چشم
 مزدوج میکنند پس طعم و پاکیزگی و خوشگوار آن مرضعش میشد و از سر
 نمیدانم با وجود این فضیلت از برای کریمه بر امام حسین علیه السلام چه کشتی
 از کریمه باز در وسطا عذوب من لیه تلبت یوم مطایبه متأسفا بدم و دمع و لقی
 چیت عذر گیر که در روز مصیبت امام حسین علیه السلام از روی مصیبت
 داند و اشک ریزان با خون از دیده های او جاری نشوای یکی مطایبه فینه
 علویه شریفا علی ضایع کونن حایم کریمه کن ای چشم بر جوانان آل علی که با شکی
 با جمعی حرکت را از شنیدند احشاء فاطمه لیس مقروضه و بکت عیون
 حزنا علی الاقدام احشی حضرت فاطمه از غم و مصیبت ایشان بجز
 روید های او از تمام تنیان حسین گریست و ابی التیالی للطفاة
 خا خا و ابی علی الحق الخصب لثای ای چشم کریمه کن بر تنیان اهل بیت
 که در دست دشمنان قرار و دلیل اند و کریمه کن بر حقوق بریده که خون از
 او جاریست و قتل الخا و دنا نه بند بده و طعج و بطای و بنظر در او
 و دشمنان امام حسین را که بر او زخم میگرداند با نوز دل و درد خراشند
 و این توجع و دهه تنگی لما سلبک احدی من ترجع و کفایم کی زخم میگرداند
 میگردانند که تنگ و دشمنان مقتدر و در بندایش غرابارت برودند
 و ابی زینب تسغیث با معاذات لغاف و الحال لیشایم اقمی

من ثلث دسارعی بقیة ذلک دسوة مقامی و گریه کن از برای زمین که با
بزرگوار رفته است غمناک می کند می گفت ای مادر از قبر بر خیز و پشت
بزمین کن و خواری و دلالت و بدهی حال را به بین و حق علی مقتول و انفعی
له و ابی که خدا فیض رحمتی و با سیت و سر فرزند کشته غم نه برادر و سر
که ی کن و ابی علی الطفل الصغیر و ضعیفا بد ماه بعد الحرقه و اقام و گریه کن
بر طفل صغیر مخلوقم شکا که در خون غم غلطیده و ابی عزیزان که خوار
استون و جمع من بالاکام و گریه کن بر و شران حسین که برهنه بودند و از
بی ستری رویهای خود را با سیتین غم پرست نیند و ابی که این عالم را
مقتدا فی الامور شکوا کوبه الاسقام و گریه کن بر زمین عالمین که در غل
و بجز و محبوس بود و از الم باری شکایت میکرد خوش به حال کسی که در
و فرزند ان دی کند و بر عزیزی و پس از غفلت ان گریه نماید و بر قاتلان و کافران
پیکر ان کند یا عین جودی و الودع و جودی و ابی الحبی السید بن السید
ای چشم نیکوئی کن بجای غم ان اشکهای ریزان و گریه کن بر آقایی که
بینی حسین پیش وای شهیدان قتلوه بدم الطف طعننا بالقتل و انزل
خشب الموتان او را در کربلا ضرب نیزه و شمشیر از پا در آورده و شهید کردند
از جهنم طوفان و دلا زنی ای برادران در فاکه ان دنیا کم محنت و بلا و اند
و عذاب ان سرور شدند از رسیدن و در راه خدا کم مشقت و زحمت
کشیده تا در قید حیات بود با انواع رضایات و بی بدات و در راه خدا
مشغول بود چنانکه مرگیت که در دشتیکه او را شهید کردند و پشت مبارک او را
دیدند که مانند کف پای شتر منهد کرده بود جمعی سبب آنرا از حضرت زین
العابدین علیه السلام پرسیدند که این شده آه از دل بر آورد و گفت
این پند انرا برایت که در شبها بر دوش میکشید کن نهی فقیران و یتیمان

دسوة زنانی بر دوش طریقه آن این بود که در اکثر شبها از اول شب تا آخر
شب اینها را بر دوش طریقه می نمودند و می گفتند ای حسین پیرم اینده آن
در قید حیات بود با این زحمت و بی زحمات است مشغول بود و آخر
به در و نه آنچه کردند فوج ما قدم من بجای علی و ان طایفه خدا رحمت کند
کسی را که برادر گریه کند و بر قاتلان دی لعنت نماید از حضرت زین العابدین
مرحومیت که هر که آب پاشد بر دوش حسین و طفلان و اهل بیت
و یاران او را یا در راه بر قاتلان ایشان لعنت کند حق تعالی خواهد داد
از برای او چهار هزار درجه و اگر است خواهد فرمود ثواب از او نمودن
چهار هزار بنده و محشور خواهد شد از زرقه است در فاتی که مسرور
و خوش دل شد ابو حمزه را شاعر گوید روزی که حضرت زین العابدین
رحمتم آن حضرت فرمود یا ابا حمزه شعری چند در مرتبه قدیم حسین علیه السلام
بنوان بان روشی که در پیش خود بخوانند و هر کس این شعر را بخواند
حضرت بگریه در آید و من نیز میخوانم و حضرت میگوید و صدای کوت
از امامی آن حضرت بلند شد و چون فارغ شد گفت ای ابو حمزه
هر که شعری در مرتبه حسین علیه السلام بخواند و پی کس را بگریاند بهشت او را
واجب میشود و هر که کسی را بگریاند بهشت او را واجب میشود و هر
کس را بگریاند بهشت او را واجب میشود و هر که کسی را بگریاند بهشت او را
واجب میشود و هر که کسی را بگریاند بهشت او را واجب میشود و هر که
مرثیه آن حضرت بخواند و خود بگریاند بهشت او را واجب میشود و هر که
گریه نماید و خوف را بگریه دارد و بهشت او را واجب میشود و از مسیح بن
کودین مرگیت که حضرت زین العابدین علیه السلام بن گفت ای مسیح تو از اهل

عراقی و دین تو بجزای حسین نزدیک است اما ناف قبره فخر و ده پاره
نیمه دی بودی قهر و تا او را زیارت کنی من کفتم فدای تو شوم من از منتهای منزل
بهره ام و به تشییع مشغولم و به دوستی شدم و همی ترسم بریارت آن
حضرت ردم از حقیقت ازین برسد **حضرت** فرمود انما نلکما صنع به
و تیک علیه آیا و میکنی آنچه را با و کرد و ند و بر او کرد میکنی عرض کردم علی فدای تو
شوم همینکه بر صیاب **حسین** درایا میکنم بکدی جزع و گریه میکنم که اهل و عیال
من از حالت من متثر میشوند و از اکل و شرب باز می ایستند و اثر کربس
در رخسار من ظاهر میشود **حضرت** فرمود یا سمع دم الله معک خدا
کنده اشک دیدم ای نزار بر رستیک تو شمرده خواهی شد از آن جهت
که مصیبت ما مصیبت و بانده ما اند و هتاک و سب و سب و سب
میشوند و آگاه پیش که در وقت وقت که میدو از همه کس و همه چیز قطع
و هر طرف نگاه کنی فریاد و سینه پیدایان ما حاضر شوند و ملک الموت
و صیقت کنند که باو نیکی کن که او از شیطان و دوستان و دشمنان
براست و لبش رتبه بود و چندانکه دیدم ای تو روشن شوی و ملک الموت
مهر با منتر باشد از ما و بر فرزند خود پس **حضرت** کریمت دین نیز کریمت
تا اشک از دیدم ای ما جاری شده و از صفیان بن مصعب مرویت
که روزی که است امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود ای صفیان
مشتی در مصیبت قدم **حسین** علیه السلام بخوان پس گفت تمام خرو که در حضرت
حضرت بود بگویند بدشت پرده آید و بشنود که با جدی بگوید و نام
فرده بدشت پرده آمد صفیان شروع بخواندن غمخ و گفت
فوقه جودی بد معک المسکوب ای ام خروه نیکی کن ای بی غمخ و
اشکهای ریزان غمخ ام خروه صیغه زد و دست بر زمان نیز صیغه و فغان بر آوردند

و بنوی غمخ و شورش از اهل بیت **حضرت** صادق علیه السلام بعد شد
که اهل مدینه بیکه در خانه آن **حضرت** جمع شدند پس **حضرت** سفیدانی را
که رسک شد و زنه نرا نیز است بی غمخ ای برادران **حسین** پیش خدا و رسول
عظیم و محترم است و در نزد و رخصتی علی و نه غمخ و غمخ و مکر است
و مصیبت او از هر مصیبتی بالاتر است قبل از وقوع داغ آنرا هر جگر فطریه نماید
و پیش از اینکه با نظر هم آب تن شود و در راه خدا اندامی مگر بر او نوحه
و میفرمود **یا حسرتا علیک ایها الغریب لعلک لعلک** و البجید عن الاغیاء
و ایلا و از مصیبت تو ای غریب نشنیده دای یکس از دین آورده و
اللهم فان المذخرین بل اغسل جلا کفان ای کشته شونده دای
و عین دای مدفون در دیار غربت بی غسل و کفن این عباس در تفسیر بعضی آیات
گفته که چون پیغمبری از دنیا رحلت کند آسمان و زمین چیل ماه بر او گریه
میکنند و چون عالم بعمل دنیا است کند آسمان چیل روز بر او بگریه و آما
حسین علیه السلام پس آسمان و زمین بر او گریه خواهند کرد تا روز قیامت
در شبی که روز آن **امام حسین** علیه السلام شنید شد اکثر اهل کوفه شنیدند
که تنگی در میان آسمان و زمین میگوید ایکی خیل جکی لا مقع الجسم بالقیام
ای چشم کریک بر شنیدی که در خون خود غلیظه ایکی قیلا الطغاة ظلموا
بقیوم سوا لوفاء کریک بر شنیدی اهل جفا که از او غلطی و خطا صادر شد
بیراز و ایکی خیل جکی علیه من مانی لارض و السماء کریک بر کشته شد که شنیدند
بر او سکن آسمان و زمین **هتیک اهله و استقلا و اما حرم الله فی الاماء**
اهل بیت او را از سر پرده عزت هر دین آوردند و حلال شمریدند
بایشان آنچه حق است نسبت بخیران حرام نموده با جسمه المعزله لا من الله
و انجیا پدر ما درم فدای جسم بر نه آید و که از هر چیزی بر نه نهی مکرار

وین ویا کل التذایا لخاصه دعا لذلک من عزای هر صیبتی را عزای بیست طریقی
مصببت که عزای آن پایان ندارد و بعضی از مشایخ شیعه نقل کرده اند
که در سال هزار و یکصد و دو از هجرت در حضرت سیدنا صفوی در زین
از نیکوای شوشتر که موسوم است به اربابان در وقت حفر آن سنگی زر و کبر
آمد که طول آن بقدر پشت یکشت بود و کجی که از رکت آن سنگت بود و از
خط آویزان بنحو بر آن نوشته شده بود که **بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب**
کتب بیه علی بن الحنفیة سیدنا سیدنا علی بن ابی طالب یقلب یقلب
به رستیک چون کشته شد فرزند عیسی بن ابراهیم در زمین کرمان بکون
زین نوشته شد **و سیدنا سیدنا علی بن ابی طالب یقلب یقلب** زود شد
که بدانند جماعت ایمان که بیگاه ایشان کجی خواهد بود پس آن سنگت
دلی شوشتر بکاتب پادشاه فرستاد و منقحی نماد که صدر در امثال این
حکایات جمیع و نظیر ایشان قضایای غریبه در مثل این مصیبتی که بزر
دید و مصطفی و برگزیده بتول عذر را روی داده بسیار سلی است و کسی
که فی الجمله بحقیقت مصیبت او قدر و منزلت او در نزد **سیدنا رسول الله**
یا بهر میدانند که آنچه در اخبار رسیده از کرم آسمان و زمین و نوحه انبیاء و
و ملائکه مقربین و عزرا و داند و مرغان و پیا و ماچیان و دریا و جنبه و تهمین
و صحرا صیغ است و در آن غراتی نیست در اخبار رسیده که زویری است
الحمد لله العزیز بفرموده رفته بود **حضرت علی** را با خود برده بود و امام حسن و امام حسین
کوکت بودند در آن وقت در مدینه در نزد عا در توقا نده قضا را **حضرت علی**
در آن وقت مکه سا بود از خانه بیرون آمد به بسایین و نکست آن مدینه افتاد
و به طرف تنج میگرد و سیر میفرمود تا گاه یهودی که او را صلح بن رفته گفتندی

از آنجا گذشت و نظرش بر او افتاد فی الحال **حضرت** را گرفت و بپای خود
برده و در چاه پنهان رشت چون از وقت بیرون رفتن اصراف زد و گذشت
و بپای نه و دست نمود دل خاتون تیار است بهر و آمد و پیش و بار بدر خانه
و باز گذشت و کسی را نیافت که او را بطلب **امام حسین** **عید السلام** فرستند
آخر روی **حضرت** امام حسن **عید السلام** کرد و گفت **یا معجزه خلقی** دفعه عیسی
ای جان مادر وای نوزدیدگان مادر بر خیز و برادر خود را طلب کن که دیگر
یافت و فرست او را اندام **حضرت امام حسن** **عید السلام** برخواست و از مدینه
بیرون آمد و کرد گفتن در باین حدیث یکشت و می گفت **یا اخی الحسین**
دفعه عیسی الحسین انت ای برادر ای حسین وای نوز چشم شنید
کجی که و چرا بیدار به برادر خود نمی نمایی در آن اثنا آهونی پیدا شد **حضرت**
امام حسن **عید السلام** متوجه آهوش شد و گفت **یا اخی حسین** **دفعه عیسی**
ای آه برادر ام حسین را دیدی آن آه بقدر است لای و به برکت
حضرت رست نهی سخن آمد و گفت **یا حسن** **یا نو عیسی** **المصطفی**
دفعه عیسی **المصطفی** **دفعه عیسی** ای حسن ای نوز دید و پیغمبر وای
سینه زهر و جگر برادر است حسین را صلح بن رفته یهودی گرفته و در خانه
خلف پنهان ساخته **حضرت امام حسن** **عید السلام** که آن سخن را آهوش شنید
به رفته صلح آمد آواز داد صلح از خانه بیرون آمد و آن **حضرت گفت**
ای صلح برادر ام حسین را از خانه بیرون آورد و بمن بسیار و اگر نه مادر
بگویم تا پیکت آه و کلامی از **حضرت علی** در خواهد که بیکت بیژد و در روی
خاند و پدرم را بگویم که بضر تیغ پدرم دعا را از روزگار یهودان بجا
بر آورد و از جدم در خواهم که از پدر و دلا رسول نماید که بیکت یهودی از روی
زین نماند صلح از حسن بلاعت کلام آن **حضرت** متعجب و متعجب شد و گفت

[illegible]

می بارید و میگفت خدا یا کلام کرده و حال خود را بشنا کرده و فرزند پسر ترا باقی
 دی بماند بر دهم بر در و کارا هر ارم کن و از کنایان کن و در کبر و هفتد و زودانی
 چهاره یکریست و در پیا با نه یکریست و کانه و زاری همیکرد و از آواز ناله اود
 و طرقت ترشدند چون زود میزدیم **حضرت روح الامین** فرمود که گفت
 ای **سید خدایت صمد** که هر چاره و بجز روح ما نه توانی که عاقل بودا
 الهول کردیم و از تقصیر است وی گذشتیم و نام اودا در بریده و در سینه است
 کردیم **حضرت رسول الله علیه و آله** فرستاده صالح را آورد و برایش رستگارش
 و آخرش دادای برادران در این معنی تا تل کشید که کافری **چنین** را
 بخانه برود و در هیچ اذیتی نرسد و نه سخی بدی در روی وی گفت و نه چپ
 بر رخ رکه وی زد و بعد از آن پیشکش شد و با قوم خطایان آورد و با وجود
 همه فرج و زاری بایستی کرد تا **حق تعالی** از تقصیر است اود که رد پس کن
 سنگاران به گشت که پیش پدید بر رخ سرا و امانند که سفید بریدند و هفت و ده
 از برادران و فرزندان و اقارب و یاران اودا بضرر و غیره و نیزه
 و شمشیر پاره پاره کردند و بدین ایست ترا در سجای کره اکلندند و شای
 ایست ترا بر نیزه کردند و یا بریدند و یا بریدند و یا بریدند و یا بریدند
 عزت بودند بر شتران سوار کرده با سیری بودند حال ایست ان چگونه بود
 اه کافق بالشاء و منهکات علیهم لکانه و الشحوب گویا می چشم زدن بل
 پست حسین را که همه برهنه بودند و آثار غزن و ملالت از ایست ان ظاهر
 و انک زینب عن غزن قلب بنار المجد محرق تذوب و زینب
 سوز دل سوخته نه میگرد و نداشت لیست لی که تلذذی دلها و اما الذي
 بک یا غریب و میگفت کاش از ما در دست که نمی شدیم و برادر غریم را این
 صلت نمیدیدم تنادلی خنهایا اخت قوی **حضرت سیدنا** قریب

در کار خود

و برادر خود زینب ام کلثوم میگفت که ای خواهر بر خیز که از برادر حرکت اند
 برای ما کوارا و نزدیکت است خیالیت المینه قد متنا و متنا قلیا **قل**
 کاش ما پیش ازین میزدیم و برادر خود را گشته نمیدیدیم و اخوانا و اسلبا
 اذاما تری **حضرت جبرائیل علیه السلام** و او را از دست یک جسم بچ
 شد و شمشیران ظاهر و نه یان شد و غیبت انم که بغیر ان حب و مطهر را میدید
 بان حالت پیچیده و وجود ان محقق که بان حب سب داشت و معنی فانه که
 محبت **حضرت رسول الله علیه و آله** نسبت بکین و در مرتبه بود که وقتی آن حضرت
 پناهی عاری شده بود **حضرت فاطمه زهرا** **سین** را بر داشته بیدار
 پدر بر رگوار قبل از آنکه **حضرت رسول الله علیه و آله** بیدار شود و ایست ترا اودا
 گرفته اما **حسن** در پهلوی راست و اما **حسین** در پهلوی چپ او خوانند
 و **حضرت فاطمه** بنزل خود و دست نمک و بعد از لحظه بیدار شد و نه و نه
 گفتند ما در ما چرشد عایشه گفت چنان شما بزرگ شید ما و شید
 بنزل خود رفت **حسین** برخواستند و پیرون رفتند و آن شب بک
 بیارتا ریت و باران می آمد و در غدیر حق چشم و گوش را خیر می پند
 نوری از برای ایست ان ظاهر شد اما **حسن** **سین** را گرفته و در آن
 نور میخیزند و بعد پند بی التماس رسیدند و چون بنیده استند بک روند و
 و دست در گردن یکدیگر نموده خوابیدند چون پیغمبر از خواب بیدار شد
 و گفت **حسین** چه شدند عایشه صورت عا لرا بموشت عرض **سین**
حضرت سیدنا پناهی با وجود تب و بیماری از بستر برخواست بنزل **حضرت**
 ایست ترا در آنجا یافت از آن پیرون آمد و میگفت **الحمد لله** **عزاد**
شبلا **عزاد** **دکلی علیها** ای خدا و آقایی من این فرزندان من
 که پیرون رشتند و تو و تو کیم منی برایشان پس نوری از برای پیغمبر بر

و حضرت در آن نور میرفت تا حدیقه بی غنی را چون با نجر رسید و دید که **حسین**
 در آنجا خوابیده اند و دوست در گردن نگذاشته اند و با وجود اینکه باران در
 نهایت شدت می آمد و در میان ایشان باران نمی آمد و ماری عظیم
 که نموی او بطن و بطنی چون پنهانی بزرگ بود و بالای ایشان
 و در بال و در و یکی **حسن** را پوشانیده و دیگری **حسین** را چون آن را
 دید حرکت آمد و گفت **اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکت**
ان هذین شبلایک قد حفظتهما علیه و رزقتهما ما لم یحیی
 با رخسار آنرا و فرشتگان ترا بگماهی میگیرم که این دو فرزند مرا حفظ کرد
 و هیچ ستمی بر من نکرده پس **حضرت** بان مار گفت تو کیستی گفت رسول
 الهی و من جنبتی ان لفضیل که سبوی شد فرستاده اند که آیه از قرآن بخوان
 کرده ایم ما را تعلیم نمایند چون این موضع رسیدند ای بن رسید که در آنجا
 رسول خدا خوابیده اند توان ایشان را خواست کن پس من در آنجا بخت
 ایشان شغول شد پس آن عار آیه را از رسول خدا اخذ کرده در آنجا
 گرفت و پیغمبر **حسین** را برگرفت و گفت سید دروانه غافلانه شد
 چون **حضرت امیر علیه السلام** مطلع شد که پیغمبر طلب **حسین** از خانه بیرون رفت
 او نیز بیرون آمد و در راه **حضرت** بر خورد دید که **حسین** را بر دوش گرفته
 و می آید **حضرت امیر** گفت از ایشان را یکی می بیند و میداند شما سبکبوی
حضرت رسول **حسن** علیه السلام فرمود میروی بگفت پدرم و نام من گفت
 ای جد بزرگوار گفت شما را دوست دارم تا گفت پدرم پس **حسین**
 گفت ای جان جد بدوش پدرم میروی **حسین** علیه السلام نیز جواب برادر را
 گفت پس **حضرت** پیغمبر ایشان را یکی نه غافلانه و نه قدری خرد از جهت
 ایشان در غیر خود و نه آورد ایشان تن دل نموند و **حضرت** را یکی از

از جرات رفت از پی کاری چنان بر گشت دید که **حسین** برخواستند
 و با یکدیگر گشتی میگیرند و پیغمبر **صلی الله علیه و آله** متوجه ایشان است و میگوید
حسین را بگیر و بقی **حضرت** **فاصله** که این را شنیدند گریان کردند گفت
 ای پدر بزرگوار بزرگتر را برافکنند و کوچک را بقی **حضرت** پیغمبر **صلی الله علیه و آله**
 فرمود ای دختر اگر من **حسن** را بقی برافکنند **حسین** میگویم آنهم خود را بقی
حسین را بقی برافکنند **حسن** میگوید چون قدر و مرتبه سر و شهادت
 از آن بالاتر است که شرح توان کرد و منزه **حسین** نه منزه است که
 برای احدی مقصور باشد و جلالت او در نزد پروردگار نه بمرتب است
 که دیگری بان تواند رسید چه خوش گفت محض رقتی در جانی که عمر
 سید ملعون و نفس پسر بزرگ او را بگنجه فرستاد و او را کرد که سر و دلو
 در محبس او حاضر کردند و از دیدن آن سراسیمه فرج و سرور بوی رفتی
 و بعضی از حاضران گفتند ای امیر سر سر عدل و حق **حسین** علیه السلام و
 نفس بعد **حسین** که بر محض شفیق و گریان شد و گفت **صلى الله عليه وآله**
 ساکت شوی حق و **ديك انقيس و اس** **ابن سعد** **براسل** **حسین**
 ای دای بر تو **ابن سعد** را **حسین** علیه السلام **حسین** علیه السلام
 علی اکبر گفتی منم **حسین** که اگر سه ربع زمین را بگشتم بر باری با یک **حسین**
 نخواهد نمود و نسبت که مثل آن دوسر را بنزد و حجت خفیه بگرفتند
 چون حجت سر آن دو ملعون را دید سجده افتاد و گفت **اللهم انی اشهدک**
من و جناتک اللهم اجز عنا اهل بیت نبیتک خیر الجزاء با فدای
 فراموش کن محض را از رحمت خود او را از جانب اهل بیت پیغمبر خدای
 رحمت و ای هر این است که محض را بسبب هوا خدای خون **حسین** علیه السلام
 رحمت الهی در یابد و از اهل بیت شوق و اگر چه بعضی اهل بیت از آن
 در آنجا

محض بعضی را بگفت

به کشت شدم و در میان کرمان خود را بجا که شتران ایشان رسیده بود
 از ایشان که دست مرا مشتیده نموده گفتند که شتران تو گشته که مرغیان سپید
 و محنت رسیدگان از وطن آورده گریه میکنند گفتیم ای بادکار برگزیدگان گوشتی
 گفتند ای شیخ از یک ستم رسیده و از رسیدگان غنیده چه می پرسی
 منم که لعل لبشک و چشم تر دارم *دستور در پیران بر جگر دارم*
 منم که در دینم نشسته بر مویم *بجای تفتحه کیسه شاد و بر رویم*
 ای شیخ منم سینه و خردم حسین علیه السلام چون این سخن را از او شنیدم و لم
 شکسته و جانم خسته شد طعم پیر مرده و خاکرم افشرد گشت جگرم کباب
 و دیده ام پر آب و گفتم ای خاتون قیامت من سهل ساجدیم و از او صفت
 شنیدم هیچ خدمتی داری بکوهان قیام نیم گفتم ای سهل حاجت من چیست
 که این بر بختی که سپیدم را دارد و بگوئی که از میان ما پزدن را و در و
 پیشتر برده که شایان مشغول نظر ره آن شوند و نظرا را بر دارند و بگویم محترم
 خدا این قدر چرتی روان دارند سهل گوید من نزد آن ملعون که سران سرور
 داشت رفتم و گفتم تو عجبی دارم اگر قبول کنی چهار صد شرفی بودم گفتم
 حاجت چیست گفتم مرا حسین علیه السلام و سپیدم را از میان شتران
 محمد است پررون بری و از ایشان دور شویدا آن ملعون طبع زده ای شد
 و چندان که من چهار صد شرفی بوی دادم و خواستم که به نزد سپیدم
 روم که کثرت غنیه مردم بخوی شده که مرا بستر شد پس آن کاروان
 حرم محرم و اولاد محرم سرور را بیا آوردند تا در مسجد جمع که بجای سیران
 بود ایشان را در آن جایگاه داشتند و در آنجا مردی پیری بود با مو سفید
 چون پیش برام نرین ال بدین علیه السلام شد و گفت الحمد لله که خدا او را
 نشا را گشت و مردم را از فتنه و کینه و فحاشی داد و امام زین العابدین علیه السلام

روی بوی که گفتم ای شیخ قرآن خوانده گفتم بی امام زین العابدین علیه السلام
 که قل لا اسئلكم عليه اجر الا المودة فی القربا یعنی چه مردمان بگو
 گفتم برست اجری از شما میخواهم کرده و شتی خویش از خود را آن شیخ گفت
 حضرت فرمودن ذوی القربی ما یم خویش از رسول که دوستی ما واجب است
 آن شیخ این آیه را خوانده و اعلی الله اخذت من شیخ فان قدسه و رسول
 ولله القربی یعنی آنچه از غنایم بدست آورید حسن او از خدا و رسول او و ذوی
 القربی است شیخ گفت بی امام فرمودن ذوی القربی ما یم که نزد یکتا قرای رسول الله
 ای شیخ این آیه را خوانده که انما یزید الله لیدهب عنک الرجل اهل البیت
 و یطهرکم تطهیرا گفتم بی حضرت فرمود ما یم اهل بیتی که باین آیه اختصاص
 یافته ایم و حق علی بصمت و طهارت ما شد دست داده است پیر که ای
 شنیدم که این شده و از گفته خود پیشان شد و گفتم یا بن رسول الله
 معذرت دارد که من شکار را شکار شده بودم پس عزمه از سر برداشت و رو
 کرد و گفتم الی بن از دشمنان اهل بیت رسول تو پوزارم پس فرمود پاشی
 امام زین العابدین علیه السلام گفتند و در خاک منبسط میگردد و میگفتند
 یا اهل بیت پیغمبر زین ابوبی کردم مرا عفو کنی و از تقصیر است من در گذرد و اگر توبه مرا
 قبول کرده بآن کن بستان دعی آن پیر قبول درگاه حدیث شده و در
 رحمت نمره نزد جان بداد و حقان و خردش را اهل بیت برآید و امام زین
 ال بدین علیه السلام با هم خواتین و محمد را بر دوازده گریه پس نزد محمد رفت
 و غصه بر پشت نشست و توبی بخل بدر و یا قسبت بر سر نهاد و او را بر جان
 شام را حاضر گردانید و او را کرد که سرهای شهیدان را اهل بیت از آن
 را بچسب آن بی ایمان آوردند و در چینی کلاه ترا می بردند سر حضرت بر کف
 لاهل خلافة الا بالله و جمعی کثیر این کلمات را از او شنیدند و شخصی پیش

روی آن سه مبارک حضرت و سوره کهف میخواند و چون این آیه رسید
 که ام حسبنا انجا اب الکف والقیم کافران الیافنا عجا بقدرت خدا
 سربلک سید الشهدا استقام آمد و بفرمان طبع گفتن من از توفیق الهی سبب
 عجب تراست آن چون اهل بیت پدر تو بر پدر رسیدند اول آن ملعون
 حضرت امام حسین علیه السلام برادر داشت داخل مجلس آن و کلامی نشد چون
 وی بریزید افتاد و گفت اه او نور کافلا فقتلوا و هبنا انا قلنا لیسنا
 با رکن چهار پاییان مرا از طاعت و تقوی بجهت آنکه من گشتم آتی پرورش من و پادشاه
 قلت خیر الناس انا و ابایا و خیر هم ان فیضیون انسابا گشتم کسی که تیرین
 مردمان بود از جنه پرور و مادر و شریف ترین ایشان از حیثیت حسنه
 نیز در سخنان وی در غضب شد و گفت ای پسر من که رسید انشی که
 امام حسین علیه السلام بهترین مردمان بود چه او را گشتم گفت باید جایز و طاعت
 نیز به گفتن من تیرین هر چه رسد مگر اینکه ترا با درسم پس هر که که او را در
 قهر بودند و کردارش را زنده نیز به چید پشت از ترس طبعید و او هر که که
 مبارک امام حسین علیه السلام را در آن نهادند و سیر سرهای شهیدان را آورد
 و در پیش تخت وی بداشتند و آن ملعون یکت یکت را میبرد و میگفت
 این هر کسیست و احوال صاحب آن می پرسید و او را اعلام میکردند تا تمام
 سرهای شهیدان اقلع یا خست پس آن ملعون امر کرد که اهل بیت را داخل
 کنند و چون ایشان را داخل کردند امام حسین علیه السلام با چند نفر
 پس از باقی مانده بودند داخل و بگریه میخیزد و پای ایشان را بر بستره بودند
 و بر گردنهای ایشان زنجیر نهادند و بیکت لیسان کردند امام حسین علیه السلام
 علیه السلام و ام کلثوم را بسته بودند و بر لیسان دیگر کتف زینب و سکینه
 و سیر و خراش بسته بودند و یکی آنها را نیز بر لیسان بر یکدیگر بسته بودند و بگو

ممنوع
از کتف

همه هرگاه یکی از ایشان ترا میکشیدند یکی بر روی می افتادند و هرگاه یکی از ایشان
 در راه رفیق کوتاهی میکردند تا زینب بر سر رویا گفت دی می زدند و چون
 امام حسین علیه السلام نیز بر او دید گفت ای یزید ترا بخت میدهم
 که اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را با این حالت می دید چه فرمود
 و فرمود خدایم حسین علیه السلام گفت ای یزید خوب کردی که در خزان آل
 حنظل را اسیر کردی و خزان از شنیدن این بکارت و شش بدین
 حالات بگریه درآمدند و صدای گریه زنان آل ابی سفیان از خانه نیز میآمد
 شد پس آن ملعون حکم کرد که بر لیسانها را بریدند و غلها را برود شستند
 و از راه مکر و حیله سوختنی طلبید و آهنگی که برگردان امام حسین علیه السلام
 بدست بخش شفا او را برید و چون نظر امام حسین علیه السلام بر سرش
 بزرگوار داشت و آبی کشید پشت خونین از دیدن پارید و زینب فاقون چون
 سربلک برادر علی محمد ارفغ را در نزد یزید بر پشت زینب دید که
 خنجر را پاره پاره و با دوزخین ناله و افغان بر آورد و جنوکیه دلهای حضرات
 کج ب شدند و گفت و آئینه و آینه و آینه یا حیدر یا حیدر یا حیدر
 یا بن و طاعت از هر آینه یا بن که دینی ای نور دیده سید بنی است
 علی مرتضی دای سپهر و طهر مطلق در آن وقت زنی از بنی هاشم که دهنه
 یزید بود بنده و ازاری و او از جند میگفت ای بزرگ اهل بیت رسول خدا
 دای خزنند محمد مطلق دای خربا و در سل پاره زنان و دای گشته اولاد و زنا کاران
 حضرات مجلس از سخنان زینب فاقون و زنان آن با شستنه مگر من زنی
 در آمدند و ای که زار زار گریستند و بعد از آن بنی حکم به یزید گفت خوب کردی
 که شل فلان طایفه را بر انداختی و شل سینه زانیه را بر سر کردی یزید
 به نزد دیکت او برود و گفت این مجلس جای این سخن نیست پس آن بچها

که خدای تعالی و اهل بیت رسالت را در پشت سر او نشاندند
اما **حسین** علیه السلام را نه چنانچه و چرب خیزانی طلبید و آنرا بر دوش
شده شمشیران میزد و میگفت **ای شاخی** بیدار شو و با جمیع الخبیثین
طغی الاصل کاشکی برزگان بجای آید که در جنت بدرگشته شده اند در این
و خربووند و میزدند که من چگونه اشتقا می آید ترا از فرزند ان قاتلان ایشان
کشیدم **ناهلوا و استهلوا و حاکموا** یا یارید لا یشل پس رو
دش و دوش حال می شده نه و میگفتند ای یزید شل نشوی که نیت
اشتقا می مارا کشیدی پس رو برانجام حسین علیه السلام کرد و گفت
یکم **دایت یا حسین** چگونه دیدی ای حسین در آن مجلس ابریده
اسمی که از صاحب سینه مشرق و خرقه حاضر بود چون دید که آن ملعون چوب
بر لب و دندان اما **حسین** علیه السلام میزد از جای جنت و آواز برکشید
که قطع اقه بدلت یا یزید خدا دست ترا قطع کند ای یحیی و یحیی اشک
بقضیبت لغوا بن فاطمه دای بر تو چوب بر لب و دندان فرزند فاطمه
بیزنی که استم که میزد دیدم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله لب و دندان
او و برادرش دای بر لب و میفرمود شما بهترین جوانان بهشتید
و میگفت خدا بکشید کسان شما را و لعنت کند ایشان را و برساند
ایشان را بذا اب ایمل و انفل در کاست جیم یزید از سخن او و غضب
شده گفت ای ابریده اگر رحمت من چیست تو بر رسول الله منظر نمی نوی
حال کردنت را میزدم ابریده گفت سبحان الله این عجب لعنت
که در جنت مرا با آن حضرت ملاحظه میکنی و با فرزند ارجمند و نوز دیده او
چنین میکنی پس حاضران بگریه درآمدند و ابریده که بیان کرد این از مجلس آن
بی ایان پروردگار رفت و مرگست که آن روز یکی از غلامی یهود در مجلس

یزید

یزید حاضر بود از او پرسید که این سرکسیت گفت این سر اشراف بنی هاشم
است گفت نام وی چه بود گفت حسین یهودی گفت پدرش که بود
علی بن ابی طالب گفت مادرش که بود گفت فاطمه و سر محمد صلی الله علیه و آله بود
گفت پس این پیغمبر شمس است یزید گفت آری یهودی سر کعبه بنید و فریاد
برکشید که دای بر کشید که فرزند پیغمبر حق را میکشیدی یزید میانه من و او
چرا دشت واسطه است و یهودان با این سبب حسرت مرا نکشید
و خاک قدم مرا می پریشانند و **محمد** **عربی** که پیغمبر شمس است ویر و دواز
میان شمار شده و امروز با فرزند وی این مسئله میکنید یزید از سخن وی
غضب شده و گفت ای یهودی سبکت بشو که اگر نبودی که پیغمبر فرمود
که اهل بیت را محراب بنید که هر که ایشان را آزار کند من در قیامت با وی خصمی
ام میگویم که سرست را بردارد یهودی گفت ای اهل بی بیت کیس
از برای یهودی یا نصرانی که من لعن دین و نیت خصمی کند از برای هر که گشته
خود چنان خواهد کرد دای بر تو روزی که جدش پیغمبر خدا با تو خصم کند
و مادرش فاطمه زهرا و درو منست آویزد و طلب خون وی کند و پدرش
علی مرتضی در عرصه محشر که پادشاه را بگیرد و داد وی از تو بستاند چون
یهودی این سخن را بگفت غضب یزید زیاد شد جلا دورا گفت بگیر یزید
یهودی را و سرش را از بدن جدا کن یهودی گفت ای یحیی این از
اما **حسین** علیه السلام فرزند رسول خدا بهتر نیستم او را کشتی بغیر ما حرام
نکشد و امید دارم که روز قیامت مرا از زمره شمشیران گردانند
و با جان باختگان در راه **حسین** برانگیزانند پس بر جنت و سرانجام
را برداشت و گفت **یا ابا عبد الله** من از جمله دوستان توام
و در روز قیامت در نزد جدت کوه پیش که مسکن شد و گفت

اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واشهد ان
عليه السلام اي سيد كواه باشن که در سرگزی محبت تو گشته
نزد مرا در میان شهیدان راه حق طلب کن پس جدا آن نو سمن را گوش
و شهید کرد و رحمت آید و نیز حر و سیت که روزی از روزگار ستم جبین عتید
در مجلس نوبه پدید بقدر آنی که رسول پا دشت و فرکت بقدر آن مجلس صاف بود
و از جمل اشرف و بزرگان به برید گفت ای پادشاه عرب این سرکسیت
بزرگ گفت ترا این چکار است گفت میخواهم چون پادشاه دشت و فرکت درم
و از احوال این ملک از من سؤل کنند بهیچ حال است مطلق پاشم تا دورا خبر
دینوا هم از حال این سرکسیت تا پاشم و در فرج دشت دی شریک پاش
بزرگ گفت این سرکسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است رضای گفت
مادر او کیست گفت طهر و غیره صریح الله علیه و آله رضای گفت از این است
که هر وقت نظای این سرکسیت من میرزد و می شنوم که یاتی چند روز
قرآن شمع میخواند لعنت خدا بر تو و بر دین تو و دای نیرید بر من از تو
حضرت داود است و میان این دو داد و پیران بسیار است و نظای
مرا تعظیم میکنند و خاک پای مرا برای تبرک و تین بر میدارند و شمع فرزند
رسول خدا را میکنند و میان او و پیغمبر شمع یکت پدر پیش و واسطه است
ای نیرید یا حکایت کلیبی ای فرزند شمشیر نیرید گفت نه رضای
در میان چین و ریاست که یکس مرتبت آن است و در آن میان بر
نیست نیرید یک شهر که در میان آب و اقص است و طول آن هشتاد
فرسنگ است و عرض آن نیز هشتاد فرسنگ است و در روی زمین شهری
بزرگتر نیست و کاخ و دیوار و ست و غیره از آنجا می آید و در شان ایشان عود
است و آن شهر در دست رضا راست و در آن شهر کلیبی است

مشهور

مشهور بکنید و فرد و در محاسب آن کیست خدایان او یکصد است که در آن
مشهور است که میگوید ستم الاغ عیسی است و در آن خدایان و جواهر خرق
گرفته اند و هر سال که در سبب از رضای از اطراف عالم نیرید است
کلیبی میرود و برود و در آن خدایان میگویند و برای او شمع و در آنجا
حاجات خود را از پروردگار میطلبند ای نیرید رضای ستم الاغی را که کنان
میکنند که ستم الاغ عیسی است ای قدر محبت از برای آن یکی آوردند
دشمن پسر و دشمن غیر خود را میکشند **حق** برکت بشما نیرید
سخن رضای در خشم شد و جدا و انرا گفت بکشید این رضای را که مادر
جدا و خود رسوا خواهد که رضای چون این را شنید گفت ای نیرید علم قبل من
گودی گفت تری رضای سجده افتاد و مشکر و سپاس الهی بجای آورد و گفت
ای نیرید شب گذشته پیغمبر شما را در خواب دیدم که نیرید بشتن
و گفت تو اهل بشتن من اذ آن خواب تعجب در خشم حال است آن
مسلم شد و حال شهادت میدهم بود حدایت خدا و در دست محمد
پس بر حسب و سرانجام حسین علیه السلام را بر گرفت و بر سینه خود کشید
و گفت **السلام عليك يا ابا عبد الله الحسين ورحمة الله وبركاته**
در نزد خدا و جدت رسول الله و پدرت مرتضی علی کوه پاشن که کنان
و در سرگزی محبت تو گشته میشود پس گفت **اشهد ان لا اله الا الله**
واشهد ان محمدا رسول الله واشهد ان عليا ولي الله پس آن
سردای بر سید و میگوید است تا گشته شد پس چون نیرید بود
که در کاخ فرسدا هر که اهل بیت را به نزد وی آوردند و تکلم نمایند
پس چون در پیش روی وی حاضر شدند از اسم هر یکت پرسیدند شخصی
ایش را تعریف نمودند که بر منب دام میگویند و صفیته و رقیته و نام کافی

مخبر داسم ایش از برده و گفت این پنج دشمن و منافق علی و خواهر آن **حبیبت** اند
و ایش ره بسینه فاطمه نهاده و ایش را نه که در جنت و گفت این چهار
حبیب اند پس زیر توبه سینه شده دید از بی ستری دست فاطمه را
روی نه میگرد که کسی او را نه چند نبرد چون آن حالت را می بیند فاطمه گفت
این سینه **دشمن** است گفتند آری سینه دیگر طاقت نمواست آورد
که دید و اگر گفت و اینقدر که سیت که نه بیکت بهاکت رسید زیر گفت
ای سینه چو این قدر که میگوئی گفت چرا ای کرم و حال اینکه چو در و منقعه ستری
نه ام که روی فاطمه را از تو و هم نشینان تو بر شمش در آفت کت کریم بر نبرد
روز آورش و گفت خدا لعنت کند عید الله بن زیاد را که دنیا و آخرت
ما و فاطمه را برده و فاطمه را پس گفت ای **دشمن** چون بدست قطع رحم کرد
و بدین در سلطنت مناعت کرد این روز شد سینه گردان شده
و گفت ای زیر بکشتن چرم شد و جایش گذاشته بر کزیده و فرمان برادر
پروردگار و جوق زینب روی به نبرد کرد و گفت هیچ میدانی که چه میکنی زنانه
حق را و پس برده نشاند و دشمنان محمد مصطفی را اسیر کرده و بی کی و ده
شهر لشکر میگردانی و در پیش روی خلق باز میداری و از روی نفس و عناد ایش را
نظر میکنی و از کشتن ایش **دشمن** پر و اندازی و با فرج و سه در چوب نبرد
بر لب و دندان سینه جوانان بهشت که بوسه که مصطفی و عقیقه سیت
که آرزو خواهی که که لاشی دست تا مرقی خشکیده بود و مرکب چنین
نشده بهی و آرزو خواهی که که لاشی از ما در متولد نشده بهی و تر
استیصال نه تیره احدی و عزت محمدی و یکمختی فو نه ای بل میت است
و خورشید بای فلک است و خلافت نشسته بهی پس روی به
او **حبیب** عید الله که و گفت فخر روی فداک یا **حبیب** العوب و شمس ال

المطلب

عبدالمطلب خواهرت خدای تو بود ای **دشمن** عرب و خورشید مال عبد
المطلب نگاه آتم کلتو م برخواست و گفت بسید دارم که در ده ها عالم است
نه چنی همچنانکه ما را در پنج و خواری انگیزی و مرویت که در آفتی که خند است
سه ابرو و عصبمت در نبرد یکدیگر میکشند و نه خونی از ایشام
در آنجا میخیزد و چون آن ملعون زنان و دشمنان اهل بیت را دید برخواست
و بر نبرد گفت این **دشمن** را بکنش و ایش را به طعنه شراب **حبیب** علی
نه طرز سخن آن شی بر نبرد و یک سینه شش زمین فاطمه چسبیده
قره شش او را است پس او دولت می گفت ای ملعون میفرماید و **دشمن** فاطمه را
به دست کاری بگیری تو و نبرد بچیک خیمه چپان ابری نه ابر نبرد گفت
اگر خواهم سید نام که زمین فاطمه را بکنم نه توانی مرا که از دین ال
به بر روی و کوفه علی فاطمه را که هر گز نبرد و غضب شده و گفت با من چنین
سخن میگوئی پدر و برادر تو از دین بدر نرفتند زینب فاطمه را فاطمه برادر
پدر ایش میزند همه پدا میت یا فلکان تو پدر و جدت اگر سینه چسبیده
به برکت ایش خواهد بود و تو اکنون سلطنت میفرماید و آنچه میفرماید میگوئی
پس آتش می کنی را عاده که نبرد گفت رکت باش خدا ترا می دهد و ام محمد
بوی گفت خا مش شوی به رکت خدا را بخت را قطع کند و دید با میت
و دستمیت را خلعت گرداند و ترا بکنم و اصل گرداند و او دنیا خدمت
نمیشد سینه سخن تم کلتو م تم نشسته با جو که دمی وی مستحب شده
و ز بان اولال و دید بای وی نه چن و دستمیت او خلعت شدند و بر دیتی
دیگر در مرتبه دوم آن شای باز نبرد بر سید که ایشان گشته و از کلام سینه
نبرد گفت این **دشمن** که تو از از من خواستی نه طعنه شراب **حبیب** علی
و زمین بیت که **دشمن** علی بن ابی طالب عید الله است ش می گفت که

یا آدم **اهبط** ای آدم فرود آی پس حضرت شیخی اله با کردی از ملائکه فرود آمد
و دیگرند اگر که شنیدیم که یا ابراهیم **اهبط** ای ابراهیم فرود آی پس حضرت
عیسی الرعین با عیسی مسیح از فرشتگان برآمدند و دیگر شنیدیم که یا موسی
اهبط ای موسی فرود آی حضرت عیسی اله به جمعی از فرشتگان برین نزول
نمودند و همچنین حضرت روح اله با ملائکه جمیع فرشتگان آمدند آن گاه قدان
از آسمان وزین برخواست و غنچه عظیمی برکشید و شنیدیم
که نودی ندا داد که یا حبیب الله انزل یا محمد **ص** فرود آی ناگاه دیدیم
که یک فرخش عظیم یعنی سید روح رحیم محمد کافر میشد است نه کش برآورد
افزین بر جان پاکش با افواج بسیار از ملائکه نزول فرمودند و در حجره که نشسته
زاده در آن بفرمودند حضرت کریم و ملائکه دوست بر سر زن
داخل آن حجره شدند و چون نظرش بر آن سرافرازد و عیبت فرمودند
و توان از او بر طرف شد نبوی که دیگر نتوانست بایستد و بر زمین
ناگاه نیزه که سر امام حسین علیه السلام بر آن رنجد بفرمودند نبوی که سر آن
پدر من **حضرت علی** علیه السلام را بر سریده و سر مبارک در دامن می
اشد و **حضرت حسن** سر را برداشت و بر سینه خود چسبید و زار زار میگفت
و آن سر را به نزد آدم آورده گفت ای پدر نظر کن که هست من با فرزند کن
چگونه انداختن میگوید در آن دشت من بر خود گزیدم ناگاه بهر نیل به نزد
رسول آمد و گفت یا رسول الله انا صاحب **الذوال** می گویم بر زوال ازین
دستوری ده که زمین را بر زمانم بنویسم چنانچه بل آن هلاکت شوند حضرت تنبوی
ندا و پس گفت مرقع فرما که این چهل نفر را هلاکت کرد نام حضرت رَضِیَتْ
جبرئیل چنانچه هلاکت کرد چون نوبت من رسید استغاثه کردم حضرت زکریا
بگذازد که خدا او را نیاورد اما بعد از قضایای مذکور یزید اقرار امام زین العابدین

بگذازد

بجای آورد و هر روز از ابرو خوان خود عیب بد روزی آن حضرت روزی
یزید پدید گشته بود و غلام سپیدی در پهلوی دیگر داشت یزید گفت ای غلام
میستوانی با من که سپیدی گشتی گری حضرت فرمود گشتی سبیل است هر یک
کاروی دود و نظر تو می ریزیم که هر که غلام آید مغلوب را بخشد و از تاج
کشی دور آفت آن روز شام نزد حضرت پسر یزید گفت ای پسر من
نوبت پدر من است نوبت پدر تو کی است امام زین العابدین علیه السلام
فرمود زمانی تا تل کن تا جواب یزید گویم ناگاه از تفرقه فرود گشت و فرمود
آفت زبانت ناز کرد امام زین العابدین علیه السلام نوبت پدر تو کی است
و از امور می که در شام زوی داد آن بگو که روز جمعه یزید امام زین العابدین
بخود مسجد برد و چون در مسجد رسید خطیبی شیعی بر منبر فرستاد آن خطیب
و آن ابرو غلب را مدت پیش سرش را به یانی چند در میان سلطان امام
حقیقت یزید گفت امام زین العابدین علیه السلام خود را نگاه میخواست و
گفت ای شیعی بن خطیبی بود تو خدا را بخشیم آوردی بگفته خوش شرو می گفتی
پس **حضرت یزید** فرمود مرا بگفت بد که بر منبر روم و حکم چند میگویم که موجب
خداوند عالمیان و بائست بر و ثواب حضرتان پسر یزید جل نکره اشرف
و اگاه بر شام بر پا خواسته و فرخواست نمود که یزید امام علی بن ابی طالب را
اجل محرز از شریک و نجات و بدعت است نوبت یزید گفت ای قوم
این پسر از منی با شتم است دایث ان اضع رضی عنده می ترسم که بر منبر رود
و آن ابو سفیان را سواد کند ایست ان گفتند از این گوید که چه بر می آید یزید گفت
از اهل بیتی اند که به فحشست و علم و مال از ما دور شود که میشوند و حاضران مبلغه
و چون یزید نتوانست الله را غلبه می شد و از نو میاید چاه **حضرت امام** زین العابدین
پس آن نوبت ایست امام زین العابدین علیه السلام بر محمد ملک ذوالجلال و بعثت

ما ذات

وخراج الامه وسليل النبوة الذي ذبحه ذبح الثقات وبنائه بين الامه
 خاصرات والحبوب فارتأت وللحدود والامات والحمای والكفیل
 فالذات يطاف بحق في الامصار والافكار غاربات سبط رسول الله
 ووزو العین ابی عبد الله الحسین ویتصل الیک ان تصلي علی المصطفی
 من عندک والمحبین من اهلنا یملک ان یخصر علی صاحب المصیبة العظمی
 والبلیة الکبری لم یز من کل غین ابی عبد الله الحسین من مصیبه اخا
 صدور الکنین وحرقت قلبه لثانیین اء من زمان قتل الحسین
 فی عروشه کربلا وهو ینادی وحیداً عربیاً الی اهلنا یز نصر الی محمد الفداء
 الی اهل من ذات یذب عن ذریة الی اهلنا یز نصر الی محمد المصطفی
 اسیر هذه الکربات وکیف یعظم علی المرتضی الی العلویات وهن فی الید
 الاشیقاء حایات باکیات وکیف لو تنظر فاطمة الزهراء الفاطمیة
 وهن بین الاعداء موععات فاسفلوا غرائق باقامة عناء الشهد
 العطشان فانه لا عذ ولا اهل الايمان فی ضاعت البکاء والاخران
 علی استبد شباب اهل الجنان ویشل سید عدنان وکیف لا تنکح لک
 الزهراء وکیف لا تحزن لحزن المرتضی وکیف لا تنوح لقتل الامام المنصور
 بر کبر سر سینه فغان واپسته شد و نهیز کام زمان واپسته
 در حلقه مصیبت کرد و پان در جبریل کشت مرثیه خوان واپسته
 از درستان کشت بر لب شتر کریده دیده و جلدش از واپسته
 زان تیغ جان کشت بر لب شتر دامن بون کشیده زمان واپسته
 سوز کشت پرده فغان واپسته زاده فغان پرده کین واپسته
 افغان که زینب از دم بر کشت بین البه و دغ پیچی بکن واپسته

فان الله الاسلام من جلد عزة ویا لك ورة في الانا خطيبي وای نذ

اسلام بعد از عزت وای وای از مصیبتی که از آن برتر کردیم بن مرد
 واقع شد فاجحیه بعد از الودع و یزید و یزید و یزید و یزید و یزید و یزید
 یکرم حیوة امید ستوان داشت و کلام نیست که دیگر سر و سر
 انشی مصاب لتبط نفسی له الفداء مصاب لقتل النور من حقیر
 آیه فراموش خواهم که مصیبت سبط رسول خدا را که جان ما فدای او
 و این مصیبت مصیبتی است که همه نفوس در جنب آن لبها را میست
 فاصبح بدعواهل خبیث یغشی اقل جیبوه و عز نصیر آن شهید
 پس و شهادت در کربلا ایستاده بود و میگفت آیه فریاد رسیده است که
 بغیر و ما برسد پس بچسب جراب او نهاده و در صدویاری او بر نهاده
 دل بهیبت الی عصبة علویه لحد عز مات ما بهیبت قصور و یزید
 از برای او باقی نماند مگر بعضی عشرت علویه که بآن خود را بر طبق افکند
 که داشتند و نه و لایس بنت المرتضی زینب و قد رآته صریحاً و الذ ما یزید
 و فراموش نمیشم دفر مرتضی علی زینب را در وقتی که برادر خود را دید که
 که در میان خاک و خون افتاده بود و خون از بدن او جاری بود فنادت
 با علی صوته مستجیبه الی اهل انما انرا جیبی پس او را بلند نهاد و داد
 که ای پناهی و فریاد رسی از جقه مایست ایاجد لوعایت سبطک
 بالعی قتیلاً بارض الطف وهو غفیر و میگفت ای جد بزرگوار که
 فرزند بزرگ زیده خود را میدیدی که در زمین کربلا کشته در میان خاک نشین
 افتاده بنالک ناچاره شد و الحو لها و نسوة حرب دعفن قصور و فغان
 تو بر نهاده بخوبی که کشته ای بدن ایش بر نهاده است و زن آن
 حرب در قصرهای نیکو کشته شد بر شیل این مصیبت باید گریه کنند
 گریه کنند که آن و چگونه نگرید و حال که جمیع پیغمبران از آدم تا قیام و جمیع

درشتی که در جنبه ن درین مصیبت گریستند یا قتیلا بگاه آدم حقا
 و فناء من السماء چو شیل ای گشته که آدم صغی الله بر تو گریست و چو شیل از
 آسمان خبر حرکت ترا بیل زمین رسد و یکی الیهم مالک جماعت
 عین دفعه الا لیلیل درین مصیبت گریستند همه جنبه ن درشتی که
 و کد ام دیده است که در ماتم تو گریه نیست و غذا الحیر فی السماء
 یفاد الله و استبدل فی المشیل و مرغان چو افریه بر آوردند و خدا در دادند
 که وادیداه کو آقایی عا کوشتر نفیرین مردمان و بهترین ایشان از جهه جب
 و شنب ای برادران مصیبت با هم حسین علیه السلام نه در این مرتبه است
 که فامه دوزبان به پیرامن آن تواند گشت و محنت آن در عین نه در
 حدیث است که و هم سریع السیر کوالی تقریرش تواند گشت که ام زبانه بر
 طاقت نیست و کد ام دل را تاب نماند این بار گریستند و شنب ای

یا ای که در این ستم غنی بودی	از بخودی تکلیفی فامه کف
میگریم یکدیگریم و می اندازیم	بریده با دزبانی که گشت
در صد تقریر این واقعه تواند آمد و شکسته با دلی که بگردد در چیز تحریر	
تواند گشت ولی که طاقت کشیدن این غم دارد و دست چنان بسته	
که وسعت برداشتن این ماتم دارد و گشته انباشت پر استخوان هرچی	
که در این مصیبت مگر نیست کور باد و هر دلی که در محنت نه بر یافت	
از دامن عزیزان همواره	کس درین چرخ نیست
مگرش که جلا رود از یاد	بن مصیبت توی شنب
خون لایق به این عس	هرایشان تو نیز باری
نیشین در کفنا روزاری	نیست کافی درین عدا زاری
باید از دیده خون شوق جاری	ویده کانین عس گریست

کای بان دیده می توان غریبت **بجانبیت آن عظیم عظیم غریبت**
 که در فکدان دنیا داشت شده اگر خودی صدق این نقال بر تو غفرم
 او را بعضی ز فضایل حسین علیه السلام را در این اوراق مذکور می نماید که گاه
 که قدر او در پیش حسن و رسول در چه مرتبه است و در تو او بر خیز
 مرصع و محن او و عزت و مسطور محن با زدن بدانی بر چه کسی چسبید
 است این بابویه رواست کرده است که روزی حضرت را حسین علیه السلام
 شرفیاب خدمت جده بزرگوار خود کردید در وقتیکه ابی بن کعب از خدمت
 آن حضرت برخواست رسول صلی الله علیه و آله که حسین را دید گفت عجب
 بک یا اباعبدالله یا زین التهمالت والارض یعنی خوش آمدی ای ارشد
 زمین و آسمان ابی بن کعب گفت یا رسول الله غیر از تو کسی آرایش
 زمین و آسمان تواند بود حضرت فرمود قسم نه ای که مرا بکنی برای کفایت
 که حسین در آسمانها بزرگتر است از آن که در زمینها و در عرض او را
 مصباح پدی و سیفنده نبوت نوشته اند و در کمال لایا راست بود
 کرده است که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله با گروهی از اصحاب بنامه
 بعضی حضرت شریف می بودند و در راه کعبین بر حوز و نه که با جمعی گردان
 میگرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله که او را دید بر اصحاب سبقت گرفت
 دستهای بزرگ خود را گشود تا او را بگیرد و او کای بان طرف میدید
 و گاهی با نیط و حضرت از پی او میرفت او را طفت و مضا که
 می نمود او را بسوی خود میخواند تا او را گرفت و یکدست بهارک خود را
 بر شاهی او گذاشت و دست دیگر بر رخ او نهاد و درین خود با بر دمان او گذارد
 و او را بر سینه گرفت حسین متی و نامن حسین یعنی حسین ازین است
 و من از حسین خدا دوست دارم کسی را که حسین را دوست دارد در راه

مستطاف مکرر رسیدگی رواست که غرقه خون باشد تنی را که سینه
دو برادر آغوشش کشیدگی سزااست که بی سرور با موانی افتاده باشد

رقی که بوسه کشیده باشد	بکشتن خون صید چنان که در او باشد
کی که چشیده شود و خوی خفته است	بکشتن آب با آب که در او باشد
روان که آب از آن رفته رسول خدا	مشاوه غرقه خون سرور که در او باشد

و نیز مردیست که صیبا دی آموختنی صید کرده برسم غرقه که در دست حضرت
خزاکانیات آورد و حضرت او را قبول نمودند که امام حسن علیه السلام را چنانکه
و آن آموخته را دید خواهش نمودند که ای امام آموخته را با و بکشد بعد از آن
آمد به برادرش آموخته دارد و با و با لری میکند گفتندی برادر این را از لری آورد
گفتند بزرگوار بنی داد حضرت امام حسن علیه السلام را شنیدند و دیدند مسجد بزرگوار
پنجشنبه و یکشنبه و یکشنبه یا چهاره به برادر هم آموخته را دادی و این را دادی و
بزرگوار بزرگوار بنی را امدادی نمود و بزرگوار بزرگوار بزرگوار بزرگوار
در تفکر می بود که ناگاه **حسین** آموخته که لایق بود و همین که خواست که بکشد
ناگاه از در مسجد خود خونی چکیدند ناگاه کردند آموخته در کمال تعجب ای آموخته با تو دوست
و بزرگوار و نیز و داد و رسید و اینند که حضرت رسول الله رسید و بزرگوار بنی
گفتند **سلام علیک یا رسول الله** ای بزرگوار آموخته را دیدند که در دستش
صیبا در دستش نهادند و دیدند که بزرگوار بنی را فرستادند و دیدند
زمان شیر باد میدادم که ناگهانی بزرگوار بنی را دیدند که در دستش
سخت رسد که فرزند او **حسین** که بزرگوار بنی را دیدند که در دستش
اولیست و ده و خواستش آموخته دارد و در او که در دستش دارد و در او که در دستش
قدش بزرگوار است از صواعق عاصف بر او رفته و در او که در دستش دارد و در او که در دستش
از کربلا و کربلا که بزرگوار بنی را دیدند که در دستش دارد و در او که در دستش

خود را با و رسان یا رسول الله در اندک زمانی مسخت و در قطع کرده ایم
و کربلا بنی را در نور دیده اند تا من قبیل بکشد بشما برسم و بکشد که پیش از آنکه
اشک از چشم او جاری شود رسیدم خودش و فغان از احوال بر او شد
و بزرگوار بنی را دیدند که در دستش دارد و در او که در دستش دارد و در او که در دستش
ما در او و در کفایت را بزرگوار بنی را دیدند که در دستش دارد و در او که در دستش
که در کربلا از کربلا او بزرگوار بنی را دیدند که در دستش دارد و در او که در دستش
خون او خفته است شود و بزرگوار بنی را دیدند که در دستش دارد و در او که در دستش
بزرگوار بنی را دیدند که در دستش دارد و در او که در دستش دارد و در او که در دستش
سپیدتر اندید که در دستش دارد و در او که در دستش دارد و در او که در دستش
پاری میگرد که در دستش دارد و در او که در دستش دارد و در او که در دستش
و گفتند در حوای کربلا افتاده باشد **بانی اهل الاستقام** بی بلاید عوا و العین
لما یقول حبیب پدر و مادر هم فدای آن امام مظلوم سپید در کربلا با و که در کربلا
سپید نماند و هر چند طلب نهر و معین میگرد که کسی جواب او را نمی داد و با بلاید
وما له من راح یسکو الظماء و الماء منه قریب پدرم فدای آن کسی باد که
کسی را درم نرود که شربت شهادت چشیده و از تشنگی شکایت میکرد
و حال آنکه آب بری نزدیکی است **یا کربلا اینک یقتل جهره سبط الطهر**
ان ذالعیب ای کربلا آموخته میشد در تو سبط الطهر رسول الله و تو را بسوی
بزرگوار بنی را دیدند که در دستش دارد و در او که در دستش دارد و در او که در دستش
کل الاکام لحوطها مکر دین ای کربلا او باعث مصیبت و بیهوشی شد که هیچ
مردم از آنده آن محزونند نظر کن که در تو **بنا لیه و غورث منک لایا**
و عناق عنک و حبیب ای کربلا از جنت اهل بیت بلند یاری زمین توانم چنانچه
شد و آه های تو غورث و وسعت و فضی تو شکست شد **لطف علیه**

بالطوف جلد لا یقی علیه شائل و جنوب وادیا بر آن مظلوم در دستیک
جسدی در کمر داشت ده بوق و دای شمال و جنوب بر او میوزید و
بر او می نشاند و **لطفی علیه الخیول** بر صله فلحق و کفن حوله و خیم
و احستنا از آن شیمید پس در چینی که اسبان جسدش را در پای
میگردند و در حوالی او بر می جفتند و شیمید شیمید **لطفی علیه و الواس**
منه میتز و الشیب من و مه التریف خضیب و حسنه از سر برکت
او که از تن جدا شده بوق و از می سن نظر او که بکون شتر او خضاب
کردید **لطفی علیه** در دعه مسلوبه **لطفی علیه** در حله منه **لطفی علیه**
و احستنا بر او که زنده او را از بدنش کنند و احستنا بر او که اموال و اسب
فارت کردند **لطفی علیه** **الحکیم** حواصوا اشعشا دقد و دیت **لطفی علیه**
و احستنا از حرم محرم حسین که برهنه و غبار آلوده بودند و دای ایش شایع
و لرزان **لطفی علیه** **الن لا اهل الا لک** ذیل با تنکی له و قناعها مسلوب
اگر بر جزیرا فراموش کنم فراموشی نزارم که زمین مظلوم را در حالتی که
خوف میکرست و با دجوانان انقوم عایین مقتله از سده اوی برده و
سکینه بالصغیر فاعلمه قوی **ایینه** فاللهاب **صیوب** و سکینه
خوف فاعلمه را نداد و کشتای خواهر بر خیز که صیبت بهار و داده **هنا**
ابول معفر انا دله **لطفی علیه** **عفو القرب** ای خواهر این هست پدر
که بی سر در میان خاکت دفن شده و رخساره او بر خاک چسبیده
و نیز در سیت که دیده بلی مردی بوق خوش صورت و صفت طریقت
و محبت و نسبت بخواجه عالم پیدا و نهایت و او مردی بوق تاجر و از هر غری
که میوه میوهی نیکوست نخر کا نیاست رسیدی و تحفه چندی از میوه و غیره که
مقتضای زمان و مکان بوق از جبهه **حسین** آوردی و هر وقت بخت برسد

حسین

حسین به نزد اوی آمدند و دست در گریبان داشتین اوی نمودند و
کاهی **ابو رستم** و چندی بلی به نزد پیغمبری آمد و نزدی پیغمبری **ابو رستم** که در مسجد
نشسته بود **حسین** اهل مسجد شدند و چون جبرئیل را تصور در جبهه می کرد
در وی آویختند و کاهی دست در گریبان او آوردند و کاهی دست
در آستین او میگردند و رنگت **حضرت نبوی** از پشت پاره این صحت بر آید
چند بار شرم از جبرئیل و خواست کلاش را دور کند جبرئیل این گفت
یا رسول الله چرا ایش را دور میکنی گفت چرا دور نمیم و حال آنکه ایش از تریخی
شش سینه و ترا دجیه تصور کرده اند و حست ترا بجای آورند و کتفها را با
سکوت می نمایند جبرئیل گفت یا رسول الله مگر اشق الله ده است که فاعلمه
تجدید در خواب بوده است و ایش از در کوهاره بیدار شده اند و خوا
اند بگریزند از پروردگار عالمین خطی بس سیده که پشت تاب بر و کلاه
ایش را بجنبان من بسیار کوهاره ایش را بجنبانیده ام و صدای
ابو الجنا نه من **الحی و حسین** حسن بر ایش از خوانده ام و بسیار
دست من از برای فاعلمه کشیده ام در وقتیکه از دستش کشیدن مانده بود
و او را خواب برده پس هر گاه من محمد حسین و دستش کشیدن این
عجب نباشد که ایش از کتف فاعلمه بکنار من آیند از طاعت و حسن
که در وقتیکه جبرئیل نازل بر فاعلمه شده در چینی که فاعلمه در خواب
حسین در کوهاره که میگردند جبرئیل کوهاره او را میگردند و می شنیدند
از جبهه **لطفی علیه** او چندی میخواند که فاعلمه پیدار شده و صدای شنیدند کسی
نمیدید بعد از زمانی پیغمبری آمد و با و خبر داد که آن صدای جبرئیل
و نه بر و است اول جبرئیل گفت ایکن چیرانم که گریبان داشتین من چه
میخواند **حضرت نبوی** چروقت دجیهی آمد ستفحه از برای ایش از در گریبان

در قیامت که برشته می آید با شعله های آتش از چو بارید و بجزای کربان

چشم من از گشت و دو قطره آب	میشود گشت زار آخرت میرا
کز بزی تو جوئی گشت از دل	چسبند ای دین پس بر دل
بانی از دیده لرزش جباری	صفت صفت زین کز لاری

ای برادران تا نماند که در کربلا بر کوه کافران خدا چه روی داده و چه صورت رخسار
 و تشنگی چشم من بر تشنگی آن بر خاک تشنگی آتش ده لعل و ابل صفت را بر
 نموده ام می بردند در آن وقت آنم گفتند خرابه را هم چنین عید التمام صدای
 بگریه بلند کرده بود و بگریه زکوار و فضا شاکت میکرد و میگفت **ایا جندنا لشکر**
ایک ائمه فقد بالوائی ظلمنا وبتدعوا ای جد بزرگوار شاکت میکنم
 بسوی تو از بی ائمه که بر ما سب کردند **ایا جندنا لولا ایت مصابنا لکن**
توقلنا الله القصص ای جد بزرگوار اگر مصیبت ما را میدید ای هر ائمه
 مصیبتی که دل شکست از آن شکسته می شد **ایا جندنا هذا الحسین معقرا**
على البی و یجوز والویدین یقطع ایچین شین شست که بر خاک افتاد
 و هر دو رکت او بجز پیدا بریده شده است **فما یفعلک یحیی و دواسه علی**
بالطوائف لا یستخرج این شین شست که خیدش در زیر دست و پاچی
 افتاده و سرش بر نیزهای کافرانست **ایا جندنا لم یترکوا من رجائنا کیرا**
و طفلا علی الذکری بوضع ای جد بزرگوار گدازشتند از مردان مانده بزرگی
 طغی که شیر خواره بپشت **ایا جندنا لم یترکوا الملاء بنا خا فلاحا و با و یفعل**
 ای جد بزرگوار گدازشتند از برای زنان سرانندازی و نه جاده و نه تیر
 از برای ایشان **ایا جندنا حوئا علیا یا حوئا اسوا کانا سبایا الووم علی**
 اوضاع ای جد بزرگوار ما را غارت کردند در حالتی که بی لباس و سر برهنه
 بیهیم گویا اسیران روم بیهیم بلکه پست تر از ایشان بیهیم **ایا جندنا لوان**

ترتیب

ترتیب الاذلة اما وی علی عذائنا انتقم ای جد ما بقدار کاشش میدیدی

ما را در حالتی که ذلیل و اسیر بیهیم و داری و تضرع بر شستن می کردیم
ایا جندنا نسیم القوم لجمد شفیعا و لا من ذالاملاء انتقم ای جد بزرگوار
 طلب میکردیم از شستن آن که بر ما رحم کنند و نمی یافتیم کسی که شفقت
 کند یا دفع شستند از ما کند **ایا جندنا شمرنا بوقنا عنا و یضربنا حوب**
الاملاء و یوجع ای جد شمر چای در مای ما را از سر می کند و میزد ما را بخوبی که
 بجز آن میزند و در می آورد و بدنه ای ما را **ایا جندنا بن العباد مکمل علیل**
سقیم هذا قوج ای جد بزرگوار برین بدن بدین بعد از قتل بد پرستیده و بد
 گردید و پشیمانی و بی شستید و از دردی ناپیدا اما **ایا جندنا لولا**
بالخطا و یجاد الحشا لعلقت والووج تنوع هر وقت برین بدن ما را بپشت
 که سر برهنه و بی پوششیم نزدیک بود که از غم دانه و دلس آس کشید و در
 از بدن مفارقت کند **فیضرب عنا الوجه من غیو یفخضنه و یو فی الی و اس**
فیخرج و چون ما را باین حالت میدید طاعت نداشت که نگاه کند
 و از ما میگردد ایند بجنب دیگر و در آن جنب بر سر سبکت پدر می افتد و پس
 جرح و ناله میکرد و از جمله دقایق که باعث نصیبت و غم دوستداران
 و باعث درد و محنت هوا داران است حکایت اهل بیت است از
 بدین سینه انام و الحق این حکایت متضمن نصیبت است که کشتی نشسته است

و نه کشتی و نه چنان که رویت	چشم آه چنان پیداست
چون بشیر بدست پرور از م	کشم آه چنان پیداست
شرح این غم کنم چگونه پید	کشم آه چنان پیداست
بر سر آه صطفی چه رسید	کشم آه چنان پیداست

باین حکایت که بعد از آنکه اسرای کربلا مدتی در شام ماندند و در آنجا

بیشتر رسید آنچه رسید بختی که گذر شد بختی بختی بختی بختی
در خواب دید که در پای آسمان کشته شده اند و فوج فوج ملائکه نازل
شدند و در برابر سر مبارک **اهل بیت** عجلتوهم ایستادند و میگفتند
السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا بن رسول الله
ناگاه ابری از آسمان فرو آمد و در میان آن ابر مردان بسیار بودند
و در میان ایشان مردی بود در نهایت نورانیت و صفای سر و صورت
و فیض و ولایت او مانند ستاره تابان و روی او چون ماه درخشان بود
بر زمین رسیدند آن مرد و دید و خود را بان سر مبارک رسانید و خود را بر
روی آن انداخت و لب و دندان او را می بوسید و بر او زاری میکرد
و میگفت **یا ولدی علی ایها الماعز** یا تر نشسته اند و من شیء لم اء
ای فرزند و بسندای غریبی که تنم دای جگر گشته ارجند ترا گشتند و از آب
فراست منع کردند مرا ایشان ترا نشسته اند **یا ولدی انا جلت رسول الله**
وهذا ابوک علی المرتضی هذا اخوک الحسن هذا جعفر و هذا
وهذا ان حقه و الجاس ای فرزند گرامی منم جد تو رسول خدا و این است
پدر تو علی المرتضی و این است حسن محبتی و این است محمدی ترجع و عظیم
و جعفر و عباس و یکت اهل بیت خود را می شناسد و هند میکند چون این
در خواب مشاهده نمودم خائف و ترسان و لرزان و هراسان از آن
بیدار شدم و خود را بجهت رسیدم که سر امام حسین علیه السلام
در آغوشی بود دیدم نوری بر سر مبارک آن اهل طهارت کرده و آن مجروح
نشده و آن نور باستانی بالا میرفت پس رفتم که بپریدم را از خواب
خفت بیدار گفتم و او را از خواب بیدار کردم و او را در جای خفته نیافتم
چون تحقیق کردم او را در خانه تاریک یافتم که رو بر دیوار نشسته است با نیت

خوف و ذلت و نهایت اندوه و وحشت میکرد **یا ابا الحسن** سرافراز
چکار بهیچ پس بر او داخل شدند و حکایت خواب را با و نقل کردم
و اهل اوزیاد و تر و غم او بیشتر شدند و سر بر او افکند و هیچ جواب نگفت
و چون صبح شد اهل بیت را طلبیدند و ایشان ترا خبر کردند و در میان آن ماندنم
با عزت و اقوام و رجوع بهر یک رسیدند و امام با سلامتی و اکرام اهل بیت این
شنیدند گفتند اول میخواهیم که ما را در خصوصت و بی که بر اسم مصیبت
و تفریت و در **حسین** قیام کنیم و در کنایه بنظر غیر رسیده که زینب خان
از نرید خواهرش شو که سرهای شهادت را بجای تنزه ایشان نفرستند
و بزیارتم قبول نموده بگریه گفت آنچه خواهد بپوشید و خانه از برای ایشان متحرک
پس جمیع زنان قریش و بنی هاشم که در شام بودند به سبای سپید
و با شوق مصیبت زدگان که با در تنزه کوششند و بزیار معلون امر کرد که شری
شهادت ابر طبقه گذاشتند و بجای اهل بیت فرستاد و در مصیبت که مجلس تمام
منعقد شده بود آن سر را را حاضر کردند و از لاله پرا اهل بیت افتاد
و فغان از زمین و آسمان بر آمد زینب فائقون سپید و در از جانب
و سر **علیه السلام** را برداشت و بر سینه سپید و ام کلثوم بر خوا
و سر عباس را برداشت و روی خود را بر روی او گذاشت و طعم
برخواست و سر بر او فروخت علی کبر را بر دست گرفت و سینه **علیه السلام**
بر داشته برداشتن گذاشت و ما در **ماتم** برخاسته **ماتم** را با
داشتند و بچه مویه پراشتن کردند و گریه را چاک زده و آغوش زاری
نمودند و این تذکره بر رو و خرقه خود زدند که پیانش گشتند و با هفت مرد
آن یکسان داشتند بر شهادت آن نوحه و زاری نمودند و روز هشتم بزیار
ایش ترا عذر خواهی که دو روز شهادت بسیار شوی و به ایشان تحلیف دادند

لبث من نحو اهل بیت با کردند و گفتند منم از چه سببی رویم و در محل حرکت
 رسول الله با شیم پس یزید **ع** را گفت که هر چه هست واری از من
ع گفت ای یزید سکه حاجت دارم اول آنکه سر پدرم را بمن و حتی
 بکر بیاورم و بعد از آن منور او ملحق بزم و اگر نمیدهی باری او را بمن بنظر
 رحمت ره بگذر و بگو و با و دایم باز پس بنیام و در شش از حال او بپرس و بگو
 آنکه آنچه از ما غایب است کرده اند به او بیاورند و بگو که اگر او را در کشتن من در
 کسی را همراه این زن و طفلان بکشد که ایش را بگویم رسول خدا صلی الله علیه و آله
 رسد آن ملعون گفت آقا در خصوص سر پدرت احوالیت محل که آن را
 بنور هم و دیگر هر که تو سر پدر را نخواهی دید و روایتی بنظر حق رسیده که و نیست که
 یزید این سخن را گفت **ع** فرمود ای یزید تو خیال میکنی که ستم پدرم از من
 پنهانست و من او را نمی توانم دید و با او تکلم نمیتوانم که در آنوقت سید
 حضرت در طشت طهارت بر روی آن منیدلی ایستاده بودند و در یکی از چهره
 پس **ع** را گفت **ع** گفت ای یزید سبب ستم را بگو و گفت ای یزید **ع** گفت
ع گفت که آن منیدل از روی ستم برکت بر کنه افتاد و از سر ستم برکت
 آواز بر آمد که **ع** گفت ای یزید **ع** گفت ای یزید **ع** گفت ای یزید **ع** گفت ای یزید
 ایتمنی و ذهبت ای پدر رفیق و مرا یتیم کردی خدا لعنت کند کسی را که میان
 جدائی افکند و هانا لایح الاحرم جلدی فاودعت الله ذاقا علیک السلام
 اینک من بدیده جدم میردم پس دایم باز پس سلام من بر تو باد پیشان
 و خوش از حاضران بر آمد و مشغول رسیدن شیشه گفت که یزید آن سکه
 باب بر سرهای شش **ع** را داد و آن حضرت آنها را بکر بیاورد
 و در از این بعد نهی ایشان ملحق ستمت و در بعضی روایات رسیده که
 یکی از شش این ستم برکت را در دیده و بکف آورد و در بالای سر برافراشت

دفن که و این سبب زیارت آن حضرت در آنجا مستقیم است و در
 بعضی از روایات سبب رسیده که آن ستم برکت را پنهان کرده و در
 بر شش نیست که آن ستم برکت را پنهان کرده و در
 ملحق شش هر چند کفایت آن بعد از آن بگویم معلوم نباشد پس یزید گفت
 آقا آنچه از شما برده اند من از مال خود عرض میدهم حضرت گفت ای یزید
 و اما ای حق را بیفهم که یزید که با حوائی که از ما گرفته اند در میان آنها چند چه
 است که ریسمان آنها را در آن طریقه ستم برکت خود زایش است
 و متفحص و پیراهنی وقتا و آن حضرت در میان آنهاست پس یزید از آن
 رد کرد و بعد از او دو ستم و دنیا بکر حضرت داد و حضرت آن دو ستم
 گرفت و فقرا و مساکین ستم که بعد از آن یزید گفت و اما از آنکه کشتن
 گذاشتم و زنا نواز تو میدهند خواهی بود پس یزید سبب ستم را بگو
 ستم سخت و از برای ایشان محمل جز آنی ترتیب داده و با صای میگرد
 برای اهل بیت نمیکند باقی ایشان باشند حضرت خود و اموالی چند از برای
 ایشان تیسین نموده و نام کلشوم گفت این مال را بخون آنچه نسبت بشما
 واقع شده و ام کلشوم گفت ای یزید چه چیزی تو و چه بی از برای برادرانی
 یکشتی پس رسول الله را منع قطع می سازی و دو ستم دنیا و پند و دنیا را بگو
 آنها با میدهی پس یزید از جهته تشییع مردم با **ع** گفت خدا
 کند سپهر حجاب را که اگر بی او می تویم **ع** گفت ای یزید از من طلب کرد
 و اگر چه خواهرش کشتن فرزند ان من میکرد و هرگز کشتن او را نمی شناسم
 باید که چه جو ستم نامهای تو بمن برسد و هر حاجتی که داشته باشی از من طلب
 که با حاجت مقرونست پس مقرونش که شخصی را اهل شتم که اصلاح و سداد
 آراستند و در وقت بوقت با چند سوار میگردانند و متل ایشان بدیده رود و در

بر ما نمودند که دلدار و دیدار همچون نموده و بعد از آن مشوخته بدین شد و باده

و اندوه آن راه را طی نموده	سپین خدایم دانه و هم سفر بود
و نظایر شکسته برده چو رتر بود	ز کربا بدیده نشد که یک منزل
ز آب چشم سینه به کان فرود آمد	و چون بفریب بدینه رسیدند

امم محترم برین کفایتی خواهران مرده که ما را بدینه رسیده در خدمت
کزاری ماسی منجی اورد و حق او بر ما لازم شده و از خانه و از بزرگ
و کرامتیم و اهل بیت جو و دستیم و بر همه کس حق داریم و حق هیچکس در نزد خدا
خارج نمیشود و این چگونگی با و احسن کنیم و حال اینکه هیچ نداریم که بوی دهیم زینت خان
کفایتی خواهر راست میگوئی و ما را چیزی نیست که اصل حجت از جنت او
بفرستیم مگر اینکه دیوارها و گوشه دارها و پیراهن که ما ندان داریم نزد او فرستیم
پس آن را ببرد و از دست و گوش و گردن ببرد و آورد و بدین نزد او فرستد
و عذر خواهی نموده که این بعضی از خدمتگذاری تو باقی جزای ترا در خدمت
تو خواهیم داد و در پند آن شخص که خان باشد یا دیگری با اختلاف روایت
از آن چیزی قبول نکرد و پیغام بایشان فرستاد که من خدمت گذاری
شما را از برای خوشنودی خدا و جبهه شما کردم و عرض از اخلاص و نیکی شما
و مرا چنین بس که خدمت من مقبول در تیر رسول الله صلی الله علیه و آله و افاضه
و هرگز از عهد این شکر بر نمی توانم آمد پس اهل بیت او را دعا کردند و چون
سواد بدینه می پرستند **الحمد لله رب العالمین** امم خود که در مکان مناسبی آن
نزد اهل مجال فرستند و سبب بر دای مردم را بر پا کردند و بشیر خرم را طلبید
و بدو کفایت خدا در خدمت کنند و ترا میگوشت حری بگو آقا تو از چشمه بدر بهره
داری بشک کفایتی این رسول الله صلی الله علیه و آله من نیز شورا خوب میگویم

بر کفایت کلای از چشمه بدر	کما همین چه بلام بدر و جگر
---------------------------	----------------------------

حضرت

حضرت فرستاد داخل بدینه شو و شری چند در ماتم شده مشید ان بکوان بل

مدرسه را از آمدن ما اعلام کن	بشیر بر زمین بی بدر بگویش
بگو که آمد و فرزند سید را برار	بشیر فرموده حضرت سوار شد
و اسب به خدمت تا داخل بدینه شد	در خدمت تا در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله

و در آنجا ایستاد و صدای بگریه و زاری بلند کرد و گفت **یا اهل بیت الله**
لکون فی الحین و انما ندعی سقنا الجسد شد بگو لا مفتح و الواس منه
على القنایة بذار یعنی اهل بدینه چه مانده اید و با اطمینان خاطر رفته اید
چون که امت بخشد که همین کشته شد و این سبب سید اشک
از ایدهای من جاریست بدن مبارکش در گریه در میان خاک و خون
و سر مطهرش را سبب نیز کرده اند و در شهرها میگردانند ای اهل بدینه علی
با همه و خواهران و باقی چگونگی کربا نزدیک بدینه آمده اند و من بدین
بشیر شایسته بودی و ما را در خدمت
مدرست بگو که رسول خدا
بشیر بدینه به شری و بی بدر
بشیر بدینه به شری و بی بدر
بشیر بدینه به شری و بی بدر

اهل بدینه که این را شنیدند انداختن و خورشید ایشان و صدای و کربا را از او
مهاجر و اضرار و زانی که کربا از خانه ها و پیرانه پیران و دیدند
و دو دایه حق را شایسته و مؤمنای حق را پیران نمودند و صدای بگریه
و داد و بیداد و از نو صد و اربعیت بلند کردند و جنود حق را کفایتی ما ششم که
چاک کردند و خود را بر خاک افکندند و عرض از آن خبر همه مرد و زن برد
و خانه شدند و رشتن بر سر و بر پا و ما را ندان شدند

خود من قوم بی چشم بند بران	روان شدند و سوار بر پیرانه بر کربان
----------------------------	-------------------------------------

در شهر موچه حسین **ب** کریمه قائم

بعضی

بدان کشیدند بسوی کینه و جنب
بآه کشیدند چو راز مرغ و ایش

ویندند و چون چاره کردند آن زمان
دست و در پند چاره را میسر نمود

یکی ز کمر چوین بر رخ سپید نهاده
کشتن خنجر ز رخساره پاک سپید کرده
کمی خیم نواری بهانه سپید کرده
یکی شود بر نینب از انظار آب استخوان
کمی نواریش آن داغ دیده سپید کرده
کمی نهاده نواری کمی بدله نواری
یکی ز کمر او بر روی سپید نهاده
کشتن خنجر از دل در دهان سپید کرده
این بهانه میگویند شانه سپید کرده
یکی ز کمر او بر روی سپید نهاده
کشتن خنجر از نوای سپید کرده
کمی تنگه نواری کمی بدله نواری

و آن گروه فوج فوجی آمدند و بگفتند **فخر بنی هاشم** **علیه السلام** بر سر سینه و آن حضرت را حریفی نمودند و صدای ناله و افغان بر سرش برین رسیده بود و عمامه او را بر سرش بر سر آن حضرت بپوشید و بر روی کرسی نشسته بود و سیلاب شگ از دیده بر سرش چون باران جاری بود و دستهای در دست داشت و شگ بر سرش را پاک میکرد و از ظیفان کرمی می تو انست یعنی بگوید پس چون ظیفان کرمی آن حضرت است این چیت بسوی مردم است ره که که سرگشت شود پس چون مردم سرگشت شدند **حضرت** گفت حمد میکنم خدا را که بر او دلگرا می اینست و با همه خدایان در دنیا و آخرت رحم کند و در میانست و دوست باشد و روز جزا و آفریننده ارض و سما و جمل مخلوق از او را کت اوقه صراست و بر از پنهانی نزدیک و حاضر است حمد میکنم او را بر عظمای امور و مضبتهای آیام و دهور و بر محشای بدو و آورنده و در و نیک صبر بر آورنده از جاندا **ایها الناس ابتلا ناله** و الحمد لله **یا جلیله** **یا** **فی الاسلام عظمه** ای مردم خدا را حمد میکنم که مشیت کرد اینده ما را به بدی مضبته و رخصه شد در اسلام نزد کثر رخصه **قتل ابو عبد الله** و عظمه

١٠٠

مختصر

عذر را در قبول نموده و از برای پدرش طلبت کرد پس حضرت برخواست
و با آنکه قیل و دینیه داخل مدینه شده اند و دوستی که در وقتیکه متوجه مدینه
شده اند ام کلثوم شروع گوی که برایتان دین را سپاست را خواند صلوة
جذباتا قبلنا فی الحسرات والاعیان جنتا یعنی مدینه جد ما را
قبول کن و عذر را قبول کن که ما داخل مدینه شویم که ما با حسرت و اندوه
خارج ما منک با اهلین و جنتا لایات ولا یقینا پروان رفیقان
ما نبوه و جمعیت و برکتیم در حالتی که نه و قرآن همراه ما هستند
پس آن و مولانا الحسین لانا انیس و جنتا و الحسین بدرهنا و در
وقت رفتن آنی ما حسین انیس و مویش بوه و برکتیم و اهل یکده حسین
در حالتی که برادر سپردیم الانا خبر رسول الله عتافانا قد جعنا فی حینا
نمبر کن رسول الله را که ما بمحضیت برادر خود گرفتاریم و آن رجلا با لطف
حی علی بلاد اس و قد جعنا فینا و خبر کن رسول الله را که مراد آن ما در زمان
کربلائی سرانداشته اند و طفلان ما را و کج نمودند و اخی جنتا امونا و بعد از
یا جنتا یبیا و خبر کن جد ما را که ای جد بزرگوار ما اسیر شدیم و بعد از
اسیری ما را و یارب یا رکود آیندند و وهطک یا رسول الله اجموعا
بالظفوف مسکینا ای رسول خدا اهل محبت ترا در زمین کربلا بر نهاده
و ایت فراغین شهر بشهر و یارب یا رکود آیندند و قد جعنا لیه ترا و اخی
جنابک یا رسول الله فینا بدرستیکه شد حسین را و مرا ای ت شاک
مشغورند اشتند فلونظرة عیونک الله سادی علی ائمة ابالحال مسکین
ای رسول خدا چگونه بقیه کردید ما ی تو میدید اسیران اهل محبت را که بر نهاده
برشتران سواری بودند یا رسول الله بعد الصون صادرة عن
ناحیة الینا ای پیغمبر خدا ما که پرده نشینان سرادق عصمت بقییم

Li

شينا

و عرجا ببيع

به پست

هر ديد که می رسیدیم مردم بر ما نظر میکردند اما ظلم و نظر بدی را از ما نداشتند
فی البلاد مفضنا ای فاطمه چگونه می بودی حال تو اگر میدیدی و شران خود را
که اسیر شده اند و در شهر تفرقه اند اما ظلم و نظر بدی را از ما نداشتند و لم یصبر
زین الخابدين ای فاطمه چگونه می بودی حال تو که میدیدی و شران خود را در
که حیران و سرگردان بودند و داورسی از برای ایشان نبود و چگونه می بود
حال تو اگر میدیدی مادر که شبها همیشه از غم و غصه خواب نمیکردیم و بجهت
کثرت پیروی کور شدیم اما ظلم و نظر بدی را از ما نداشتند **عذرا و کذا**
قد اغتبا ای فاطمه چگونه می بودی حال تو که میدیدی و شران خود را از شنیدن
نحو ندیدی فلما دامت حجابات لعلی لی یوم القيمة تندينا ببيع
وقف و ناد علی بن حبيب رب العالمین با لار و به ببيع و در آنجا
و ندان کن که ای فرزند حبیب خدا و قلی یاعلم بالحسن لکنی عیال اخیلت
انجوا خایهینا بخوای حسن محبتی و فرزند رسول خدا اهل بیت برادر
بر طرف کردند ایانما ان اخیلت اخي یبیدا عنک بالرمضا و هیئا
بلاد اس یوح علیه جهرا یهود و النوحش المؤمنین ای تم بهر تنید
برادر است حسین از تو دور افتاد و کردار شسته شده سپرد در بین
کرجم و یهود و نوحش با و زبند بر یکپای او نوحه میکنند و لو عانیت
یا مولای شاق و آخریما لا یجدن لهم و معینا علی عین المینا و بلاد
و شاهدت العیال مکشغینا ای فرزند رسول خدا چگونه می بودی حال
اگر کشیم نحو میدیدی اهل بیت برادر ترابی می بین دید و بهی بر پند
و عریان سوار شران بی پاهان نحن الضایعات بلاد کفیل و نحن الضایعات
علی اخینا پس ییم یکسان بی و در و ما یکم نوحه کنند که برادر و نحن
الشائعات علی المطایا و نحن البایکات الضایعات علی البایا

و نحن

و نحن المخلصون المصطفون و ما یکم جرئتند که بر ما و ما یکم نوحه کنند که
و بر کزید که ان حد الاجدنا قاتلوا احبینا و لوی عوا حبا بک تندينا
ای جد بزرگوار آگاه باش که حسین را کشتند و مرا عاست برادر که
نحو را در حق ما نکرده اند لکن هتک النساء و حملوها علی الاقشاب تندينا
بدرستی که بر پند کردند و ایش ترا بگریستم بر شران بار کردند و دیار
کردارینند و ذیبت انجوها من خباها و فاطمه و الحندی لاینا
و زینب را از سر بر و نوحه می کردند و نوحه می کردند و پریشانی
و میزدیدند سبکت نشستی من و جد تنادی لغوث رب العالمین
و سبکت در فقر و دوری از پدر و رشکایت میکرد و فریاد میکرد
که ای خدا بفریاد ما برس و ذین العالمین بقید دل و ما موافقه
اهل الخویضا و ذین الدین را در غل و زنجیر نموده بودند و اهل خیانت
قتل را بودند و بعد هم علی الدینا تراب کاس الموت فضا تندينا
پس از حسین برادران و فرزندان او شهید شدند و بعد از این پستی
که هار رسید و خاکت بر سر دنیا که جام مرگت بر نوحه نیند فضا
قصتی مع شیخ خالی الا یا سلا معان فاجی اعینا پس این است قصه
و شرح حال ای شهید که بر ما که کشید و در سبکت که چون اهل بیت
داخل مدینه شدند از گداهان و بر دهنه حضرت مصطفی آمدند و بگویند که
و نظم و طلب داد و خدای می نمودند که غلغله در آستان و زمین انگذند و در
در دیار شرب زمین افتاده و در کان مدینه متزلزل گردید و صدای گریه
و زاری از دور و دیوار بلند شد با و از سوزناک از جگر پاک فریاد و نوحه
بر کشیدند که یا جداه یا محمد حسین ترا لب تشنه شهید کردند و بدن
او را بر زمین افتاده انگذند و ما را اسیر نمودند و شهر را بر شران

سوار گردانیدند بر رسول میان خداوندان تویم غویان و دودمان تویم
مغلوبان حوای گردانیدیم سواران جهان بخت و غایتیم سوزان و گریان آرییم
فرزندان تویم محنت کشیدگان بادیه جهان تویم لکدوب کوفیان
بن و غاییم آرد و خنجر ستم میان بی شرم و حیاییم تشنه لبان آبیم
سازم فرزند و بسند ترا آورده ایم داز پیش بگر گرفته ستند تو آمدیم و پناه

بر من خسته شدی تو آورده ایم	نه ما ستم زدگان عترت خویشیم
ز دستان کجایش بی نصیب آیم	ز کجای بگر گرفته تو می آیم
ز پیش شکلم سینه تو می آیم	نه ما سیر سپیدان گردا بودیم
نه ما نام کر خوار شدیم بودیم	اگر ز خجالت روی تو گردانیدیم
بپای کس تو از راه دور آمدیم	اگر چه روشنی دیده تو با ما نیست
و بیک پویش پیش دستیم	و از اهل بیت تظم و داری

دینب از همه پشتره حق و محقری او از همه افزون تر بود گفت

یا رسول الله داد ما از لایب کبر	خطب کبری حضرت رسول این
سلام که سر زتاب در روزین	بگری گفت که فریاد یا رسول الله
ز کوفین لایب داد یا رسول الله	چرا دجال بگر گرفته نمی پرسد
از آن بفری تو شتاب نمی پرسد	جز ز سر و تن پوش خود نمیگری
سزای نیست آغوش خود نمیگری	سری کز او اگر از سوسوی کم شد
دل شریف ترا حجاب نمی شد	سر کجای کوفی اگر تارک تو
نکار کشی از ما و طربا کت تو	بخنجر ستم از پیکرش جدا کردند
چون نه که بر نیزه جدا کردند	تنی که زینت او بود و جلال تو
قدی که در شست بر دانه بون	قدی که داشت بر اندام تو
نشان دکت جدا و کوفین کرد	بخت سزاکه گردا چنان کردند

بعد از آن رو بفر حضرت فاطمه کرد و بر خیمون این مقل نوحه سر ایستاد
که ای مادر چرا از احوال ما نمی پرسی و چرا از مصیبت من خبر نمی گیری

چرا بسوی سیدگان نمی آئی	چرا بروی زرباش جهان نمی آئی
چرا ز حال نیست خبر نمی گیری	چرا بکینه او را خبر نمی گیری
خوشه می ل توای بضاعت می توانی	درین جسته نهی بی بخت همراهم
چون ستم در جهان که دارد	چون جاکشی از ما روزمانه نراند
بمن قضیه جد بزرگوار که شد	دیگر دشت توای مادر که شد
پدر بر بر چشمم پیش فرمود	شید گشت غم و بکرمی که فرود
برادر من حسن بختی بناله و آه	کشت با بگر پاره پاره از دنیا
برادر دگر حضرت امام حسین	که بعد روشنی دیده شد کوهین
زانشه عالمی و گر گشت حدیثم	پیان شرح شود خشت در زبانم
اگر بکیش شمشیر کنم سطر	قلم تخته نوی بد بر صه محشر
جدا گشت با دشمنان دشت	کجای دیده نه چند نوبت است
نداشت روی آن بگریه دودان	بکینه بکس تنه نشسته کردان
برادران بر تنه گشت بر پرده	موا لیان بر تنه گشت در عا موان
بگر کشی شاه پاره پاره بخت	زیر ظلم کوی علی اضرب بخت
کی خیمه برون بگری گشتان	یکان بکین سوش برادران میر
با خطبای کجی خیمه گشت	ز اهل بیت دل زده با صبریت
بگو که با بده دل کدام خوا	چنین نظاره کند محنت برادر را

عزیز اهل محبت در سر رده رسول الله گریان و نالان بودند که ناگاه آمد
از حجره ها هر هفت پروان آمد گریان و نالان و شیشه خاک گردان که خون
شده در یک دست گرفته و به دست دیگر دست فاطمه و شرافت نام حسین

که چنانچه در کوفته و باین حالت داخل روضه رسول الله شد اهل بیت که
مؤمنان باین حالت مشاهد نمودند و طایفه ای را آن صورت دیدند
عظم دانه و استخوان برضعت گردید و تفریق در آن وقت واقع شد
که دیده روزگار ندیده بود چنانچه از غم فاطمه در وقتی که اهل بیت را آن
حالت مشاهده نموده همه سیاه پوشیده در و مارا خراشیده و
و کتفای اهل بیت را دیده که سیاه پوش و شقه بند برکتون و باقی
یرافقه و جماعت چون روز مصیبت نزد کان بود تمام بر سر سیاه پوشیده

تبعیت همه بر شیده و فرو شیده	تمام کردیتی نشسته بر سر
رسیده شکست بدانان ز دیده ترش	خضوعی از پیشگاه آن عظم
دریده چهره و گریان واداشده بخت	پس از آن گریستن کرد و گریستن

پیش از آنکه بر سر و زانوی نظر بفرمایند می نموده و میگریست

کسی گریه بر روی فرمایند نظر میکرد	کسی بگریستن شبانی پدر میکرد
کسی بگریستن شبانی پدر میکرد	خطاب که گریه می نمود واداشته
کسی شمع شبستان سید تقی	چشمه را به در جوار آن حنین
فغان که می شنید و گریه می شد	ازین مصیبت آن چنان دوستان

پس هر یک از اهل بیت فاطمه را در بر گرفتند و گریستند و بعضی
از حکایت کرد و اگر گوش زد او نموده اند از آن ام سلمه را آن را
تسلی داد و کبیرا که در خمین میگرفتند و عده ثواب داد و ایت را بنامه بود

تمام شد مجلس همه هم از مجلس ششم کتاب توحید
در یوم دوشنبه هجرت یکم شهر ذی قعدة الحرام ۲۲
امید از برادران ایمن و در می خواندن کاتب می
محرمانه روزگار را طلب مغفرت یا آورده اند

مجلس نهم و دهم و شهاب متحن

امام موسی کاظم علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعلنا من شيعائه اولاد الرسول وصيرون من اتباع انبيائه
النبول فتح الابواب لقلوبنا المخلقة بعفانهم التي نقبسون من عالم الا
و اقدني نفوسنا مصابيح ولا ينهم التي توقد من شجرة مباركة زيتونة لا
شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نعم اعظم
ثوابنا بالبقاء والعويل في حوائهم ومصائبهم واحسن جزائنا بالصراخ
والالان في شجائهم وانوايهم والصلاة على اشرف الانبياء و باعث

ايجاد الارض والسماء وآله السعداء والشهداء المحتنين با انواع الاملاء
والمقتولين على الملأ والمذبحين بسيفه لا شقيا فصلوا ان الله
عليه وعليهم ما دام ان الخضراء على الغبراء وما دام ان الارض
تحت السماء من مصابيل هل بيت المصطفى والارباب وزينته
بحسان الله اتي ذبيحة جرت على امماء الله واجنامه واتي بليتة
على انجباء الله واوداءه اي براوران آنچه از اخبار و آلاء مستغف و ميشه
است که ميخسبي که بر او لا و پيغمبر آخر الزمان رسيد هم از اول پيغمبران
دينان در گزيده كان رسيد به طيها و جرمه که استيفاء است بغير
کاران دون بهت نسبت با نشخافان روز قیامت بعل آوردند چنانچه
و چه جرمه که از خلفاء اميرت و عباسيه بآن سلسله عليه رسيد چنانچه
قطعه طباي گوید که در وقتیکه درون الترشيه در طوس بود شش ماه
طبيب چون رفتم دیدم که شمع روشنست و شمیری برهنه نزدی نگذاشته
است و فدی در پیش او ایستاده چون مرا دید گفت ای عیسی
نسبت در چه مرتبه است گفتم بجان و مال ترا بطیع فرمان بردارم پس
سر بریزا کنند و بعد از آن مرا در حضرت بر کشتن داد و چون مرا جعت
منفهم باز مرا طبیب و همان سخن را عاده منعم من گفتم بجان و مال و زن
و فرزند خود را در راه تو خدا میکنم باز سر بریزا کنند و مرا در حضرت معاودت
داد چون مرا جعت گفتم باز مرا طبیب و همان سخن را عاده منعم در
مرتبه گفتم عادت میکنم ترا در جان و مال و زن و فرزند و دین و ایمان
چون این سخن را از من شنید خندان شدند و گفتن بشیر را بیکدیگر و آنچه
خادم ترا امر میکند بعل آورد پس خادم بشیر بدست من داد و مرا بخانه
برد که در سخن آن خانه چاهی بقیع عظیم دستة حجره در اطراف آن سخن بگو که

از آنها را قتل کرده بودند پس یکی از آنها را کشت و پست نغز را آید دیدم
از جوانان و کودکان از اولاد علی و نه طبع که همه کیسوان و کاهکها داشتند
در غل و در چرخ بودند پس خادم گفت که خلیفه ترا امر کرده است که اگر
کردن بزنی پس آن خادم کیکیک از ایش ترا امر کرده است که اگر کردی
و من او را که من میزدم و سرو بدن ایش ترا در آن چاه می افکنم تا همه
پست نغز را شنید که دم پس در حجره دیگر را کشت و دم در آن حجره نیز پست
نغز از فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام بنابر طریق مذکور من
آن سادات مظلوم را قتل رسانیدم و سرها و بدنهای ایش ترا
بچه افکندم پس در حجره دیگر را کشت و دم در آن حجره نیز پست نغز
اولاد فاطمه را علی مرتضی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و کاهکها داشتند
که همه را زنده و غبار آورد و کردید پس بطریق معهود من نوزده نفر ایش ترا
کشتم چون خادم ششم را آورد و مرد پیری بود گفت ای مرد دوست
بریده با دای ملعون در روز قیامت در نزد **حده** **ما** **محمدي مصطفی صلی الله علیه و آله**
چه جواب خواهی گفت و در نزد **جده** **ما** **محمدي مصطفی صلی الله علیه و آله** چه عذر خواهی آورد
و اگر رسول **حده** از تو رسول کند که بچه سببست نغز از دیر مرا کشتی
چه خواهی گفت چون این سخن را شنیدم برخیزم و ترش شد و دم
بکشت بر من زد که مشغول کار خود باش من آن پیر را که او را نیز قتل رسانیدم
و سر بدن او را بچه افکندم و مشایخ شیعه در کتب نقل کرده اند
که در وقتیکه من در طحان عمارت بغدادی رفتم و بنشینم و بیوتای حجت
امروز میگویند که در هر کج که اولاد فاطمه را میدیدند میگریستند و ایش ترا
به بنده میدادند که در میان ستمها که از آجودان بقیع میکرد اشتند تا روزی
طبع از دیر علیه را گرفتند که در نهانیت حسن و جمال بقیع کیسوان

بر حسب رتبه اول انشتان بچه و از اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام پس منضمه را خواند
که در برابر بنی دادند که او را در میان ستون گذارد و جمعی را نیز موالفان
بنامه که به او در وقت جنگ او را در غایت آن بنام طفل دادند
میان ستون گذاشت آن طفل شروع بگریه و نه کرد و گفت ای مرد
از اجساد او پاره را آن شرم کن و در قیامت جواب ایشان را
نزد پدر و در کافه خرابی گفت ای مرد مرا در دیری است شکسته و پاره
و پیکس و بر ساری آن صیغه رزم کن تا از ستون آن طفل لرزان و ترسیده
و او را رفتی حاصل شد و زار زار گریست و گفت ای طفل دل چوین
دار که من درین ستون روزنه میگذاردم که نفس کشی از برای تو باشد
و چون شب داخل شود ترا پرده از خوابم آورد پس در آن ستون خواب
گذاشت و چون شب شد آمد و آن طفل را پرده از خواب آورد و گفت
ای جوان علوی من از برای اینکه **رسول الله صلی الله علیه و آله**
است باین روز قیامت حاضری کنی ترا از اینجا پرده آوردند اما باید
نبر که بخت یقین خون من و فدا که باین برون نشوی باید از این شهر
پرده بردی و دیگر نزد ما در دست ما و دست کنی آن طفل گفت من
کنم اما تو باید کیسوان مرا مقراض کنی و اگر با درم بر سر او را از دست
من خبر دار کنی و با او بگوئی که من از هلاکت نجات یافتم اما آن بنامه
او را قبول کنی و کیسوان و کلاه ای او را مقراضی کرد و آن طفل از بعد
پرده در دست معلوم شد که بفرستد که نام نایب نموده اما بنام کیسوان او را
برداشته و بدر خانه ما در اورد و چون بدر خانه رسید شنید
که زنی ناله و میگریه و میگوید آن یتیم پیکس غریب نمیدانم بر سر تو
چرا رسید بنامه که بدانی آن زن را و دست پس نزد وی رفتم و آن سوانه

با وادام و خبر فرزند ویرا و در سینه ام آن زن زار زار گریست و از سر
دل جراعی کرد و گفت عتق ریب است که در روز قیامت از جسد او جدا
نیکو تر رسد مجله بایه در صیسی که از ایل جور بدتریم **مصطفی و حضرت**
رسید از آن بیشتر است که توان احصای نمود و از آنجمله ظلمها و جورها که از
خلقی عباسیه تا ایل بیت رسول رسیدند دست **حضرت امام علی**
علیه السلام یکفایت شد دست ظلم باین طریق است که چون
عباسیان بهارون را ترسیدند اطفال یافت و چون آن ملعون یافت
که اکثر مردم از اذیت و اخلای نسبت **بهنر کاظم** دارند و مجرات
بسیار و خوارتی ها و دست میزنند از آن سرور را خیار را بطور سر
انگیزان خوف که که به او اعمش اطفال اذیت از عباسیان نشود
لذا در صدد و هلاکت آن سرور بر آمده و روزی از یکی بن خالدری
و جمعی دیگر پرسید که از آل **ابن لب** کسی را می شناسید که از او
موسی بن جعفر با خبر باشد تا از وی استفسار بعضی از ملاقات کنیم
ایشان علی بن اسیران گفت که دانند که برادر زاده آن **حضرت**
احسان پیش از این است با و میگرد بر اسرار **حضرت** مطلع بعضی
با رون نامه نوشته او را به بنده و طلبید و علی چون او را دید از غم
در دختی که بود از عجم بزرگوار آمد آن **حضرت** فرمود ای پسر برادر
اراده کی داری علی گفت به بنده میروم **حضرت** فرمود بچه طلب میروی
گفت نفرتش ام و قرضی بسیار بهم رسانیده ام آن **حضرت**
من قرض ترا ادا میکنم و متکفل خواجارت تو میشوم از و من خدمت کنی علی قبول
و از **حضرت** بگفتند ای سرفظه بصیحت نمود آن **حضرت** فرمود که وصیت
من ترا گشت که در خون من شریک نشوی و اولاد مرا یتیم کنی باز علی گفت

مرا و صیتی کنی **حضرت** همان سخن را عاده نموده تا اینکه سزاوارت رسول صیت
 نموده و جواب او را شنید بعد از آن **حضرت** نیز صد شرفی و چهار هزار
 در هم نقره با وعظ نموده چون علی برخواستند پیرون رفت آن **حضرت**
 بعضی را محسن فرمود **حضرت** را سوختن علی در کشتن بنی امیه و فرزند آن
 به تنگی خواهد آمد اخلاص حضرت گفتند بنی رسول الله میدارند که علی چنین
 کند و باز با او احسان میفرماید و با لبها و عطا می کند آن **حضرت**
 فرمود علی رسول الله فرموده که چون کسی با خویش از نعمت احسان کند و
 در برابر ایشان بدی کند **حضرت** گفت نعم را از ایشان قطع می نماید و او را
 معصیت وینا و عذاب آخرت گرفتار میکند اما چون اسمعیل به دنیا
 رسید یکی بنی فاطمه بود و با او توبه نموده که چون بمبیس مارون
 در آن چیزی چند بتم نعمت نسبت بداده که مارون از شنیدن آن
 از عمت شنید که شوی و چون او را بمبیس مارون برود بعد از سلام گفت
 هرگز ندیده ام که در یک عصر دو خلیفه باشد پشده بود در این شهر خلیفه دومی
بن جعفر در مدینه خلیفه است مردم از اطراف و اطراف و اطراف و اطراف
 او می آورند و خوانند بهر سینه و اسوال و اسوال بسیار جمع نموده مارون
 چون این سخنان از وی شنید او را احترام نمود امر کرد و کسیت هزار درهم
 بوی دادند و چون از بمبیس مارون پیرون رفته در وی در صلقه مشی هم
 رسید و در همان شب فوت شده و آن زرد مار دار دقتی از برای وی
 آورده که مختصر بود و از آن در اهرام غیر حسرت و ندامت چیزی بوی بر
 و در اهرام را بخواند مارون رد نموند و در آن سال مارون از جنت استکلام
 امر خلافت بر او نهاده و با او گفتند که گفتن آن **حضرت** اراده حج کرده و به
 علی رسول الله است و از شرافت مملکت را بیکه طلبید و عظمی و او این بود

که است خلافت او را و خود را از ایشان بگردد و چون متوجه گشتند او را
 آمد بعد از چند روز فضل بن ربیع را بطاعت آن **حضرت** فرستاد و در آن
 وقت **الحجاب** در نزد مردم قد جد بزرگوار بنام مشغول بود و در آن
 او را گرفته در سر و دهنه رسول الله کشیدند و در آن وقت که او را از مسجد
 پیرون میکشیدند متوجه قبر **حیدر** بزرگوار شدند که گفت یا رسول الله
 شکایت است از آنرا که میگویم به این که بیل است تو می کشیدند و مردم از
 هر طرف آواز بر می داشتند که بیل کشیدند و هر که آن **حجاب** را با آن است
 شد بدی می شود زار زار میگریست و چون آن پیش وای می نمودند و فرمود
 آن سرگروه لعینان و طغیان بر دند بعد از حجاب و خطب حکم کرد
 که آن **حجاب** را مقتید گردانند و از جنت انکه مردم ندانند که آن **حضرت**
 را بکدام ناحیه میفرستند و دو محل ترقیب و ادبیک عمل را بهر دست
 و دیگر را به بنیاد و **حضرت** در آن محل بود که بهر دست فرستاده بود
 سرور را همراه آن محمد کرده بود که در جبهه آن **حجاب** را بمبیس بن جعفر
 برادر زاده آن ملعون بسیار دود و در هفتم ماه ذی الحجه آن **حضرت** را بهر دست
 و در علانیه بدست عیسای پیر دند و عید آن **حضرت** در جبهه که در جبهه
 دیوار خانه ایشان بود بمبوس نموده و در هر روزی دو مرتبه در آن حجره را بخواب
 یک مرتبه از جنت انکه آن **حجاب** پیرون آید و بخداید و خونهای دیگر تیرا زبانی
 انکه طعم از برای وی به برند و مدت یکسال آن برگزیده و خانق متقل در
 آنجا بمبوس بود مگر مارون ملعون بیست می نوشت که آن **حضرت** را
 شنید که عیسای جرات نمی نمود که در کتب آن امر شنیع شود و آخر الامر
 بهارون نوشت که محسن **حجاب** را بهر دست بسیار بطاعت آن **حضرت** را
 دقت قتل و کتله هم شده و چند انکه از اقوال او نقل کردیم بشیران عین و است

و مناجات دیگر چیزی از وی نیاشتم و هرگز نشنیدم که بر تو یا احدی دیگر
 گفت و چون نامه عیسی به رومن رسید پس فرستاد و آن قدو را برباب
 سدا در از لهره به بنداد فرستاد و در نزد فضل بن ربیع حبوس کرد و بند
 حبس کرد و فری که از جمله دوستان اهل بیت بود گوید روزی به بدن فضل
 رسید بخانه اش رستم فضل را دیدم که بر بام خانه نشسته بود و چون نظرش بر من
 افتاد و مرا طلبید و چون به نزدیکی رسیدی رستم گفت زاین روز نه نظر کن
 چون نظر کردم گفت چه می بینی گفتم جامه می بینم بر زین افتاده گفت نیکی است
 کن چون تامل کردم گفتم مردی می نماید که در سجده پیش فضل گفت او را
 همیشه می گفتم نه فضل گفت این مولای تو **موسی بن جعفر است** که با هر
 کار رومن در این محبوس است و من در روز و شب تفقدا حوال او می دهم
 و نمی بینم او را مگر بر این حالت که می بینی چون نماز با دعا در می کند تا طلوع
 آفتاب مشغول تعقیب میشود و بعد از آن بسجده میرود و در سجده می ایستد
 تا وقت ظهر و چون ظهر میشود سر از سجده بر میدارد و ایستاده و وضو می
 شست و نماز می کند و از این معلوم و تحقیق میکردم که در سجده بخواب نرفته
 و چون نماز عصر با نماز اول می کند باز بسجده میرود تا غروب آفتاب و چون
 شام میشود بعد از فراق با نذک طعامی از فضل میگیرد و بخورید و وضو کرده سجده
 میرود و چون سر از سجده بر میدارد و اندک زمانی خواب میکند
 و بعد از آن بیدار میشود و وضو نموده مشغول بعبادت میشود و دست میبرد
 تا صبح و چون از نماز صبح فارغ میشود بعبادت روز گذشته عمل میکند و غیر
 از این حالت چیزی دیگر از او ندیده ام عبد الله گوید چون این سخن را از
 او شنیدم گفتم ای فضل از خدا به ترس و اراده بدی نسبت دکن
 که هیچکس از این بدی نگردد مگر اینکه بزودی بجای خود میرسد فضل

گفت

گفت مگر نزد من فرستادند که او را شنیدم من قبول نکردم نمیخواهم
 چون **سید زنده طاهر** در گردن کن باشد و حر و حریت که در آن وقت
 جاریه در نهایت حسن و جمال برای آن **حضرت** بزدان و رستم
 که شاید آن **حضرت** به باب او میل کند و بهین بخت قدر و منزلت اش
 کم شود تا اینکه برای قتل آن **حضرت** بهانه آورد چون آن جاریه را بکشت
 آن **حضرت** آورد و **سید زنده طاهر** فرمود مرا با او احتیاج نیست مثل اینها
 در نزد شماست بار آورده و چون صورت را بهار و رون الرشید
 در غضب شد و گفت با و بگویند که ما ترا بر منای تو حبوس نموده ایم
 آنچه نمیخواهم چنان میکنم و گفت جاریه را در نزد او بگذارید و برگردید
 و چون جاریه را در نزد او گذاشتند و این قدر زمان گذشت که آن
 ملعون از حبوس برخاست و خادمی در طلب آن جاریه فرستاد
 و چون خادم به نزد آن جاریه رفت دید آن جاریه در سجده است
 و میگوید **بسم الله الرحمن الرحیم** و در آن خبر را به رومن رسانید
 آن ملعون گفت البته **موسی** بکار میبرد و کرده او را پندارید چون جاریه
 به نزد آن ملعون آوردند جمیع اعضای آن جاریه میزدید و نظر بکشت
 است و میگرد و رومن سبب این حالت را از او پرسید که گفت چون
 به نزد آن **حضرت** رستم پیوسته مشغول نماز و عبادت بود و متوجه
 من نمی شد بعد از فراغ از نماز به نزد وی رستم و با و گفتم چرا وقتی میفرمائی
 فرموده است که هیچکس نیست و این جهت مرا نمیست و بجای است را که
 چون نظر کردم با غمی بسیار و بختی شتم بر انواع ریاضات و فرائض که
 شنیده ام و بنظر نمی آید و در آن بختین حوریان و غلمان با بسجده می فر
 که هرگز مثل آن ندیده بودم و انواع طهارت و میوه با طشتها بر قیافه

گرفته در خدمت ایشیت و به نزد چو آن بن حاکم رشت پده نموده و چنانچه
بسیار شاد و سر پرند داشتیم تا فادوم با حضرت زین العابدین کشتی
در خواب دیده و خواهی بود که به کشتی ببردیم که اینها را پیش ازین
دیدم و برای آن دیشتی مرادوی داد که بسیده و تمام پس کارون آن جاری
پکی از حازمان سپرد و گفتند و در آن وقت که این حکایت را فاش شدند
و آن جاری شغل نماز و عبادت بود و میگفت چون عهد صالح همیشه
نماز و عبادت بود و اینهم من بهر تبتعت وی نیامد و گفتند که از بهر آنکه
که او عهد صالح نام دارد و گفت از عبادان و حوریان که در آن باغ بودند
که بنی می گفتند از عهد صالح دور شو که ما میخواستیم بر او داخل شویم و بگفت
وی قیام نمیکنیم از اینجای و استم که عهد صالح لقب آن **علاء است**
و مردیست که کارون ملعون هر کس را در مقابل آن جناب می نمود
آن کس جرات نمیکرد که مرتکب آن عمل شنیع شود تا آنکه بتل غوثی در آن
فرستادند و فرستاد که جمعی از کف در آن برای آن فرستاده که با ایشان
کار دارم ایشان بخواهند لغز کف در فرستاد را به نزد آن لیکن فرستاده اند و آن
ایش ترا در و خلعت بخشید و ایشان را امر کرد و بگوید که **حضرت در آن**
بوی برود و در آن وقت رسد و آن ملعون در روز آن خانه حاضر
حالی ایشان می نمود که او را چگونگی خواهند گشت و چون آن کف را
داخل آن مجلس شدند و نظرشان بر آن **حضرت** افتاد و احوال خود را
از دست آنگذند و اعضای ایشان میلرید و در آنرا میگریستند
پس بپایه افتادند و آن **حضرت** بر سر ایشان میگریست و طاعت
با ایشان سخن میکرد و کارون که آن حاکم رشت پده نموده بر سر او
گفته بر پاشی و بر سر او را طلبیده و گفت درین زودی ایشان را بر او

وایش ترا

وایشان در میان پر و آن آمدن پشت برین **حضرت** کردند و در
برای تقییم و اجلال آن **حضرت** از عقب راه میفرستادند از خانه پر و آن
رفتند و به نزد کارون فرستاد بر اسبان خود سوار شدند و یکبار
رفتند و چون کارون دانست که فضل بن سبیح بمقتل آن **حضرت** اقدام
نمی نماید او را بجای فضل بن یکی فرستاد و به او تکلیف نمود که آن **حضرت**
بقتل رسد و او نیز با او شتند غوثی **حضرت** غایت عزادار و کرام
می نمود و روز بروز تقییم و اجلال او را زیاده تری نمود و چون کارون سمع
که آن **حضرت** علانیه بقتل نرسد هر روز تندی در قتل آن **حضرت**
می نمود و اثری نمی بخشید و از ظهور بسیار بیخبر است و غمناک بود
از آن بخوان علوم و حکایات و خود را حقیق و مؤمنان و شیعیان فرزندان
سید آخر الزمان دل کارون ملعون تنگ آمد و راهی شوم خوار گشت
که او را تسکون کند پس طبقی طلبید و قدری از آنرا خور و دوست
داده از آن رطب را باقی گذاشت و زهری در رشته و سوزنی طلبید
و رشته را در میان زهر فرو برد و یکدانه از آن رطبها را برداشت آن
رشته را بر در میان رطب و او ایند تا آنکه دانست که زهر در میان آن
جا گرفته پس آن دانه را در میان رطبها گذاشت و بجای داد که برای آن
حضرت بهر و سنج و م گفت که بگو **حضرت** بگو که غیقه میگوید که
چون این رطبها بسیار لطیف و نیکو بودی استم می شد آنرا تنه دل
نمایم لهذا قدری را خور و قدری را از جفته شده فرستاد که تنه دل
فرمایید و بدست خود از جفته شده را طبقی گذار و دم باید چیده آنها را تنه دل
نمایید و سنجی دم گفت که آنجا بایست تا همه را بخور و بگذارد که دانه و آنکه از
و فادوم طبق را برداشته به نزد آن **حضرت** برد و پیشام کارون را رسید

بوی رسا نیند آنچه **ب** قلالی حبیب و بان غلال وانه از آن رطبه چنان
 و تنه دل میفرمید و مار و نر میگوید که بسیار او را دوست میداشت وانه
 برای آن قلا ده طلا و مرقع بجا هر سه شش بود و در کردن وی آویخته و در آن
 با بخت آن **حضرت** آن سکت در نزد آن **حضرت** حاضر شد **حضرت**
 آن رطب را هر آنگه از قلال برداشت و پیش آن سکت آویخته و سکت
 چون آن رطب را خورد فی الحال بخور را بر زمین زد و فریاد میکرد و تا پاره پاره
حضرت بقیه رطب را شاول و غنچه و مطلق را برداشته و به نزد
 رفت و دستورست تا هر برفی وی رسیده آن به بخت متغیر الی الله
 و گفتند طبیب نیکس ما را خورد و سکت نفیس ما را گشت و هر ما را ضایع
 و خود باز صحیح **لم** است پس آن ملعون جانم بر قتل آن **سردار**
 و هر روز بنوعی تدریس شد و ست وی میگردان تا آخر الامر با مروی یکی بن خانه
 بروی طبیبی چند نفر آورد که و بسند بن شایک ملعون داد که این رطبه را از
 آن **حضرت** برد و بنامه کن که آنها داشت و نمانید و بگویند از خوردن چاره
 و سندی آن رطبه را بنیادی داد و نزد آن **حضرت** برد و خود از عقب
 رفته بمالعه در اکل آن غنچه و گفت باید البته این رطب را شاول نمانید
حضرت رؤسای آن که و گفت الی تو رسید آن که اگر پیش از این
 روز طعمی میخوردیم ای منت برای منت خود کرده بودم الی الله میدانی
 که معذرم و مجبورم چون ده وانه از این رطبه را شاول و غنچه احوال وی
 و در کون شده و دیگر نتوانست شد و نمانید لهذا دست کشیدند
 لیکن اسرار و مبالغه غنچه و در اکل غنچه **حضرت** فرمود که کافیت آنچه
 خوردیم مطلب تو بعل آمده و بنیاده احتیاج نیست و فی الحال اثر زهر
 بر بدن من را گشتن چهره شده و پیا روز بخور شد و آن منافقان بدتر از

ابنی طبیبی نزد آن **حضرت** آوردند چون طبیب احوال پرسیدند **حضرت**
 مستحق جواب نشد و چون طبیب میانه نمیداشت **حضرت** **سب**
 پیروان آورد و گفت مرض من این است چون طبیب نظر کرد دید که در
 میان رگش سب شده و دانست که زهر داده اند و یافت که آن **حضرت**
 دانسته که او را زهر خوراندند و اند پس آن طبیب برخاسته نزد آن
 رفته و گفت که **سب** که او بخترا زهر میدهد که با او چه کرده اند پس
 بخوردی **حضرت** اشتهاد و یافت و سطر روز قبل از و نمانست پس
 که بر او حاکم کرد و اندک بود و طبیب و فرمود که مشب بیدار میروم که فرزند
 خود عی را و دایع کنم و او را وصی خود کنم و دایع امامت و خلافت را بر
 پس بر من سب گفت یا بن رسول الله چگونه میتوانی شد که در مشب
 روید و هر کردید و با وجود اینکه همه در کافیه حکم بسته و هر روزی چند نفر
 نشسته **حضرت** ای سب نفیس تو ضعیف است و ندانستی
 قدر و بزرگی **ابن** **حضرت** ای که در دایع علوم و ادب این غنچه
 بر روی ما کشیده نمیتواند مرا از اینجا بدین بر و بی آنکه در ما کشیده شده سب
 گفت یا بن رسول الله و ای که که **سب** امر را در این ثابت و باقی
حضرت **والله** سب پس فرمود در این وقت نمی که نصف بر خفا خواند
 و تحت عقیس را از دو ماه راه آورد و بنیوانم و فی الحال در بدینه حاضر میشوم
 پس غنچه را می کشیدم و چون نظر کردم آن **حضرت** در صحنای خود ندیدم و بعد از آن
 دید که آن **جانب** **حضرت** غنچه کشید و زهر را بر پای خود کشید
 پس روز بروز رحمت بر عت پیا ری آن **حضرت** زیاده می شد
 تا سطر روز گذشت سب گوید که چون روز سیم را آمد مرا طبیب
 آنچه که خبر دادم امروز از دنیا رحلت خواهم که چون شربت آبی از تو

بطریق و پادشاهم از زمین استند و پادشاه و اعضا هم درم کنند و حرف را هم بزرگ
 یار شود و بعد از آن سرخ و بعد از آن سبز شود و بر کلهای مختلف بر آید و زنده
 که در آن وقت با من سخن مگوئی و اهد بر پیش از آنکه و من است کنم بر احوال
 مقلع نری من نمیکند و مخزون شدند و منتظر دهده او بودند تا آنکه بعد از
 ساعتی از من آب میسند و چون پادشاه میگردد بهار گشتن نوی شدند که
 فرموده پس فرمود ای سیتان ملعون منی سندی بشکست که آن خواهد
 که مرا خشن خواهد و در پیست پیستین هرگز نخواهد شد پیغمبر و امام پس
 پیغمبر و امام دیگری خشن نیتانند و در چون لفظ در آمد دیدم جوانی زنده روی
 که زخم رده اش مانند خورشید تابان میدرخشید و شبیه ترین مردم بود
حضرت امام محمد باقر علیه السلام در پیروی آن **حضرت شش پسر** او را در کتبه
 و سخن چندی گفت و با او دوای باز پسین نمود پس فرمود **استودعکم**
الله و اقرا علیک السلام ترا بخدا می سپارم و سلام من بر تو باد و آنجا
 ساری غایبی را به رو منهد و به ارادت و رعایم جدا دید اشتغال نمود و فی الی
 فرزند ارجمند او امام رضا علیه السلام می باشد و منش مبارک آنرا می بینم
 در آنجا ماندند و او را و از کوفی بالخرن و القوج و الکاء غریب با کتبه
 العراق و آفرید مرا بنوحه و اندوه و گریه و کاهه اخذ غریب و سپس در زمر
 یوقع مسموما و طاع مفارق الی ابد الایام لیس یعور و دایم سیر دور
 حالتی که او را از هر دایره برون داد و دنیا منف رفت می نمود دیگر امید با شوق
 نداشت **اه نفسی مسموم الجوارح البشائر من النقص خلوا ظهره عن**
ظهورها جانم فدای آن کسی باد که او را از هر گوش نیندند و در حالتی که
 بایرس از یار و یار و در لطف و دشت و از میانی و از هر غایبی بود علی مثل
هذا الخرن یستحق الکاء و تقطع منا النفس من سوره ها بر مثل این اند

وخصیت

وخصیت و خصیت که به و زاری و نازم است که **سوره**
 و فرخ را از خود دور کنیم ایتل جبر الخلق اما و الله و اکرم خلق الله و انی
 ای کشته میشد و بهترین مردم از حیثیت پدر و مادر و کشته میشد و نیکوترین است
 و فرزندش فقیه است و از اهل اعیان حلا اینست میشد اغاینها
 و کتب خود و گوشت نهی می عیاس معور است و طمان و طمان
ای بنده و شرب مشغولند و داد علی بن النول واحد و شپو هامی
الردی و شپو هامی للمهاجری علی علم انما و انما هاتکی
مرد و ها و غایبی محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین
 شهید کربلا و اهل بیت بزرگواران ایشان فراموش نمیکند مواضع ایشان
 خانه که محل کتیب علوم بود بر علی که در آنجا کن بودند و دیگر نیک
 و زیارت کنندگان آنجا نه به نفع آن کسان آن گریه و ناله نیند
 آن چون خبر دهند آن حضرت بهار و نفعون رسید سندی
 شکست را امر تغییر داد و خوش و پشیمانی و فی ان اهل ابتدا و در ماتم
 آن زنده اهل سده و برآید و از منی و سده و حشیدان صحرای و مرغان
 و ما چنان دریا بر غری و پیکسی آن مخلوقم گریستند و سیدمان برادر
 گریبان چاکت و سه بر سرش از مغرور برآید و چون جنازه او را برداشتند
 بان هیئت با غلمان غصه و جمیع اهل ابتدا و در عقب جنازه او روان
 و حکم کرد که هر که در پیش جنازه آن **حضرت** بودند نداشتند که هر که
 خواهد طیب و طاهر فرزند طیب و طاهر را به پند بکنی **سوره**
 نظر کند و جمیع مردم جدا بگریه و ناله بلند کردند و باین طریق نشن آن
 بمقتی بر قریش رسیدند پس سندی کتب که هر متوجه شل
 و کفین آن **حضرت** و سیت کوبید چینی که آن **حضرت** مرا خبر دادند

و مردم گمان میکردند که سندی متوجه غسل و تحنن آن حضرت
 است و بگذشتیم که دست خبیث او بدین منظر آن مرد
 نرسید و بنییدیم که حضرت امام رضا علیه السلام متوجه
 غسل و کفن پدر بزرگوار خود چون آن نور دیده رسید
 از غسل و کفن پدر بزرگوار خود آن برگزیده اجازت فرمود
 متوجه بن شد و کفنتی مستیب باید که بعد از این
 در امامت من شک نیندازی و دست از بر من
 من برداری پس آن حضرت را در مقابر
 در موضعی که حال مرقد متور او دست و فن
 کردند و فریگی بر دو قبر منظر او حینتند
 و قبته و بارگاه برای او برافراشتند
 تا م شمس جبر نور هم بر سر ایشان
 فوق القلوب در یوم چهارشنبه
 نه شهر ذی قعدة الحرام ۱۱۲۶

امید البرادران ایما فی
 در میان خواندن و
 زشتن کاتبی
 جرم تبه روزگار
 بعد مغفرت
 یار آور
 نماند
 ۲

مجلس ششم در بیان مظلوم عرب

عالم السلام
 امام رضا

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك يا من جعل احزاننا في مصائب ذرية نبيه اتوب القرباب
 و افضل الذخاير و صير اشجاننا في نواصب عز و ليه من شرف الشان
 بعد الايمان بالله و اليوم الاخر شوح صدورنا بالثاوة في وراياهم
 التي لم ينيل مثلها احد من السابقين و الاولين و نود قلوبنا بالانكا
 في بلاياهم التي طالما بكت عليها جميع الملائكة المقربين و فصل على

بسمه
 بالثاوة

و عارف باشد بختی ادا که امام مقرر فی الله است عطا کند او را خاندان
اجر کسی که شهید شده باشد و مردیت از حضرت امام موسی علیه السلام که
زیارت کند قبر و در مطهرس مراد باشد نزد حق تعالی ثواب هفتاد
حج مقبول از روی استبصار و هفتاد حج مقبول گفتند هفتاد هزار
حج مقبول فرمود بختی که مقبول نشود هر که زیارت کند فرزند مراد یا کسی
نزد او بسبب بر وجهی نیست که زیارت کرده باشد نزد حق تعالی را در روز
گفتند همچنین است که زیارت کرده باشد خدا را در عرش
فرمود بختی هرگاه روز قیامت شود چهار کس از اولین و چهار کس از آخرین
بر عرش حق تعالی باشند اما چهار کس اول نوح است و ابراهیم و موسی و عیسی
علی نبی علیه السلام و اما چهار کس از آخرین محمد است و علی حسن و حسین
علیهم السلام پس بختی بکسرت است و در پیروی عرش و شهادت و در قتل و شهادت
با ما و با ترین درجه زوار نزد دیگرین برش زوار و دلش علی باشد و نیز از
حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود که گشته خواهد شد پاره از آن
بر زمین خراسان در شهری که او را طوس گویند هر که زیارت کند او را
در آن زمین و عارف باشد بختی او بگیرم دست او را در قیامت و او را
گردانم او را در بهشت و اگر چه از اهل بکیر باشد گفتند یا امام خدا
تو کردیم غفران حق چیست گفتند اگر بداند امام مقرر فی الله است
و غریب است و شهید هر که او را زیارت کند و عارف بختی او باشد
عطا کند او را حق تعالی اجر هفتاد شهید از شهیدانی که در برابر رسول خدا
شهید شده باشد و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که
هر که مراد زیارت کند این گردانم او را در روز قیامت در سه موضع خدای
شوند مردمان از احوال قیامت یعنی در وقت بران شدند تا ناهای احوال

و یکی در گذشتن بر صراط و یکی نزد ترازی احوال و فرمودند در خراسان
بقعه ایست که زود به شد که منزل صعود ملائکه باشد و همیشه فوجی از
ملائکه نازل شوند و فوجی بالا روند تا نفخ صور و بعضی عرفی کردند یا بن رسول الله
که امام بقعه است فرمودند آن زمین طوس است که کعبه است که زود به شد
از ریاضی جنت و مدفن بنی خواهد بود کسی که مراد آن بقعه زیارت کند
گویند رسول الله را زیارت کرده است و خدا ثواب هزار حج مقبول
و هزار عمره مقبوله از برای او خواهد نوشت و در روز قیامت من پدر
شفیع او خواهد بود آگاه باشید که هر که مراد از زمین غریب زیارت
کند از برای او خواهد بود اجر صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار
و صد هزار عمره و صد هزار جهاد کننده در راه حق و در روز قیامت
در درجه است بهشت رفیع و او را خواهد بود از حضرت امام محمد تقی علیه السلام
منقول است که فرمود هر که زیارت پدرم را در طوس بکند پادشاه و خدا
کنان کند شش دانگ او را و چون روز قیامت است از جانب کراه شود
از برای او شهری برابر شهر حضرت رسول تا آنکه نفع شوند مردمان از حجاب
و در بعضی روایات معتبره رسید که شخصی از اهل خراسان بکسرت
امام رضا علیه السلام عرفی کرد که خیمه را در خواب دیدم که بمن فرمود چگونه خوان
شد اهل خراسان هرگاه دفنی شود در دیار شش پاره از حق من
و غایب شود در زمین شش دانگ من نمیدانم چگونه اما منت مرا حفظ
خواهد کرد حضرت امام محمد تقی آن مدفن در زمین شش دانگ منم پادشاه
رسول الله و منم اما منت دستار او پس فرمودند که هر که زیارت
کند مراد زیارت کند من و پدر من در روز قیامت شفیعان
او خواهد بود و کسی که شش دانگ او را بشیم رستگار خواهد بود اگر چه کنان

او شل گمان جمع جن و انس باشد و نیز از آن حضرت روایت شد که
فرمودند که زود باشد که من زجر شهید شوم و در جنب قبرم برون مدون
کردم و قبر من محل آید شد شیعان و دوستان من شود پس هر که مرا
در آن زمین غربت زیارت کند من در در قیامت او را زیارت کنم
نهم به پروردگار می که قدم محمد را بر خاکی میجوش کرد اندک که بچگونگی
نزد قبر من دور رکعت نماز نکند و در هر یک از آن یکصد مرتبه میگوید و سوگند بخدا می که
قدم را به بنو است برگزید و مرا به است مخصوصی گردانیده که زیارت
کننده گان من در قیامت عزیز و محترم تر از جمیع خدایان خواهد بود که برورد
دارد خواهند شد و علی بن مهزیار از حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت کرد
که فدای تو شوم آیا زیارت پدر است امام رضا علیه السلام در طوس نقل
است یا زیارت جد است **پنجم** علی علیه السلام در کربلا حضرت فرمودند یا
ابو افضل زیارت پدرم افضل است زیرا که قدم حسین علیه السلام را همه
کس زیارت میکنند اما پدرم را زیارت میکنند که خواص شیعہ با کیفیت
شد دست آن مظلوم باین طریق است که چون مأمون ملعون بر سر رکعت
منگن شد و مکش در عالم ناله شد حسن بن سهل را دالی عراق کرد تا شد
و خود در حر و اقامت نمود و در اطراف حجاز بعضی سادات بطعم حلا
رایت مخالفت برافراشتند و در مقام جدال و نزاع برآمدند و چون
این خبر رسید مأمون نامیون رسید و نیز فرمود سهل مشورت نمود و بلند
تعل و اندیشه رای آن ملعون بر آن قرار گرفت که مأمون **حضرت امام رضا**
از مدینه ببلید و او را دالی عهد نمود تا سبیر سادات دست از جدال
و نزاع بردارند و بطبع شوند لکن جمعی از خواص خود را بکفایت این مطلب بدین
حضرت از بیرون رفتن از مدینه با و انقیاد نمود و وسفر مأمون مبنی

و اسرار نمودند و چون حضرت دید که فائده ندارد قرار بر رفتن داد و عیال
و اطفال خود را جمع نمود و خبرشها دست خود را بایشان رسانید و گفت
من از این مغموم و دست نگرانم شش ماهی گذری که بید و تعبیت قیام
نماید پس ایش ترا وداع نموده و برو خسته جد بزرگوار خود رفت و با شکست
حسرت از دیده بارید و صدای بگریه و زاری بلند کردند و از منهار رفتن او زار
زار گریستند پس با جد نمود و داع باز پس نمود و چون بیرون رفت از خانه
آن روز خسته مبارکه که چنان گردید و باز من و دست خود و چون بر
رفت باز چنان خسته بازگشت تا چندین دفعه چنان اتفاق افتاد و در
اترا از روز خسته خسته با دیده گریان و دل بریان بیرون رفت و در راه
از موالین باور رسید و او را تنیست و بباری دگشت **حضرت**
چند تنیست بیگونی مرا از سفری که از حواجر جد بزرگوار خود دور می شوم و در
شعبه خواهم شد پس **حضرت** با جمعی از خواص شیعہ متوجه خراسان
شد و در هر منزل مجازات و کرامات بسیار از آن برگزیده برورد
خا همی شد و چون بسنبا و طوس رسید داخل قبه شد که قبر آن
ملعون در آنجا بود و در پیش قبر و خطی کشید و فرمود این موضع مدفن من است
و حق تعالی این مکان را محمل و رفیع شیعان و دوستان من گردانید و بگوید
قسم که هر که از ایشان مراد بر این مکان زیارت کند حق تعالی **حضرت**
و حضرت خود شفقت ما اهل بیت برای او واجب کند پس
و در رکعت نماز بی آوری آورد و دعای بسیار خواند و بعد از آن بسجده
و سجده را طول داد و با وضو تسبیح در آن سجده از آن برگزیده معبود شدند
و چون رفع شد ستره برداشتند و در آنجا مأمون ملعون طاقات نمود و چون آن مقامی رسید
آن **حضرت** دیدی نظم و کرم نمود و گفت بن رسول من چون فضیلت و علم دور

ترا دانستم و ترا از غوغا خلافت سزاوارتر به شتم بیا این شهر را طلب نمودم گفتوا
از خلافت عزلیم و آفرایند و اگر ما را بدهند شما خلافت را قبول کنید **حضرت**
چون غرض آن ملعون را میدانست قبول نفرمود ما مومن گفت پس باید
عمد من شوی که بعد از من خلافت با تو باشد **حضرت** فرمود که من از پدر
بزرگوار خود شنیدم که پیش از تو از دنیا خواهم رفت و مرا بزرگتر
شنیدید خواهند که درین غربت مدفون خواهم شد و بر من ملائکه آسمانی
درین خوابند که بگویند ما مومن از آن سخن نگویید و گفت آن
رسول الله که قدرت آنست که من در حیاتم ترا شنیدم **حضرت**
اگر خدا بهم بیست سال بدهد که چوین مرا شنیدم خواهد که ما مومن گفت البته
ولایت عمده را قبول کنی و **حضرت** ایضا و امتناع نمود بسی سخنان در
با و گفت تا آخر ما مومن در غضب شد و گفت هرگاه ولایت عمده
را قبول کنی ترا بقتل رسانم **حضرت** چون این سخن را شنید گفت
چون مرا بر این امر جبر میکنی از برای من حرجی نیست لهذا ولایت عمده را
قبول نمود و سرسوی آسمان نمود و گفت خداوند امیدانی که مرا اکراه
کرده اند پس مؤخذه بکن مرا همچنانکه مؤخذه نکردی پیغمبر **رسول الله**
در هنگامی که بجز قبول کردند ولایت را از پادشاه زمان خود پس در روزی
دیگر مجلس عظیم ترتیب داد و کرسی از برای آن **حضرت** در پهلوی کرسی
خود گذاشت و جمیع اکابر و اشراف و علما و سادات را جمع کرد و
اول سپهر خود عباس را امر کرد که بان **حضرت** بیعت نمود بعد از آن سایر
مردان بیعت نمودند و جایزه پشماره و انعامات بسیار بدو
بخشید و امر کرد که وجوه در بهم و دغایر را بنام آن **حضرت** برتن گردانند
و تفرقه نمود که سیاه پوشی بدست نبی عباس بفرستد که بگویند و بگویند

و جایی

و جایی سبزه پوشند و یکدفعه آن همه را بان **حضرت** بفرستند
و دختر دیگر خود ام الفضل را نامزد **حضرت** امام محمد تقی علیه السلام کرد و چون
آن ملعون از این عمل آن بود که مردم آن **حضرت** را راعقب و دنیا بدانند
با این جهت محبت او از دلهای مردم زایل شود و فضیلت و دور او پوشید
و لیکن تدبیر او خلافت مخصوص او نبوده داد و سرعت بدست ظهور او علم
و آثار رحمت و جلالت او بر مردم درتراید یعنی لهذا نامه حد در سینه
برگشاید ما مومن باین سخن مشتعل شد در مقام هلاکت آن **حضرت** که آنکه
و اینده اهلای جمیع فرق ملاحده و دهریه و یهود و نصاری و مجوس و برابره
و فضیلتی اسلام را جمع کند که بان **حضرت** مباحثه و مناظره نمایند
و شاید بر او غالب شوند و باین جهت در احقاق مردم نسبت با و فخری
بهر سید و این عمل نیز باعث زیادتى رحمت و جلالت او شد زیرا
که آن **حضرت** بیک را مغلوب و مخدول گردانید بگویند اقرار و اعتراف
بجلالت و فضیلت او نمودند لهذا چشم و غضب و حسد او زیاده
شد پس بشیخی نواز علما و خاص خود را طلبیدند شیخ برهنه زهر آلود
با ایشان داد و گفت بروید بگفته امام رضا علیه السلام و در حالت که او را
پایین میدان شمشیر را برینید و بر بدن او فرود آرید و برینید و برینید
من آئینده و بجای این را از رافت بکشید و چون چنین کرد حرکت را داد
بدره و در بهم با ضیاع و عفارینگو و در نزد من در کمال تقرب باشد پس
ایشان آن شمشیر را با دست گرفته بجزه مقدسه آن **حضرت** بفرستند و چون
او خلع شدند دیدند که آن جناب بر پهلوی مبارک خود خوابیده و
خود را حرکت میداد پس آن ملاعینان چنانکه بآن زنده انقیاد شده
شمشیرهای خود را بکف دست بر حسب دستور او فرود آوردند و بر پا کرده و نمودند

و بر لبها با چسبیده و به نزد مأمون معا دست نمود گفتند آنچه فرموده بودید
بها آوریم و چون بچشم رسید مأمون سرخوش را بر پهنه کف و بند جا میدی
خود را کشود و بطریق اهل حبیبیت که این داناان از خانه بیرون آمدند و در
جمله مقدسین آن **حضرت** و چون نزد یک حجره **مظهر** رسید و او را به
خوف نمود شخصی با کفشت داخل حجره شود و مرا از این صدا خبر ده آن شخص چون
داخل حجره شد دید **حضرت** را نشسته و بعد دست پروردگار بر سرش
و مطلقا از زخمی و جراحتی بر بدن مبارکش نیست آن شخص معا دست
مأمون را از حقیقت حال خبر گردانیده مأمون از استماع این سخن
بمضطرب شد و امر نمود که امر او اینان را که بجهت تفرست آن **حضرت** را
شده بودند بگویند که آن **حضرت** را غش عارضی شده بود **الحمد لله**
زایل شد و مأمون نیز بجهت خود معا دست نمود و آتش غضبش متعلل
و در صدد زهر دادن بآن **حضرت** درآمد و **حضرت** روزی ابوالصلت
چهره بر او طلبید و فرموده داخل قبه ماند و آن ششده از هر طرف از چهار طرف
قرار و بیکت کف خاکت پناه و ابوالصلت چون آن خاکها را آورد **حضرت**
آن کف خاکی که از پس پشت آن ملعون را بویید و به نینداخت و فرمود
که مأمون خواهد خواست که قبر پدر خود را قبله من کند یکی سنگی در آن خاکها
خواهد شد که جمیع کفکات داران خواسان جمع شوند و خواهند گذاشت
حرکت دهند نتوانند و آنکه خاکت با لاسر و پائین پرا بویید و پیچکنند
پیش آن طرف قبله را بویید و فرمود که زود باشد که قبر مرا در این موضع حفر
نمایند پس گفت ای ابوالصلت چون قبر را بکنند در آنجا رطوبتی ظاهر گردد
پس تو آن دعا را که بتو تعلیم می نمایم بخوان که بقدرست خدا تعالی آب
جاری گردد و قبر مملو از آب شود و مایه ریزه چند از آن ظاهر شود و نانی

که بتو

که بتو سپارم و در آن آب ریزه کن تا آن مایه ریزه بگردد آنگاه
مایه ریزه کنی ظاهر شود و آن مایه ریزه را بر چسبید و در آن حال تو دست
بر آب گذار و آن دعا را که بتو تعلیم می نمایم بخوان تا آب فرو شود و قبر
خشک گردد و باید این اعمال را در حضور مأمون ملعون بعمل آوری و چون
روز دیگر شد مأمون ملعون آن **حضرت** طلبید و چون **حضرت**
بجس آن شقی رفت در آنوقت طبعی چند از الوان میوه به نزد وی نهاد
بموند و آن ملعون خوشه انگوری که بر هر در بعضی از دانه های آن دانه های
در دست داشت و بعضی آنها را که بر هر نیاموده بودند از برای رخصت
تعمت بخورد و اما چون نظر آن ملعون بر **حضرت** تمام شد و از برای تعلیم از جای جست و دست در گردن او کرد و مبین دودید
مبارک او را بوسید و او را بر لب طعنه کشید آن خوشه انگور را
بدست وی داد و گفت این رسول الله از این بیکوتر انگور ندیده ام **حضرت**
فرموده شد اید انگور شربت به این پس مأمون گفت این رسول الله
از این انگور شد و آن نمید **حضرت** مرا از خوردن این انگور مصاف دار
آن ملعون مبالغه و اسرار نمود و گفت البته باید از این انگور شد و دل آسید
پس **حضرت** این خوشه انگور را گرفت و چون سکه دانه آنرا شد و آن خوشه انگور
و کوکون شد و در خواره مبارکش متغیر شد و باقی خوشه را بر زمین نهاد
و متغیر ل از آن مجلس برخاست مأمون ملعون گفت یا بن عم کجا
میردی فرموده بآنجا که مرا فرستادی پس آن **حضرت** مخزون و عملی
داناان از خانه مأمون بیرون آمد و بمنزل خود رخت و با ابوالصلت گفت
در خانه را به بند ابوالصلت بفرموده او عمل نمود پس برنگرد و داناان بر سر
خوش یکید کرد و ابوالصلت عکین در میان خانه ایستاده و نگاه نظر او

بر جوانی ماه رونی افتاد که نوزاد است از چپین پیشین سال بوق و شب بیدار
 مردم بوق با ما **م رخصه عیدیه** پس ابوالصلت بسوی وی شتافت
 و گفت ای جوان تو کجاستی و از کدام راه داخل شدی که در خانه
 بسته بودم فرمود که صه **یا ابا الصلت** سکت باشی ابوالصلت آن
 قدری که مرا بکلفه از مدینه بطوس آورد و درای بسته را نیز بر روی من
 کشید پس رسیدم تو کجاستی فرمودی منم **ح** در آنوقت و در خفا منم
محمد بن علی آمد که پدر غریب بسوم و شبیه مظلوم خود را به پهن
 و دواغ باز پسین نایم آن کاه داخل حجره شد که پدر بزرگوارش
 در آنجا خوابیده بود و چون چشم آن امام مظلوم بسوم بر فرزند خود
 خود افتاد از جای جست و او را در بر کشید و سینه او را بر سینه
 خجسته چسبید و در آن کاه او را بوسید پس اسرار امامت را بر وی
 گفت و دواغ **حضرت بنوی** بوی سپرد پس با یکدیگر دواغ باز
 پس نمودند آن کاه آن امام غریب بسوم روی بفرنگ کرد و در
 مقدمه شش بر یافض جهان پر داز نمود پس **حضرت امام محمد تقی علیه السلام**
 پدر بزرگوار خود را غسل داد و گفت خرقه ابوالصلت خواست
 که آن **حضرت را** در قنیل و تخمین ایست نماید **حضرت بنوی**
 احتیاج بنویست ملائکه مقربین مرا یاری میکنند و چون غسل
 گفت فارغ شد با ملائکه مقربان دواغ جمیع انبیاء و مرسلین بر او
 نماز گذارند و آن کاه بابی الصلت گفت تا بوقت را حاضر کن ابوالصلت
 گفت در اینجا تا بوقی نیست بروم نزد خجسته و بگویم تا بوقی ترتیب
حضرت بنوی داخل حجره شد که در آنجا تا بوقی ترتیب است که **حق تعالی** بید
 تدرست خود از چوب طوبی ترتیب داده است آنرا بر روی

حاضر کن چون ابوالصلت داخل حجره شد تا بوقی را یافت که از عمل بنی
 آدم بنی و آنرا برداشته به نزد **حضرت** آورد پس پدر بزرگوار خود را
 در آن تا بوقی نهاد و در رکعت نماز بجای آورد و کاه تا بوقی
بقدرت خدا تعالی از زمین جدا شد و بلند شد و سقف خانه شکفته
 شد و آن تا بوقی بجای آید آن مرتفع شد پس **حضرت گفت**
 ای ابوالصلت اگر پیغمبری در مشرق و مغرب نبی و در مغرب و مشرق
 کند البته **حق تعالی** در وانی او و احب واجب دایم را در اعلی علیین جنت
 و بعد از زبانی باز سقف خانه شکافته و تا بوقی بر زمین فرود آمد پس
حضرت پدر فرمود را از تا بوقی برگرفت و او را بخوی که بر سر خواجه
 که گویا او را غسل داده اند پس ابوالصلت گفت در خانه را بگشت
 که ما مؤمن ملعون با امر او در خانه ایستاده اند چون ابوالصلت در
 خانه را گشت و ما مؤمن بالسر و پای برهنه و کمر پان چکت داخل
 شد و بر فرق خجسته میزد و میگفت ای **سید من** مرا طاعت مصیبت
 تو نیست پس آمد و بر بالای سر آن **حضرت نشست** و گفت
 متوجه بگشاید و بعد از تعجیل و تخمین او را در تا بوقی گذاشته
 متوجه قبه کارون شدند و ما مؤمن در عقب جازه او با سر
 و پای برهنه و بندهای کشوده بطریق ارباب مصیبت میرفت چون
 شروع کردند بفرنگ کردند آنچه آن **حضرت** خبر داده بود بظهر بر سر
 دایم را ما مؤمن نامی چون دیده و پایی میگردید و میگفت همیشه که **حق**
 امام **رضا علیه السلام** در جیات با سوزات و کرامات می نمود بعد از
 مات نیز کرامات و جوارق عادات بر ما ظاهر گردانید و آنچه
حضرت بابی الصلت گفته بود از شهادت خود و کیفیت خرقه

وادد ظهور غریب و مجرات بعضی دیگر از خواص یاران حق نیز کشته
 بود و از جمله ایشان هر شمه بود و چون **حضرت امام رضا علیه السلام**
 دفن کردند مأمون هر شمه را طلبید و با و کشت توار **حضرت** شنیدی
 هر شمه آنچه شنیده بود از **حضرت** از هر دادن با و و خیر آن از ظهور
 سحر است و خوارق عادت با مأمون نقل کرد مأمون آن را شنید
 رنگ عیدش متغیری شد گاهی زردی شد و زمانی سرخی شد
 آن گاه پیوسته شد و در حال پیوسته میگذشت وای بر مأمون از خدا
 وای بر مأمون از شر مری در نزد رسول خدا وای بر مأمون از
 فطرت **علی مرتضی** وای بر مأمون از روی سیاهی در نزد **علی مرتضی**
 وای بر مأمون از خیمت او در نزد **حسن مجتبی** وای بر مأمون از **حسن**
 شهید کربلا وای بر مأمون از امام زین العابدین وای بر مأمون
 از امام محمد باقر وای بر مأمون از امام جعفر الصادق وای بر مأمون
 از امام موسی کاظم وای بر مأمون از **حضرت امام رضا** وای بر مأمون
 ای وای بر او این است زیان کاری بزرگ که علما را از برای او
 متصور نیست لعنة الله علیه وعلی مرتضی **آل محمد** و عذبه الله
 عذابا ایما تمام شد این کتاب محرق القلوب امید که فایده
 آن بگفته شیعیان **آل رسول** صلی الله علیه و آله برسد و مؤلف
 عیسی خوانندگان و نویسندگان متعلم است که چنانچه بر خطای
 مطمع شوند با صلاح این صغیف را مومن سازند و این رویه را
 بدعی جریا نمایند و السلام

با تمام رسب نیدم بتوفیق **حسن مجتبی** و از تفضل **امام موسی کاظم**
عید تحریر این جدی ب محرق القلوب را در عصر یوم جمعه آخر شهر
 ذی قعدة الحرام بحسب التواشش لایشان **مکمل** بولقد روایا آقا محمد علی

من چون کنم که خط به خط	کرد و پسند خواطر پسند
ای آنچه ترا طالع معصوم بود	دانی که مرا از تو چو خط معصوم بود
یکف که از بهر نویسنده بگویند	تا جفت کار تو محمد بود

روزی که نشانی دیدم
 بدو خط در آن دیدم
 خطی که سپاد کار ازین ماند

خط نوشتیم تا بماند یادگار	من تمام خط بماند روزگار
قاریا برین من جور و سخط	از خطی رفته باشد در سخط

آن خط رفته را تصحیح ده
 از کرم والله
 کتبه کاتب الحروف الاسلامی سید ابیهم بن سید محمد الطهرانی
 از خواننده کان و نویسندگان کان که این مجرم عیسی تبه روزگار را طبع
 مغفرت یا آوری نمایند شاید القلم الراحمین بجزمت **آل علی** و **آل**
 الشهدا الشهدا بجز اعنی باعجب **آل حسین** عیسی تبه از تفریق **آل** و **آل**
 در گذرد و این کمتر را از دنیا نه بر و کم خوش نودی حق و در شهادت
 ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین که آخرت این کمترین را مقرر کرد
 بقی محمد و آله الامجاد

خواننده
 نیده که از خط کاتب
 سید ابیهم بن سید محمد الطهرانی
 از خطی رفته باشد در سخط
 از کرم والله
 کتبه کاتب الحروف الاسلامی سید ابیهم بن سید محمد الطهرانی
 از خواننده کان و نویسندگان کان که این مجرم عیسی تبه روزگار را طبع
 مغفرت یا آوری نمایند شاید القلم الراحمین بجزمت **آل علی** و **آل**
 الشهدا الشهدا بجز اعنی باعجب **آل حسین** عیسی تبه از تفریق **آل** و **آل**
 در گذرد و این کمتر را از دنیا نه بر و کم خوش نودی حق و در شهادت
 ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین که آخرت این کمترین را مقرر کرد
 بقی محمد و آله الامجاد

از آنکه از خط کاتب
 سید ابیهم بن سید محمد الطهرانی
 از خطی رفته باشد در سخط
 از کرم والله
 کتبه کاتب الحروف الاسلامی سید ابیهم بن سید محمد الطهرانی
 از خواننده کان و نویسندگان کان که این مجرم عیسی تبه روزگار را طبع
 مغفرت یا آوری نمایند شاید القلم الراحمین بجزمت **آل علی** و **آل**
 الشهدا الشهدا بجز اعنی باعجب **آل حسین** عیسی تبه از تفریق **آل** و **آل**
 در گذرد و این کمتر را از دنیا نه بر و کم خوش نودی حق و در شهادت
 ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین که آخرت این کمترین را مقرر کرد
 بقی محمد و آله الامجاد



برای ثبت و یادگار
شرف المکرّم از اکرانه
سپهر ارجیت
کتبخانه

